

تاریخ قرون وسطی

زیر نظر: پروفیسور کا سینسکی

ترجمہ } مہندس صادق انصاری
} محمد باقر مومنی



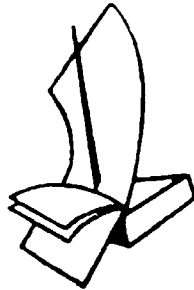
نشر اندیش

چاپ سوم

تاریخ قرون وسطی

زیر نظر: پروفیسور کاسمیہ نسکی

ترجمہ: صادق انصاری
محمد باقر مومنی



نشر اندیشہ



شماره ثبت در دفتر کتابخانه ملی ۱۰۹۸ بنابرین ۵۰۱۰۷۲

چاپ سوم این کتاب در دوهزار نسخه در دیماه یکهزار و سیصد و پنجاه انجام یافت

دیباچه‌ای بر چاپ دوم کتاب *

قرون وسطی

در شرق و در غرب

اصطلاح «قرون وسطی» برای نخستین بار در قرن پانزدهم، در اروپا، بمیان آمد. در این زمان دانشمندان «هومان‌نست» عهد رنسانس اروپا، به تبعیت از زبان شناسانی که زبان لاتین را به سه دوران - قدیم، وسطی و جدید - تقسیم کرده بودند، تاریخ اروپا را نیز به سه دوران تقسیم کردند و زمان خود - قرن پانزدهم - را آغاز «عصر جدید» خواندند. فلاسفه و مورخان بعدی نیز، در قرن شانزدهم و هفدهم، این اصطلاح را در ادبیات تاریخی و فلسفی بکار بردند، و سرانجام در قرن هیجدهم قطعیت یافت و از آن پس از جانب همه مورخان بمنزله قسمتی از دوران‌های سه گانه تاریخ - عهد باستان، قرون وسطی و عصر جدید - پذیرفته شد.

نظر باینکه اصطلاح «قرون وسطی» از جانب مورخان اروپائی بمیان آمد، طبیعی است که، در اصل، در مورد سرزمین‌ها و ملت‌های اروپائی، در دوران مبنی از تاریخ اروپا بکار رفته است. در حقیقت تاریخ قرون وسطی، طی مدتی مدید، بطور عمده و قسایع تاریخی سرزمین‌ها و ملت‌های قاره اروپا را مورد بررسی قرار میدهد. در این بررسی تاریخی

چهارم

سرگذشت مردمان چین و هند و ژاپن و کره، در زمان‌هایی که با قرون وسطی مطابقت دارد، تقریباً به سکوت برگزار میشود و در بهترین حالت، تا آنجا مورد بحث قرار میگیرد که با وقایع تاریخی ملت‌های اروپائی ارتباط مییابد. چنانکه از هون‌ها در آنجا یاد میشود که به قلب اروپا یورش میبرند؛ و یا مثلاً تاریخ ایران تا حدودی مورد بحث واقع میشود که با تاریخ بیزانس پیوند مییابد؛ عرب‌ها پس از فتوحاتشان در بین ملت‌های اروپائی وارد تاریخ «قرون وسطی» میشوند؛ نام مغول همراه با داستان سپاهیان سردار معروف مغولی - سوپوتای - که به مجارستان رسید، به تاریخ راه مییابد، و همینکه این سردار پای خود را از اروپا بیرون مینهد و سلطه «اردوی طلایی» در اروپای شرقی پایان میپذیرد، مغول‌ها نیز، یکباره، از صحنه «تاریخ» محو میشوند؛ ترک‌ها ابتدا فقط بر اثر آنکه یک طرف جنگ‌های «صلیبی» هستند، و سپس به ملت آنکه بیزانس را شکست میدهند و خود به خاک اروپا قدم میگذارند، در تاریخ «قرون وسطی» وارد میشوند. مورخان اروپائی تاریخ عمومی «قرون وسطی» همه این اقوام و ملت‌ها را، که گویی به جهان دیگری تعلق دارند، با عبارت کلی «شرق» نام میبرند.

رفته رفته تصور کلی «شرق» جان میگیرد. تاریخ مردمان آسیا و شمال آفریقا بصورت رشته خاصی بنام «تاریخ شرق» از تاریخ «اصلی» جدا میشود. با اینهمه، تاریخ شرق و تقسیم‌بندی بعدی آن - تاریخ شرق باستان، شرق قرون وسطی و شرق جدید - که در حدود برخورد‌های شرق و غرب مورد بررسی قرار میگیرد، نمیتواند به تحلیل منطقی تاریخ عمومی ملت‌ها و سرزمین‌هایی که در دنیای امروز - قرون وسطی - در ارتباط یکدیگر بسر میبرند کمک کرده باشد.

گرایش بیشتر اروپائیان به شرق نیز، فقط تحلیل انتزاعی تاریخ شرق را بسط میدهد. در این تحلیل، زمینه واحد و مضمون مشترک تاریخی و جهت معین سیر تاریخ، که سراسر سرزمین‌ها و ملت‌های شرق و غرب را طی قرون وسطی یکدیگر پیوند میدهد، در نظر گرفته نمیشود.

زمینه واحد و مضمون مشترک «قرون وسطی»

دانش تاریخ نشان میدهد که قرون وسطی مرحله معین در تاریخ بشر است که با مضمون مشترک و بر زمینه‌ای واحد در شرایط معینی بوجود میاید، و چه در شرق و چه در غرب، در جهت معینی سیر میکند:

حتی تصور «قرون وسطی» از جانب متفکران و مورخان شرق و غرب، از انگیزه واحدی سرچشمه میگیرد؛ «رسانس» در شرق و غرب، مضمون‌های مشابهی دارد؛ فرهنگ، ادبیات و هنر، همه‌جا سیمای قرون وسطائی خود را نشان میدهد؛ قرون وسطی در

پنجم

آسیا و اروپا بر ویرانه‌های دنیای قدیم - دولت‌های برده‌دار - رشد میکند و تکامل مییابد؛ طی این دوران، هم در آسیا و هم در اروپا، اقوام و ملل جدیدی در صحنه تاریخ ظهور میکنند و بسیاری از آنها ساختمان ملت‌های کنونی را بنیان مینهند. سیر تکامل تاریخ با درآمیختگی عناصر تمدن قدیم با عناصر تمدن «جدید» مشخص است؛ جغرافیای تاریخی ملل، شرق و غرب را بیکدیگر می‌پیوندد؛ مذهب و سازمانهای سیاسی آن، بعنوان روبنای جامعه فئودال، طی تمام دوران قرون وسطی، نقش عظیمی را ایفا میکند؛ مبارزه توده‌های روستائی و تهی‌دستان شهری علیه طبقه حاکم - زمین‌داران فئودال - به تغییر شرایط اجتماعی اقتصادی منجر میشود و سرانجام قرون وسطی را به پایان خود میرساند. همه اینها زمینه‌های مشترکی است که، در شرق و غرب، خطوط مشخصه قرون وسطی را، بعنوان یکی از دوران‌های اساسی تکامل جامعه بشری، نمودار میسازند.

مضمون اجتماعی - اقتصادی «قرون وسطی، فئودالیسم است که در سراسر تاریخ این دوران، با مشخصات اصلی خود، همه کشورهای شرق و غرب را، با تفاوت‌هایی، دربر میگیرد. در آخرین مرحله فئودالیسم، عناصر اولیه تکوین جامعه جدید - سرمایه‌داری - پا به عرصه مینهد، رشد میکند و تکامل مییابد، و سرانجام، فئودالیسم را به انحطاط و نابودی میکشاند.

«رسانس» - تصور تاریخی «قرون وسطی»

هومانیست‌های اروپائی که اصطلاح «قرون وسطی» را بمیان آوردند، آن را دورانی میدانستند که طی آن ملت‌های اروپائی درجه‌ای تاریکی غوطه‌ور شده بودند. این دوران، با جهان بینی مندرس و افکار مذهبی کهن و نظریات علمی عتیق، از نظر آنها مردود و محکوم بود؛ و بهمین جهت بود که بازگشت به آنچه آنها آن را عهد باستان فکر میکردند، مطرح گردید. اصطلاح رسانس RENAISSANCE (تجدید حیات) - در حقیقت انعکاس کوششی بود که متفکران اروپائی آن عصر برای احیای فرهنگ قدیم، که مورد ستایش آنها بود، بجا می‌آوردند.

چنین گرایشی، منحصر به اروپا نیست. در چین، در نیمه دوم قرن هشتم، موجی در امپراتوری تانگ برخاست که بصورت نیرومندترین جریان فکری قرون متوالی، تا هجوم مغول، یعنی تا قرن سیزدهم، مبدل شد. نمایندگان برجسته این جنبش شعار بازگشت به «تعلیم و تربیت قدیم» «KU-WEN» را بمیان آوردند. اینان نیز هرچند اصطلاح «قرون وسطی» را بکار نبردند، ولی به دوران بین عهد باستان و زمان خودشان بمنزله دورانی که در مقایسه با عهد باستان تمدن و فرهنگی پست‌تر دارد، مینگریستند.

جالب اینست که از نظر متفکران چینی آن زمان، این دوران بینایی بلحاظ گسترش

ششم

و تحکیم يك مذهب جديد - آئين بودا - بين قرن سوم و ششم ، مشخص است . نمايندگان « بازگشت به تعليم و تربيت قديم » در قبال تشويق و توسعه آنچه آنها موهوم پرستی وحشیانه تلقی میکردند با اعتراض برخاستند . هان یو - HAN-YU - دانشمند برجسته این عصر موضوع انتقال استخوان بودارا به چین و سپردن آن به کاخ معبد سخت مورد انتقاد قرار داد . وی نوشت « گذشته از هر چیز ، بودا مدت مدیدی است ، مرده است ، و این فقط قسمتی از استخوان پوسیده اوست که جز پلیدی و زشتی چیزی نیست ، چرا باید آن را در کاخ معبد نگاهداشت ؟ » وی تعالم کنفو یوس را ، در قبال مذاهب جديد - آئين بودا و آئين تائو - تبليغ و تفسير میکرد و میگفت « معلم (کنفوسیوس) نه از خداونه از شیطان چیزی گفته است . در حقیقت ، بسیاری از پیشقدمان جنبش چینی « بازگشت به تعليم و تربيت قديم » مذهب را بعنوان مجموعه ای از موهوم پرستی های مختلف مورد تحقیر قرار میدادند .

هان یو شالوده اصلی این جنبش را تنظیم میکند ؛ او آن را با کلمه « JEN » ، انسانی ، و یا کاملتر ، « راه انسانی » بیان میکند . و چنانکه میدانیم این اصطلاح را میتوان قرینه کلمه « هومانیزم - Humanisme » دانست که در شرایط اجتماعی معین از جانب پیشگامان رنسانس پمیان آمده است .

به جهان اسلام ، و قبل از همه به اسلام ایران و آسیای میانه ، نظر افکنیم . میدانیم که بین قرون نهم و یازدهم ، در این کانون عظیم تمدن اسلامی ، علم و فلسفه و تعليم و تربيت پیشرفت بسیار کرد . فارابی ، ابن سینا ، خوارزمی ، بیرونی و سایر مردان بزرگ دنیای دانش آن عصر ، در حقیقت ، « هومانیزم » های اصیلی بودند که با جذب میراث دنیای قديم ، و با گسترش و تکامل آن ، درست مانند همکاران خود در چین ، که پیش از آنان آمده بودند ، و همفکران اروپائی شان ، که بعداً پا بر صه نهادند ، در آفرینش روشن فکری و تعليم و تربيت جديد نقش برجسته و پیشگام داشتند . اینان تمام منابع عمده دانش و تمدن عظیم و کهن اقوام و ملت های عهد باستان را ، از یونان و رم و ایران و هند و احتمالاً چین ، در بنیان گزاری فلسفه و دانش جديد مورد استفاده قرار دادند .

این اشتراك فکری در اروپا و چین و ایران و آسیای میانه چه چیزی را نشان میدهد؟ قبل از هر چیز این حقیقت را نمودار میسازد که امواج روشن فکری جديد در کانون های تمدن آسیا و اروپا بعنوان تظاهری از قانون کلی سیر تاریخ است ، که لزوماً در شرایط معینی در جریان تکامل تمدن های بزرگ قديمی ، روی میدهد . بدیهی است تمام پدیده های فکری جديد را نمیتوان کاملاً یکی دانست . و اگر موافق باشیم آنها « رنسانس » بنامیم ، آنگاه پی میبریم که « رنسانس چین » و « رنسانس آسیای غربی و میانه » هر يك عمیقاً دارای خصوصیات خود میباشد که آنها را از یکدیگر ، و هر يك از آنها را از « رنسانس اروپائی » متمایز میسازد .

هفتم

ولی ، با همه این تفاوت ها ، جوهر تاریخی ای که پدیده «رنسانس» را بوجود آورده یکی است . رنسانس يك پدیده منحصرأ اروپائی نیست ، شرایط معینی که طی آن این پدیده فکری ، هم در آسیا و هم در اروپا ، بوجود آمده ، پرورش یافته و تکامل پذیرفته است يك زمینه تاریخی مشترك دارد ، و آن توسعه سریع فرهنگ شهری ، در مراحل واپسین قرون وسطائی ، میباشد که در جریان آن گروهی عظیم از نویسندگان ، حقوقدانان ، مورخان ، فیلسوفان و پیشوایان اجتماعی پدیدار میشوند . این گروه با فرهنگ شهری پیوند نزدیک دارند و با استفاده از نتایج تمدن جدید ، که يك عامل مهم آن رامیتوان توسعه چاپ کتاب دانست ، زوایای تاریک دورانی را که رو به انحطاط مینهدروشن میکنند و با جذب تمام منابع علم و فلسفه دنیای باستان پرچم روشن فکری جدید را بدوش میکشند و پیش آمدن «عصر جدید» را ، که عناصر اولیه آن کم و بیش تکوین مییافت ، بشارت میدهند . در چنین شرایطی است که تصویری از «قرون وسطی» ، دورانی که زوال آن نزدیک میشود ، بوجود میاید .

فرون وسطی ، بر ویرانه دولت های برده دار

در آستانه ظهور «قرون وسطی» ، دنیای قدیم را پنج دولت بزرگ برده دار تشکیل میداد ، که میتوان آنان را قدرت های بزرگ آن روز بشمار آورد . این دولت ها عبارت بودند از امپراتوری هان در آسیای شرقی ، امپراتوری گوپتا در هند ، پادشاهی کوشانا در ترکستان غربی ، پادشاهی پارت ها در ایران و بین النهرین ، و امپراتوری رم در آسیای غربی ، شمال آفریقا و اروپای غربی .

تجزیه امپراتوری هان در پایان قرن دوم آغاز شد ، پارت ها در آغاز قرن سوم سقوط کردند ، و هرچند سقوط امپراتوری رم را قرن پنجم میدانند ولی در حقیقت امپراتوری در قرن چهارم تجزیه شده بود و «بربر» های فاتح از همان زمان سلطه خود را در قسمت غربی بنیان نهادند ؛ دقیق تر بگوئیم علائم تجزیه امپراتوری رم ، حتی زودتر ، یعنی در قرن سوم پدیدار شده بود ، چه ، در آن موقع با دشواری بسیار میتوانستند یورش های سخت «بربر» ها را دفع کنند .

پس ، قرن سوم قرن اضمحلال دولت های برده دار در سه کانون عمده تمدن قدیم - چین ، ایران و رم - میباشد ، با این تفاوت که تحول در چین شدیدتر و در ایران ضعیفتر بوده است . انتقال از نظام برده داری به نظام فئودالی در دو کانون دیگر تمدن قدیم دیرتر شروع شد : پادشاهی کوشانا ، که در قرن چهارم علائم اضمحلال آن مشهود بود ، در پایان قرن پنجم سقوط کرد و ، پس از آن ، نوبت همسایه آن رسید ، اضمحلال امپراتوری گوپتا در اوایل قرن ششم قطعیت یافت . با اینهمه ، اگر مقیاس تاریخی جهانی را در نظر بگیریم ، قرن سوم را باید بمنزله آغاز جریانی دانست که به استقرار فئودالیسم ، بعنوان نظام مسلط

هشتم

اجتماعی - اقتصادی ، منجر میگردد .

ظهور قرون وسطی بر ویرانه‌های جهان قدیم - برده‌داری - زمینه مشترک تاریخ این دوران را ، در شرق و غرب ، بوجود میآورد .

ظهور ملت‌های «جوان»

زمینه مشترک دیگر این است که ، در سحرگاه قرون وسطی ، بین قرن سوم تا پنجم ، ملت‌های «جوان» بسیاری پای‌بهره تاریخ مینهند . درگیر و دار انتقال به «قرون وسطی» دو امپراتوری مقتدر دنیای قدیم - هان و رم - مدت درازی یورش اقوام چندی را تحمل میکردند . جالب این‌که هر دوی آنها این اقوام را با کلماتی میخواندند که مطلقاً معنی مشابه دارند: چینی‌ها آنها را «هو-Hu» ، یا «ین-هو-Jen-Hu» ، و رومی‌ها «بربری-Barbari» مینامیدند . چینی‌های قرن سوم با اقوامی مانند هون‌ها ، تبتی‌ها ، هسین‌پی‌ها - Hsien-pi . و... بعدها ترک‌ها مواجه شدند. رومیان با گوت‌ها ، واندال‌ها ، آلان‌ها ، لمباردها ، فرانک‌ها ، هون‌ها ، و بعدها ، اسلاوها برخورد داشتند .

برخی از اقوامی که چین قدیم را دوره کرده بودند ، در قرن چهارم آن را به دو قسمت جنوبی و شمالی جدا ساختند . در قسمت شمالی آن هون‌ها ، تبتی‌ها و هسین‌پی‌ها پادشاهی خود را بنیان نهادند . واندال‌ها ، گت‌های شرقی و غربی و فرانک‌ها ، که رم قدیم را احاطه کرده بودند ، در قرن چهارم ، امپراتوری رم را بدونیم تقسیم کردند و خود در نیمه غربی آن استقرار یافتند . در سرزمین‌های دیگر دنیای قدیم نیز وضعیت به همین منوال بود: پارت‌ها در قرن سوم بدست گروهی از قبایل ایرانی، که دولت جدیدی تحت سلطه ساسانیان بوجود آوردند، سقوط کردند. پادشاهی کوشانا و امپراتوری گوپتا در قرن پنجم زیر ضرب‌های هیاطله (هون‌های سفید) افتادند .

اختلاط و آمیختگی اقوام و قبایل «جوان» با ملت‌های قدیم یکی از خصوصیات اصلی فتودالیزم را در مرحله تکوین آن نشان میدهد . همین خصوصیات بنوبه خود تمام سیر قرون وسطی را ، در شرق و غرب ، تحت تأثیر خود قرار میدهد .

با اینهمه ، نباید تفاوت‌ها و جنبه‌های خاص آن را ، در اروپا و آسیا ، نادیده گرفت. یورش‌های اقوام «بربر» به امپراتوری رم غربی موجب شد که امپراتوری موجودیت خود را از دست بدهد . و پادشاهی‌های «بربر» که در جای آن برخاستند سیمای اروپا را بکلی دگرگون ساختند . و حال آنکه در چین وضعیت بصورت دیگری تکامل یافت . قسمت جنوبی چین از تأثیر تهاجمات دور بود و بصورت خود چین برقرار ماند ؛ و حتی در قسمت شمالی این سرزمین نیز پادشاهی‌های جدید بزودی از حالت «بربری» درآمدند و به چینی مبدل شدند. و همین خصوصیت برای احیای بعدی وحدت سیاسی کشور شالوده‌ای بود .

نهم

سیر تکامل همچنان ادامه یافت . ملتها و اقوام جدید دیگری به صحنه تاریخ قرون وسطی کشیده شدند . در شرق آسیا ژاپنی ها ، تانگوت ها - Tanguts ، کی تان ها - Kitans و مغول ها ، در آسیای غربی ترک ها و در خاورمیانه عرب ها وارد عرصه شدند . برخی از این اقوام در سرزمین کشورهای قدیم استقرار یافتند ؛ یا در آنجا دولت خاص خود را بوجود آوردند ، یا با مردم محلی یکی شدند و یا آنها را از میان بردند . برخی دیگر دولت های خود را در سرزمین های تازه ای بنیان نهادند و از این راه سرزمین های وسیعی از دنیای کهن را به جریان عمومی تاریخ قرون وسطی کشاندند . تاریخ اروپای قرون وسطی از این جهت بسیار جالب است . این تاریخ جریان مشخص بوجود آمدن ، و بصورت ملت تکامل یافتن ، ملت های اروپائی را دربر دارد . تاریخ فرانسویان ، انگلیسی ها ، آلمانی ها ، اسپانیائی ها ، ایتالیائی ها و سایر ملل امروزی اروپا با تمام خصوصیات ملی خود ، فقط در جریان تاریخ اروپای قرون وسطی میتواند مفهوم باشد . همین مطلب را درباره اقوام اسلاوی جنوبی، غربی ، و شرقی - روس ها ، چک ها ، لهستانی ها ، بلغارها و دیگران - میتوان گفت .

آمیختگی تمدن کهن و «نوین»

جنبه مشخص دیگر قرون وسطی این حقیقت است که در این دوران ملتها ، در شرق و در غرب ، در حالی تمدن خود را ایجاد میکردند که میراثی از تمدن قدیم داشتند؛ برخی مستقیماً وارث آن بودند و دیگران با واسطه قدیمی ها بر آن دست یافته بودند . تمام اقوام و ملت های آسیای شرقی و جنوب شرقی تحت تأثیر تمدن قدیم چین قرار گرفتند. نفوذ تمدن هند ، اقوام بسیاری را در هند و ترکستان غربی تحت تأثیر قرار داد . تمدن ترکستان غربی ، متقابلاً ، نفوذ خود را بین اقوام آسیای مرکزی و حتی چین گسترش بخشید . تمدن یونانی - رومی ، اروپا و آسیای صغیر و شمال آفریقا را در بر گرفت ، و حتی به ایران و آسیای میانه رسید .

با اینهمه ، قرون وسطی دورانی است که، در عین حال که میراثی از تمدن قدیم دارد خود جانشین عهد قدیم شده و با آن عهد تفاوت های اساسی دارد . این دوگانگی ، یعنی نفوذ تمدن قدیم از یکطرف ، و جانشین شدن آن وسیله تمدنی جدید ، از طرف دیگر ، جنبه اساسی توسعه فرهنگ را طی قرون وسطی بوجود میآورد .

نقش تمدن قدیم ، در توسعه و تکامل قرون وسطی ، در دو مرحله تاریخی خودنمایی میکند .

نخست ، هنگامی است که جامعه فئودالی قرون وسطی شکل میگیرد . این مرحله در جریان برخورد تند و تیز عناصر نو و کهنه ، در تمام زمینه ها ، بوجود میآید ، برخوردی که

دهم

موجب ویران شدن دنیای برده‌داری میشود . در همین زمان ، نظام فئودالی جدید بسیاری از عناصر فرهنگ و تمدن دولت‌های برده‌دار را بخود جذب میکند .

دوم ، در شرایطی است که عناصر روابط اقتصادی جدید - سرمایه‌داری - در عهد قرون وسطی پدیدار میشوند . در این مرحله ، که شاید بتوان آنرا «رنسانس» نامید ، نوعی دوری جوئی از تمدن و فرهنگ قرون وسطائی و گرایش به تمدن قدیم به چشم می‌خورد . این برخورد منفی نسبت به فرهنگ و تمدن قرون وسطی بهیچوجه متضمن نفی کامل آن نیست . و نیز گرایش به قدیم عهد باستان و نظام برده‌داری را زنده نکرد ، بلکه در مجموع موجب شد که آنچه از عناصر قرون وسطائی که هنوز ممکن بود توسعه یابد و به پیشرفت خود ادامه دهد از تمدن قدیم اخذ شود و در پیشرفت و توسعه بیشتر نظام فئودالی مورد استفاده قرار گیرد . در حقیقت ، تظاهر جدید عناصر فرهنگ و تمدن دوران قدیم در پیشرفت نظام قرون وسطائی بسیار عظیم بود و تا مدتی طولانی دوام یافت و در زمینه فرهنگ و هنر به نتایج بسیاری منجر گردید . میراث تمدن قدیم چنین نقش عظیمی را طی قرون وسطی ، هم در شرق و هم در غرب بازی کرده است .

پیوند تاریخی اقوام و ملت‌ها

به جنبه مشخصه دیگری بپردازیم . جغرافیای تاریخی اقوام و ملت‌ها نیز ، در تمام دوران قرون وسطی جنبه مشخصه مشترك دیگر این دوران را بوجود می‌آورد . تردید نیست که ملت‌های اروپائی در جریان تاریخ خود ، بایکدیگر از نزدیک تماس داشته‌اند . این حقیقت با موجودیت طولانی «قرون وسطی» در مفهوم اروپائی این اصطلاح ، که بعنوان رشته خاصی از علم تاریخ شناخته شده است ، کاملاً «ثبوت میرسد . اینك ببینیم وضعیت در مجموعه تاریخ قرون وسطی از چه قرار است ؟

بدنیای قدیم برگردیم . یونان باستان فقط يك کشور اروپائی نبود ، کلنی‌های یونان در آسیای صغیر ، این کشور را ، در مجموع ، بیک کشور آسیائی - اروپائی مبدل کرده بود . جنگ‌های ممتد ایران و یونان گواه بارز نزدیکترین بستگی تاریخ یونان با تاریخ ملل خاورمیانه است . تاریخ غرب نیز ، در زمان اسکندر ، دیگر فقط تاریخ غرب نبود ، بلکه تاریخ شرق هم بود . بعلاوه در دنیای هلنی ، که پس از اردو کشی‌های اسکندر شکل گرفت ، بین شرق و غرب ، بطور کلی ، جدائی وجود نداشت . یونان اروپائی ، صرافریقائی ، سوریه آسیای غربی و باختریان در ترکستان غربی ، همه آنها ، در چهارچوب واحدی قرار داشتند .

تقسیم بندی دنیای رم نیز به شرق و غرب ، دشوار است . امپراتوری رم بهیچ عنوان ، چه از نظر جغرافیای سیاسی یا فرهنگی ، فقط يك دولت اروپائی نبود . حتی در زمینه‌های مذهب ، میترائیسم و مسیحیت ، که در قرن آخر موجودیت امپراتوری حکمفرما بودند ، پدیده‌هایی

یازدهم

ظهور میکنند که بیکسان غربی و شرقی محسوب میشوند .
تاریخ امپراتوری رم با تاریخ ملتها و اقوام آسیائی و افریقائی شمالی اطراف خود بستگی نزدیک داشته است .

پادشاهی کوشانان نیز، هر چند در آسیا قرار داشت و از این جهت جزو شرق محسوب میشد، ولی سرزمین قبلی باختریان بود که فرهنگی هلنی داشته است . ضمناً این حکومت که در سرزمین امروزی افغانستان برقرار بود ، قسمتی از شمال غربی هند بشمار میرفت ، واز آنجا بود که آئین بودا گسترش یافت . و بالاخره این حکومت با امپراتوری هان در چین تماس دائمی داشت ، که از یکطرف تحت تأثیر تمدن چین واقع بود و از طرف دیگر ، در جریان این تماس، آئین بودا در چین گسترش داد . نتیجه اینکه ، پادشاهی کوشانا ، در دوران شکفتگی خود ، چهارراه واقعی تمدنهای ایرانی ، هلنی ، هندی و چینی بود ؛ و این حقیقت در هنر قندهار ، که در آن خطوط اصلی هنر هندی و عناصر هنر هلنی و انعکاسی از هنر چین قدیم به چشم میخورد ، آشکار میگردد . این آمیختگی همچنین در این واقعیت منعکس است که فرمانروای این سرزمین ، در اوج تاویخی خود ، چهار لقب داشت . وی را در عین حال پسر آسمان ، شاه شاهان ، سزار ، و مهاراجه میخواندند و چنانکه معلوم است وی القاب فرمانروایان چین، ایران ، رم و هند را بخود بسته بود .

امپراتوری هان نیز ، با سرزمینهای مناطق شرق و غرب خود پیوند نزدیک داشت . تاریخ این امپراتوری با تاریخ اقوام شبه جزیره کره ، آسیای جنوب شرقی و سرزمین غربی ، (ترکستان شرقی آسیای غربی) بهم آمیخته بود . مردم چین از راه ترکستان غربی با ملتهای هند و آسیای غربی در تماس بودند .

چینیهای امپراتوری هان و ساکنان امپراتوری رم نیز اطلاعاتی درباره یکدیگر داشتند و میکوشیدند از طریق مبادله هیئت‌های روابط نزدیک‌تر برقرار سازند . روابط بازرگانی بین دو امپراتوری هم از راه قاره ، راه شمال ، و هم از طریق دریا و راه جنوب ، برقرار بود .

این شواهد نشان میدهد که حتی در دنیای قدیم در حیات تاریخی اقوام و ملل شرق و غرب زمینه مشترک فرهنگی و پیوند تاریخی وجود داشته است . در قرون وسطی ، با پیدایش ملل «جوان» این زمینه مشترک و پیوند تاریخی مستحکم‌تر و نزدیک‌تر شد و تظاهر آن ، در آغاز این دوران ، در تاریخ هونها مشهود است .

آن قسمت از هونها که در آسیای شرقی ، در مرق خود ، باقی مانده بودند ، در آغاز قرن چهارم به سرزمین چین نفوذ کردند و برای مدتی کوتاه امپراتوری کهن را تحت سلطه خاندان دیگری قرار دادند و خود بر قسمت شمالی آن تسلط یافتند .

هونها که از قرن دوم مقرر قدیمی خود در ترک گفته و بسوی غرب بروی نهاده بودند

دوازدهم

مدتی در آسیای مرکزی متوقف شدند و سپس به راه خود، در جهت غرب، ادامه دادند. گروهی از آنان، در قرن پنجم بنام هیاطله - Ephtalites - به پادشاهی کوشانا یورش برد و کمی بعد، برامپراتوری هندی گوپتا - Gupta - تسلط یافت. گروهی دیگر بسوی دریای خزر حرکت کرد، و سواحل شمالی آن را تا دامنه‌های جبال اورال اشغال کرد. و سپس، تا درجه‌ای، با قبایل محلی که باطاعت خود در آورده بود، آمیختگی یافت. حرکت این گروه در جهت غرب بازهم ادامه یافت، و در نیمه دوم قرن چهارم دولت‌های خود را در جلگه‌های ولکای سفلی، دن و قفقاز شمالی تشکیل داد. در ربع آخر قرن چهارم هون‌ها ازدن - سرحد قدوت‌گوت‌ها - Goth - گذشتند، گوت‌های شرقی را شکست دادند، بسوی دنیستر - Dniester - پیش راندند، گوت‌های غربی را تار و مار کردند و سرانجام به مرزهای امپراتوری رم رسیدند. حملات سخت هون‌ها به امپراتوری رم، که در قرن پنجم آغاز گردید، موجب شد که مرکز دولت هون به قلب اروپا، به پانونیا - Pannonia - انتقال یابد.

آیا میتوان تاریخ هون‌ها را فقط قسمتی از تاریخ شرق دانست؟ در حقیقت هجوم هون‌ها بزرگترین عاملی بود که «قرون وسطی» را در غرب و شرق بیکدیگر پیوند نزدیکیتر داد و زمینه مشترک آنرا استحکامی بیشتر بخشید.

ترک‌ها، عرب‌ها و مغول‌ها نیز چنین تأثیری در تاریخ قرون وسطی بجای نهاده‌اند. تاریخ قبایل ترک، در آسیا، از سرزمین آلتائی آغاز میگردد. این قبایل در قرن ششم اتحاد قبیله‌ای نیرومندی تشکیل دادند که مورخان آنرا «خاقانات ترک» نام نهادند، در آن روزگار مستملکات ترک را سرزمین وسیعی تشکیل میداد که از کوه‌های خینگان در شرق، تاسف در ترکستان غربی، که ترک‌ها از هیاطله گرفته بودند، گسترش یافته بود. مرکز این سرزمین در ساحل رودخانه اورهون - Orhon واقع در منولستان امروزی، قرارداد داشت، این دولت، که حتی در آن موقع وحدتی ناپایدار از قبایل کوچ نشین بود، بزودی به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم گردید و هر یک دارای خاقان خود شد. از اینرو توسعه بعدی تاریخ ترک‌ها در دو خط - شرقی و غربی - ادامه مییابد.

ترک‌های شرقی در همسایگی چین قرارداد شدند و تاریخ آنها با تاریخ چین در آمیخته و بهم تائیده است، حمله سخت ترک‌ها به چین شمالی در اوایل قرن ششم اتفاق افتاد. چینی‌ها ناچار شدند بزور اسلحه آنان را عقب رانند و یا، با هدایا و خراج، آنها را آرام کنند. این برخوردها، که طی قرون ششم و هفتم ادامه داشت، آنقدر شدید بود که در آن زمان «خطر ترک» تهدید اصلی به چین محسوب میشد.

ترک‌های غربی، که حتی در اوایل قرن ششم، یعنی هنگامی که یک دولت واحد ترک موجودیت داشت، در قسمت غرب پیش راندند. آنان ترکستان غربی و سپس ایران را

سیزدهم

تحت نفوذ خویش در آوردند و با امپراتوری بیزانس روابطی برقرار ساختند و از طریق کشورهای متمدن ایران و رم ، شرق و غرب را بیکدیگر پیوند دادند .

تاریخ بعدی قبایل ترك غربی ناشناخته نیست . در قرون بعد دولت های ترکی را در آسیای غربی ، هند و اروپا مستقر می بینیم . این دولت ها به کدام قسمت جهان قدیم تعلق دارند ؟ آیا امپراتوری تیمورلنگ یا امپراتوری عثمانی فقط يك امپراتوری آسیائی است ؟ آیا میتوان تاریخ اقوام ترك را خارج از تاریخ شرق و غرب بررسی کرد ؟ و آیا این پیوند زمینه مشترك دیگر شرق و غرب را طی قرون وسطی نشان نمیدهد ؟

به تاریخ عرب ها بپردازیم . در قرون وسطی دولت های عرب همچون حلقه های زنجیری از ترکستان غربی ، و در طول کرانه آفریقای شمالی تا اقیانوس اطلس ، و از آنجا تا شبه جزیره ایبری . گسترش یافته بود . تاریخ این دولت ها نه تنها تاریخ خود عرب بود ، بلکه حتی ملل ترکستان غربی و اقوام هند شمالی را نیز فراگرفت ؛ تاریخ عربستان با تاریخ حبشه پیوند دارد ؛ تاریخ عرب در آسیای غربی با تاریخ بیزانس و حتی کشورهای اروپای غربی ارتباط بسیار نزدیک دارد ؛ تاریخ اروپا با تاریخ عرب در شبه جزیره ایبری ارتباط می یابد ؛ تاریخ خلافت قرطبه از تاریخ اسپانیا ، و تاریخ اسپانیا از تاریخ مورها Moors در قرون وسطی جدا نیست . تاریخ مغول نیز فقط در چهارچوب تاریخی شرق قابل بررسی نیست . امپراتوری مغول ، که در قرون سیزدهم و چهاردهم از اقیانوس آرام تا سرحدات غربی اروپای شرقی توسعه یافته بود ، هم به شرق و هم به غرب تعلق داشت . دشوار است تصور کرد که مغول ها در زمان چنگیز خان یا قوبلای قاآن نظریه ای مبتنی بر تقسیم مستملکات خود به «شرق» و «غرب» دارا بوده اند .

در مورد سایر ملل و اقوام نیز ، اصل پیوند قرون وسطایی حکمفرماست ، چنانکه تاریخ بیزانس ، تاریخ ایران ، خلافت عربی و امپراتوری عثمانی را نمیتوان بدون توجه به ارتباط تاریخی متقابل توضیح داد . همچنین ، تاریخ ملت روس بدون ارتباط با امپراتوری مغول یا دولت تیمور لنگه قابل بررسی نیست .

تاریخ همه اقوام و ملل ، در دوران قرون وسطی ، بهم تابیده و آمیخته است . با این همه ، بهم تابیدگی و آمیختگی ، هم از لحاظ درجه و سمت و هم از نظر محتوی ، در زمانهای مختلف و در مورد اقوام گوناگون ، کاملاً متفاوت بوده است . در زمان هایی هم این بهم آمیختگی وجود نداشته است . ولی اگر تاریخ ملل شرق و غرب را طی قرون وسطی ، در مجموع و به منزله يك واحد در نظر گیریم ، این کیفیت از خطوط برجسته مشخصه آن بشمار میرود .

گسترش جهانی مذهب

جنبه مشخصه دیگری که طی قرون وسطی در شرق و غرب مشترك است ، نقش خاص مذهب

چهاردهم

و تکامل آن در جامعه قرون وسطائی است . پوشیده نیست که ظهور برخی از این مذاهب به عهد باستان مربوط است ، ولی تکامل همه آنها بصورت مذاهب جهانی ، از پدیده های قرون وسطائی است . آئین بودا - در آسیای شرقی و مرکزی و قسمتی از ترکستان غربی ، اسلام - در آسیای غربی و شمال آفریقا ، و مسیحیت - در اروپا و قسمتی از آسیای غربی ، بصورت مذاهب جهانی تکامل یافتند. آئین بودا و مسیحیت در عهد باستان بوجود آمدند و توسعه یافتند ولی تکامل آنها بعنوان مذهب جهانی فقط در شرایط قرون وسطائی امکان پذیر شد . اسلام نیز که خود در قرون وسطی بوجود آمده بود در شرایطی قرار گرفت که در آن سرعت اهمیت جهانی یافت .

اینک این سؤال بمیان میاید که چرا «قرون وسطی» به مذهب امکان داد که چنین موقعیت استثنائی بدست آورد ؟ در حقیقت مبانی جدید - فئودالیسم - در آغاز به رو بنائی احتیاج داشت که به آن در کار تحکیم و توسعه کمک کند . آئین بودا ، مسیحیت و اسلام چنین رو بنائی را ، که جنبه عام و همه جانبه داشت ، تدارک کردند . رو بنائی که پایه فئودالیسم را استحکام بخشید چگونه میباید بود ؟ چنین رو بنائی نه فقط یک اعتقاد مذهبی است ، بلکه مرکب است از سیستمی حامل نظریات معین قانونی ، سیاسی ، اخلاقی توأم با نقطه نظرهای مذهبی ، فلسفی و جمال شناسی . چنین رو بنائی تمام آنچه را که فئودالیسم برای توسعه و تکامل خود لازم دارد در بر میگیرد ؛ و همه عناصر آن ، ضمن ارتباط معینی که با یکدیگر دارند ، لا اقل تازمانی که اساس فئودالیسم تحت تأثیر عوامل جدیدی که به سرمایه داری منجر میشود متزلزل نشده است ، بقوت و استحکام خود باقی میماند .

آئین بودا فقط یک اعتقاد مذهبی نیست ؛ فلسفه ایست با نظرات خاص خود درباره معرفت و وجود . این آئین در عین حال مکتبی اخلاقی است ؛ ضمناً آئین جامعه و دولت هم هست ؛ و بالاخره سیستمی است با نقطه نظرهای خاص زیبایی شناسی که بنوبه خود انگیزه شکفتگی قابل ملاحظه هنر بودائی - معماری ، مجسمه سازی و نقاشی - است و شعر و روایات نثر و درام را بوجود میآورد .

اسلام نه تنها مجموعه ای از معتقدات مذهبی است ، بلکه آئین سیاست و سیستمی است حامل اصول اخلاقی و شرعی .

مسیحیت قرون وسطائی نیز چنین است . این مذهب نیز عناصر رو بنای جامعه فئودالی را ، در همه زمینه ها ، بصورت مجموعه ای واحد در بر دارد .

به همین جهت است که با ظهور نخستین عناصر تکوین دنیای جدید - سرمایه داری - این مجموعه کل نیز در وضعی قرار میگیرد که بتدریج استحکام و همبستگی خود را ازدست میدهد . جدا شدن رشته هایی بصورت علم ، از این مجموعه مذهبی ، نشانه کاهش اهمیت آن است و دورانی را بشارت میدهد که جامعه از قدرت مذهب آزاد گردد . چنانکه میدانیم نخستین رشته های علمی که از قید مذهب رهائی یافت علوم طبیعی ، ستاره شناسی و ریاضیات بود .

پانزدهم

پیدایش این علوم دارای مفهوم انقلابی واقعی است و منادی سپیده دمی است که ظهور نظام اجتماعی و اقتصادی جدید - سرمایه داری - را نوید میدهد .

بااینهمه، موضوع مذهب در قرون وسطی بجنبه ایدئولوژی خالص آن محدود نمیشود. طی قرون وسطی سازمانهای مذهبی نیرومندی بوجود میآید که فتودالیسم آنرا بمنزله اهرمی برای توسعه و تکامل بکار میبرد.

سازمانهای مذهبی، یا بطور کلی «کلیسا» که خود روبنای نظام فتودالی بشمار میرفت، در عین حال، مکتب نیرومندی بود که در جهت تقویت و استحکام و توسعه این روبنا، بصورت همه جانبه، عمل میکرد. توسعه کلیسا، بعنوان يك سازمان اجتماعی نیرومند، ریشه دار و عظیم، جنبه کاملاً مشخص قرون وسطائی است. در این زمینه شواهد پدیده ها، در شرق و غرب، جلب توجه میکند. شکل سازمانی این مراکز مذهبی بیکدیگر شباهت کامل دارد؛ همه آنها روحانیان را در سلسله مراتبی متشکل میسازند، و اصلی که این هیرارشی بر روی آن استوار است «اصل قدرت» است.

تمام این سازمانهای مذهبی در بالای سازمانهای سیاسی قرار دارند. تاریخ «کلیسا» در همه مذاهب، قبل از هر چیز، تاریخ فعالیت های سیاسی آنهاست. این سازمانها، طی تمام دوران قرون وسطی، بمنزله ابزار قدرت طبقه حاکم - زمین داران فتودال - قرار داشتند و مردمی را که فتودال ها استثمار میکردند تحت تبعیت خود قرار میدادند.

ماهیت خاص مذهب و نقش آن، در قرون وسطی، هم از نظر ایدئولوژی و هم سازمانی (نقشی که در تاریخ همه مذاهب بیکسان ایفا شده است) یکی از جنبه های مشخصه قرون وسطائی، در شرق و غرب است.

در عین حال، نباید موارد اختلاف را، در دامنه و درجه نفوذی که مذاهب در زندگی اجتماعی ملل و اقوام مختلف داشته اند، نادیده گرفت. چنانکه مثلاً نقش کاتولیسیسم در حیات ملت های اروپائی بطور کلی بانقش آئین بودا، در چین متفاوت است. آئین بودا در چین، حتی در روزهای اوج شکفتگی خود هرگز نقشی مساوی آنچه کاتولیسیسم در کشورهای اروپائی داشته، در حیات اجتماعی مردم و دولت بازی نکرده است. در چین، یکی از مهمترین دواير فرهنگ و تمدن - تعلیم و تنویر افکار - پیوسته در دست کنفوسیونیستها، رهبران تعالیم دنیوی، قرار داشت. مدارس و آکادمی ها نیز در دست آنها بود. رسالات آئین بودا هرگز در این مدارس بصورت کتب درسی تدریس نشد. از این نظر در چین دوران میانه وضعیت از ریشه با اروپای مسیحی و آسیا و آفریقای مسلمان تفاوت داشته است.

جنبش های دهقانی

به پدیده مهم دیگری، که زمینه مشترك تاریخ قرون وسطی در سراسر جهان میباشد،

شانزدهم

بپردازیم؛ و آن جنبش‌های دهقانی قرون وسطائی است.

طی قرون وسطی جنبش‌های دهقانی بدرجه‌ای از توسعه و شدت رسید که نه پیش از آن و نه پس از آن در تاریخ مشاهده نشده است، و این طبیعی است. زیراتحت شرایط فئودالیسم، دهقانان توده اصلی جمعیت را تشکیل می‌دهند که بعنوان يك طبقه ضد در برابر طبقه حاکم - یعنی زمین‌داران فئودال - قرار داشتند. سایر گروه‌های ستمدیده جامعه - صنعتکاران، کارگران اجیر و تهی‌دستان شهری - فقط در دوران واپسین فئودالیسم بود که بالنسبه مستقلاً وارد عمل شدند. در سراسر قرون وسطی این گروه‌های ستمدیده فقط وقتی به مبارزه برمی‌خاستند که با دهقانان متحد شده بودند. بهمین جهت است که مبارزه طبقاتی در قرون وسطی شکل تصادمات بین دهقانان و زمین‌داران فئودال، یعنی طبقات اصلی متضاد جامعه قرون وسطی را بخود گرفته بود.

در شرق، جنبش‌های دهقانی وسیع‌تر و حادث‌تر از غرب بوده است و این حقیقت مخصوصاً در مورد چین صادق است. از نظر سیر تاریخ قرون وسطی مهمترین مسئله اینست که نقش این جنبش‌ها مورد بررسی قرار گیرد.

بعنوان يك قاعده کلی میتوان گفت که طی این دوران شورش‌های دهقانی عموماً به شکست منجر شدند و عناصر فئودالی آنانرا وحشیانه سرکوب کردند، ولی کاملاً اشتباه است اگر فقط باین طرف قضیه نظر داشته باشیم. همین شورش‌ها بودند که در لحظات قطعی، تاریخ را به پیش راندند. در تاریخ چین، سه نمونه قاطع آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

شورش بنیان‌کنی، معروف بشورش «زرد کلاهان» در سال ۱۸۰ در امپراتوری هان در گرفت که در آن تمام اهالی، و بطور عمده دهقانان فئودالی و بردگان، شرکت کردند. شورش درهم شکسته شد ولی در عین حال بنیان امپراتوری هان را درهم شکافت و طبقه حاکم را وادار کرد که بتایای استثماربردگی را ترك گوید و به استثمار فئودالی انتقال یابد. این تحول برای آئزمان قدمی به پیش بود.

مثال دوم: شورش دهقانی است معروف بشورش «وانگ هسین‌چی» Wang hsien-chi و «هوانگ چائو» Huang ch'ao، که در سال ۷۰ قرن یازدهم بصورت جنگی دهقانی در امپراتوری تانگ زبانه کشید. طبق معمول، توده اصلی شورش را دهقانان تشکیل میدادند که سایر گروه‌های ستمدیده به آنان پیوسته بودند. شورش سرکوب شد اما شکل استثمار که تا آئزمان تسلط داشت، و بر مبنای وابستگی دولتی دهقانان قرار داشت، ملغی شد و جای آن را وابستگی مستقیم دهقانان بزمین‌داران فئودال گرفت. این جریان، هر چند بود طبقه استثمارگر بود، ولی بدوران باصطلاح فئودالیسم غیر متمرکز منجر شد. وجه مشخص این دوران استقلال اقتصادی قابل ملاحظه املاک فئودالی جداگانه است که تکامل اقتصاد

هفدهم

عمومی کشور را آسان کرد. طبقه حاکم که بشکل کهن استثمارفئودالی چسبیده بود تحت فشار این نهضت دهقانی بشکل دیگر استثمار پرداخت، و این در آن روزها گامی به پیش بود.

و بالاخره، در نیمه اول قرن هفدهم جنگ دهقانی‌ای در امپراتوری مینگ شعله‌ور شد که بشورش «لی تسو شنگ» - Li tzu ch-eng معروف است. این شورش نیز با کمک منچوها، که از طرف زمین‌داران فئودال چینی فرا خوانده شده بودند، درهم شکست. ولی با اینهمه گذشته از آنکه به سرنگونی خاندان حاکم منجر شد، نتیجه مهم‌تری بیار آورد، یعنی فئودالیسم چین را به آخرین مرحله خود، به مرحله حکومت مطلقه، انتقال داد و تاریخ را به پیش راند.

شورش‌های دهقانی در هند و آسیای مرکزی و ترکیه عثمانی و ژاپن و ایران نیز، بادامنه وسیع خود در هر مرحله از تکامل فئودالیسم، انتقال آن را به مرحله دیگر موجب شدند و بالاخره نظام فئودالی را به پایان خود کشاندند.

از جنبش‌های مهم دهقانی ایران قیام «مقنع» در قرن هشتم، قیام‌های «بابک» و «مازیار» در قرن نهم بودند که به خلع ید خلفای عرب از ایران منجر شد. و نیز خروج «سربداران» خراسان و گیلان و کرمان و مازندران را باید نام برد که در قرن چهاردهم به ساطع خان‌های مغول پایان داد. این جنبش‌های دهقانان ایران، در عین حال که جنبه ملی داشت و با همدستی عناصر زحمتکش شهری و گروه‌های دیگر به حکومت اعراب و مغول در این سرزمین پایان بخشید، در تغییر مالکیت فئودالی - فئودالیسم متمرکز به فئودالیسم غیر متمرکز ملی - نقش اساسی داشته‌اند.

شورش‌های مهم دهقانی اروپا، علیه ظلم و ستم فئودالی که بر اثر آغاز تجزیه فئودالی بوجود می‌آمد، جامعه اروپائی قرن چهاردهم را بلرزه درآورد در قرن‌های شانزدهم و هفدهم این شورش‌ها بیشتر شدت می‌یابند و به جنگ‌های وسیعی مبدل میشوند. و همین جنگ‌های دهقانی است که انقلاب بورژوازی را بشارت میدهند. بدین مناسبت. از جنگ دهقانی آلمان که در ۱۶۲۰ آغاز شد و موج آن در فرانسه به «قیام پابرهنگان» (۱۶۲۹) منجر گردید باید نام برد. در روسیه شورش «بولوتنیکف» - Bolotnikov، (۷-۱۶۰۶) بود که اثری عظیم در تحول جامعه فئودالی بوجود آورد.

شورش‌های دهقانی سیر تاریخ را در تمام دوران قرون وسطی، چه در غرب و چه در شرق، مشخص می‌سازد. تأثیر جنبش‌های دهقانی همراه با سایر گروه‌های زحمتکش شهری، در تغییر، تکامل و بالاخره انحطاط فئودالیسم، ضمناً این حقیقت تاریخی را تأیید می‌کند که توده ملت، یعنی طبقات زحمتکش هستند که سازندگان واقعی تاریخ می‌باشند. این حقیقت در تمام دوران‌های تاریخ بشر آشکارا تجلی میکند.

هیدم

مضمون اجتماعی - اقتصادی قرون وسطی : فئودالیسم

در تاریخ بشر زمان‌هایی فرا میرسد که آنرا میتوان «نقطه عطف» تاریخ بشمار آورد. در هر يك از این لحظات دورانی پایان می‌پذیرد و دوران تازه‌ای آغاز مییابد. نخستین نقطه عطف از این قبیل، ویران شدن جهانی بود که در تاریخ آنرا «عهد باستان» مینامند. چنانکه میدانیم عهد باستان بر روی ویرانه‌های جامعه بی‌طبقات سر بیرون زده بود. در هزاره چهارم قبل از میلاد، هنگامی که مصر بعنوان يك دولت در دره نیل سر بیرون کرد و سومر در جلگه بین دجله و فرات پا برصه تاریخ نهاد، نخستین «دولت»ها ظهور کردند. مضمون اجتماعی - اقتصادی دولت‌های عهد باستان نظام برده‌داری بود.

و نیز زمانی فرا رسید که جامعه برده‌داری، بعنوان يك نظام مسلط جهانی، با انحطاط گرائید و از میان رفت. روابط اجتماعی - اقتصادی جدیدی بوجود آمد. این روابط را، که در آن زمان نو و مترقی بود، روابط فئودالی نامند. فئودالیسم، بعنوان يك نظام مسلط جهانی، متجاوز از هزار سال تاریخ بشر را دربر میگیرد. دومین نقطه عطف تاریخ زمانی است که نظام فئودالی، در مجموع، جای خود را به نظامی مترقی‌تر - سرمایه‌داری - می‌پردازد.

«قرون وسطی» دورانی را در تاریخ بشر دربر میگیرد که در آن نظام فئودالی، بمنزله نظام مسلط جهانی، شکل میگیرد، تکامل مییابد و سرانجام به تجزیه و انحطاط میگراید. این دوران از يك طرف به پایان «عهد باستان» که محتوی اجتماعی - اقتصادی آن برده‌داری بود، و از طرف دیگر به آغاز «عصر جدید» یعنی عصری که در آن نظام سرمایه‌داری جهانی مسلط است، محدود میشود. از نظر کرونولوژی تاریخ در اروپا، سقوط امپراتوری برده‌دار رم، در قرن پنجم، آغاز «قرون وسطی» و انقلاب بورژوائی انگلستان در سالهای ۴۰ قرن هفدهم، پایان آن محسوب میشود.

از آنچه گفته شد چنین برمیآید که قوانین تکامل سازمانهای اجتماعی - اقتصادی دارای مفهوم و مضمون عام میباشند، باین معنی که همه خلق‌های عالم، در اساس، از مراحل منین تکامل تاریخی، هرچند با خصوصیات گوناگون و در زمانهای مختلف، عبور میکنند.

در مورد نظام فئودالی، که مضمون اجتماعی - اقتصادی قرون وسطی است، چهار خط مشخصه زیر را بعنوان شیوه تولید فئودالی، در قبال شیوه تولید سرمایه‌داری، خاطر نشان می‌سازند. در نظام فئودالی:

۱ - اقتصادی طبیعی (جنسی) تسلط دارد.

۲ - تولید کوچک، بعنوان اساس تولید فئودالی تلقی میشود؛ و در عین حال،

نوزدهم

بر خلاف سرمایه داری ، زحمتکشان از وسایل تولید جدا نیستند ، بلکه از لحاظ سازمانی با آن پیوند دارند .

۳ - تحمیل غیر اقتصادی استثمار برقرار است . باین معنی که برخلاف سرمایه داری که زحمتکشان نیروی کار خود را بفروش می‌رسانند ، مالک فئودال دهقان را بزور وادار میکند قسمتی از محصول کار را (قسمت عمده را) باو تسلیم کند (منال) و یا در زمین ارباب بلاعوض برای او کار کند (بیگار) ، و بهر حال مطیع محض مالک باشد .

۴ - تکنیک ، بر اثر تولید کوچک ، در سطح پائین و ابتدائی قرار دارد . با اینهمه ، فئودالیسم در مقایسه با نظام برده داری که قبل از آن مسلط بود، دارای جنبه موقتی است .

شیوه اساسی تولید فئودالی عبارتست از مالکیت خصوصی مالک فئودال بر زمین که وسیله اصلی تولید آن زمان است. طبقه زمین داران بزرگ در جامعه فئودالی، طبقه حاکم را تشکیل می‌دهند . در چنین جامعه‌ای طبقه اصلی تولیدکنندگان دهقانان هستند که روی زمین مالک فئودال زندگی میکنند . اینان بعنوان «سرف» وابسته شخصی او هستند و بدون اجازه ارباب حق ندارند زمین او را ترک کنند . دهقانان سرف از جانب مالک همواره و مرتباً استثمار میشوند . اینان با زحمات خود و با ابزار کار خویش روی زمین ارباب کار میکنند و حال آنکه محصول آن تماماً در اختیار مالک فئودال قرار میگیرد (بیگار) . در آخرین مرحله قرون وسطی ، هنگامی که بیگار بنابه عللی کاهش مییابد ، و یا بطور کلی از میان میرود ، آنگاه دهقانان منال جنسی - بصورت محصول - و یا بهره نقدی میپردازند. مناسبات اقتصادی دهقانان در قبال فئودال بترتیب که نظام فئودالی تکامل مییابد به سه صورت زیر مشخص میشود : بیگار ، یعنی کشت بلاعوض زمین مالک ؛ پرداخت اجاره بهای جنسی که قسمت عمده محصول را دربرمیگیرد ؛ پرداخت بهره مالکانه بصورت پولی (نقدی) . هر یک از این اشکال متعاقباً جانشین دیگری شده است و زمانی نیز یکی از آنها با شکل دیگری توأماً برقرار بوده است .

وضع دهقانان سرف از لحاظ حقوقی ، تا حدودی بهتر از موقعیت بردگان بود . مالک فئودال ، برخلاف برده دار ، حق نداشت دهقان سرف را بکشد . بتدریج که اجاره داری جنسی بصورت نقدی مبدل میشد ، پیوستگی دهقان به زمین نیز از میان میرفت . موقعیت اقتصادی دهقان قرون وسطائی نیز اساساً باوضع برده تفاوت داشت . در دوران فئودالی دهقان تولیدکننده کوچک مستقلی بشمار میرفت . او در عین حال که روی زمین مالک کار میکرد و استثمار میشد ، مالک قطعه کوچکی زمین نیز بود که فئودال در اختیارش قرار میداد . این زمین عملاً از طریق ارث از پدر به پسر انتقال مییافت .

دهقان همچنین خانه خصوصی ، حیاط، دام کار و ابزار و ادوات کشاورزی را، هر چند

بیستم

بصورت ابتدائی دارا بود . در حالی که برده ، معمولاً فاقد آن بود (اگر برده چنین اقتصاد مستقلی را دارا بود این امر یا نشان میداد که نظام برده‌داری در حال تجزیه است ، و یا ، اگر موضوع مربوط به آغاز دوران برده‌داری است ، نشانه آن بود که این نظام هنوز تکامل نیافته است) .

خصوصیت اقتصاد فئودالی تلفیق مالکیت ارضی فئودال‌ها با واحدهای کوچک و مستقل روستائیان است .

وجود مالکیت خصوصی دهقانی ، پیوستگی دهقان با وسایل تولید ، امکان نگاهداری سهمی از محصول اضافی برای دهقان ، همه اینها تا حدودی علاقمندی دهقان قرون وسطائی را در امر تولید بوجود می‌آورد . مجموعه این شرایط برتری فاحش نظام اقتصادی فئودالی را نسبت به برده‌داری ، که قبل از آن وجود داشت ، نشان میدهد . براین شرایط تکامل بسیار وسیع‌تر و سریع‌تر نیروهای مولد در جامعه نوین (در مقایسه با برده‌داری) تأمین میشود .

در چهار چوب چنین اجتماعی است که عناصر نظام سرمایه‌داری ، که بنوبه خود در مقایسه با فئودالیزم دوران مرفقی را در بر میگیرد ، توانست تکامل یابد .

تاریخ قرون وسطی در اروپا ، از نظر مراحل تکاملی جامعه قرون وسطائی به سه مرحله عمده تقسیم میشود :

مرحله نخست، از قرن پنجم تا تقریباً پایان قرن یازدهم . این مرحله زمان صورت بندی نظام فئودالیزم و تشکیل املاک فئودالی را در بر میگیرد . در این دوران هسته اقتصادی اساسی جامعه فئودالی تشکیل میشود، نظم پادشاهی که اصطلاحاً آن را هیرارشی *Hiérarchie* نامند ، و توأم با آن و در تمام اروپای غربی ، نفوذ کلیسای کاتولیک ، بعنوان نیروی اصلی ایدئولوژی اروپای فئودالی قرون وسطی ، گسترش مییابد .

مرحله دوم ، از قرن یازدهم تا قرن پانزدهم ، که از اردو کشی صلیبی تا کشفیات بزرگ جغرافیائی را شامل میشود . این مرحله زمان شکفتگی و رونق جامعه فئودالی است . نه فقط شیوه تولید فئودالی دردهات قویاً تکامل مییابد بلکه در شهرهای قرون وسطی نیز نظام اجتماعی مخصوص شهر ، که مبین آزادی‌های اولیه شهرها از قید سلطه فئودالی است ، بنیان میگیرد . این شهرها با اصطلاح شهرهای آزادیها شهرهای جمهوری را تشکیل میدهند . این مرحله برخلاف مرحله نخستین که در آن از نظر سیاسی پراکندگی و عدم تمرکز حکمرما بود ، با تشکیل حکومت‌های نیرومند متمرکز مشخص است . تشکیل این حکومت‌ها ، با تقویت سلطه قدرت‌های شاهی و بوجود آمدن گروه مأموران دولتی و ایجاد با اصطلاح هیئت‌های سلطنتی ، همزمان میباشد . شورش‌های نیرومند دهقانی ، که بر اثر آغاز تجزیه فئودالی شدت مییابد ، جامعه اروپائی قرن چهاردهم و پانزدهم را تکان میدهد . جنبش‌های دهقانی

بیست و یکم

ازهمدردی و همدستی عناصر فقیر و تهی دستان شهر بر خوردار است.

مرحله سوم، قرن شانزدهم و نیمه اول قرن هفدهم، زمان تشدید تجزیه فئودالیسم و ایجاد عناصر سرمایه داری، در چهار چوب آن، را در بر میگیرد. این دوران، که بنام «سرمایه گزاری اولیه» (یا تراکم اولیه سرمایه) نامیده میشود، در اساس، به جدا شدن تولید کننده مستقل و کوچک از وسایل تولید منجر میشود. باین معنی که زحمتکشانشان از لحاظ وسایل تولید خلع ید میشوند. در این زمان شورش های دهقانی در مقایسه با جنبش های دهقانی در مقایسه با جنبش های قرون چهاردهم و پانزدهم، بازم شدیدتر میشود و بصورت جنگ های دهقانی در میآید: انقلاب بورژوائی فرا میرسد. در این دوران شکل سیاسی حکومت در اروپا حکومت مطلقه است که بر قدرت درباریان، که به تقویت قدرت مرکزی برای سرکوب توده های خلق علاقمندند، متکی است. اشراف درباری، با بورژوازی، که هنوز به قدر کافی نیرومند نیست که قدرت را مستقلاً در دست گیرد، وارد اتحاد میشوند.

مفهوم تاریخی قرون وسطی

مفهوم و اهمیت قرون وسطی در تاریخ بشر با نحای مختلف تحلیل و ارزیابی شده است. روزگاری بود که به «قرون وسطی» با نظری کاملاً «حقارت انگیز مینگریستند، مثلاً مورخان دوران رنسانس یا حتی مورخان بورژوائی آستان انقلاب فرانسه؛ قرون وسطی را دوران «بربریت کامل» و «جهل» و «خرافات» میدانستند. پس از انقلاب فرانسه نظر مورخان تغییر یافت. مورخان با اصطلاح مکتب «رومانتیک» که در نیمه اول قرن نوزدهم نمایندگی همه کشورهای اروپائی را داشتند، بجای «قرون وسطی بمنزله جامعه ای که درست عکس جامعه «نوین»، «متمدن» و در عین حال «فاسد» قرار داشت، نگاه میکردند. در دوران امپریالیسم، تعظیم و تکریم در برابر قرون وسطی در آثار «مورخان» فاشیست انعکاس یافت. در این آثار نظام طبقاتی، جنگجویی، سلطه خشن قوای جسمی و فیزیکی و سایر مشخصات سازمان نظامی- فئودالی قرون وسطائی مورد ستایش قرار میگرفت. ارزیابی حقیقی و عینی قرون وسطی فقط با شیوه شناخت علمی تاریخ، که از هر گونه ایدئالی ساختن قرون وسطی کاملاً بدور است، امکان پذیر است.

تضاد حاد طبقاتی، استثمار شدید سرواژ، بی حقوقی توده های زحمتکش، عقب ماندگی چندین قرنی فرهنگی و تکامل ضعیف دانش، بی شک، جنبه های شخصی قرون وسطائی را تشکیل میدهند. ولی، با این همه، دانش تاریخ خاطر نشان میسازد که قرون وسطی در مقایسه با بردگی عهد باستان، و در مراحل تکامل جامعه، قدم متری بشمار میرود. در دوران فئودالیسم شرایط اجتماعی جهت رشد نیروهای مولد، و در نتیجه در آخرین تحلیل، برای تکامل فرهنگ نیز، بمراتب مساعدتر از اوضاع و احوال نظام قبلی- برده داری- بوده است.

بیست و دوم

شکفتگی شهرها در دوران قرون وسطی، انحطاط و دربرخی موارد ازمیان رفتن سرواژ حتی در قرنهای سیزدهم و چهاردهم (در کشورهای متمدنی اروپا) تقویت روابط بازرگانی اروپائیان با شرق و حرکت شدید آنها بسوی اقیانوسها ، از پایان قرن پانزدهم و از قرن شانزدهم، گواه بر رشد اقتصادی اروپا است . در شرق نیز فتودالیزم، در مرحله شکفتگی خود تمدن و فرهنگی شکوفان بوجود آورد.

تجزیه فتودالیزم عناصر جدیدی را در چهارچوب صورت بندی فتودالی بوجود میآورد، که در مقایسه با نظام موجود فتودالی بسیار متمدنی ترند ، و آن عناصر صورت بندی نظام سرمایه - داری است .

خصوصیات فتودالیزم در شرق و غرب

مورخان شرق شناس، بر اساس بررسی هایی که بعمل آورده اند، مخصوصاً روشن ساختند که در شرق فتودالیزم بسیار زودتر از غرب بوجود آمد . در این مورد بخصوص ، کشوری مانند چین که در آن مناسبات فتودالی در چهارچوب نظام برده داری، حتی قبل از میلاد مسیح آغاز شده بود، مورد توجه قرار میگیرد . از طرف دیگر فتودالیزم در شرق، حتی در نیمه دوم قرن هجدهم و طی قرن نوزدهم تقریباً بصورت دست نخورده ، بموجودیت خود ادامه میداد . خود فتودالیزم نیز در شرق دارای یک رشته خصوصیات می باشد که آنرا از اروپای قرون وسطی متمایز میسازد . از جمله این خصوصیات دو مشخصه اصلی فتودالیزم شرقی را قبل از هر چیز باید خاطر نشان ساخت . *

مشخصه اول همان وجود بقایای قابل ملاحظه نظام برده داری در شرایط فتودالیزم شرق است . با توجه بموجود عده ای از بردگان، که نسبت قابل ملاحظه جماعت زحمتکش کشورهای مختلف شرقی را تشکیل میدادند، میتوان گفت که در فتودالیزم شرق، تامت مدیریت، نظام برده داری بصورت معینی حفظ میشده است .

مشخصه دیگر فتودالیزم شرق، خصوصیت مالکیت فتودالی ارضی آن است . برخلاف اروپا، که در آن مالکیت فتودال حتی در سده های اول قرون وسطی جنبه خصوصی یافت و قسمت اعظم توده کشاورزان به زمین داران فتودالی بستگی داشتند، در شرق، در مدت مدیدی و تا اواخر قرون وسطی، در یک عده از کشورهای زمین بحکومت فتودال و شخص رئیس آن یعنی این یا آن سلطان، تعلق داشت . در چنین شرایطی دهقانان در موقعیت رعایای دیوانی (سروهای دولتی) قرار داشتند . اینان اجاره بها و منال فتودالی رامستقیماً بدولت میپرداختند و مستقیماً نیز وسیله مأموران دولتی اداره میشدند . مع هذا در کنار مالکیت دولتی مشرق زمین و به حساب املاک دیوانی، مالکیت خصوصی فتودالی نیز بوجود آمد و تکامل یافت. مبارزه بین این دو شکل مالکیت ارضی فتودالی - مالکیت فتودالی متمرکز و غیر

بیست و سوم

مهم‌رکن - سراسر تاریخ شرق قرون وسطی را دربرمیگیرد . این مبارزات، تضاد بین گروه‌های مختلف طبقات حاکم را آشکار میسازد . هر یک از این گروه‌ها بخاطر آن شکل مالکیت ارضی که برای آنها مناسب‌تر به نظر می‌رسید و آن شیوه استثمار دهقانان وابسته که برایشان مفیدتر می‌بود مبارزه می‌کردند .

خود دهقانان نیز نسبت به چنین مبارزه‌ای که بخاطر اشکال مالکیت ارضی و چگونگی استثمار و نحوه وابستگی روستائیان جریان داشت بی تفاوت نبودند . چنانکه جنبش‌های توده‌ای دهقانی بسیاری که در شرق قرون وسطی روی میداد در نهایت خود، موجب انهدام سازمانی آن شکل مالکیت ارضی میشد که در شرایط مشخص کشورهای معین، برای توده مردم سخت‌تر و سهمگین‌تر بوده است .

فتودالیزم ایران

با اینکه منابع و مطالعات در زمینه فتودالیزم در ایران ناقص و نارسا است ، با اینهمه از آنچه تا کنون مشخص شده رنگ شرقی آن نشان داده میشود :

الف : اشکال ملکداری - در قرن‌های نهم و دهم میلادی سه شکل مالکیت ارضی بزرگ

در ایران وجود داشت ، مالکیت سلطانی یا دیوانی ، مالکیت شخصی ، مالکیت وقفی ، و از این سه، مالکیت دیوانی شکل مسلط مالکیت ارضی بود . بعدها در قرن‌های دهم و یازدهم املاک سلطان و دربار و خانواده‌اش از املاک دیوانی یا دولتی منتزع میشود ، و در عین حال مالکیت اقطاع ، که نوعی مالکیت بزرگ انتفاع است ، نیز بوجود می‌آید . باین ترتیب املاک دولتی بسود املاک سلطانی و املاک اقطاع کاهش می‌یابد و بعلاوه موقوفات نیز بزیان املاک دولتی وسیع‌تر میشود . البته در کنار این املاک بزرگ اراضی کوچک دهقانی و مشترک جماعات روستائی نیز در گوشه و کنار به چشم می‌خورد .

ملکداران بزرگ این زمان ، بترتیب، اشرافیت نظامی صحرائشین ترک و مغول، رجاان شهر نشین ولایات ، مستوفیان و اداری‌های مرکز نشین مملکتی ، روحانیت متمرکز مسلمان است که دوتای اول بنابر ماهیت خود به دولت فتودال غیر متمرکز و دوتای بعدی به دولت فتودال متمرکز گرایش دارند . در قرن‌های سیزدهم و چهاردهم املاک بزرگ شخصی با بلع مقداری املاک دولتی و اراضی روستائی وسعت می‌یابد و طبقه فتودال بیش از پیش مقتدر میشود . وجود دو گونه اصلی املاک فتودال مبارزه فتودالیزم متمرکز طلب و تجزیه طلب را بوجود می‌آورد که از خصوصیات فتودالیزم شرقی و ایرانی است .

ب : بهره برداری فتودالی - در ایران - برخلاف اروپا - اراضی برای بهره برداری

به قطعات کوچک میان روستائیان تقسیم شده بود و زمینی که خاص ارباب کشت شود وجود نداشت ، و این مسئله موضوع «بیگاری» دهقانان را در مورد زراعت - و نه در موارد دیگر مانند احداث و تنقیه قنات و ایجاد راه و یا تهیه بعضی حوائج شخصی مالک - منتفی میکرد .

بیست و چهارم

در رابطه مالک و دهقان شیوه مزارعه و پرداخت سهم مالکانه تسلط داشت. سهم مالکانه برحسب شرایط زمان و مکان، گاه به جنس و گاه به نقد و گاه بصورت مختلط پرداخت میشد. در قرن‌های نهم و دهم روابط کالائی - پولی و سمت‌داشت ولی پس از حمله مغول، بر اثر انحطاط عمومی اقتصاد ایران، اقتصاد طبیعی و پرداخت جنسی عوارض و بهره مالکانه تسلط یافت و پرداخت‌های نقدی فقط بشکل فرعی و در نزدیک شهرها و ملتقای جاده‌های کاروان رویا قی ماند. بهره مالکانه در املاک دولتی و شخصی تقریباً تفاوتی نداشت، و مبنای آن غالباً سنن محلی بود که با میزان ستم استبدادی و کاهش و افزایش محصول تغییر میکرد.

پ: بقایای برده‌داری - یکی از خصوصیات فئودالیسم ایران وجود بقایای نظام برده‌داری و استفاده از کار بردگان بخصوص در مراحل اولیه این عصر است. بردگان را مسلمانان و مغولان پس از جنگ‌ها و فتوحات می‌آوردند و از آنها در کار شخم و شبانی و باغبانی و حرف استفاده میشد، اما هرچه فئودالیسم تکامل مییافت کار بردگان کم سودتر میشد، و از اینرو مالکان برای کشت به آنان زمین میدادند. این بندگان در طول زمان، خود و یا اخلافشان، بصورت بنده حر و بعدها بصورت رعیت درآمدند.

ت: وابستگی دهقان - روستائی ایران در مراحل اولیه فئودالیسم - برخلاف اروپا - به زمین وابسته نیست. رعیت انسانی آزاد است و هیچ قانون و سنتی او را از نقل مکان باز نمیدارد. شاید فقدان مزارع و مراتع شخصی فئودال و بالنتیجه فقدان بیگاری، تقسیم اراضی به قطعات کوچک، و سرانجام فراوانی نسبی و تکافوی جمعیت مانع تقید رعیت مزارع و برزگر باشد. تنها پس از ایلغار مغول که کاهش شدید نفوس و سطح زمین زیر کشت از یکطرف و افزایش شدید بهره‌کشی فئودالی مغولی را از طرف دیگر به همراه داشت، و پس از فرار دستجمعی روستائیان بود که دولت فئودال دهقانان را وابسته به زمین شناخت و حق نقل مکان را از آنها سلب کرد. در قرن چهاردهم این بستگی و تقید باوج خود رسید و بارنگ مخصوصی که سنن و خصوصیات محلی به آن میداد تا عصر جدید نیز ادامه یافت.

ث: جنبش‌های دهقانی - جنبش‌های دهقانی ایران - بخلاف اروپا - در سراسر قرون وسطی، کم و بیش، با جنبش‌های ملی ب ضد اعراب و سپس مغولان و ترکان جوش خورده، و در نهایت خود در جنبش عمومی زحمتکشان زیر رهبری پیشه‌وران و تهیدستان شهری اوج گرفته است. برخی از این جنبش‌ها، بخصوص آنها که ب ضد سلطه اعراب مسلمان سنی است، رنگ مذهبی مییابد و بصورت خروج علیه مذهب رسمی عربی در می‌آید. جنبش‌های «مقنع» در سالهای ۷۸۳ - ۷۷۶ میلادی (۱۶۷ - ۱۶۰ هجری قمری)، «بابک خرمی» در سالهای ۸۳۷ - ۸۱۶ (۲۲۳ - ۲۰۱ ه. ق.) در آذربایجان، مازیار در ۷۳۹ م (۳۲۵ ه. ق.) در مازندران علیه اعراب و جنبش‌های محمود تارابی در بخارا در ۱۲۳۸ م (۶۳۶ ه. ق.) و قیام سید شریف‌الدین قاضی القضاات در فارس بسال ۱۲۶۵ م (۶۶۳ ه. ق.) علیه مغول از جمله جنبش‌هایی هستند که دهقانان و سیمای در آنها شرکت داشتند.

در این جنبش‌های ملی - طبقاتی، که غالباً به شکستن مالکیت فئودالی متمرکز و ایجاد مالکیت فئودالی غیر متمرکز منجر میشد، روستائیان در کنار زحمتکشان شهری و بهمراهی و غالباً زیر رهبری امیران و فئودال‌ها وارد کارزار میشدند. اما روستائیان قیام‌کننده

بیست و پنجم

معمولاً برنامه روشنی نداشتند و تنها روزگار تحمل ناپذیر و نفرت از ستمکاران انگیزه و راهبرشان بود. امیران و فتودال‌های محلی نیز برای کنارزدن فاتحان عرب و مغول و ترک و متحدین ایرانی آنها، از قدرت آنها استفاده میکردند. این نهضت‌ها، اگر به پیروزی میانجامید غالباً وارد مرحله بالا، یعنی مبارزه متحد روستائیان و زحمتکشان شهر، ضد امیران و فتودال‌ها میشد و در این مرحله بود که جنبش یکسره رنگ طبقاتی میگرفت و گاه گاه نیز به پیروزی زحمتکشان و تشکیل حکومت‌های کوچک ناپایدار تهیدستان شهر و روستا میانجامید. از اینها جنبش‌های سربداران را در خراسان (۱۲۳۸ م = ۷۳۹ ه. ق.)، مازندران (۱۳۵۰ م = ۵۷۱ ه. ق.)، گیلان (۱۳۸۰ م = ۷۷۲ ه. ق.)، کرمان (۱۳۷۳ م = ۷۷۵ ه. ق.)، سمرقند و حوزة رود زرافشان (۱۳۶۵ م = ۷۶۷ ه. ق.) میتوان نام برد، که حکومت‌های آنان سرانجام یا بدست حکومت‌های بزرگ از میان رفت و یا بصورت حکومت‌های فتودالی معتراف درآمدند.

سیر کلی «قرون وسطی» در شرق و غرب

چنانکه معلوم است، استقرار فتودالیسم در کشورهای مختلف دنیای میانه Medieval از نظر زمانی اختلاف دارد؛ شرایط ظهور فتودالیسم و توسعه آن در کشورهای مختلف بالنسبه متفاوت است؛ درجه توسعه و گسترش آن در همه جا یکسان نیست، و بالاخره اشکال آن تفاوت دارد. با اینهمه، جوهر اجتماعی - اقتصادی آن بطور کلی یکی است و گرایشی که تکامل آن را - از تولد تا افول فتودالیسم - نشان میدهد مشترک است.

سیر کلی جریان جهانی تاریخ قرون وسطی، در شرق و غرب، از اینقرار است: طی قرون وسطی، در تاریخ مشترک شرق و غرب، شرق برای مدت مدیدی سهم مترقی بعهده داشت. جریان تکاملی که بعداً برای شرق و غرب صورت مشترکی بخود گرفت، در شرق زودتر آغاز شد. مثلاً هجوم «بربرها» به دولت‌های متمدن قدیمی، در شرق آغاز گردید. حتی از قرن سوم قبل از میلاد، چینی‌ها ناچار شدند استحکامات متعددی بسازند تا آنان را در قبال تهاجمات شمال حمایت کند. این استحکامات آغاز آن چیزی بود که بعدها به دیوار چین مبدل شد. در اراضی سرحدی شمال شرقی امپراتوری رم، نظیر این واقعه - ساختن دیوار تراژان - فقط در آغاز قرن دوم میلادی ضرورت یافت. حرکت قبایلی که آسیا و اروپا را دوره کرده بودند و سرانجام منجر به پیدایش ملت‌ها و دولت‌های جدید گردید، بعبارت دیگر، وسیع‌ترین گسترش تاریخی که آغاز دوران قرون وسطی را مشخص میساخت، خیلی زودتر از آنچه در اروپا توسعه یابد، در شرق منشأ گرفت: هون‌ها از سرحدات شمالی امپراتوری‌هان در پایان قرن اول میلادی عقب‌رانده شدند، ولی فقط در قرن چهارم بود که امواج تاخت و تاز هون‌ها به اروپا رسید و گوت‌های دریای سیاه را بسوی غرب، بسوی امپراتوری رم، پیش راند.

بیست و ششم

پیدایش «پادشاهی‌های بربر» جدید ، در شرق زودتر از غرب آغاز گردید : این دولت‌ها در سرزمین چین شمالی در آغاز قرن چهارم ظهور کردند ، در حالی‌که در اروپا فقط در قرن پنجم بود که چنین دولت‌هایی در سرزمین امپراتوری روم غربی سربرون کردند. فتودالیسم ، به‌عنوان اساس اجتماعی و اقتصادی و سیستم دولتی ، در شرق زودتر از غرب شکل گرفت. و به‌همین ترتیب، عناصر اولیه سرمایه‌داری ، درمهد جامعه فتودالی، در شرق زودتر از غرب ظهور کردند .

شاهد دیگری که نقش پیشگام شرق را نشان می‌دهد این حقیقت است که بزرگترین و نیرومندترین دولت‌ها ، بسبب توسعه وسیع و زودتر فتودالیسم در شرق ، در این دوران، در شرق بوجود آمدند .

بالاخره ، نشانه دیگری که نقش پیشاهنگ شرق را در قرون وسطی تأیید می‌کند همانا برتری فرهنگی شرق در قبال غرب است . بی‌گفتگو، اقوام و ملت‌های چینی، هندی، عرب، ایرانی و ترکستان غربی ، در آن دوران ، در زمینه‌های بسیار-تکنولوژی و فرهنگ مادی و مخصوصاً هنر ، و نیز در رشته‌های حقوق و قوانین و آئین‌های سیاسی و فلسفی ، جغرافیا و تاریخ نگاری ، علوم و ادبیات- پیشرفته‌تر از غرب بودند . برای مدتی مدید، محتوی این تمدن و فرهنگ بسیار غنی‌تر از رشته‌های مشابه آن در غرب بوده است .

با اینهمه ، و باوجود چنین شرایط مساعدی ، شرایطی نیز در شرق توسعه یافت که در آن بتدریج سیرتاریخی بتأخیر افتاد و توسعه عناصر سرمایه‌داری متوقف شد . نظریاتیکه نظیر این شرایط در غرب بوجود نیامد، توسعه فتودالیسم ، و متعاقب آن رشد کاپیتالیسم ، در آنجا ، با آهنگ تندتری پیشرفت کرد .

نتیجه چنین شد ، که طی قرون وسطی در يك لحظه معین تاریخی ، مرکز جنبش و پیشرفت جامعه بشری در دنیای آن زمان ، از شرق به غرب تغییر مکان یافت ، و در پی آن، چیزی که اینکی شرق و عقب ماندگی آن ، ابتدا در زمینه اقتصادی و سپس نیز در عرصه سیاست و فرهنگ ، نامیده میشود ، آغاز گردید .

در «عصر جدید» این عقب ماندگی شرق وضعی بی‌آورد که مستقیماً نقطه مقابل وضع «قرون وسطی» بود : هرچند طی قرون وسطی شرق هجوم خود را به غرب ادامه میداد ، در عصر جدید ، این غرب بود که هجوم خود را به شرق آغاز کرد و سز انجام بیشتر کشورهای شرقی را به مستعمره و نیمه مستعمره یا وابسته غرب مبدل ساخت .

بیست و هفتم

در نگارش این دیباچه مآخذ زیرمورد استفاده قرار گرفته است :

- « تاریخ قرون وسطی » ، تألیف پرفسور
و . ف . سمنوف (V.F.semenov) - متن روسی ،
چاپ مسکو - ۱۹۵۶

- مجموعه «مقالات منتخب» از ن.ای . کنراد
(N . I . Konrad) مورخ و شرق شناس شوروی .
ترجمه انگلیسی ، چاپ مسکو ، ۱۹۶۷

- «کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران
عهدمغول» تألیف ای. پ . بطروشفسکی شرق شناس
شوروی ، ترجمه فارسی وسیله آقای کریم کشاورز -
از انتشارات : مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی

استقبال بی نظیر هم میهنان عزیز
و ملت‌های همسایه و هم‌کیش و دوست
نجیب‌ما (پاکستان و افغانستان) از این
اثرو درخواسته‌های فزون از حد خواستاران،
بعد از اتمام نسخ چاپ اول مشوقمان شد
که خارج از ردیف برنامه و در اسرع
اوقات به چاپ دوم آن مبادرت ورزیم،
خو رسندیم که اینک چاپ دوم را به نحوی بهتر
به اضافه دیباچه مستند و چالشی که از
طرف محترجمین فراهم آمده تقدیم علاقمندان
مینمائیم - ناشر

گفتاری درباره کتاب

در کتب کلاسیک تاریخ، در تعریف موضوع «تاریخ»، عموماً به چنین مضمونی برخورد میکنیم:

«موضوع تاریخ نقل و روایت کارهای مردمانی است که پیش از ما زندگی کرده اند. تاریخ شرح وقایع گذشته میباشد.»

و یادآور توضیح و توجیه درجه ترقی و پیشرفت ملل مختلف، مثلاً اینطور مینویسند: «... بعضی مردم یا از آنجهت که خود بنفسه مستعدتر بوده اند و یا به علت اینکه احوال و کیفیات با آنها مساعد بوده مراحل ترقی را باالنسبه بدیگران کم و بیش زودتر پیموده اند. از آنطرف امروز مثنی مردم وحشی از آفریقا و آمریکا و استرالیا و اقیانوسیه روزگار میگذرانند که اگر پای اروپائیان بخاکشان باز نشده بودند هنوز هم از طرز زندگی انسان عهد سنگ تراشیده یا سنگ صیقلی نشده بودند.»

شرح فوق از مقدمه «تاریخ ملل شرق و یونان» تألیف آلبرماله وژول دایزاك ترجمه عبدالحسین هژیر نقل شده است. ولی حقیقت اینست که در بیان فوق تاریخ قلب شده و هلال پیشرفت یا عقب ماندگی اقوام بصورت نادرستی توجیه گردیده است.

تاریخ علم است و مانند همه علوم در طی قرون تکامل یافته و قوانین معلوم و معین خود را بدست داده است. تاریخ «نقل و روایت» ساده کارهای مردمان نیست بلکه علمی است که راه مشخص تکامل جامعه انسانی و قوانین این تکامل را بررسی میکند. این علم، نه بصورت تکامل یافته و دقیق امروز، بلکه بصورت عناصر اولیه درك تاریخی زندگی بشر از قدیمترین ایام وجود داشته است. پیدایش کتابت - قبل از همه در مصر در هزاره پنجم و چهارم قبل از میلاد - نقش عظیمی در پیشرفت تاریخ ایفا کرده است. قدیمیترین تألیفات تاریخی همان سنگ نبشته‌هایی است که در شرق باستان در مصر و سومر و بابل و آشور و ایران در طی هزاران سال بیادگار مانده و پاره‌ای وقایع مهم تاریخ در آن ثبت شده است. در یونان باستان قدیمیترین تألیفات تاریخی در قرنهای ششم و پنجم قبل از میلاد بوجود آمده و در این مورد قبل از همه از «هرودوت» - پدر تاریخ - و مورخان مانند «پلوتارك» و «گزنون» یاد میکنند. در روم قدیم «تیت لیو» و «تاسیت» در شمار پیشقدمان تاریخ اند و در چین مورخی بنام «سیماتسیان» و دیگران یادداشت‌های پرارزشی در زمینه ثبت وقایع تاریخی از خود بها گذاشته اند. با اینهمه قرن‌ها گذشت تا رفته رفته درك تاریخی وقایع

زندگی تکامل یافت و در طی قرون ۱۱ تا ۱۷ آثار پراهمیت تاریخی در جهان بصورت سالنامه‌ها ، تذکره‌ها ، ثبت اخبار و وقایع روزانه آشکار گردید .

در قرون وسطی پایه‌گذاران مهم تاریخ مورخان عرب (ابن خلدون و دیگران) و سایر تاریخ‌نویسان شرق بودند که علم تاریخ را بنحو قابل ملاحظه‌ای پیشرفت دادند ولی از آنجائیکه در طی این قرون سلطه جهان‌بینی مذهبی بر روی همه شئون حیات فرهنگی و معنوی جامعه بشری و از جمله در تکامل علم تاریخ تأثیر گذاشته است مؤلفان بیشتر کتب تاریخی از درک علمی تاریخ عاجز بودند و وقایع تاریخی را به «مشیت الهی» و «حکمت صانع متعال» نسبت می‌دادند . در آثار این قبیل مورخان حوادث غیرمعقول ، و اغلب موهوم و خیالی ، بسیار آورده شده است .

نخستین عناصر بیان معقول وقایع تاریخی - و نقد منابع تاریخ - در دوران رنسانس پدیدار گردید . بعدها ، در پایان قرن ۱۸ و آغاز قرن ۱۹ فلاسفه ، جامعه‌شناسان و مورخان بزرگ بوجود آمدند که در ایجاد و تکامل تاریخ‌نویسی نقش عظیمی بازی کردند . در اینمورد قبل از همه از ولتر ، مونتسکیو ، دینورو ، روسو ، کاندیه ، سن‌سیمون و سایر دانشمندان این عصر میتوان یاد کرد . در آثار مورخان قرن ۱۸ کوششهایی بکاررفته است که وقایع گذشته جامعه بشری را با فلسفه تعلقی (راسیونالیستی) توجیه کنند این دوره از نظردرک تاریخ حوادث در حقیقت یک دوره انتقالی است باین معنی که عهد توجیه تاریخ بر اساس «مشیت الهی» جای خود را به عهدی میدهد که در آن سیر وقایع جامعه بر اساس فعالیت اشخاص و افراد برجسته توجیه میگردد .

در این دوران مورخان حوادث تاریخی را وسیماً انتشار دادند و به بسط و توسعه منابع تاریخ همت گماشتند . در نیمه اول قرن ۱۹ ، در کشورهای مختلف اروپا ، برای نخستین بار انستیتوها و انجمن‌های مخصوص بمنظور تعلیم تاریخ و ترویج اسناد تاریخی تأسیس یافت . در آثاری که مورخان و سازمانهای تحقیقاتی بوجود آوردند حوادث بزرگ تاریخ جمع‌آوری شد و تدوین گردید ، تحقیقات تاریخی و نقد منابع تاریخ به موفقیت‌های شایانی نایل آمد و مضمون کارهای تاریخی وسعت و تنوع بسیار یافت . در این زمان ، که از نظراقتصادی دوران پیشرفت و توسعه نظام سرمایه‌داری محسوب میشود ، علم تاریخ تکامل یافت و در مورد مسائلی که مربوط به پیشرفت جامعه بشری میباشد مطالعات و تحقیقات گرانبهای بعمل آمد . بسیاری از مورخان آنروز جریان تکامل جامعه را بر مبنای قوانین معینی توجیه و بیان کردند .

با همه کوششهایی که در زمینه جمع‌آوری وقایع تاریخی و نقد منابع تاریخ بعمل آمد در آثار این مورخان ، در مجموع ، این خط اصلی وجود دارد که میخواهند ثابت کنند تاریخ را قهرمانان میسازند و نه توده‌های مردم . این تاریخ‌نویسان به اشخاص و افراد توجه خاصی مبنول میدارند و علیرغم این حقیقت که مردم در تدارک تاریخ اثر عظیم و قطعی دارند ، میکوشند نشان دهند وقایع تاریخی را «قهرمانان» (سرکردگان و بزرگان و فرمانروایان) بوجود می‌آورند . در آثار این قبیل تاریخ‌نویسان بندرت اتفاق میافتد که سیر تاریخ از تأثیر و نفوذ این قبیل «شخصیت‌ها» آزاد باشد .

در نیمه دوم قرن نوزدهم ، در کشورهای اروپائی ، با پیدایش عناصر جدیدی در ترکیب طبقاتی اجتماع در زمینه تاریخ تئوریهای جدیدی مطرح میشود . تاریخ وارد مرحله نوینی میگردد

و به علم واقعی مبدل میشود. تئوریهای نوین تاریخ، مسائل تاریخی را همه جانبه مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهند و کمبودهایی را که براساس تئوریهای سابق در تحلیل تاریخ وجود داشت از میان برمیدارند. تئوریهای سابق در بهترین حالات خود، فقط به جنبههای فکری و عقلانی فعالیت تاریخی افراد معینی توجه داشتند و به آنچه موجب برانگیخته شدن این جنبههای فکری و عقلانی بود، یعنی به ریشه اصلی وقایع تاریخی، توجهی نمیکردند و به قوانین تکامل جامعه بشری و مناسبات اجتماعی اعتنائی نداشتند. این تئوریها همچنین به شرایط اجتماعی حیات مردم کاری نداشتند و تغییر این شرایط را مورد توجه قرار نمیدادند. شیوه قدیمی «روایت کارهای مردمان» و یا بزرگ کردن «نقش شخصیتها» در برابر درک علمی تاریخ قرار گرفت. اولی میگوید تاریخ در واقع تراکم اتفاقی و قایمی است که بدست قهرمانان روی داده و وظیفه علم تاریخ فقط اینست که این وقایع را تدوین کند و ورشته تحریر درآورد. دومی پاسخ میدهد که چنین نیست. تاریخ در حقیقت علمی است که راه تکامل اجتماعات بشری را نشان میدهد. مردمانی که نم مادی جامعه را بوجود میآورند و ابزار تولید را تکامل میبخشند بوجود آورنده تاریخ هستند و نه قهرمانان. بدون این مردمان جامعه بشری نه میتواند رشد کند و نه حتی بزندگی خود ادامه دهد. از اینرو تاریخ اجتماع، قبل از هرچیز، تاریخ تودههای زحمت کش، تاریخ خلقها میباشد. این تاریخ با بزرگ کردن نقش شخصیتها، با فردپرستی، با نسبت دادن اثر عالی و مافوق عالی به رهبران جامعه و سرکردگان قوم و بهیچ انگاشتن نقش تودههای مردم عمیقاً مخالفت میورزد. با اینهمه علم تاریخ به نقش اندیشههای اجتماعی، تئوریها و سازمانهای سیاسی توجه لازم مینماید.

علم تاریخ سیر تکامل اجتماعات بشری را با توجه به نظام اقتصادی - اجتماعی جوامع مختلف به پنج دوره تقسیم میکند، نظام اشتراکی اولیه، پرده داری، فئودالیت، سرمایه داری و سوسیالیسم. تاریخ جهان را نمیتوان بدون بررسی همه جانبه و عمیق تاریخ ملل مختلف دنیا، در مراحل مختلف تاریخی، مورد مطالعه قرار داد. تقسیم بندی ملل جهان به «تاریخ دار» و «بی تاریخ» براساس و پوچ است. در واقع هرملتی تاریخی خاص خود دارد که در عین حال با وجود خصوصیات بومی و ملی طبق قوانین کلی تاریخ تکامل مییابد و رشد میکند. تاریخ عهد مختلف زندگی بشری (عهد باستان - قرون وسطی - عصر جدید - دوران معاصر)، تاریخ ملل مختلف جهان و تاریخ شئون مختلف زندگی اجتماعی بشری (اقتصاد - سیاست - علوم و غیره) در این مجموعه کلی تاریخ جهانی قرار دارند. در عین حال تاریخ، بعنوان یکی از رشتههای اصلی دانش اجتماعی، با سایر علوم اجتماعی - فلسفه، اقتصاد سیاسی، علم حقوق، زبان شناسی و غیره پیوند نزدیک دارد. علم تاریخ هرروز اهمیت بیشتری کسب میکند و در سراسر جهان دانشمندان و مراکز تحقیقاتی بزرگ را بخود مشغول میدارد.

علم تاریخ، مانند سایر علوم و فنون عصر ما، در شوروی موفقیت های قابل ملاحظه ای بدست آورده است و مورخان این کشور به مهمترین مسائل تاریخی جهان - و کشور خود - توجه شایانی مبذول میدارند. آکادمی ها، انستیتوها، مراکز تحقیقاتی و موزه ها کانونهای بزرگ تکامل تاریخ میباشند که نتیجه مطالعات خود را بصورت کتاب، رساله و مجله های مختلف تاریخی مرتباً انتشار میدهند.

کتابی که در دست شماست کتاب بررسی تاریخ قرون وسطی است که در سال ۱۹۴۶ از طرف انستیتوی تاریخ وابسته به آکادمی علوم شوروی وزیر نظر پروفیسور کاسمینسکی برای استفاده محصلین کلاسهای ۷۰۶ مدارس متوسطه انتشار یافته است. ترجمه کتاب را دوست مشترک ما پرویز شهریاری توصیه کرد و ما با توجه به مضمون آموزنده کتاب نتوانستیم توصیه او را ندیده بگیریم.

این کتاب با آنکه بصورت فشرده نگارش یافته و طرح بسیاری از مسائل در آن باختصار برگذار شده، و نیز با آنکه دوره معینی از تاریخ اجتماعات بشری - قرون وسطی - را در بر میگیرد معینا به علت آنکه سیر وقایع تاریخی بصورت منطقی در آن انعکاس یافته بنظر ما کتابی آموزنده و سودمند است. در کتب کلاسیک غرب دوران قرون وسطی از سال ۳۹۳ میلادی (تاریخ تجزیه امپراتوری روم) آغاز و تا سال ۱۴۵۳ (تاریخ سقوط حکومت بیزانس و تصرف قسطنطنیه از طرف ترکان عثمانی) ادامه مییابد. این تقسیم بندی که بر اساس تجزیه حکومتها و سقوط شهرها صورت گرفته است نمیتواند مبنای علمی داشته باشد. در حالی که قرون وسطی، چنانکه در این کتاب آمده است، قرون وسطی بدورانی اطلاق میشود که از سقوط نظام برده داری (مقارن با سقوط امپراتوری روم غربی بدست بربرها در پایان قرن پنجم میلادی) آغاز میشود و با انقلاب بورژوازی انگلستان (۱۶۴۰ تا ۱۶۶۰) پایان مییابد. در این دوران، برخلاف عهد قدیم، دیگر تسلط با نظام برده داری نیست بلکه نظام فئودال - سرواز تسلط دارد. قرون وسطی، در عین حال، بادورانی که پس از انقلاب بورژوازی انگلستان بوجود میآید و در آن نظام سرمایه داری حکمفرما است، تفاوت اساسی دارد.

تکیه اصلی کتاب حاضر بر روی کشورهای اروپایی است و مسائل تاریخی مربوط به نواحی دیگر جهان در آن بالنسبه باختصار آمده است. در مواردی نیز شرح وقایع احتیاج به توضیحات اضافی دارد از اینرو ما بهتر دیدیم که اولاً در باره مسائل عمده تاریخی قبل از قرون وسطی نیز تحقیقاتی بعمل آوریم و ثانیاً در باره آنچه در این کتاب مسکوت مانده و یا باختصار نوشته شده مطالبی جمع آوری کنیم و بالاخره راجع به اشخاص و مکانها و حوادث تاریخی کتاب، آنجا که لازم است، توضیحاتی بدست دهیم. در این باره مطالبی نیز جمع آوری کردیم ولی متأسفانه به علت شتابی که در کار انتشار کتاب وجود داشت يك باره همه آن حواشی و ملحقات را کنار گذاشتیم. اگر توفیقی دست داد در چاپ بعدی از آن یادداشتها استفاده خواهد شد.

نقص بزرگ این کتاب، باید اعتراف کنیم، ناشی از خودما مترجمان کتاب است. ما نه تاریخ شناس بودیم و نه روسی دان و به کسی هم که هم تاریخ بشناسد و هم زبان روسی را خوب بداند دسترسی نداشتیم با اینهمه چون مطالب کتاب را سودمند دیدیم دریغمان آمد که همزمانه با مطالعه آن محروم بمانند. این بود که به ترجمه آن جسارت کردیم و برای احتراز از نقصی که از این هایت ممکن بود بر کتاب وارد آید تا آنجا که مقدور بود، با حوصله و صرف وقت زیاد، کوشیدیم در درك مطالب و متن دقت کنیم و در ترجمه اصل «امانت» رارعايت نمائیم. با اینهمه تصور نمیرود که ترجمه خالی از نقص باشد و از اینرو امیدواریم در بین خوانندگان عزیز کسانی پیدا شوند که بر ما منت گذارند و نقایص کار را گوشزد کنند باشد که در چاپ بعدی

کتاب مورد استفاده قرار گیرد و نیز امید داریم کسانی که صلاحیت دارند همت کنند و به ترجمه و نشر کتبی از این قبیل، که بی شک در اعتلای سطح فرهنگ ما مؤثر خواهد بود، اقدام نمایند. با همه کوشش و دقتی که در کار چاپ شده متأسفانه غلط‌های زیادی در آن دیده میشود. از اینرو غلط‌هایی که ممکن بود خواننده را گمراه کند بصورت غلط‌نامه تصحیح شده است. باین مناسبت از خوانندگان پوزش میطلبیم و انتظار داریم قبل از شروع به مطالعه به غلط نامه کتاب مراجعه فرمایند.

صادق انصاری
محمد باقر مؤمنی



۱

آغاز قرون وسطی

امپراتوری روم غربی و بربرها-حکومت
 فرانکها - اروپا از قرن نهم تا یازدهم -
 بیزانس ، ایران و اسلاوهای جنوبی- اسلام
 و خلافت هندوستان در اوایل قرون وسطی-
 چین از قرن پنجم تا یازدهم

فصل اول

امپراتوری روم غربی و بربرها

امپراتوری روم غربی^۱ در اواخر قرن پنجم سقوط کرد. جامعه بردگی روم در اثر جنبش انقلابی غلامان و کولون‌ها^۲ و غلبه بربرها^۳ اضمحلال یافت و باین شکل نخستین دوران عظیم در تاریخ بشر — دنیای قدیم — پایان پذیرفت و دوران دوم — تاریخ قرون وسطی — آغاز شد. این دوران را بدان سبب قرون وسطی نامیده اند که میان عهد قدیم و عصر جدید قرار گرفته است. در قرون وسطی، مانند عهد قدیم، غلبه با نظام بردگی نبود بلکه روابط فئودال — سرواژ تسلط داشت.

این بربرها که در قرن پنجم امپراتوری روم را مضمحل ساختند و حکومت خود را در قلمرو آن بنا نهادند چه کسانی بودند؟

قبایل
بربر

در شمال و مغرب امپراتوری روم، در جنگل‌ها و دشتهای اروپای شرقی و میانه قبایل آزاد بسیاری میزیستند. در مجاورت نزدیک امپراتوری روم طوایف زرمن^۴ مسکن داشتند و دورتر — در شرق — اسلاوها^۵ زندگی می کردند. ژول سزار^۶ که در قرن اول قبل از میلاد بر گل‌ها^۷ غلبه یافت و با قبایل چندی از زرمن‌ها بمقابله پرداخت، زندگی بربرها را توصیف کرده است (نیمه قرن اول قبل از میلاد).

بنا بر توصیف سزار قبایل بربر بصورت نیمه بیابانگرد زندگی میکردند، که کار اصلی آنان گله داری و شکار بود؛ و کمتر بکشت و کار زمین می پرداختند. اغلب در جستجوی چراگاهها و شکارگاههای بهتر از محل محل دیگر کوچ میکردند، با نظام قبیله ای میزیستند، و هر طایفه از میان خود ریش سفیدی برمیگزید.

افراد قبیله دارای زمین اختصاصی نبودند، زمین بهمه قبیله تعلق داشت و افراد مشترکاً بر روی آن کار می کردند. در آن زمان میان بربرها طبقات وجود نداشت و همه افراد با هم مساوی بودند.

آنها نه شاه داشتند و نه دولت و تنها به هنگام جنگ بود که از میان خود فرماندهی انتخاب میکردند.

در باره تحولاتی که در زندگی بربرها طی صد سال بعد روی داد سایر مورخین رومی

- | | | | |
|-----------------------|-----------------|----------------|-------------|
| 1 — Empire D'occident | 2 — Colons | 3 — Barbarians | 4 — Germans |
| 5 — Slaves | 6 — Jules Cesar | 7 — Gaules | |

یونانی، بخصوص تاسیت^۱ (پایان قرن اول قبل از میلاد)، مطالبی نوشته اند که می تواند مورد استفاده مآقرار گیرد.

در جریان این تحول بر برها بیشتر به زمین بستگی پیدا کردند و در دهکده ها سکونت گزیدند. سکنه هرده به قبیله ای تعلق داشت و هر خانوار برای خود دارای حیاط و خانه جداگانه بود. قبایل بر بر هر روز بیشتر به کشت و کار زمین پرداختند، اما نامدها طرز عمل آوردن و حاصلخیز کردن زمین را نمی دانستند. آنها جنگلها را میبردند و یا اراضی بکر دشت ها را شخم میزدند، و محصول آنها برداشته زمین را چندین سالها می کردند و به اراضی بکر دیگری روی می آوردند. به این سبب برای کشت و کار به اراضی زیادی نیاز داشتند و برای شکار و گله داری نیز فضای وسیعی مورد احتیاج آنان بود. هنگامی که تعداد افراد قبیله بعدی افزایش می یافت که اراضی موجود دیگر برای تغذیه کافی نبود بناچار برای سکونت و امرار معاش در جستجوی زمین های تازه براه می افتادند.

اشرافیت

قبیله ای و جنگی

بنا بنوشته تاسیت زمین همچنان، مانند گذشته، به همه افراد قبیله مشترک تعلق داشت. قسمت عمده زمین مورد استفاده مشترك کلیه افراد قبیله بود (چراگاهها برای گله ها و جنگل برای شکار)، اما اینک دیگر هر خانوار برای خود سهم خاصی زمین داشت که در آن کشت و کار نمی کرد. در این اوضاع واحوال سهم بهتر و بزرگتر به ریش سفیدان قبیله تعلق می گرفت و بدینسان برابری اعضاء قبیله از میان رفت و اشرافیت قبیله ای بوجود آمد.

قبایل بر بر اغلب در حال جنگ بودند. مردان بالغ قبیله همگی در شمار جنگجویان محسوب میشدند. بعضی از آنان که در گروه های جنگلی متشکل شده بودند، طلقا کار نمی کردند و زندگی را از طریق جنگ و غارت می گذرانند. در رأس این گروه ها سرکردگان جنگی قرار داشتند و میان آنان و افراد گروه پیوند محکمی برقرار بود. هرگاه سرکرده گروه در جنگ کشته میشد افراد میبایستی یا تلافی کنند یا خودنا بود شوند. هر جنگجویی پس از اردو کشی های موفقیت آمیز حصه ای از غنائم میبرد و سهم سرکرده ها از سایرین بیشتر بود، و همین امر سبب میشد که ثروت آنها روز بروز افزایش یابد و باین ترتیب رفته رفته اشرافیت نظامی و قبیله ای مرکب از ریش سفیدان قبیله و سرکردگان جنگی سر بیرون کرد.

اشراف صاحب اراضی و احشام بیشتری بودند و غلامان بسیاری از اسیران جنگی در اختیار داشتند. تاسیت حکایت می کند که رفتار بر برها نسبت به غلامان بسیار معتدل تر از رومیها بود. غلامان از خود کابه و ائات مخصوص داشتند و بدهی خویش را بصورت گندم، پارچه و چهارپا به ارباب

می پرداختند .

از مدتها پیش رسم این بود که قبایل بر بر نسبت به مسائل عمده در مجامع عمومی تصمیم می گرفتند. در این مجامع مردان بالغ قبیله همگی با ساز و برگ جنگی کامل حضور می یافتند. شیوخ قبایل و سرکردگان جنگی پس از انتخاب شدن جلساتی ترتیب میدادند و در این جلسات درباره امور جنگی و کشت زمین و مناسبات با روم به بحث می پرداختند . سپس برای اخذ تصمیم مجمع عمومی خلق را فرا می خواندند . در این مجامع تنها شیوخ قبیله بودند که سخن میراندند. اگر افراد با پیشنهاد های جنگی شیوخ موافق بودند ساز و برگ خود را بعلامت رضایت صدا در می آوردند و در صورت عدم رضایت فریاد می کشیدند . مجمع عمومی درباره خیانت و ترس - که نزد بربرها سنگین ترین جنایت محسوب می شد - نظر میداد. خیانتکاران را از درخت می آویختند و ترسوها را در بانلاق غرق می کردند .

در میان برخی قبایل بربر پادشاهی ظهور کردند که معمولاً از میان شیوخ برگزیده می شدند. مقام سلطنت انتخابی بود و به ارث به کسی نمی رسید. شاهان بزرگترین حصار را از غنایم بر می داشتند و صاحب اراضی وسیع ، رمة های فراوان و غلامان بسیار بودند .

باین ترتیب بود که در میان قبایل از یک سوا شرافت جنگی و قبیله ای شکل گرفت و از سوی دیگر غلامان بوجود آمدند ، اما هم تعداد آنها اندک و هم تعهد آنها سبک بود . در این اوضاع واحوال اکثریت از افراد آزاد مرکب بود و تشکیل طبقات در میان بربرها تازه آغاز میشد . نظام

اجتماعی بربرها در این زمان با نظام بردگی امپراتوری روم تفاوت فاحش داشت .

جمعیت بربرها افزایش می یافت و برای کشت و کار و گله داری و شکار لازم می آمد که زمینهای وسیع تری در اختیار داشته باشند . از این روستا سرکردگان جنگی گروه های خویش را برای جنگ و غارت آماده ساختند و در مرزهای امپراتوری مدام ایجاد اضطراب می کردند . رومیها برای دفاع از امپراتوری در برابر تاخت و تاز بربرها در تمام طول دانوب^۱ و راین^۲ یک رشته دژها ، سنگرها ، خندقها و پست های نگهبانی بوجود آوردند . بعدها از این دژها شهرهایی مانند کلن^۳ ، ماینتز^۴ ، اشتراسبورک^۵ و وین^۶ بوجود آمد . اما زرمینها و سایر قبایل بربرگاه گاه موفق می شدند این مرز مستحکم را در هم بشکنند و با امپراتوری روم به جنگهای طولانی بپردازند . در قرن سوم قبایل گوت^۷ از دانوب گذشتند و به امپراتوری هجوم آوردند . امپراتوری روم تنها باز حمت بسیار توانست گوت هارا به آنسوی دانوب عقب راند .

مقابله با این تاخت و تازها برای امپراتوری مشکلات روز افزونی در برداشت . امپراتوری روم به علت بهره کشی خشونت بار از غلامان و کولونها و تحمیل عوارض سنگین و وحشتناک به آنان مورد نفرت همه زحمت کشان بود . از قرن سوم شورشهای بلا انقطاع غلامان و کولونها در نقاط مختلف امپراتوری در گرفت . امپراتوری روم رو به ضعف نهاد ، اقتصاد آن به انحطاط گرایید ، بازرگانی از میان رفت و شهرها از سکنه خالی شد . در اواخر قرن چهارم امپراتوری دیگر نمی توانست

1 - Danube

2 - Rhin

3 - Köln (Cologne)

4 - Mainz

5 - Strasbourg

6 - Vienne

7 - Goths

باهجوم بربرها مقابله کند. عبور دستجمعی بربرها از مرزهای امپراتوری آغاز شد. در این میان غلامان و کولونهای دست بشورش می‌زدند. با گروههای جنگی بربرها دست یکی می‌شدند. دروازه‌های شهرها را بروی آنان می‌گشودند و به املاک پسر ثرونی که مخزن غنائم بسیار بود راهنمایی شان می‌کردند. استثمار طبقاتی در میان قبایل بربر به آن پایه ازخسونت که در میان رومیان جریان داشت نمی‌رسید. آنان با بیگاری آشنائی نداشتند و به همین سبب غلامان و کولونها نجات دهندگان خویش را از یوغ پرده داران و حکومت روم در وجود بربرها یافتند. پیروزی بربرها با جنبش انقلابی بردگان و کولونها توأم شد.

بربرها، و برتر از همه آنان قوم ژرمن، قسمت اعظم قلمرو امپراتوری روم غربی را اشغال کردند و در آنجا حکومت خویش را مستقر ساختند. گوت‌های غربی «*Wisigoths*» که از آنسوی دانوب آمده بودند، در

حکومت

بربرها

پایان قرن چهارم در شبه جزیره بالکان^۱ سکونت گزیدند و بعد ها به رهبری آلاریک^۲، که اورابه شاهی برگزیده بودند، بسوی ایتالیا روان شدند. بردگان و کولونهای بسیاری به آنان پیوستند. گوت‌های غربی سال ۴۱۰ به رم^۳ حمله کردند. بردگان شهر دروازه‌ها را بروی آنان گشودند و شهر بتصرف آنان درآمد. پایتخت کهن امپراتوری راسه روزه غارت کردند و سپس از ایتالیا بسوی گل و اسپانیا^۴ روی آوردند. آنان نخستین حکومت بربر را در سرزمین امپراتوری روم بنیان گذاشتند و بدینسان حکومت گوت غربی بوجود آمد.

قبل از گوت‌های غربی در اسپانیا قبیله‌ای بنام واندال^۵ اقامت گزیده بود. گوت‌های غربی آنانرا بسوی جنوب رانده. واندالها در شمال افریقا ساکن شدند و از خود حکومتی بنیان نهادند که پایتخت آن قرطاجنه^۶ بود. اینان به دزدی دریائی مشغول بودند و کرانه‌های سیسیل^۷ و ایتالیا^۸ را غارت می‌کردند. ژنرلیک^۹، شاه واندالها، روم را تصرف کرد و آنرا بشکل وحشتباری در معرض غارت قرارداد (سال ۴۴۵) و این غارت چهارده روز دوام داشت. اندکی قبل از این تاریخ نیز امپراطوری رم از جانب آتیل^{۱۰} سرکرده هونها^{۱۱}، که حکومتش از ولگا^{۱۲} تا رن گسترش داشت، یک سلسله ضربات سهمگین تحمل کرده بود. حکومت هونها دیری نپاییده و بسرعت منقرض شده بود.

امپراتوری روم مناطق تحت نفوذ خود را یکی پس از دیگری از دست میداد. قبایل فرانک^{۱۳} که در رن سفلی می‌زیستند از جانب شمال بر گل دست یافتند.

سرانجام سال ۴۷۶ اودواکر^{۱۴}، سرکرده گروههای جنگی که از قبایل مختلف بربر تشکیل یافته بود، حکومت خویش را در ایتالیا مستقر ساخت. امپراتور رومولوس اوگوستول از تخت بیزیرافتاد و باین ترتیب امپراتوری روم غربی موجودیت خود را از دست داد. بربرها پس از غلبه بر امپراتوری روم شهرها را ویران کردند، روستاها را آتش زدند، ممبدها، کاخها و آثارها را درهم کوفتند و سنگهای بناها را برای ساختن دژهای خویش به غارت بردند.

1 - Balkans	2 - Alaric	3- Rome	4 - Espagne	5- Vandals
6 - Carthage	7- Sicile	8-Italie	9 -Genséric	10 - Attila
11- Huns	12 - Volga	13 - Francs	14- Odoacre	15 Romulus Augustul

تاریخ قرون وسطی

پس از سقوط امپراتوری زندگی شهری در غرب تقریباً بکلی از بین رفت، صنعت و تجارت نابود شد و فرهنگ باستانی به انحطاط گرائید.

باین ترتیب امپراتوری روم غربی با نظام بردگی خود سقوط کرد و بجای آن يك سلسله حكومت های قبایل بربر ایجاد گردید .

اروپا در پایان قرن پنجم

به نقشه سیاسی اروپا در پایان قرن پنجم نظر افکنیم . امپراتوری روم شرقی ، که همدها نام امپراتوری بیزانس^۱ بخود گرفت در جنوب شرقی اروپا ، آسیای صغیر و شمال شرقی آفریقا بحیات خود ادامه داد . مهمترین شهر این امپراطوری بیزانسیوم^۲ یا قسطنطنیه Constantinople بود . در سر زمین کارناز قدیم حکومت واندال ها برقرار بود . در ایتالیا در سال ۴۷۶ حکومت اودوآکرتاسیس یافت ، اما بزودی سر زمین ایتالیا بوسیله گوت های شرقی اشغال گردید . بزرگترین قلمرو گوت های شرقی در جنوب غربی ویلز^۳ و شبه جزیره پیرنه^۴ بود . شمال گل را فرانک ها اشغال کرده بودند . آنگل ها^۵ و ساکسون ها^۶ که از قبایل ژرمن های شمالی بودند بتدریج بریتانیا^۷ را اشغال کردند و چندین حکومت آنگلو ساکسون^۸ در آنجا تشکیل دادند . در اروپای مرکزی قبایل ژرمن که عبارت بودند از ساکسون ها ، آلمانی ها ، نورنزی ها^۹ و لمبارد^{۱۰} زندگی میکردند و در انتها الیه مشرق قبایل اسلاو سکونت داشتند .

حکومت های بربر بین خود بلا انقطاع به جنگ و ستیز اشتغال داشتند ، مرزهای آنان مدام در حال تغییر بود و مخصوصاً بسیاری از قبایل بربر ایتالیا را عرصه تاخت و تاز قرار داده بودند . حکومت

سرنوشت ایتالیا

اودوآکر در سال ۴۹۳ بوسیله گوت های شرقی مغلوب شد . تنودوریک^{۱۱} ، پادشاه گوت ها ، اودوآکر را خائنانه در يك ضیافت به قتل رسانید و بر قلمرو او جنگ انداخت ، اما سلطه گوت های شرقی هم در ایتالیا چندان نپایید . در قرن ششم سپاه زوستی نین^{۱۲} امپراتور بیزانس ایتالیا را به لرزه انداخت . گوت های شرقی در برابر این سپاه با حرارت بدفاع پرداختند ولی در این جنگ ها ، که دوازده سال تمام طول کشید ، قسمت اعظم قوای آنان از میان رفت . پایتخت بشکل وحشتناکی از سکنه خالی شد . روم به ویرانی افتاد و درویرانه های متروک بی مرز و انتهای آن گندم پاشیدند . ایتالیا در سال ۵۵۵ به امپراتوری بیزانس ملحق شد ، اما قدرت بیزانس نیز نمیتوانست در ایتالیا دوام بیاورد . در سال ۵۶۸ لمباردها از جانب شمال به ایتالیا هجوم آوردند ، ارتش بیزانس را درهم شکستند و در قسمت عمده ایتالیا دست یافتند .

بربر ها بر املاک زمین داران بزرگ رومی دست انداختند و آنها را میان خود تقسیم کردند ، اما زمین بتساوی بین افراد قسمت نشد . جنگجویان ساده فقط آن مقدار زمین دریافت داشتند که برای گذران خانواده آنان کفایت کند در حالیکه شیوخ قبیله املاک وسیعی را يك جا

تحول در سازمان اجتماعی اروپا

1 - Byzance	2 - Byzantium	3 - Wales	4 - Pyrénées	5 - Angles
6 - saxons	7 - Bretagne	8 - Anglo - Saxons	9 - Thuringiens	
10 - Lombards	11 - Theodoric	12 - Justinien		

با بردگان و رعایا تصاحب کردند. اما بر اثر سقوط شهرها و انحطاط بازرگانی و در شرایط زندگی محقر روستائی توقعات این اربابان نورسیده سنگین نبود و باین جهت بردگان و رعایا را بدست و باخشونت زمین داران رومی استثمار نمیکردند. بردگان اکثراً سهمی از زمین دریافت میداشتند و همراه با رعایا قشر سرفها را تشکیل میدادند. قسمت اعظم املاک بدست پادشاهان میافتاد.

باین ترتیب انقلاب بردگان و کولونها توأم با غلبه بربرها سازمان اجتماعی اروپای غربی را به کلی دگرگون ساخت. بهای جامعه بردگی قبلی پادشاهی های چندی از قبایل بربر تشکیل یافت. بربرها با عوارض و مقرریهای سنگین، که درامپراتوری روم مردم را تحت فشار قرار میداد، آشنائی نداشتند. شکل استثمار بردگی زحمتکشان خاتمه یافت و غلامان به سرف تغییر شکل دادند

و باین ترتیب بار آنان سبکتر شد. سرفها نیز میبایستی نزد ارباب کارکنند اما اینها دیگر از خود خانه و زندگی داشتند، قطعه زمینی در اختیارشان بود و از حاصل کار حصه ای می بردند و بهمین جهت در مقایسه با غلامان آزادانه تر کار میکردند.

بعلاوه از میان بربرها نیز دهقانان آزادی ظهور کردند. این دهقانان آزاد همان بربرهائی بودند که زمینهای رومیان را از آنان گرفته و خود در آن به کشت و کار پرداخته بودند.

باین شکل اروپای غربی که سازمان بردگی را پشت سر نهاده بود برای توسعه اقتصادی بعدی خود امکاناتی بدست آورد. هر چند انحطاط فرهنگ روم که از مدتی پیش آغاز شده بود بدست بربرها به آخر رسید و لسی با این حال سقوط نظام بردگی و از میان رفتن استثمار غلامی در تاریخ اروپا گام بزرگی به جلومحسوب میشود.

از حکومت هائی که قبایل مختلف بربر در قلمرو امپراتوری سابق روم تاسیس کردند حکومت فرانکها از سایرین نیرومندتر گردید. ضمن مطالعه تاریخ فرانکها خواهیم دید که پس از سقوط امپراتوری روم غربی و تشکیل حکومت بربرها چگونه زندگی اروپای غربی سراسر تغییر یافت.



فصل دوم

حکومت فرانک‌ها

۱ - حکومت فرانک‌ها در عهد مروونژین‌ها^۱

کلوویس در اواسط قرن پنجم میلادی فرانک‌ها هنوز به قبایل چندی تقسیم میشدند که بر هر کدام امیری «Prince» فرمان میراند. فرانک‌ها کم‌کم اراضی کلرا تصرف کردند. یکی از امیران فرانک بنام کلوویس^۲ (۴۸۱ تا ۵۱۱) با کمک امیران دیگر به یک سلسله اردو کشی‌های موفقیت آمیز دست زد و هم او بود که آخرین نقطه سرزمین کلرا از جنگ رومی‌ها بدر آورد.

فتوحات فرانک‌ها تغییرات عظیمی در سازمان اجتماعی آنان بوجود آورد. قدرت کلوویس، که قبلاً سرکرده یکی از قبایل فرانک بود، چندان بسط یافت که فرمانروای حکومتی بزرگ شد. تا این زمان جنگجویان فرانک او را تنها یک فرمانده جنگی میشناختند اما اینک دیگر کلوویس از آنان اطاعت بی‌چون و چرا طلب میکرد.

وقایع نگار فرانک در قرن ششم حکایت میکند: در هنگام فتح شهر سواسن^۳ بدست فرانک‌ها در میان غنائم جام‌گرا نبهائی وجود داشت که درزیبائی بی‌نظیر بود. موقع تقسیم غنائم کلوویس میخواست آنرا برای خویش بردارد اما یکی از جنگجویان با شمشیر به جام زد و گفت: «به توفیق آن خواه رسید که سهم تست^۱ کلوویس خاموش ماند. اما یکسال بعد، در مراسم سان جنگجویان، کلوویس باین بهانه که ساز و برگ آن جنگجو مرتب نیست با تبر جنگی خود گردن او را زد و فریاد کشید: «تو با آن جام این چنین کردی!» با این رفتار ترس چنان همرا فرا گرفته بود که کسی یارای مقابله با او نداشت. از این حکایت آشکار میشود که فرمانروائی کلوویس چگونه پا گرفت و اقتدار او فزونی یافت.

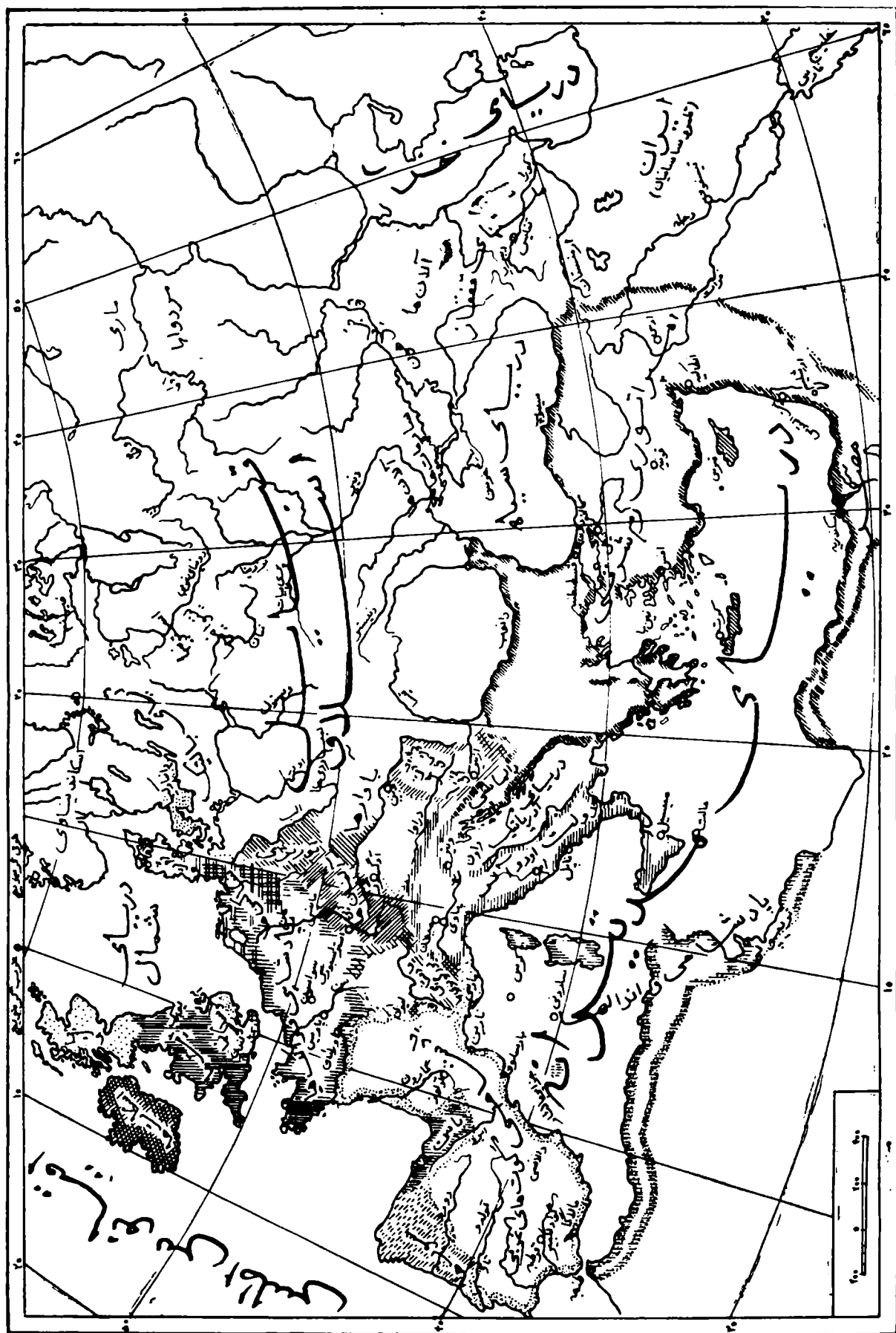
کلوویس بر قسمتی از اراضی تحت تسلط گوت‌های غربی دست یافت و آنها را به آنسوی کوه‌های پیرنه عقب‌راند، و باین سان تقریباً سراسر گل بتصرف فرانک‌ها درآمد. فرانک‌ها عده‌ای از قبایل ژرمن را نیز که در شرق رودخانه رن بسر میبردند تحت انقیاد خود درآوردند.

1 - Merovingiens

2 - Clovis

3 - Soissons

اروپا در حدود سال ۴۸۲



سازمان سیاسی
فرانک‌ها

کلوویس فتوحات خود را با یاری و همکاری سایر امیران فرانک آغاز کرد اما پس از اینکه به قدرت رسید کوشید تا خود را از قید آنان رها سازد، و با چیله‌گری و فریبکاری توانست تمام رقبای خود را از میان بردارد و باین ترتیب بود که کلوویس سلطان پلامنازع فرانک‌ها شد. کلوویس از مرو و ^۱ نصب می‌برد و به همین جهت او و جانشینانش به خاندان مرو و نژادین شهرت یافتند. کلوویس گروه جنگی عظیمی در اختیار داشت و در ازای خدماتشان اراضی مزروعی را که بوسیله دهقانان سرف کشت میشد میان آنان تقسیم میکرد. تشکیل مجامع عمومی و اموقوف ساختن نزدیکان خود را که کنت ^۲ لقب داشتند به نواحی قلعه و خود می‌فرستاد. کنت‌ها عوارض و مالیات‌ها را به نفع پادشاه جمع‌آوری میکردند و سپاهیان را برای اردو کشی فرا میخواندند.

کلوویس
و کلیسا

کلیسا در استحکام قدرت پادشاه نقش عمده‌ای داشت. مسیحیت که نخستین مذهب تودهای وسیع مردم پشمار می‌رود پس از کسب پیروزی به تکیه‌گاه نظام بردگی امپراتوری روم مبدل شده بود. مسیحیت به غلامان و کولون‌ها می‌موخت که از صاحبان و اربابان خود اطاعت کنند، شورش‌ها را نکوهش میکرد و میگفت که فرمانروایان برگزیدگان خدا هستند. امپراتوران و برده‌داران نیز متقابلاً از کلیسا حمایت میکردند. اسقف‌ها ^۳ Eveques در شهرهای روم مقام و منزلت بزرگی داشتند. اسقف‌ها و جامعه روحانیت از حکومت روم زمین و هر نوع مایملک دیگری دریافت میکردند. کلیسا پس از سقوط امپراتوری روم برای استقرار فرمانروایی خود نسبت به بربرها همچنان تلاش میکرد. برای این منظور لازم می‌آمد که مسیحیت بین آنان رواج یابد. کلوویس دریافت که حمایت نیرومند کلیسا را میتواند بدست آورد و از این رو خود و تمام سپاهیان را به آئین مسیح گرویدند. کلوویس و اخلاقی اراضی و سرف‌ها را اسحا و تمندان به کلیسای بخشیدند و کلیسا نیز متقابلاً برای حفظ قدرت سلطنت به کلوویس یاری میکرد و او را در ارتکاب میامی و مناهی تقریباً آزاد گذاشته بود. کلیسا در ازاء حمایت کلوویس و بطاطر هیدای گرانهای او برای هر گونه تناخوانی آماده بود.

باین ترتیب سازمان اجتماعی فرانک‌ها تغییر یافت. حکومت فرانک پایه‌گذاری شد. قدرت سلطنت استوار گردید، جنگجویان شاهی و مقامات عالیه روحانیت اراضی زراعتی وسیعی را که باز دمت سرف‌ها کشت و کار میشد تصاحب کردند.

جامعه
روستایی

اکنون دیگر قسمت عمده‌ای از قبایل فرانک را دهقانان آزاد تشکیل میدادند. اجتماع فرانک‌های قدیم همانند سایر قبایل بر سر بصورت طایفه‌ای بود اما این اجتماع طایفه‌ای در شرایط جنگ‌های بلاقطع و تصرف اراضی جدید آهسته گسیخت و نابود شد. فرانک‌های آزادی که در سرزمین‌های جدید مستقر شده بودند دیگر از لحاظ طایفه‌ای بایکدیگر پیوندی نداشتند بلکه یکتوع روابط ده‌تفینی میان آنان برقرار بود. ساکنان یک روستا بر روی جامعه واحدی بنام قمارش ^۴ تشکیل میدادند. هرمارشی زمین مزروعی واحدی برای خود داشت. تمام اقرادیک جامعه از جنگل‌ها و جزاگاهها و آبهائی متعلق به مارش مشترک استفاده میکردند. مردم ده برای انتخاب رئیس سفید و اخذ تصمیم نسبت به کارهای

روستای خود دورهم گرد میآمدند.

دادرسی « حقوق بربرها »

در امور قضائی اهالی چند روستا با یکدیگر مجالسی تشکیل میدادند. در این مجالس به جرائم مختلف رسیدگی میکردند. هرگاه جرم متهم با شهادت شهود به ثبوت نمیرسید آنگاه برای نتیجه گیری از بازجوئی به شیوه خاصی دست میزدند که خود آنرا «محاكمة الهی» مینامیدند. کسی که به دادرسی جلب شده بایستی با قید سوگند خود را از اتهام «تبرئه» کند. خویشان او نیز با او سوگند میخوردند. سوگند بایستی تمامی از بر خوانده میشد، و حتی يك اشتباه نیز قابل گذشت نبود. کوچکترین اشتباه موجب محکومیت میشد؛ مردم آن زمان معتقد بودند که خداوند خود نمیکندار کناهکار سوگند را به درستی ادا کند و گناهی را بر ملا میسازد. اجرای يك سلسله آزمایشها بوسیله آهن و آب طرق دیگر اثبات جرم بشمار میرفت؛ متهم بایستی آهن گداخته را در دست گیرد و یادست را در آب جوش فرو کند. دست سوخته را نوار می پیچیدند و پس از مدتی نوارها را باز میکردند. اگر زخم التیام یافته بود متهم را صادق و مبرا می شمردند و در غیر این صورت او را محکوم میشناختند. شکل دیگر «محاكمة الهی» قضاوت از طریق جنگ تن بدن بود. آنکه در جنگ تن بدن پیروزی مییافت حاکم شناخته میشد. محکوم میبایستی جریمه بپردازد این جریمه بین شخص زیان دیده یا نزدیکترین خویشاوندان او و طایفه و پادشاه تقسیم میشد.

نوشتن قوانین در اواخر قرن پنجم آغاز شد. در مجموعه های قوانین تمام جرائم ممکن الوقوع و جریمه های مربوط به هر يك در فهرست های بالابلندی قید شده بود این مجموعه ها «حقوق بربرها» نام گرفت. مجموعه های قوانین مجازات سرقت خوك، گاو، برداشتن محصول غیر، قتل نفس و مانند اینها را تعیین میکرد. هر قبیله ای «حقوق» مخصوص بخود داشت. یکی از قدیمی ترین مجموعه های «حقوق بربر» «حقوق سالینها»^۱ بود (فرانك های سالین) یکی از نیرومندترین قبایل بربر بودند. از مجموعه های «حقوق بربرها» میتوانیم به تغییراتی که در سازمان اجتماعی فرانك ها و سایر قبایل بربر در این زمان روی داده یی ببریم. می بینیم که چگونه نابرابری در میان فرانك ها گسترش مییابد؛ چنانکه خونیهای يك سپاهی شاه دو برابر خونیهای يك فرانك آزاد عادی بود، خونیهای يك رومی آزاد نصف خونیهای يك فرانك بود، خونیهای يك کولون از اینهم کمتر بود و بالاخره خونیهای يك برده با جریمه سرقت يك گاو میش برابر بود.

نیرومند شدن سرداران جنگی و آغاز تبدیل روستائیان به سرف

کلوویس سراسر قلمرو حکومت خود را میان پسرانش تقسیم کرد. آنها نیز بعدها سهم خود را بین پسرانشان قسمت کردند. پایین ترین رتبه حکومت فرانك ها تجزیه شد و هر جزئی برای خود پادشاهی داشت. پادشاهان برای دست انداختن به اراضی یکدیگر مدام در حال جنگ بودند. این جنگها بسر قدرت سرداران جنگی میافزود. پادشاهان که حامیان خود را در وجود این سرداران میدیدند زمین های خود را بین آنان قسمت میکردند. در نتیجه اراضی ملکی پادشاهان تقلیل مییافت و همزمان با آن نفوذ آنان رو بکاهش مینهاد. سرداران خود کامه فرانك دیگر مطلقا از پادشاه تبعیت نمیکردند. هر چند پادشاهی فرانك بعدها دوباره وحدت خود را بازیافت اما قدرت شاه دیگر کاهش یافته بود.

سرداران جنگی املاک وسیعی داشتند و برای خود دژهای استواری ساختند در اراضی این سرداران سرفها کار میکردند .

سرداران بر سپاهیان خود تسلط مطلقه داشتند، میتوانستند خودسرانه به جنگ بپردازند و به همسایگان تعدی و تجاوز کنند. در این شرایط بزرگان روحانی نیز در اعمال فشار و تعدی از سران جنگی عقب نماندند. بسیاری از امقفا خود غارتگری تمام حیار بودند؛ گروههای مسلحی در اختیارشان بود، خود سلاح بر میداشتند و در غارت همسایگان شرکت میجستند. اشراف فرانک مشغول دست اندازی به اراضی دهقانان آزاد جوامع روستائی شدند و از آنان بیکاری و مالیات طلب میکردند .

جنگهای پایان ناپذیر فرانکهای آزاد را خانه خراب کرد و زمینها و اموالشان را در معرض غارت قرارداد . فرانکهای آزاده که از هستی ساقط میشدند به زمینداران بزرگ پناه میبردند و از آنان کمک میطلبیدند و خود را تحت حمایت آنان قرار میدادند. این توسل ضعیف به حمایت قوی تحت الحمایگی یا سرپرستی نامیده شد. دهقانان در ازای حمایت اقویا مجبور بودند برای حامیان خود کار کنند و به آنان منال بپردازند .

در جزیان دست اندازی اشراف بر اراضی جوامع آزاد و از راه تحت الحمایگی زارعین آزاد

به سرف مبدل شدند .

در عهد مروونژینها در قلمرو حکومت فرانکها فرهنگ در سطح نازلی قرار داشت . مشایخ روحانی و سپاهیان وحشی روزگار را در جنگ، عیاشی و یورش به همسایگان میگذراندند. بقایای فرهنگ رومی از میان رفت ، آموزش ابتدائی به انحطاط گرائید ، و تعداد افراد تحصیل کرده بسیار تقلیل یافت. در میان کلیه قشرهای جامعه خرافات ، اعتقاد به قوای جادویی و غیبگویی تسلط داشت. روحانیت از طریق بهره برداری از این اوضاع سود فراوان میبرد . کلیساها و صومعهها و مقبره های « قدیسین » که گویا بیماران را شفا می بخشیدند و گره از کارها میگشودند بنا شده بود ، علاوه بر اینها « قدیسین » زنده ای نیز پیدا شدند که در پاره اصطلاح معجزات و کرامات آنان حکایتها گفته میشد . هم اشراف و هم مردم عامی این حکایتها را باور میداشتند و برای جلب یاری قدیسین « صاحب کرامت » تحف و هدایا به کلیسا تقدیم میکردند .

۲ - حکومت فرانکها

در سالهای اول فرمانروایی مروونژینها

آخرین پادشاهان خاندان مروونژینها، که قسمت اعظم زمینهای خود را میان اشراف تقسیم کرده بودند ، دیگر قدرت خود را از دست داده و در اداره حکومت سهمی نداشتند ، و با آنها لقب « پادشاهان بیکاره » داده بودند .

در حالیکه قدرت پادشاهان رو بزوالمیرفت ، بیش از همه نفوذ خانواده معتبر کارولنژین^۱ تقویت می یافت . این خانواده در قسمت شرقی قلمرو فرانکها مالک اراضی وسیعی

^۱ Carovingiens یا Carolingiens

تاریخ قرون وسطی

بود. بزرگان این خانواده در دربار «پادشاهان بی‌کاره» وظیفه عالی *Mair de Palais* حاجب دربار را برعهده داشتند. حاجب بر جنگجویان فرمان میراند، و جمع آوری مالیات‌ها و واگذاری اراضی برعهده او بود. به این ترتیب کارولنژین‌ها به نحو روزافزونی قدرت را در دست خویش گرفتند. حاجبان، که سران فرانک را به گرد خویش متحد کرده بودند، پادشاهان را کاملاً تحت نفوذ خود در آورند.

بین سالهای ۷۱۵ تا ۷۴۱ شارل مارتل^۱ حاجب دربار بود. در این

شارل مارتل

زمان حکومت فرانک‌ها در معرض تاخت و تاز اعراب قرار داشت.

در قرن هفتم اعراب منطقه وسیعی را در آسیا و شمال آفریقا متصرف شده بودند و در سال ۷۱۱ از تنگه جبل الطارق گذشته، گوت‌های غربی را شکست دادند و بر قسمت عمده شبه جزیره پیرنه دست انداختند. سپس از کوه‌های پیرنه عبور کردند و هجوم خود را به اراضی فرانک‌ها آغاز نهادند. شارل مارتل به سال ۷۳۳ در رأس سپاهیان فرانک در نزدیکی پواتیه^۲ به مقابله اعراب شتافت، فرانک‌ها با صفوف درهم فشرده خود حملات سواران عرب را با استواری تمام متوقف ساختند. بالاخره اعراب خیمه و خرگاه خود را رها کردند و عقب نشستند، و پس از این شکست دیگر حملات آنان به سرزمین فرانک‌ها قطع گردید. پیروزی پواتیه قدرت شارل را بیش از پیش تحکیم بخشید.

در دوران این جنگ‌ها شارل مارتل برای تقویت نیروهای جنگی خود تدابیری جدی بکار بست. علاوه بر نفرات پیاده برای مقابله با اعراب وجود سواران مجهز کامل سلاح ضروری بود. دهقانان آزاد آنچنان بی چیز بودند که نه تنها قدرت نهی اسب نداشتند بلکه از فراهم کردن سلاح عادی نیز عاجز بودند.

در آن زمان در جامعه فرانک کلیسا مالک عمده اراضی بشمار می‌رفت. شارل مارتل قسمتی از این اراضی را پس گرفت و آنرا به قطعات جدا جدا میان سپاهیان تقسیم کرد و آنان را مجبور ساخت تا در صف سپاهیان سوار خدمت کنند. فرانک‌ها زمین‌هایی را که بخاطر اجرای خدمات جنگی به افراد واگذار میشد بنفیس^۳ و سپاهیان را که صاحب زمین میشدند و اسال^۴ مینامیدند. و اسال‌ها به نیروی جنگی دائمی حکومت فرانک تبدیل شدند. این تغییر وضع آنان را در موقعیتی بالاتر از دهقانان آزاد قرار داد. طبقه سپاه سلاح خود را نه تنها در جنگ به ضد دشمنان بکار میبرد بلکه برای منقاد ساختن دهقانان آزاد و تبدیل آنان به سرف نیز از آن استفاده میکرد.

شارل مارتل که به یک نیروی جنگی مقتدر احتیاج داشت قسمتی از اراضی کلیسا را ضبط کرد. او این کار را از روی کین توزی انجام نداد زیرا کین توزی در اینگونه موارد برای بقای حکومت خطرانی در بر دارد. اما روحانیت در این میان موقعیت ممتاز خود را همچنان حفظ کرد. شارل مارتل با واگذاری قسمتی از اراضی کلیسا به سپاهیان خود، قدرت خانواده کارولنژین را استحکام بخشید، نیروی جنگی فرانک‌ها را تقویت کرد و پیروزی‌های جدید را تدارک دید.

1- Charles Martel

2- Poitiers

3- Bénéliee

4- Vassal

پین کوتاه قامت

جانشین مارتل پین کوتوله (که بمناسبت کوچکی اندام چنین نامیده میشد) برای سرنگون ساختن مروونژین ها و اشغال تخت سلطنت توسط کارولنژین ها از فتوحات شارل استفاده کامل برد و بمنظور تقویت حکومت خویش از اسقف شهر روم استمداد کرد. اسقف روم بر تمام کلیساها ریاست فائقه داشت و پاپ نامیده میشد. پین نمایندگان خود را نزد وی فرستاد و چنین استفتاء کرد: چه کسی باید شاه خوانده شود. آنکه قدرت را بدست دارد یا آنکه قدرت از کف داده است؟ و پاپ چنین فتوی داد: «ارجح آنکه صاحب قدرت شاه خوانده شود». پین آخرین پادشاه خاندان مروونژین ها را در دیری زندانی ساخت و خود پادشاه فرانکها شد (سال ۷۵۱)

پاپ روم نیز به یاری پین نیاز داشت زیرا در این زمان قسمت عمده ایتالیا در تصرف لمباردها بود و شهر روم و ناحیه غرب ایتالیا در محاصره اراضی متصرفی لمباردها قرار داشت. هجوم لمباردها پاپ را بر آن داشت که دست کمک بجانب پین دراز کند. پین بر لمباردها غلبه یافت و سرزمینهایی را که از آنان گرفت به پاپ واگذار کرد و باین ترتیب بود که حکومت کلیسا باریاست پاپ پای بمیدان نهاد. شهرهای مهم این حکومت رم و راون بود و بدینسان پاپها به دین و دنیای مردم هر دو حکم میراندند.

پاپها میخواستند نشان دهند که تسلط آنان بر سرزمینشان بهیچوجه زاده عطوفت پادشاهان فرانک نیست. بنا ب سفارش پاپ یک منشور جعلی برشته تحریر درآمد. در این منشور گفته میشد که گویا امپراتور کنستانتین - که پایتخت را به قسطنطنیه منتقل ساخت - حکومت سراسر ایتالیا و تمام سرزمینهای غرب را به پاپ اعطا کرده است. این منشور «عطیه کنستانتین» Don du Constantin نامیده شد. بعدها نیز اغلب پاپها به این منشور جعلی استناد میجستند و میکوشیدند تا تسلط خود را بر اروپای غربی بحق جلوه دهند.

۳ - شارل کبیر

جنگهای شارل

حکومت فرانکها در عهد پسر پین کوتاه قامت - شارل کبیر (۷۶۸ تا

۸۱۴) - به اوج قدرت خود رسید. شارل کبیر سراسر دوران حکومت

خود را در جنگ گذرانید، شکست هیچگاه او را از کار باز نداشت، و پیوسته به اردو کشی های تازه ای برضد قبایل مخالف و نافرمان دست میزد. او شخصاً درسی اردو کشی شرکت جست.

شخصیت شارل تأثیر عظیمی در معاصرانش بجا گذاشت و این اثر چنان نیرومند بود که مدتها در خاطره نسلهای بعد نیز برجای ماند. شارل با قامت بلند و نیروی خارق العاده جسمانی از دیگران متمایز میشد و تاسنین کهولت خستگی و بیماری برای او معنا نداشت. نیروی یرتوان و سجایای خاص او که در کلیه شئون حکومت و ملکداری نمایان میشد درهم عصرانش بشدت اثر میگذاشت. او بعدها قهرمان بسیاری از ترانه ها و افسانه ها شد.

شارل جنگه برضد لمبارها را از سر گرفت و سرزمینهای آنان را تصرف کرد. باین ترتیب قسمت

تاریخ قرون وسطی

عمده ایتالیا بوسیله او به قلمرو مالکیت فرانکها ملحق شد.

شارل با تمام قوای خود از پیرنه عبور کرد (۷۷۷)، شهرهای بسیاری را از جنگ اعراب بدرآورد ولی سرانجام با شکست روبرو شد و عقب نشست. در این عقب نشینی بود که در گردنه رانسوال^۱ در جبال پیرنه دسته‌ای از سپاهیان او به سرکردگی رولان^۲ بوسیلهٔ هاسکها^۳ از میان رفت. از ترکیب ترانه‌هایی که دربارهٔ این حادثه و قهرمانی‌های رولان و وفاداری او نسبت به شاه سروده شده منظومهٔ بزرگی بنام «حماسه رولان» Ghanson de Roland، بوجود آمد.

فرانکها بار دیگر جنگ با ضد اعراب را از سر گرفتند و بارسلن^۴ و نواحی غرب جبال پیرنه را به تصرف درآوردند. در این سرزمین ناحیهٔ خاصی بنام «مارش اسپانیا» بوجود آمد (مارش^۵ نه فقط به جامعهٔ واحد بلکه به یک ناحیهٔ سرحدی نیز اطلاق میشد).

در شرق شارل بیش از سی سال با قبایل ساکس^۶ در جنگ بود. نظام اجتماعی ساکسها به آنچه که ناسیت توصیف کرده شباهت داشت. ساکنین ساکس اکثرآ مردم آزادی بودند که بصورت اجتماعات طایفه‌ای میزیستند. در این اجتماعات اشرافیت قبیله‌ای تازه در شرف بوجود آمدن بود. شارل قصد داشت اراضی ساکسونها را از جنگشان (بدرآورد و اهالی آزاد آنجا را به سرف مبدل کند اما آنها در برابر مقاصد او سختی مقاومت می‌کردند. شارل چندین بار موفق شد مقاومت آنها را درهم بشکند، اما همینکه سپاهیان فرانک از اراضی ساکس خارج میشدند آتش طغیان اهالی از نو در می‌گرفت، شارل هشت بار ضد ساکسونها اردو کشید و سرانجام برای اینکه آنها را مطیع خویش سازد به کلیسا متوسل شد و با اعمال زور توجه آنان را به سوی مسیحیت معطوف داشت.

شارل برای اینکه مقاومت ساکسونها را درهم بشکند مقررات سنگینی وضع و منتشر کرد. تنها جنگ با فرانکها جرم بشمار نمی‌آمد بلکه هر نوع روگردانی از مسیحیت خودتخلف از قانون بود. پرستش خدای ساکس و یا خودداری از اجرای مراسم مذهبی مسیحیان با مرگ کیفر داده میشد. حتی کسانی که در ایام پرهیز گوشت می‌خوردند جزایشان اعدام بود. یک بار شارل دستور داد چهار هزار پادشاه را از ساکسونها اعدام کنند. بالاخره به عده‌ای از اشراف ساکسون زمین بخشید و حق فرمانروائی بر افراد آزاد قوم را به آنان تفویض کرد. اشراف مسیحیت را پذیرفتند و در زمرهٔ پاران درآمدند. در اوایل قرن نهم بود که شارل سرانجام موفق شد ساکسونها را مطیع خود سازد.

شارل در جریان کشمکش با ساکسونها با قبایل اسلاوینز که در مشرق الب^۷ میزیستند روبرو شد. برخی از این قبایل تبعیت او را پذیرفتند.

قلمرو حکومت فرانکها در نتیجهٔ اردو کشی‌های شارل وسعت زیادی یافت. شارل قسمت عمدهٔ سرزمینهای امپراتوری روم غربی سابق را به تصرف خود درآورد و به این ترتیب نیرومندترین فرمانروای اروپا شد. در سال ۸۰۰ هنگامیکه در روم اقامت داشت پاپ تاج امپراتوری را بر سر او نهاد و بدینسان شارل عنوان امپراتوری یافت.

شارل مدعی بود که سلطنت از جانب خداوند به او تفویض شده است و از رعایا و اتباع خود می‌خواست تا نسبت به او سوگند و وفاداری یاد کنند. کلیسا می‌آموخت که نافرمانی نسبت به امپراتور و شورش بر ضد او تنها

نظام
سیاسی

1 - Roncevalles & Ronceveux

2 - Roland

3- Basques

4 - Barcelone

5- Saxe

6- Saxons

7 - Elbe

خیانت به امپراتور نیست بلکه مصیبتی است که جزایش با خداوندست و بساین ترتیب کلیسا سلطه امپراتور را استحکام مینبخشید.

کارهای حکومتی در کاخ سلطنتی متمرکز میشده در اوایل امر شارل پایتخت ثابتی نداشت و همراه با نزدیکان خود مدام در سراسر کشور به گردش میپرداخت. اما وقتی به امپراتوری رسید آخن^۱ را پایتخت کرد و برای خود و درباریان در این شهر کاخهای زیادی ساخت و کاتدرال^۲ بزرگی بنیاد نهاد.

شارل سراسر کشور را به چند ناحیه تقسیم کرد. نواحی مرزی راه مارش^۳ مینامیدند. هم در غرب (در این ناحیه مارش ها راه مارش اسپانیایی^۴ میگفتند) و هم در شرق در جوار سرزمین های اسلاو مارش هایی بوجود آمد که حکومت نیز بمنظور دفاع از قلمرو خود و تامین پیروزی های آتی بخوبی آنها را مستحکم ساخته بود.

در رأس هر ناحیه حکمرانی بنام کنت^۵ قرار داشت و کنت هایی که بزرگ مارش حکومت میکردند عمارگرا^۶ نامیده میشدند. شارل برای نظارت بر فعالیت کنت ها بازرسان مخصوصی بنام «فرستادگان سلطنتی» بنواحی مختلف اعزام میداشت. این فرستادگان موظف بودند که بر اجرای اوامر شارل از طرف کنت ها نظارت کنند و صحت داوریه ها و دادرسیها و سایر افعال و اعمال آنان را مورد بازرسی قرار دهند.

شارل سالی دوبار، در بهار و پاییز، مجامع مخصوصی Placita را فرا میخواند. در مجامع بهار زمینداران بزرگ و فرماندهان جنگی اجتماع میکردند و در مجامع پاییزه مسائل و امور مختلف کشوری با اشراف به شور گذاشته میشد. بعد از خاتمه این شوراها شارل قوانین خود را که کاپیتولر^۷ نامیده میشده منتشر میساخت. مجمع بهار از عده زیادی تری تشکیل مییافت و در آن قدرت جنگی فرانک ها مورد بررسی قرار میگرفت. این اجتماعات راه میدان های ماه مه Champ de Mai مینامیدند.

سنیورها و واسال ها

شارل به تقسیم بنفیس ها بین واسال های خود پرداخت (رجوع به صفحه ۲۰) و در عوض از آنان خواست که نه تنها خود در اردو کشی های جنگی شرکت کنند بلکه نفرات مسلحی نیز همراه بیاورند. واسال های شارل برای جمع آوری نفرات مسلح بنفیس ها را بین افراد تقسیم کردند و باین ترتیب آنها نیز دارای واسال هایی شدند که نسبت بآنها سنیور (ارباب) بودند.

واسال های کوچک، بشرط آنکه در عملیات جنگی شرکت جویند، مالک اراضی شناخته میشدند. آنها موظف بودند که بهنگام جنگ در التزام رکاب سنیور خویش باشند. اقطاعات Bénéfice فقط تا زمانی که واسال زنده بود ملک او شناخته میشد اما از نیمه دوم قرن نهم ببعده مالکیت اقطاعات موروثی شد. این املاک موروثی که در ازاء خدمات جنگی به تملک واسال ها در میآید نیول Fief نامیده میشد. باین ترتیب استخوان بندی سازمان طبقه حاکمه شکل یافت. شاه سنیور بزرگ بود که واسال های قدر اول در خدمتش بودند و این واسال های درباری نسبت به واسال های زیر دست خویش سنیور محسوب میشدند.

1 - Aachen & Aix - La - Shapelle

2 - Cathédrale

3 - Comte

4 - Margrave (Markgravi به آلمانی)

5 - Capitulaires

تاریخ قرون وسطی

سنیورها و
سرف‌ها

سنیورها و واسال‌هاشان از دسترنج سرف‌ها گذران میکردند و خدمات خود را بحساب آنان انجام میدادند. جزء کوچکی از طبقه سرف را غلامانی تشکیل میدادند که صاحب‌زمین شده بودند، و قسمت عمده آن

از دهقانان آزادی تشکیل میشد که سر سپرده مالکین عمده اراضی شده بودند.

شاه، کایساو سنیورها بر تمام اراضی اجتماعات آزادفرانک‌ها دست انداخته بودند. سنیورها قسمت عمده اراضی متصرفی را باراضی اربابی مبدل ساخته و نسبت با آنها حق مالکیت یافته بودند.

هر خانواده دهقانی خانه و زمین مزروعی خاص خود داشت. اراضی مزروعی دهقانان و سنیور معمولاً در میان املاک اشتراکی محصور بود. جنگل‌ها، مراتع و زمین‌های بایری که سابقاً به مارش تعلق داشت اینک مورد استفاده مشترك دهقانان قرار میگرفت. اما اکنون دیگر دهقانان بطور کامل به سنیورها وابسته بودند. دهقان دارای زمین اختصاصی، معیشت اختصاصی و اسلحه اختصاصی بود، اما نمیتوانست از سنیور خود جدا شود و موظف بود مالیات دائمی بآویزد. دهقان میبایستی هفته‌ای چند روز در زمین ارباب کار کند، رامها را مرمت کند، هیزم و سوخت ارباب را تأمین کند، ساختمانهای اربابی را بسازد و تعمیر کند. بملأ دهقان مجبور بود قسمتی از عایدات خود را از قبیل غلات، مرغ، غاز، تخم مرغ، ماهی، قماش و چهارپا به ارباب پیشکش کند.

تبدیل دهقانان به سرف محرك مقاومت آنان شد. در آغاز قرن نهم قیام‌های دهقانی بسیاری بوقوع پیوست. در اواسط قرن نهم در میان دهقانان ساکسونی که بتازگی مغلوب شارل شده بودند قیام‌ها بزرگی در گرفت. اما سنیورها، که قدرت و نیروی جنگی در اختیارشان بود، شورش‌ها را با قساوت درهم کوبیدند و دهقانان را بزور مجبور بکار کردند.

طبقات اصلی اجتماع نوین زمین داران - بزرگ و دهقانان سرف بودند.

نظام

فئودالی

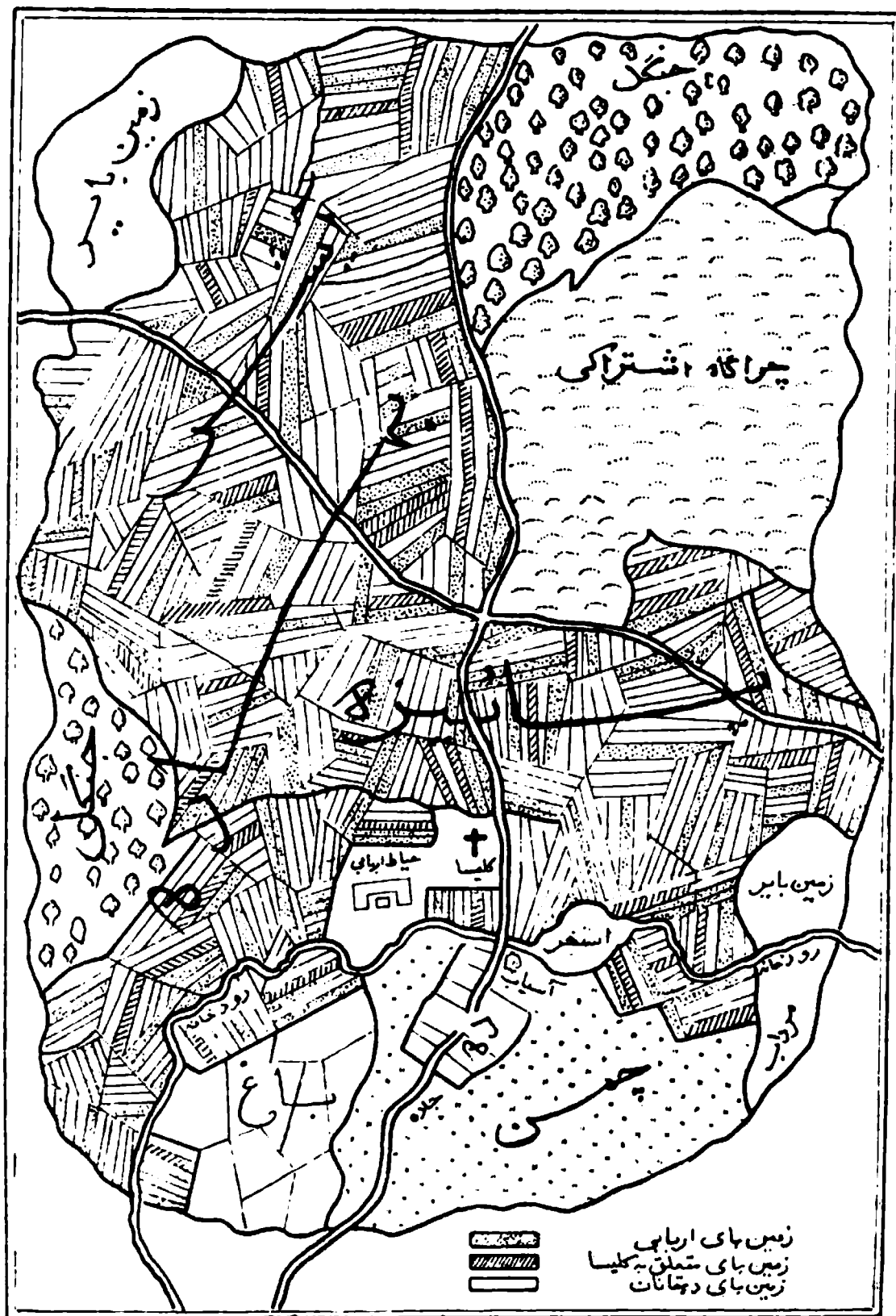
این نظام اجتماعی که طبقات اصلی آن زمین داران بزرگ و

دهقانان سرف بودند، و در آن زمین داران قدرت سیاسی را در دست داشتند و با اعمال زور دهقانان را

استثمار میکردند نظام فئودالی نامیده میشود و طبقه حاکم را فئودال مینامند.

نظام فئودالی در مقایسه با نظام بردگی گامی بجلو محسوب میشود. فئودال مانند برده دار، که برده خود را میکشت، اختیار جان سرف را ندارد اما میتواند او را بفروشد. سرف از خود خانه و زندگی دارد، از آن رو برای فئودال خود کار میکند که قسمتی از حاصل کار خویش را با او میدهد، و در عین حال از آن جهت برفع خویش نیز کار میکند که قسمتی از حاصل کار را برای خود نگاه میدارد. همین علت سرف در کار خود علائقی دارد که در کار غلام وجود نداشت. در نتیجه زحمت سرف ثمر بخش تر از کار غلام بود.

استثمار سرف‌ها از لحاظ شدت و خشونت تقریباً مانند استثمار غلامان در دوران بردگی بود و با آن تفاوتی اندک داشت. در نظام فئودالی مبارزه طبقاتی میان استثمارگران - فئودال‌ها - و استثمار شونده‌گان - سرف‌ها - خصلت اساسی حیات اجتماعی را تشکیل میدهد.



نقشه ملک سزروی در قرون وسطی

فصل دوم

اقتصاد

فئودالی

ما یحتاج زمین دار بزرگ و دهقان تماماً در چهار دیواری املاک تهیه میشد. دهقان زمین را کشت میکرد، چهارپایان را پرورش میداد، پارچه میبافت، لباس و کفش تهیه میکرد و برای خود خانه میساخت.

در عهد شارل کبیر فرانکها یاد گرفتند که زمین را بهتر عمل بیاورند. در بین آنان شیوه کشت دوباره و حتی سه باره زمین رواج یافت. فرانکها از سکنه مناطقی که قبلاً در تصرف رومیان بود باغداری، موکاری و شرابسازی و غرس زیتون را آموختند. رنج دهقان خوراک، پوشاک و مسکن سنیور را تأمین میکرد. در این املاک در جوار قصور اربابی آهنگران و صنعتگران دیگری میزیستند که اسلحه، زین و یراق و پارچه تهیه میکردند. باین ترتیب چه سنیورها چه دهقانان برای خرید و رفع احتیاج زندگی نیازی به بازار نداشتند. فقط گاهگاه سنیورها اشیاء نجومی از قبیل سلاحهای گرانبها، ابریشم و جواهراتی که بازرگانان از مشرق میآوردند خریداری میکردند. سنیورها همه گونه محصولات کشاورزی و فراآوردههای صنعتی را از املاک خود دریافت میداشتند. آنها این محصولات را نمیفروختند بلکه بمصارف شخصی خود میرساندند. دهقانان نیز هیچ چیز بمنظور فروش تولید نمیکردند.

این چنین نظامی را که در آن هر واحد اقتصادی با وسایل موجود ما یحتاج خود را فراهم میکند و تقریباً چیزی در آن خرید و فروش نمیشود، «اقتصاد طبیعی» مینامند.

فرهنگ

فرانکها

فرهنگ فرانکها در سطح بسیار نازلی قرار داشت. تنهار و حانیان بودند که سواد خواندن و نوشتن داشتند، ولی چه بسا کشیشانی که حتی خواندن هم نمیدانستند. سرکردگان جنگی معمولاً خواندن و نوشتن بلد نبودند. توده مردم از سواد بکلی بی بهره بودند.

شارل به روحانیون تعلیم یافته ای نیازمند بود که اطاعت از امپراتور و سنیورها را به رعایایش تلقین کنند. او برای اداره امور مملکتی، قضاوت و ثبت و ضبط دخل و خرج کشور به افراد با سواد احتیاج داشت، و باین جهت ب فکر ساختن مدرسه افتاد. شارل کوشید افراد درس خوانده را از اکناف امپراتوری و همچنین از کشورهای مانند اسپانیا، ایرلند^۱، انگلستان^۲ و ایتالیا بدربار خویش جلب کند. در میان این دانشمندان برجسته ترا همه آلکوئن^۳ - کشیشی از شمال انگلستان - بود. شارلمانی در جوار قصر خویش محفلی علمی ترتیب داد که بنام «آکادمی» خوانده میشد. خود شارلمانی، خواهر و دخترانش و چندتن از دانشمندان درباری در این «آکادمی» شرکت داشتند. در «آکادمی» آثاری از نظم و نشر که اعضاء محفل تهیه میکردند خوانده میشد و مورد بحث قرار میگرفت.

اعضاء «آکادمی» یکدیگر را به نامهایی که از زبان عبری Hébreu یا تواریخ قدیمی گرفته شده بود میخواندند، و میکوشیدند که _____ زبان لائین سخن گویند و از سبک نویسندگان کلاسیک روم تقلید نمایند. یکی از اعضاء «آکادمی» بنام ازین هارد^۴ کتابی تحت عنوان «زندگی شارل کبیر» La Vie نوشت. این کتاب يك اثر تاریخی است و به تقلید از

1- Irlande

2- Angletterre

3- Alcuin

4- Académie

5- Eginhard

تواریخ روم نوشته شده است . درجواردر بار مدرسه‌ای ساخته شد که آلكوئن آنرا اداره میکرد . درباره شیوه آموزش در این مدرسه از روی مناظره‌ای که زیر نظر آلكوئن ترتیب داده شده میتوان قضاوت کرد . اینك چند نمونه ؛ - حرف چیست ؟ - نگهبان تاریخ - کلمه چیست ؛ خیانت عقل . - آفریننده کلمه کیست ؟ - زبان . - زبان چیست ؛ - نازیانه هوا - هوا چیست ؛ - پاسدار زندگی .

بطوریکه می‌بینیم در این مدرسه کوشش نمیشد که جواب دقیقی برای مسائل بدست آید بلکه بدنبال جوابهای بفرنج می‌رفتند . در این نمونه خصلت ممتاز فرهنگ زمان شارلمانی منعکس میشود . شارلمانی خود ، با اینکه نوشتن نمیدانست ، بزبان لاتین بخوبی سخن میگفت وزبان یونانی را میفهمید .

در زمان شارلمانی فن معماری ، که در عهد روم و نژادها با انحطاط گرایده بود ، رشد و تکامل خود را آغاز کرد . معماران شارل میکوشیدند تا ساختمانهای قدیمی رومیها را نمونه کار خود قرار دهند ، و بتقلید از آنها خانه‌ها را با ستون زینت دادند ، و به ساختن طاق‌های سنگی قوسی پرداختند .



فصل سوم

اروپا در قرن نهم تا یازدهم

۱ - سقوط امپراتوری شارل کبیر

تجزیه امپراتوری

امپراتوری وسیع شارل کبیر بنیان استواری نداشت. در این امپراتوری قدرت اصلی در کف سنیورهای بزرگ بود. هر یک از اینان در قلمرو خویش حاکم مطلق بود، سنیور خود قضاوت میکرد، بنفع خود مالیات میگرفت، و نیروی جنگی و اسلحهای خاص خود داشت. هنگامیکه امپراتور نیرومند بود سنیورها به اطاعتش گردن مینهادند، اما برای کسب خود مختاری از هر حادثه‌ای استفاده میکردند، و پس از مرگ شارل (۸۱۴) از فرمان جانشینانش سرپیچیدند.

پس شارل کبیر لوئی لویو^۱ کشور را میان سه پسر خود تقسیم کرد، و قدرت عالی و عنوان امپراتوری را برای خود نگاه داشت. نارضائی و شورش آغاز شد، و پسران بضد پدر برخاستند. سنیورهای نیرومند نیز برای تحکیم خود مختاری خویش از این حوادث استفاده میکردند.

پس از مرگ لوئی اول پسران او بجنگ با یکدیگر دست زدند، ولی سرانجام به سال ۸۴۳ در وردن^۲ معاهده‌ای بستند و بموجب آن امپراتوری را سه قسمت کردند، قسمت غرب امپراتوری نصیب شارل دوشو^۳ و قسمت شرق آن به لوئی ژرمنی^۴ واگذار گردید. قسمت مرکزی امپراتوری که همچون نواری میان دو قسمت دیگر قرار گرفته بود از آن لوتر^۵ شد. علاوه بر این قسمت لوتر حکومت ایتالیا را نیز بجنگ آورد.

این تقسیمات در اثر جنگ میان پادشاهان به یک حال باقی نماند، و در پایان قرن نهم بجای امپراتوری سابق شارل کبیر سه پادشاهی بزرگ بوجود آمده بود، باین شرح: پادشاهی فرانک غربی، پادشاهی فرانک شرقی، و ایتالیا. از پادشاهی اولی فرانسه بجای ماند، و قسمت دوم اندکی بعد ژرمانی^۶ نامیده شد.

1- Louis le Pieux

2- Verdun

3- Charle le Chauve

4- Louis le Germanique

5- Lothaire

6- Germanie

این پادشاهی‌ها فقط اسماً وجود داشت و هر یک از آنها در واقع به یک رشته ایالات خود مختار تجزیه شده بود. پادشاهان بطور روزافزونی تسلط خود را بر سنیورهای خود مختار و زورمند از دست میدادند، و در این دوران بود که تجزیه سیاسی اروپا صورت میگرفت.

تهاجمات اعراب

مجارها

نرمان‌ها

همسایگان امپراتوری مقتدر فرانک‌ها از سقوط آن استفاده کردند. قبایل اسلاو که تحت فرمان شارل کبیر در آمده بودند بار دیگر آزادی خود را باز یافتند. از جانب جنوب (شمال افریقا و سیسیل که در قرن نهم اشغال شده بود) اعراب به سواحل ایتالیا و جنوب فرانسه هجوم آوردند. در قسمت وسطای دانونب مجارهای^۱ کوچ‌نشین حکومت‌هنگری یا مجارستان را تشکیل دادند. مجارها تقریباً همه ساله به سرزمین‌های اسلاو و زرمان که در مجاورت آنها بود هجوم میبردند و خرابی‌های بسیار می‌آوردند، اموال سکنه را به غنیمت میگرفتند، خود آنان را اسیر میکردند و می‌فروختند، و دهکده‌ها و صومعه‌ها را با آتش میکشاندند.

خطرناک‌تر از اینها یورش‌های غارتگران شمالی - نرمان‌ها - بود. نرمان‌ها^۲ (یعنی «مردم شمال») در اعماق سواحل مضرس شبه جزیره اسکاندیناوی و دانمارک^۳ کنونی زندگی میکردند. کار عمده نرمان‌ها از روزگاران قدیم ماهی‌گیری بود و بدریای بیرجم شمال، بطوفان‌های آن و خطرانش عادت داشتند. گروههای جنگی رزمندگان شجاع نرمان در قایق‌های عظیمی، که دماغه آنها از چوب و بشکل ازدها می‌ساختند، به دریاهای دور میرانند تا محصولات سرزمین خود - ماهی خشک و پوست - را با گندم و شراب و پارچه و اسلحه مبادله کنند. اما هدف اصلی نرمان‌ها جنگ و غارت بود.

نرمان‌ها با داشتن چنین قایق‌هایی از نیروی دریائی کاملی برخوردار بودند. در راس این گروه‌های دریائی وایکینگ‌ها^۴ - پادشاهان دریا - قرار داشتند. وایکینگ‌های نرمان با گروههای جنگی خود در مناطق ساحلی ایجاد وحشت کردند. تاخت و تازهای آنان بخصوص از قرن نهم شدت یافت. در این تاریخ نرمان‌ها پادشاهی وسیعی مشتمل بر دانمارک^۵، سوئد و نروژ تشکیل داده بودند. پادشاهان نورمان با سران محلی، که «یارل»^۶ نامیده میشدند و به اطاعت آنان تن در نمیدادند، بهنگام پیرداختند و آنها که متحد پادشاه بودند با گروههای خویش در جستجوی غنیمت به سفرهای دریائی دست می‌زدند. نورمان‌های شرقی یا «وارگ‌ها»^۷ بروسیه روی آور شدند و از طریق رودخانه‌های روسیه بدریای سیاه و بیزانس راه افتادند (راه بزرگ اسکاندیناوی و یونان^۸).

نورمان‌های غربی - دانمارکی‌ها و نروژی‌ها^۹ - به ایرلند، اسکاتلند^{۱۰}، انگلستان و سواحل فرانسه هجوم میبردند. هنگامیکه باد مساعد میوزید اینان راه دانمارک یا انگلستان را سه روزه طی میکردند. نورمان‌ها از خلیج طوفانی، گاسکونی^{۱۱} گذشتند، سواحل اسپانیا را غارت کردند، بدریای مدیترانه راه یافتند، به سواحل جنوب فرانسه و ایتالیا هجوم بردند و سرانجام به یونان^{۱۲} رسیدند. اینان با کرجی‌های کوچک خود بر خلاف جریان آب رودخانه‌های بزرگ، راههای دور میرانند،

1- Magyars

2- Normands یا Northmen

3- Denmark

4- Vikings

5- Yarl

6- Varègues

7- Norvege

8- Scotland

9- Gascogne

10- Grèce

سپس بازور از اهالی اسب میستانند و بمناطق دورتر میآختند .
 سرفهائیکه تحت فشار اربابان خود خانه خراب شده بودند اغلب به نورمان‌ها پیوستند .
 روایت میکنند که مخوف‌ترین وایکینگ‌ها هاستینگ^۱، دهقانی بود از شرق فرانسه .
 یورش‌های ناگهانی نورمان‌ها که با هوشیاری و فطانت توأم بود ، برای آنان همه‌جا پیروزی
 به‌مراه می‌آورد . اگر جائی را نمیشد بزور گرفت به خیل متوسل میشدند . از هاستینگ حکایت
 میکنند که یکی از شهرهای ساحلی ایتالیا را تا مدت مدیدی نتوانست تصرف کند . آنگاه به
 خیل متشبه شد . فرستادگان او به اسقف این شهر گفتند که هاستینگ مرده است و از او درخواست
 کردند تا اجازه دهد جسد او را برای انجام مراسم مذهبی به کلیسا بیاورند . هنگام دعا هاستینگ
 از تابوت بیرون جهید و اسقف را بقتل رساند و افراد او که سلاح خود را زیر لباس پنهان کرده
 بودند به کشتن و غارت اهالی پرداختند .
 نورمان‌ها پس از يك دوره غارتگری و راهزنی بمنظور اقامت و اسکان به تصرف اراضی دست
 زدند و در قرن نهم شمال شرقی انگلستان را اشغال کردند .
 پادشاه فرانسه در اوایل قرن دهم مجبور شد اراضی شمال فرانسه را به رولون^۲ سرکرده
 نورمان‌ها واگذار کند و از آن زمان به بعد این منطقه نورماندی^۳ نامیده شد .
 نورمان‌ها در منطقه شمال غربی درایسلند^۴ و گروئنلند^۵ مهاجرنشین‌هایی تاسیس کردند و از
 آنجا تا سواحل آمریکای شمالی پیش رفتند (در حدود سال ۱۰۰۰) اما موفق نشدند در آنجا مستقر
 شوند و راه آمریکا بدست فراموشی سپرده شد .

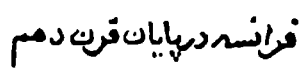
۲- فرانسه در قرن نهم تا یازدهم

تفرقه سیاسی بخصوص در فرانسه شدت داشت.
 در قرن نهم تا یازدهم فرانسه از يك سلسله نواحی خود مختار و مجزا
 تشکیل یافته بود . این نواحی که هر کدام به يك فتودال تعلق داشت
 کنت نشین^۶ و یا دوک نشین^۷ نامیده میشدند . فرمانروایان این نواحی ،
 یعنی دوک^۸ و کنت^۹ ها ، و اسالهای فراوانی داشتند و خود را از تبعیت پادشاه آزاد میدانستند .
 بسیاری از کنت‌ها و دوک‌ها حتی بدشان نمی‌آمد که بر تخت و تاج پادشاهی دست اندازی کنند .
 پادشاهان اخیر خاندان کارولنژین مدام با فتودال‌های مقتدر در جدال بودند .
 در سال ۹۸۷ دوران فرمانروایی کارولنژین‌ها پایان یافت و یکی از
 فتودال‌ها بنام هوگ کاپه^۹ پادشاهی برگزیده شد ، که اعقاب او بنام
 کاپسین^{۱۰} شهرت یافتند . قدرت کاپسین‌ها در واقع فقط در سرزمین کوچکی
 که ملك مورونی خانواده آنان بود نفاذ داشت . این سرزمین ملك اختصاصی Domaine نامیده

خود مختاری فتودال‌ها

سلسله کاپسین‌ها

- | | | | |
|-----------------|---------------|--------------|-------------|
| 1- Hasting | 2- Rollon | 3- Normandie | • 4- Island |
| 5- Groenland | 6- Comté | 7- Duché | ۸- Duc |
| 9- Hugues Capet | 10- Capétiens | | |



تاریخ قرون وسطی

میشد . ملك اختصاصی خانواده کاپسین ها از اراضی سن^۱ میانه ولوار^۲ وسطی و شهرهای پاریس^۳ و اورلئان^۴ تشکیل یافته بود . در نواحی دیگر فرانسه دوکها و کنت هائی حکومت داشتند که برخی از آنان از پادشاه مقتدرتر بودند . دوک نشین نورماندی ، که در ابتدای قرن دهم بوسیله نورمان ها بنیان گذاشته شده بود ، یکی از معتبرترین این نواحی بود .

هیرارشی فئودالی

کنت ها و دوکها همگی واسال های شاه بودند و او سنیور آنان محسوب میشد . این واسال ها موظف به اجرای خدمات جنگی بودند ، ولی در واقع فقط وقتی جنگجویان شان را بکمک شاه می آوردند که خود میخواستند چه بسا به جای تبعیت به جنگ با او برمیخواستند .

پادشاه در قلمرو کنت ها و دوکها هیچگونه قدرتی نداشت ، و واسال های کنت ها و دوکها رعیت پادشاه محسوب نمیشدند . ضرب المثلی وجود داشت که میگفت «واسال واسال من نیست» . دوکها و کنت ها در اداره امور داخلی خود اختیار و تسلط کامل داشتند و بدون کسب اجازه از پادشاه با دیگران میجنگیدند و یا اتحاد می بستند .

دوکها و کنت ها واسال هائی داشتند که آنها نیز بنوبه خود میخواستند واسال هائی - شوالیه های کوچک - داشته باشند .

باین شکل فئودالها نظامی بوجود آوردند که «پلکان فئودالی» یا «هیرارشی فئودالی» نامیده میشد («هیرارشی» بمعنای «سلسله مراتب فرمانروائی و فرمانبری» است) و در راس پلکان پادشاه جای داشت که فئودال بزرگ هیرارشی محسوب میشد: پائین تر از او سنیورهای بزرگ - دوکها و کنت ها - قرار داشتند که صاحب املاک وسیعی بودند ؛ پائین تر سنیورهای درجه دوم و آخر از همه شوالیه های کوچک واقع شده بودند . هر یک از اعضای هیرارشی فئودالی نسبت به مقام برتر واسال و نسبت بمقام پائین سنیور محسوب میشد . این هیرارشی نه تنها در فرانسه بلکه در سایر کشورهای اروپا نیز برقرار بود .

سنیور مالك مطلق العنان املاك بود . هر واسالی قطعه ملكی بمنوان تیول از سنیور دریافت میداشت که از طریق ارث به پسر ارشد منتقل میشد . پس از مرگ واسال پسر ارشد او نزد سنیور میآمد ، در برابر او بزانو میافتاد ، دست خود را در دست او مینهاد و خود را واسال او میخواند ؛ سوگند وفاداری یاد میکرد و از آن پس بخدمت او در میآمد . آنگاه سنیور تملك تیول را باو تفویض میکرد .

هر وقت سنیور واسال را به خدمت خود میخواند مجبور بود با اسب و ساز و برگ کامل به حضور بشتابد و در التزام او به جنگ برود .

واسال مجبور بود در شورای سنیورها شرکت کند . در این شوراها مسائل مربوط به جنگ و صلح مورد شور قرار میگرفت ، اختلافات میان واسال ها و همچنین امور قضائی بررسی میشد . گاه گاه واسال به سنیور کمک مالی هم میکرد ، فی المثل اگر سنیور به اسارت میرفت واسال برای رهائی او ناچار بود مبلغی بپردازد .

1- Seine

2- Loire

3- Paris

4- Orléans

5- Hierarchie

سنیور موظف بود از وصال خویش در برابر تجاوزات دیگران حمایت کند و تیول اورا از دست اندازی مهاجمین مصون دارد .

هیرارشی فتودالی مقامات روحانی را نیز در بر میگرفت . اسقف اعظم Archevêque اسقف‌ها و کشیشان (روحانیان کلیسا) خود در زمره سنیورهای بزرگ بودند و وصال‌های بسیاری داشتند . اینان بهیچوجه از فتودال‌های غیر روحانی متمایز نبودند ، در جنگ‌ها و غارت‌ها شرکت میکردند و بشکار میپرداختند . طبقه حاکمه به هیرارشی فتودالی نیاز داشت . هیرارشی فتودالی در دست این طبقه وسیله تحکیم آقائی او بر دهقانان بود ، و سنیورها و وصال‌ها برای نگاهداشتن دهقانان در انقیاد متقابلاً بیکدیگر کمک میکردند .

اما سازمان پلکانی طبقه حاکمه در حقیقت مدام در تزلزل بود . بین پادشاهان و فتودال‌ها جنگ دائمی جریان داشت و فتودال‌ها خود با یکدیگر همواره در زد و خورد بودند .

جنگهای فتودالی دهقانان را خانه خراب میکرد ، و فتودال‌ها مدام بر میزان و نوع عوارض و مالیات‌ها میافزودند ، مالکیت آسیا ، چرخش شراب کشی و رروغن گیری ، تنور نان پزی و مانند اینها را حق انحصاری خود میشناختند . دهقانان برای استفاده از آسیا ، چرخش و تنور میبایست عوارض مخصوصی بپردازند . به علاوه موظف بودند یکدهم از محصول سهمی خود را به کلیسا بدهند (« عشریه کلیسا ») .

احوال دهقانان

فتودال حق داشت دهقانان را با مرگ کیفر دهد و به علامت این حق بر دروازه ملک خویش داری برپا میکرد . فتودال‌ها و روحانیان خود را از دهقانان بسیار بالاتر میشماردند . در قرون وسطی چنین گفته میشد : « بنای جامعه بر سه دسته اند ، آنانکه جنگ میکنند ، آنانکه دعا میکنند و آنانکه کار میکنند . »

ضعف سلطه پادشاه ، خود مختاری فتودال‌های بزرگ ، جنگهای بلا انقطاع فتودال‌ها ، تبدیل

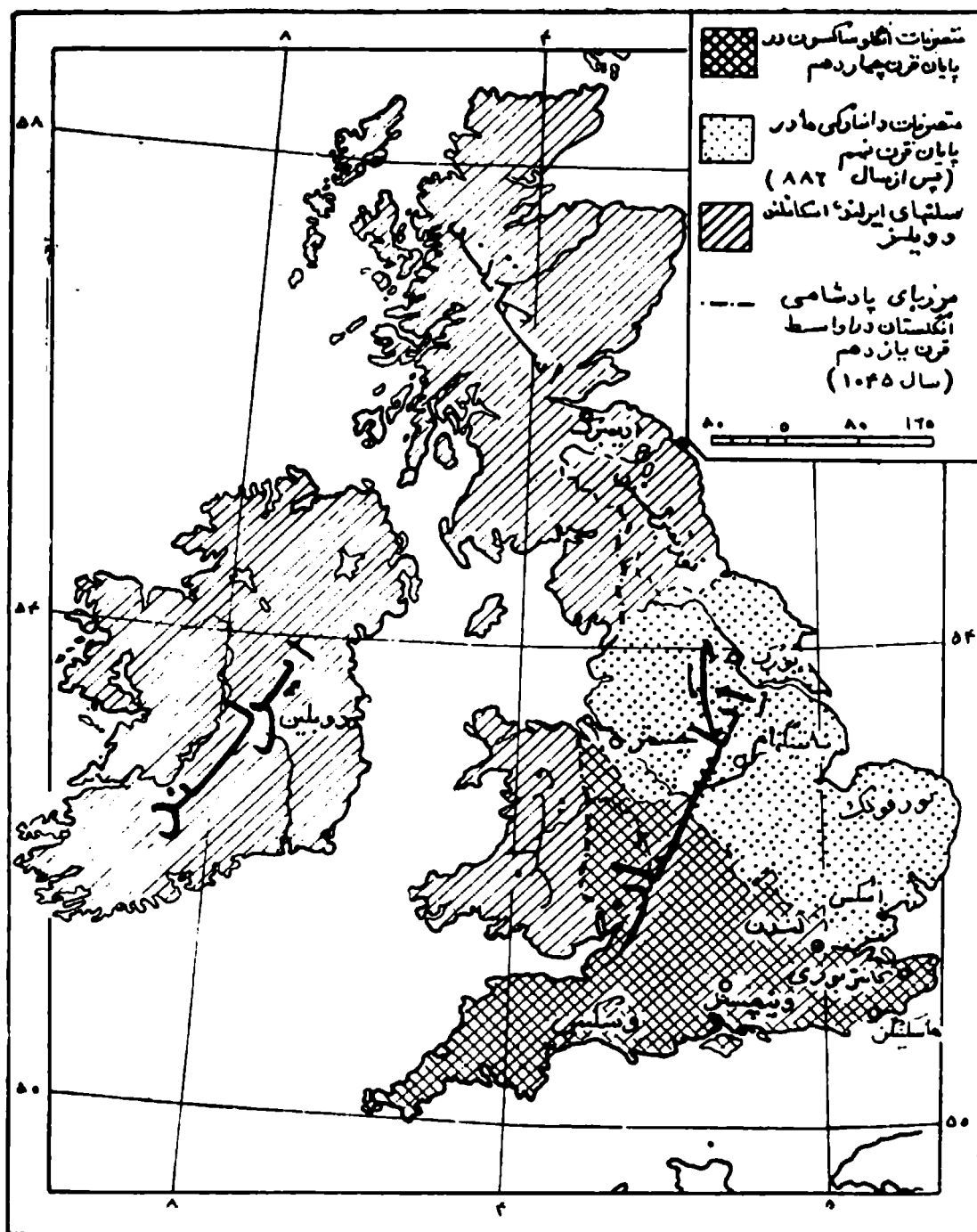
دهقانان به سرف – اینست سیمای جامعه فرانسه در قرن نهم تا یازدهم .

۴ - انگلستان در قرن نهم تا یازدهم

انگلستان در آغاز قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم قسمت اعظم بریتانیا را قبایل انگلوساکسون اشغال کرده بودند . عده‌ای از سکنه بریتانیا (سلت‌ها^۱) از میان رفتند و عده‌ای دیگر به برده و سرف مبدل شدند . تنها در شمال (اسکاتلند^۲) و غرب جزیره (ویلز^۳) بود که سلت‌ها توانستند استقلال

خود را حفظ کنند . قبایل ساکن اسکاتلند و ویلز خصوصیات خود را با سرختی نگهداشتند به علاوه سلت‌ها در ایرلند نیز باقی ماندند .

در انگلستان (این جزیره پس از اشغال بوسیله انگلو – ساکسون‌ها به این نام خوانده شد)



انگلستان در قرنهای نهم تا یازدهم

چند پادشاهی تشکیل گردید. بزرگترین شاه نشین انگلستان، در اوایل قرن نهم، در منطقه جنوب غربی قرارداد داشت که بنام پادشاهی وسکس^۱ و بمعنای «کشور ساکسون های غربی» بود. در این زمان پادشاهی های دیگر خود را وابسته وسکس میخواندند.

در انگلستان نیز، مانند فرانسه، «یو دالیزم» روبتکامل میرفت. اما عده زیادی از دهقانان در این کشور همچنان آزاد باقی ماندند. در انگلستان مجامع دهقانی نیرومندی وجود داشت، که مانند گذشته مرجع حل و فصل کلیه امور بشمار میرفت.

نورمان ها، که انگلیسیها آنان را «دانمارکی» میخواندند، هجوم خود را در اوایل قرن نهم به جزیره آغاز نهادند. آنان ابتدا تنها به غارت این سرزمین اکتفا میکردند اما بعدها منطقه شمال شرقی جزیره را برای سکونت برگزیدند. دانمارکی ها انگلستان را غارت میکردند و از ساکنین آن خراج میستاندند. پادشاهان انگلو - ساکسون با مهاجمین بسختی میجنگیدند، و یکی از آنان که شهرت فراوان یافته آلفرد^۲ بود (پایان قرن نهم).

نورمان ها و آلفرد

آلفرد زمانی زمام قدرت را بدست گرفت که تقریباً سراسر انگلستان در تصرف دانمارکی ها بود. اینان همه جا پیروزمیشدند و او مجبور بود در ماندابها پنهان بماند. کم کم توانست نیروئی گرد آورد و سپس آشکارا جنگ با دانمارکیها را آغاز کرد. او در این جنگها به کسب پیروزیهای نایل آمد، اما نتوانست بر تمام اراضی انگلو - ساکسون دست یابد، و بالاخره مجبور شد نیمه شمال شرقی انگلستان را به دانمارکیها واگذار کند.

آلفرد قوای جنگی کشور را تقویت کرد، و برای مقابله با حملات دریائی در کرانه های کشور برج و باروهای بزرگی بنهاده، زمینها را به سپاهیان واگذار کرد و از این راه عده جنگجویان کامل السلاح افزایش یافت.

آلفرد، مانند شارلمانی، درغم آموزش نیز بود. مدارس تأسیس کرد، در توسعه باسوادی کوشید و دانشمندان را بدر بار خویش فراخواند. او و دانشمندانی که در دربار او بودند به ترجمه کتابهای لاتین دست زدند. برانهمائی او تاریخ وقایع (Cronique) انگلو - ساکسون تدوین گردید.

جانشینان آلفرد به جنگهای مظفرانه ای با دانمارکیها پرداختند، و بالاخره در قرن دهم بود که حکومت انگلستان وحدت خود را بازیافت. مهاجرین دانمارکی از لحاظ زبان با انگلو - ساکسون ها قرابت داشتند و از این رو بزودی با آنان درهم آمیختند.

فتوحات نورمان ها

در نیمه دوم قرن یازدهم همسایگان نیرومند انگلستان - دوک های نورماندی - آنجا را اشغال کردند. ویلیام فاتح^۳ تخت و تاج انگلستان را حق خود اعلام داشت و برای هجوم باین سرزمین سپاهی از شوالیه های نورماندی جمع کرد. شوالیه های ماجراجو از نقاط مختلف فرانسه بامید کسب غنایم بدعوت او به انگلستان روی آوردند. ویلیام با این سپاه در سال ۱۰۶۶ در جنوب شرقی انگلستان پیاده شد. در هاستینگز^۴ میان سپاه او و سپاه هارولد^۵، پادشاه انگلستان، نبرد سختی در گرفت. سپاه

1 - Wessex

2 - Alfred The Great

3 - William The Conqueror

4 - Hastings

5 - Harold

فصل سوم

هارولد تنها از گروه‌های معدودی دهقان چریک که بسرعت جمع‌آوری شده بود تشکیل میشد زیرا فئودال‌های انگلستان از او حمایت نکردند. پیاده‌نظام انگلوساکسون با تیرهای جنگی مجهز بود و شوالیه‌های سوار و ویلیام مدتی نتوانستند بر آنان غالب شوند. انگلوساکسون‌ها بر روی تپه‌موضع گرفته بودند و کلیه حملات سپاهیان ویلیام را دفع می‌کردند. پس ویلیام به قسمتی از سپاهیان خود فرمان داد تا شکل هزینهت بخود بگیرند. انگلوساکسون‌ها به تعاقب دشمن فراری پرداختند و صفوفشان پاشیده شد. ویلیام با استفاده از این حیله جنگی هارولد را بقتل رساند و سپاهیان او را تارومار کرد.

پیروزی هاستینگز انگلستان را ب زیر فرمان ویلیام آورد؛ لندن^۱ بتصرف او در آمد و بالاخره شاه انگلستان شد.

تنها در شمال بود که ویلیام با مقاومت سختی مواجه شد. در اینجا دهقانان آزاد بسیاری وجود داشتند که نمیخواستند به سلطه فاتحین گردن گذارند. ویلیام بمنظور تنبیه دهقانان عدّه زیادی از آنان را قتل‌عام کرد و گله‌ها و کشتزارهای آنان را یکسره از میان برد و بدین‌سان مزارع شمال مدتها بایر و دهاات از سکنه خالی ماند.

ویلیام پس از رسیدن به سلطنت اراضی فئودال‌های انگلوساکسون را از آنان گرفت و به شوالیه‌های خود بخشید، و بهمین جهت مقامات عالیّه فئودالی در انگلستان تغییر یافت. و توأم با آن وضع دهقانان نیز به وخامت گرائید. بسیاری از دهقانان آزاد به سرف مبدل شدند و مالیات و پرداخت‌های آنان افزایش یافت. غلبه نورمانها فئودالیسم را در انگلستان تقویت کرد.

۴ - ژرمانی و ایتالیا در قرن دهم و یازدهم

ژرمانی نیز مانند فرانسه به چند ناحیه خودمختار تقسیم میشد. مهمترین این نواحی عبارت بودند از دوک نشین‌های ساکس^۲، فرانکونی^۳،

خاندان ساکس
اوتون اول

سواب^۴، باویر^۵ و لورن^۶. در اوایل قرن دهم (۹۱۱) دوران خاندان

کارولنژین‌ها بسر آمد. و دیری نگذشت که نیرومندترین دوک ژرمن - دوک ساکس - بنام هانری^۷ اول ملقب به «شکارچی» براریکه پادشاهی نشست. چندتن از دوک‌ها از تبعیت هانری سر باز زدند ولی از آنها را با اطاعت از خود مجبور ساخت. هانری و اعقاب او (خاندان ساکس) موفق شدند سلطه خود را تحکیم بخشند؛ در ژرمانی جوامع دهقانان آزاد هنوز بسیار زیاد بود، و فئودال‌های کوچک که با نیروی خود به تنهایی نمیتوانستند دهقانان را به سرف مبدل سازند، پادشاه را در مقابله با دوک‌ها یاری کردند، و در این میان روحانیان نیز به او کمک‌های فراوان میندول داشتند. اوتون اول پسرو جانشین هانری اول (۹۳۶ تا ۹۷۳) به جنگی طولانی با دوک‌ها دست زد،

1 - London

2 - Saxe

3 - Franconie

4 - Souabe

5 - Bavière

6 - Lorraine

7 - Henri Loiseleur

و برای تحکیم قدرت خود از اسقف‌ها و کشیش‌ها حمایت کرد. اراضی ملکی این روحانیان در سراسر ژرمانی گسترده بود. املاک متعلق به کلیسا بخصوص در طول راه بزرگ تجارتنی مغرب ژرمانی - رودخانه رن و شاخه‌های آن - قرار داشت. به این جهت رودخانه رن را «شارع پاپ» نیز مینامیدند. در کلنی^۱، ماینس^۲، و ترو^۳ املاک وسیع به اسقف‌های بزرگ و مقتدر تعلق داشت. پادشاه حق انتصاب اسقف‌ها را در اختیار خویش گرفت و آنان را از بین کسانی که نسبت به او وفادار بودند انتخاب می‌کرد. اسقف‌ها در ملک خود فرمانروای واقعی بودند و قصور و وقلاع مستحکم و اسال‌های جنگی داشتند و پادشاه را در جنگ بزد و دلا می‌یاری می‌کردند، و با کمک همین‌ها بود که اوتون^۴ اول توانست دولا‌های نافرمان را مطیع خود سازد.

ایتالیا
اوتون پس از اینکه بیاری اسقف‌ها قدرت خود را در ژرمانی تحکیم بخشید بکار ایتالیا پرداخت. در این زمان ایتالیا نیز از چند فئودال نشین خود مختار تشکیل یافته بود. در این سرزمین قدرت پادشاهی یکباره از میان رفته بود. دولا‌ها، کنت‌ها و اسقف‌ها که در رأس فئودال نشین‌های بزرگ قرار داشتند از خود مختاری مطلق برخوردار بودند.

پاپ خود یکی از حکمرانان فئودال ایتالیا بشمار می‌آمد؛ در قرن هشتم پادشاهان فرانک املاک وسیعی به پاپ اعطاء کرده بودند، و این املاک از دریای آدریاتیک^۵ تا تیرنه^۶ و سمت داشت و شهرهای رم^۷ و راون^۸ (منطقه کلیسایی) را در بر می‌گرفت. اما در قرن نهم و دهم فئودال‌های مجاور قسمت عمده املاک پاپ‌ها را از جنگ آنان بدر آوردند، انتخاب پاپ بدست فئودال‌ها انجام می‌گرفت و هر یک از اینان میکوشید تا یکی از بستگان خود را بر کرسی پاپ بنشاند و به همین جهت میان آنان جنگی دائمی در گیر بود. در این جنگ‌ها اغلب پاپ‌ها از مسندش سرنگون می‌کردند، بزندان می‌انداختند و به قتل می‌رساندند.

قبول عنوان امپراتوری
ایتالیا که در سر راه تجارت شرق قرار داشت در این زمان گرفتار تجزیه بود، و اوتون اول نیز برای تصرف آنجا این نقطه ضعف سیاسی را مورد استفاده قرار داد. به علاوه مطیع کردن پاپ برای اوتون اول اهمیت فراوانی داشت زیرا از این طریق میتوانست کلیسا را در اختیار خود بگیرد. اوتون ایتالیای شمالی را، که در اثر جنگ میان فئودال‌ها قطعه قطعه شده بود، توانست بدون اشکال تصرف کند. سپس وارد رم شد و به پاپ وعده داد که سلطه او را در قلمرو پاپی تأمین کند و پاپ بخاطر حفظ موقعیت خود مجبور شد تاج امپراتوری را بر سر اوتون بگذارد. اوتون میخواست با پذیرفتن عنوان امپراتوری، مانند شارل کبیر، قدرت خود را در نظر رعایا عظمت بخشد و فرمانروایی خود را بر ایتالیا مستحکم نماید. باین ترتیب امپراتوری اوتون (۹۶۲)، که بعدها امپراتوری مقدس روم Saint - Empire Romain نام گرفت، بوجود آمد.

این امپراتوری دیری نپایید. در داخل خود ژرمانی دولا‌ها برای کسب خود مختاری در تلاش بودند، فئودال‌های ایتالیا از فرمانروایان ژرمانی حرف شنوی نداشتند، و باینجهت

- | | | | |
|----------------|----------------------|------------|-----------|
| 1 - Cologne | 2 - Mayence | 3 - Trèves | 4 - Otton |
| 5 - Adriatique | 6 - Mer Tyrrhénienne | 7 - Rome | |
| 8 - Ravenne | | | |

فصل سوم

هرامپراتوری مجبور بود تقریباً کار را از سر بگیرد؛ در زمانی که دولتهای نافرمان به جنگ و ایتالیا را از نو تسخیر کنند. عزیمت هرامپراتور تازه برای تاجگذاری بهرم در حقیقت یک اردو کشتی جنگی محسوب میشد؛ در جریان این اردو کشتی سپاهیان ژرمانی دهات و شهرها را غارت می کردند و به آتش می کشاندند، همه چیز را به یغما میبردند و مردم را شکنجه و آزار میدادند.

ایتالیای جنوبی

جنوب ایتالیا جزء امپراتوری مقدس روم نبود و قسمتی از آن در قلمرو حکومت بیزانس قرار داشت. در قرن نهم اعراب سیسیل^۱ و چند شهر جنوبی ایتالیا را تصرف کردند. در نیمه اول قرن یازدهم سروکله نورمانها در جنوب ایتالیا پیدا شد و گروه گروه در خدمت دولتهای این منطقه اجیر شدند. دولتهای جنوب ایتالیا از یکسو بایکدیگر و از سوی دیگر با اعراب و بیزانسیها پیوسته در جدال بودند، و به نورمانها به پاداش خدمات جنگیشان زمین می دادند. نورمانها کم کم دامنه املاک خود را وسعت دادند و سراسر جنوب ایتالیا را اشغال کردند و سپس سیسیل را از جنگ اعراب بدر آوردند. در قرن دوازدهم متصرفات نورمانها در سیسیل و جنوب ایتالیا زیر نام «پادشاهی سیسیل» یا «پادشاهی دو سیسیل»^۲ وحدت یافت.

خاندان فرانکونیها

خاندان ساکسونی در ابتدای قرن یازدهم (۱۰۲۴) از میان رفت و تخت امپراتوری به خاندان جدیدی بنام فرانکونی^۳ انتقال یافت. قدرت امپراتوری در زمان هانری سوم^۴ بیشتر مدیون این خاندان بود. هانری سوم پاپ را از بین ائمه های ژرمانی که از او حرف شنوی داشتند انتخاب میکرد و با قدرت بر نفوذالها فرمان میراند، اما این وضع بزودی تغییر یافت.

گرگوار هفتم (هیلدبران)

در نیمه دوم قرن یازدهم پاپها سلطه خویش را بر کلیسا تحکیم بخشیدند و بسند امپراتورها بپا خاستند. هیلدبران^۵ که در زمان حکمرانی دو تن از پاپها در عمل عهده دار کلیه امور بود در این راه بخصوص کوشش بسیاری کرد. این مرد اندامی کوچک، ظاهری نازیبا و صدائی ضعیف داشت، اما با قدرت اخلاقی و روحی، استقامت و نیروی نا آرام خویش از همگنان ممتاز بود. با تردید و دودلی و رحیم و شفقت آشنائی نداشت و نقشه های خود را با تمصب خشونت آمیزی اجرا می کرد. او اعلام داشت که هیچکس نمیتواند درباره پاپ قضاوت کند، پاپ از ارتکاب خطا مبرا است، حق دارد امپراتوران را از تخت بریزد، و رعایا را از قید اطاعت فرمانروایانشان آزاد سازد، و می گفت «تمام مردم باید بر پای پاپ بوسه زنند».

مجمع (جلسه عالی روحانیت) باصرار هیلدبران مقرر داشت که اشراف و پادشاهان و پادشاهان حق انتخاب پاپ را ندارند و این انتخاب بایستی از جانب کاردینالها (اتحادی عالی رتبه کلیسا) صورت گیرد.

مقامات روحانی از ازدواج ممنوع شدند تا غم خانواده آنان را از خدمت کلیسا باز ندارد.

1 - Sicile 2 - Deux - Siciles 3 - Fraconie 4 - Henri III
5 - Hildebrand

هیلدبران در سال ۱۰۷۳ بعنوان پاپ برگزیده شد و بتخت نشست و نام گرگوار^۱ هفتم بخود گرفت (پاپ‌ها پس از انتخاب شدن نام خود را تغییر می‌دادند). در این زمان هانری^۲ چهارم، پسر هانری سوم، با فتودال‌های ژرمانی در جنگ بود و پاپ با استفاده از این موقعیت علیه انتصاب اسقف‌ها بوسیله امپراتور اعتراض کرد. فرمانروایان ژرمانی، از اتون اول ببعد، سعی داشتند تا اسقف‌ها را زیر نفوذ خود در آورند، و حال آنکه گرگوار هفتم می‌خواست که آنها فقط از پاپ فرمان ببرند. هانری چهارم تصمیم گرفت پاپ گستاخ را معزول کند. اسقف‌های ژرمانی بتقاضای هانری چهارم عزل گرگوار هفتم را اعلام داشتند. و هانری خود برای او نامه‌ای فرستاد که باین عبارت پایان می‌یافت: «من، هانری که بفضل الهی سلطنت می‌کنم با تمام اسقف‌هایم بتومی گویم- گورت را گم کن»^۳

گرگوار در جواب این نامه او را تکفیر کرد و از مقام سلطنت محروم داشت و تمام فتودال‌ها را از قید سوگند وفاداری که قبلاً نسبت به هانری یاد کرده بودند آزاد ساخت. فتودال‌های ژرمانی این امر را دستاویز قراردادند و شورش تازه‌ای بضد هانری چهارم برپا کردند. هانری در بن‌بست افتاد و مجبور شد با پاپ از در سازش در آید، و باین منظور باتنی چند از همراهان در زمستان از گذرگاه‌های پوشیده از برف آلپ در ایتالیا عبور کرد و بسوی قلعه‌ای واقع در کانوسا^۴ محل اقامت پاپ رهسپار شد (۱۰۷۷). پادشاه مفرور برای نیل بدیدار پاپ سه روز بردروازه قلعه توقف کرد، و فقط روز چهارم بود که گرگوار او را بحضور پذیرفت. امپراتور در برابر پاپ زانو زد و از او طلب بخشایش کرد (این واقعه اصطلاح «رفتن به کانوسا» (Aller A Canossa) را بوجود آورد که معنای آن در برابر حریف بزانو در آمدن می‌باشد). میان پاپ و امپراتور سازشی صورت گرفت اما این سازش زود گذر بود.

بخشایش کانوسا، صرف نظر از جنبه حقارت آمیز آن، برای هانری چهارم مفید واقع شد. عفو پاپ با و امکان داد که جنگ با فتودال‌ها را از سر گیرد و آنها را به اطاعت از خود دعوت کند. هانری چهارم توانست فتودال‌هایی را که بضد او برخاسته بودند مطیع خویش سازد، و سپس آهنگ رم کرد. پاپ در قلعه مستحکم خود استقراریافت و در کوچه‌های تنگ و باریک رم میان جنگجویان ژرمانی و هواداران پاپ جنگی بیرحمانه در گرفت.

پاپ از بربرت گیسگار^۵ سرکرده نورمان‌های ایتالیای جنوبی کمک طلبید. نورمان‌ها از تقویت اقتدار امپراتور در ایتالیا بیم داشتند و از اینرو بکمک پاپ شتافتند. اینان ژرمان‌ها را عقب راندند اما رم را بشکل وحشتناکی غارت و ویران کردند، بسیاری از مردان را کشتند و زنان و کودکان بسیاری را بعنوان برده فروختند. گرگوار هفتم پس از این حادثه نتوانست در رم بماند و چون از طغیان مردم می‌ترسید به همراه نورمان‌ها از این شهر بیرون رفت و دیری نپائید که درگذشت (سال ۱۰۸۵).

با مرگ گرگوار جنگ میان پاپ‌ها با هانری چهارم قطع نشد. پاپ‌ها دشمنان هانری چهارم

1 - Grégoire VII 2 - Henri IV 3 - Canossa
4 - Robert Guiscard

رادر ژرمانی علیه او بر می‌انگیختند و حتی پسرانش را نیز بضدا و تحریک میکردند. این جنگ تا زمان جانشینان هانری چهارم نیز دوام یافت و بیش از صد و پنجاه سال بطول انجامید.

۵ - اسلاوهای غربی در قرن نهم تا یازدهم

قبایل اسلاو همگی به سه گروه تقسیم می‌شدند: اسلاوهای شرقی، اسلاوهای جنوبی و اسلاوهای غربی، اسلاوهای غربی سرزمین حوضه رودخانه های ویستول^۱، اودر^۲ و الب^۳ را اشغال کرده بودند و به قبایل متعددی تقسیم می‌شدند. در قسمت علیای رودخانه الب قبایل چک^۴ و مراوی^۵ می‌زیستند، در کرانه‌های ویستول و در لهستانی‌ها و در قسمت وسطا و سفلی الب پولابی^۶ سکونت داشتند (الب رادر زبان اسلاوالب^۷ می‌گویند) و در ساحل جنوبی دریای بالتیک قبایل پومرانی^۸ زندگی می‌کردند.

آغاز جنگ
اسلاوهای غربی
با آلمان‌ها

قبایل اسلاو غربی از قدیم به زراعت مشغول بودند. اسلاوهای منطقه بالتیک با همسایگان ژرمانی و کشورهای اسکاندیناوی روابط بازرگانی گرمی داشتند، آنها حتی در شرق با اعراب داد و ستد می‌کردند، و هم‌اکنون در نواحی جنوبی بالتیک گنجینه‌های گرانبهایی از سکه‌های اعراب یافت می‌شود.

شارل کبیر چندین بار بر سر زمین‌های اسلاو نشین اردو کشید، بر عده‌ای از این قبایل خراج بست و یک رشته قلاع در مرزهای آنان بنا کرد. در عهد جانشینان شایل که فرانسه به چند قسمت تجزیه شد اسلاوها استقلال خود را بازیافتند، و از اواسط قرن نهم با حکومت فرانک‌های شرقی یعنی ژرمن‌ها به جنگ‌های پلانی قطعی دست زدند. فتودال‌ها و پادشاهان ژرمانی می‌کوشیدند تا اراضی اسلاوها را بتصرف خود درآورند و بناخت و تازهای دائمی خود این منطقه را ویران و از سکنه خالی ساختند.

یکی از طرقی که پادشاهان و فتودال‌های ژرمانی برای مطیع ساختن اسلاوها بکار بردند اشاعه مسیحیت در میان آنان بود. در مناطق اسلاو نشین اسقف‌های ژرمانی (آلمانی) در رأس امور کلیسا قرار داشتند. اینان بطرق مختلف فتودال‌های ژرمانی را کمک میکردند تا با اراضی اسلاوها دست بیاندازند و اهالی را برده خود سازند.

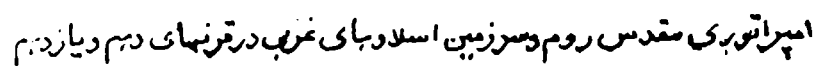
پیشرفت مسیحیت در
میان اسلاوهای غربی

این آلمانی‌ها ادعیه و کتبی را که به زبان اسلاو خوانده و نوشته میشد قابل قبول نمیدانستند؛ دعاها به زبان لاتین، که برای مردم غیر قابل فهم بود، اجرا میشد.

در قرن نهم دولت بزرگ اسلاوها - دولت مراوی - تشکیل شد. امیران مراوی قبایلی را که در میان قسمت علیای دانوب و کارپات^{۱۰} می‌زیستند تحت قدرت خود متحد ساختند. دولت مراوی با اشغال کران

حکومت
مراوی

- | | | | |
|-----------------------|--|-----------------|--------------|
| 1 - Vistule (Weichel) | (به لهستانی Wisla و به آلمانی Weichel) | 2 - Oder (Odra) | (به لهستانی) |
| 3 - Elbe (Lob) | (به زبان چک) | 4 - Tchèque | 5 - Moravie |
| 6 - Polabi | 7 - Lob | 8 - Poméranie | 9 - Danube |
| 10 - Karpates | | | |



تاریخ قرون وسطی

آلمانی میبایست بجنگهای سختی دست بزند. امیران مراوی در جنگ بصد آلمانی ها میکوشیدند تا حمایت بیزانسی ها را جلب کنند، و باین منظور یکی از امیران مراوی بنام راستیسلاو^۱ سفیری بدربار امپراتور بیزانس اعزام داشت و درخواست کرد تا امپراتور چندتن از مبلغین مسیحی بیزانسی را بنزد او بفرستد. امپراتور بیزانس سیریل^۲ و متود^۳ را به مراوی فرستاد و همین ها بودند که الفبای اسلاو را اختراع کردند. اینان در قلمرو حکومت مراوی برای اجرای ادعیه زبان اسلاو را بکار میبردند، مدارس را زیر نظر خود اداره میکردند و به شاگردان خویش سواد میآموختند. سیریل و متود به گردش در نواحی مختلف مملکت دست زدند، برای وعظ و تبلیغ مردم از زبان اسلاو استفاده می کردند و با این اعمال کینه اسقفهای آلمانی را بصد خویش برانگیختند زیرا قدرت و عواید آنها در خطر افتاده بود. اسقفهای آلمانی از هر طریق که میتوانستند مانع فعالیت های سیریل و متود میشدند و آنها را در پیشگاه پاپ متهم می ساختند. سیریل در رم درگذشت و متود را اسقفهای آلمانی به مجمع خود کشاندند و در آنجا او را کتک زدند و بیش از دو سال در زندان نگاه داشتند. و پس از مرگ او موفق شدند شاگردانش را از مراوی بیرون برانند و فرمانروائی خود و تسلط ادعیه لاتینی را همچنان حفظ کنند.

آلمانی ها برای اینکه دولت مراوی را یکسره نابود سازند با مجارهای نیمه وحشی دست یکی شدند. حکومت مراوی در سال ۹۰۶ بدست مجارها مضمحل گردید؛ قسمتی از آن بتصرف مجارها درآمد و قسمت دیگر آن تجزیه و قطعه قطعه شد.

یکی از این قطعات سرزمین چک بود. چک مجبور بود قدرت عالیّه
چک و لهستان
امپراتوری ژرمانی را برسمیت بشناسد و جزئی از اجزاء امپراتوری
مقدس روم باشد، اما چک ها با سرسختی استقلال خود را حفظ کردند و
امپراتوران ناچار شدند خود مختاری آنان را در داخل امپراتوری بپذیرند. در پایان قرن یازدهم
امیر چک عنوان پادشاهی بدست آورد و در زمره مقتدرترین فرمانروایان قلمرو امپراتوری مقدس
روم درآمد.

در قرن دهم قبایل اسلاو، که در حوضه رودخانه های ویستول و در ورشته فرعی آن وارتا^۴
سکونت داشتند، دولت لهستان را تشکیل دادند.

در کنار الب قبایل پولابی بسیاری زندگی می کردند. آنان نزدیکترین
اسلاوهای
همسایگان آلمان بودند و از دست اندازیهایی فتودال های آلمانی بیش
پولابی
از دیگران رنج می بردند. پادشاهان سلسله ساکس ها نری اول و اوتون
اول خواه به زور و خواه به نیرنگ سرزمین اسلاوهای پولابی را تا رودخانه اودر تصرف کرده و
بخش های سرحدی خود را در این اراضی بوجود آورده بودند. کنت های مرز نشین که در این
نواحی گمارده شده بودند نسبت به اسلاوها وحشیانه ستم روا می داشتند و در جنگ با آنان درنده خوئی
نشان می دادند. هانری اول فرمان داتا پس از تصرف شهرهای اسلاو تمام مردان و زنان بالغ را بقتل رساندند
و کودکان را به بردگی بفروشتند. اوتون اول نیز حکم داد تا اسیران اسلاو را بکشند و یا وحشیانه

1- Rostislave

2 - Cyrille (Saint)

3 - Methode (Saint)

4- Warta

اعضای آنها را ببرند، زبانشان را قطع کنند و چشمانشان را از حدقه بیرون بکشند .
 در این میان بخصوص سفاکی و دغلی کنت هرون^۱، که از جانب اوتون اول منصوب شده بود بیش از همه به چشم می خورد. هرون یکبارسی تن از شاهزادگان و شیوخ اسلاو را برای مذاکره نزد خود فراخواند و آنان را نابکارانه بقتل رساند. این وحشیگری های کنت های آلمانی شورش عمومی اسلاو های پولابی را برانگیخت. اسلاوها قلاع آلمانی را آتش زدند، لشکریان آنها را بیرون راندند و خود یورش به اراضی متصرفی آلمانها را آغاز نهادند . در اوایل قرن یازدهم اسلاو های پولابی موفق شدند استقلال کامل خود را در برابر آلمانی ها بدست آورند .

ساکنان سواحل جنوبی دریای بالتیک^۲ - پومرانی ها - و سایر قبایل

اسلاو های

بالتیک

اسلاو با حدت و حرارت به ضد آلمانهای اشغالگر و مسیحیت می جنگیدند.

اسلاو های کرانه بالتیک صاحب شهرهای ساحلی مستحکمی از قبیل

اشتتین^۳، ولن^۴، دانتزیک^۵ و مانند اینها بودند. در قرن یازدهم شاهزادگان اسلاو بر قسمت جنوبی دریای بالتیک سیادت داشتند، وقایق های مسلح آنان در دل آلمانها و دانمارکیها ایجاد رعب و هراس می کرد .

بزرگترین خدای اسلاو های کرانه بالتیک الهه مقدس آفتاب بود. معبداً آفتاب در جزیره

روگن^۶ در شهر آرکن^۷، که بر صخره های بریده ساحل دریا بنا شده بود، قرار داشت. سیل هدایا از جانب تمام اسلاو های بالتیک بسوی مبدع مقدس آرکن روان بود. یک سوم از کلیه غنایم و تمام طلا و نقره ای که در جنگ بدست می آمد در اینجا نگاهداری می شد، و این گنجینه بیش از هر چیز دیگر حرص فتودال های آلمانی را بر میانگیخت .

پولابی ها و قبایل کرانه بالتیک در قرن یازدهم استقلال داشتند و حتی به آلمانها تجاوز می کردند. اما نتوانستند در برابر دشمن مشترک متحد شوند و بالاخره فتودال های آلمانی با استفاده از همین پراکندگی در قرن دوازدهم هجوم خود را بر آنان از سر گرفتند .

1 - Heron

2 - Baltique

3 - Szczecin (Stettin آلمانی)

4 - Wolin

5 - Dantzig

6 - Rügen

7 - Arkon

فصل چهارم

بیزانس، ایران و اسلاوهای جنوبی

۱ - کوشش برای استقرار مجدد امپراتوری روم

در سال ۳۹۵ امپراتوری روم به دو قسمت شرقی و غربی تجزیه شد. امپراتوری روم شرقی از امپراتوری غربی نیرومندتر، ثروتمندتر و دارای فرهنگی عالی تر بود، و در آنجا شهرهای بزرگ صنعتی و تجارتی با حرفه ها و فنون مختلف وجود داشت. پایتخت امپراتوری شرقی بیزانس یا قسطنطنیه بود، و سراسر قلمرو روم شرقی بمناسبت نام پایتخت «امپراتوری بیزانس» خوانده میشد. در حالیکه رم از سکنه خالی میشد و روبرو با میرفت دیوارهای قسطنطنیه نمیتوانست جمعیت روزافزون این شهر را در خود محصور سازد و میبایستی از نو بنامیشد. ساختمان های مجلل و باشکوه در همه جای شهر به چشم میخورد، و انبوه متراکم کشتی های ممالک مختلف در بار اندازها لنگر می انداختند.

در امپراتوری بیزانس زبان یونانی و در غرب زبان لاتینی رواج داشت. امپراتوری بیزانس از راه دریا و خشکی با کشورهای شرق و سیع ادا دوستد میکرد. از ایران، عربستان، حبشه *Ethiopie*، هندوستان و چین سنگهای که یاب و گرانها، عطریات، عاج، ادویه و ابریشم به بیزانس وارد می شد، و در شهرهای امپراتوری صاحبان حرف به تصه ظروف شیشه ای، بارچه های گرانها و جواهرات اشتغال داشتند.

از قرن ششم در امپراتوری بیزانس پرورش کرم ابریشم و تهیه ابریشم آغاز شد. تا این زمان کرم ابریشم فقط در چین پرورش می یافت، و چینی ها برای اینکه عواید حاصله از تجارت این کالا را در انحصار خود نگاه دارند از صدور کرم ابریشم بسختی جلوگیری میکردند. بروایتی کشیش های بیزانس کرم های ابریشم را در چوب دستی های مجوف خود قرار دادند و با این نیرنگ آنها را از چین خارج کردند و با این ترتیب بود که تهیه ابریشم در امپراتوری بیزانس ممکن شد.

تاریخ قرون وسطی

بازرگانان بیزانسی برای طبقات عالی اروپا اشیاء تجملی تهیه میکردند . تجارت و صنعت امپراتوری بیزانس امکانات وسیعی در اختیار حکومت قرار میداد ، امپراتور از عوارض بازرگانی عواید کلانی کسب میکرد ، از طریق انحصارات دولتی پول فراوانی به خزانه سران میرسد . حکومت حق انحصاری تجارت غلات را در دست خود داشت و با تکیه بر احتیاجات مردم خزانه خود را می‌انباشت ، و در سالهای قحطی غله را به بهای گزاف به مردم میفروخت . سکنه زحمتکش مالیات سنگینی میپرداخت و خزانه حکومت روز بروز انباشته‌تر میشد . امپراتور با استفاده از این پول‌های هنگفت ، برای حفاظت مرزهای خود ، میتوانست سپاهی کافی اجیر کند . بازرگانان که برای حفظ تجارت خود به قدرت حکومتی نیرومندی نیازمند بودند از امپراتور حمایت میکردند ، و از این رو امپراتوران روم شرقی توانستند مرزهای خود را در برابر هجوم بربرها تا زمانی دراز حفظ کنند .

در قرن ششم حکومت بیزانس علاوه بر کشورهای شبه جزیره بالکان سرزمین‌های آسیای صغیر ، سوریه ، فلسطین ، مصر و جزایر شرق دریای مدیترانه^۱ را نیز در بر میگرفت .

اقتدار امپراتوری بیزانس در قرن ششم ، در زمان حکمرانی امپراتور ژوستینیان^۲ ، به عالی‌ترین درجه رسید . ژوستینیان با فعالیتی خستگی‌ناپذیر تمام نیروی خود را وقف اعتلاء و تقویت اقتدار امپراتوری کرد . همسر او تئودورا^۳ که زنی حریص و فعال بود در اداره امور سیاسی نائبر عمده‌ای داشت .

ژوستینیان

(۵۲۷-۵۶۵)

ژوستینیان کوشید امپراتوری روم را تا مرزهای سابق گسترش دهد . به این منظور و بخاطر پیچنگ آوردن اراضی سابق امپراتوری روم غربی ، که توسط بربرها اشغال شده بود ، به یک رشته جنگ‌هایی دست زد . سرداران او بلیزر^۴ و نارسس^۵ قلمرو و اقدال‌ها را در شمال آفریقا و سرزمین‌های شرقی را در ایتالیا فتح کردند . علاوه بر آن ژوستینیان توانست قسمت جنوبی اسپانیا را از زیر تسلط گوت‌های غربی بدرآورد ، و باین ترتیب قسمت قابل ملاحظه‌ای از اراضی امپراتوری سابق روم را زیر فرمان خود کشید ، و حکمران دریای مدیترانه شد .

ژوستینیان از لحاظ سیاست داخلی کوشید مبانی کهنه نظام بردگی را در امپراتوری استحکام بخشد . بفرمان او مجموعه قوانین امپراتوری بنام «کد ژوستینیان» تدوین شد . این مجموعه را میبایستی در سراسر امپراتوری بعنوان قانون راهنما بکار بندند . کد قدرت نامحدود ژوستینیان را اعلام میداشت و انقیاد بردگان و کولون‌ها را نسبت به اربابان شان حفظ میکرد . قدرت دولتی بیزانس بتمامی در دست امپراتور و ماموران منتخب او قرار داشت . سازمان حکومت استبدادی و بوروکراتیک بود .

امپراتور خود را وجود مقدسی میشمرد . او را هم‌تراز خدا میخواندند و جامه زر بفتاو لباس قدسین را بخاطر میآورد . مردم در برابر اوزانو بزمین میزدند و کفش اورامی بوسیدند . نافرمانی نسبت به شاه در شمار قیام ضد مذهب بود . تمام کارها بوسیله ماموران امپراتور انجام

1- Méditerranée

2- Theodora

3- Bélisaire

4-Narsès

5 - Les Codes

میکرفت و مردم از شرکت در اداره امور زندگی اجتماعی بکلی محروم و ممنوع بودند.

صرفنظر از موقیعت‌های نظامی، تلاش ژوستی‌نین برای تجدید عظمت امپراتوری روم محکوم بناکامی بود. جنگهای ژوستی‌نین مخارج سنگینی دربرداشت. سپاهیان مزدور بیزانس، که افراد قبایل مختلف بربر را نیز در بر گرفته بود، کشورهای اشغال شده را بشکل وحشتناکی غارت میکردند، سرکردگان سپاه میکوشیدند از راه چپاول اهالی برثروت خود بیافزایند، لازم می‌آمد که هر روز مالیات تازه‌تری وضع گردد، و از این مهربیش از همه ماموران دولتی فربه میشدند.

سیاست تجدید حیات امپراتوری کشور را بویرانی کشاند. سنگینی مالیات‌ها و خودکامی عمال دولت نارضائی عمیق مردم را برانگیخت.

ویرانی کشور

در زمان پادشاهی ژوستی‌نین شورشهای بسیاری در قسطنطنیه و ولایات بوقوع پیوست. در اثر سنگینی مالیات و ستم ماموران امپراتوری سال ۵۳۲ در قسطنطنیه شورش سهمگینی برپا شد که بزودی سراسر این شهر بزرگ را در بر گرفت. آتش زبانه کشید، عده‌ای لغو سپاهیان دچار تزلزل شدند، و ژوستی‌نین بر آن شده که از پایتخت بگریزد ولی ثنودورا اورا از اینکار بازداشت. در همین هنگام پلیز سردار ژوستی‌نین در رأس گروهی از مزدوران ژرمنی بناگهان بر قیام کنندگان تاخت، در حدود سی هزار تن را بقتل رساند و باین شکل شورش را فرونشاند. این قیام در تاریخ بنام «نیکا» معروف است (نیکا کلمه‌ای یونانی و بمعنای «پیروزباد» میباشد)، «نیکا» شعار قیام کنندگان بود.

پس از هیجده سال باری دیگر در قسطنطنیه مردم سر بشورش برداشتند، و در سوریه، فلسطین و مصر قیام‌های شدیدی در گرفت. این قیام‌ها نیز با قساوت سهمگینی توسط ژوستی‌نین منکوب شد. اهالی ولایات از حکومت بیزانس نفرت داشتند و فقط در انتظار فرصتی بودند تا خود را از وابستگی آن وارهانند.

معماری در پایتخت

ژوستی‌نین برای اینکه قدرت خویش را جلاو درخشندگی بیشتری بخشد بزبانی پایتخت خود توجه زیادی معطوف میداشت. از میان بناهای با عظمتی که در زمان او ساخته شده کلیسای معروف سنت سوفی^۲ را میتوان نام برد که یکی از برجسته‌ترین یادگارهای فن معماری است. برای ساختن این بنا ده هزار نفر طی پنجال کار کردند و ستون‌های مرمری معابد قدیمی رم، آتن و سایر شهرهای باستانی را به قسطنطنیه آوردند و برای تزئین آن بکار بردند.

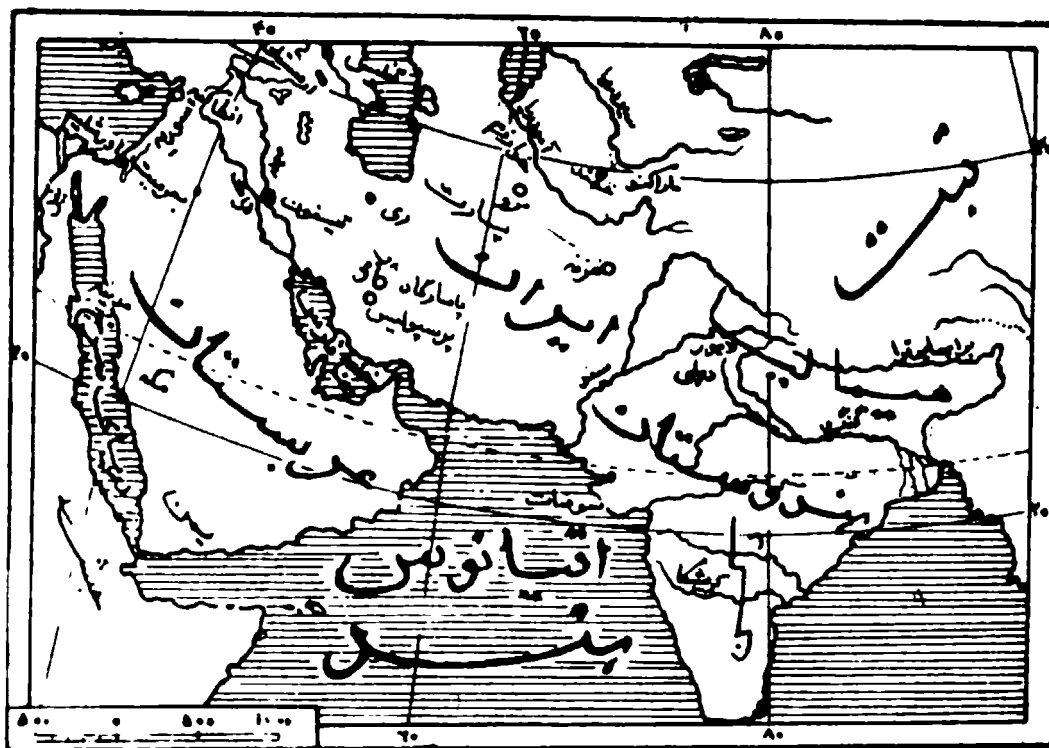
در کوچه‌های اصلی و میدان‌های قسطنطنیه بمهد ژوستی‌نین بناهای مجللی ساخته شد اما فقرا همچنان در کوچه‌های تنگ و کثیفی، که نور آفتاب بندرت بر آن میتابد، مسکن داشتند. ساختن این بناهای معظم مستلزم منابع درآمد هنگفتی بود و این خود وضع زحمتکشان را، که بدون آن هم در زیر بار مالیات‌ها خرد شده بودند، وخیم‌تر میساخت.

امپراتوری، که در اثر جنگ و جدالها و مالیات‌ها رو بویرانی نهاده بود، سرزمینهایی را که در زمان ژوستی‌نین تصرف کرده بود نتوانست حفظ کند.

از دست دادن ایتالیا

تاریخ قرون وسطی

در ایتالیا لمباردها از شمال بجنوب در آمدند . اهالی زحمتکش ایتالیا ، که در زیر بار مالیات ها و استثمار شدید ملاکان ازیا در آمده بودند ، لمباردها را به نجات دهنده خود استقبال کردند ، و آنان باین ترتیب توانستند قسمت اعظم ایتالیا را متصرف شوند .



ایران و هند از قرن سوم تا هفتم

۲ - ایران و جنگ با بیزانس

در شرق دشمن خطرناک بیزانس ایران بود و اینک در آن سرزمین ساسانیان بجای پارت ها حکومت میکردند .

حکومت

ساسانیان

حکومت پارت ها به چندین ناحیه خود مختار تقسیم میشد و در رأس هر یک از آنها امیری قرار داشت . در قرن سوم کلیه این

نواحی تحت قدرت اردشیر اول و تحت یافت . اردشیر در ایران حکومتی بوجود آورد که شاهنشاهی ساسانیان خوانده شد (این خاندان بمناسبت نام جد اردشیر که ساسان نام داشت به ساسانیان شهرت یافت) . اکنون دیگر در رأس حکومت فرمانروایانی قرار داشتند که شاهنشاه نامیده میشدند .

حکومت نیرومند ساسانیان بر کشور وسیعی فرمان میراند که از فرات تا افغانستان کنونی و از قفقاز تا خلیج فارس گسترش داشت . تجارت کشورهای شرق چین و هندوستان - با بیزانس و حوضه دریای مدیترانه از طریق قلمرو حکومت ساسانیان انجام میشد ، و حکومت ایران از این

تجارت عواید سرشاری کسب میکرد. بازرگانان و فئودال‌های ثروتمند کاروان‌هایی برآمیانداختند و برای حفاظت آنان نگهبانان مسلحی می‌گماردند. تجارت از شرق و غرب مرزهای دولت‌سازانی در جریان بود، و حکومت از این راه درآمد هنگفتی به چنگ می‌آورد.

حکومت ایران برای اینکه منافع حاصله از راه‌های عمده تجارتی را به انحصار خود درآورد کوشش میکرد برای این راه‌ها تسلط کامل بیاید، و از اینرو سیاست قهر و غلبه را پیش گرفت. ایران ابتدا با رومیها و سپس با بیزانسی‌ها به جنگ پرداخت تا ارمنستان و سوریه را، که راه خروج اورا به دریای مدیترانه سد کرده بودند، بتصرف درآورد.

تسلط بر راه‌های تجارتی، تصرف و غارت اراضی و شهرها بر ثروت فئودال‌های ایران می‌افزود. قسمت اعظم اراضی، رمله‌های بزرگ و پردگان بیشمار به جنگ آنان افتاده بود. اشراف فئودال به دهقانان ستم روا میداشتند و آنان را به سرفه‌مبدل می‌ساختند.

عوارض سنگینی برگرفته اهالی زحمتکش بار میشد. قبل از بازدید و شمارش بافه‌هایی که سهم شاه و مالک بود دهقانان حق نداشتند محصول را از مزرعه جمع کنند. چه بسا مردم از گرسنگی رنج می‌بردند در حالیکه محصول در مزارع انباشته شده و به انتظار ماموران شاه بود. خشم عمیقی علیه اشراف و حکومت بر مردم چیره بود. در پایان قرن پنجم در ایران قیام وسیع توده‌های ستمدیده در گرفت که بمناسبت اسم رهبر آن، مزدک، بنام «قیام مزدکیان» معروف شد. مزدکیان تقسیم عمومی ثروت را طلب میکردند. مزدک میگفت: «همان‌سان که همگان نیاز یکسان دارند بگذار نعمات زندگی میان مردمان قسمت شود. بگذار مالداران ثروت خود را چندان به دیگران واگذارند که نهیدستی و سیه‌روزی از میان برود». جنبش مزدکیان آنچنان نیرو گرفت که پادشاه مجبور شد قسمتی از املاک اشراف را مصادره کند و به نهیدستان بدهد. اما اشراف ایران قوای خود را گردآوردند، جنبش مردم منکوب شد (۵۲۹) و مزدک بقتل رسید.

ساسانیان از طریق غارتگریها، دست‌اندازیها و همچنین از طریق تجارت در آمد هنگفتی کسب میکردند. و این امر به آنان امکان میداد تا ذخایر عظیمی از طلا، نقره و انواع اشیاء گرانبها گرد آورند. اینان سیاست پلیسی خشنی نسبت به ملت اعمال میکردند^۱. در حکومت آنها، مانند پارس قدیم، سازمان چاپاری دولتی منظمی وجود داشت. رؤسای چاپاری موظف بودند مراقب رفتار مردم باشند و کوچکترین نشانه‌های هرگونه جنبشی را بشاه گزارش کنند. ساسانیان، علاوه بر پلک‌ها، از علائم نوری نیز استفاده میکردند. بین پایتخت و سرحدات یک سلسله برج‌هایی بفاصله چند کیلومتر از یکدیگر ساخته بودند. در هنگام خطر بر برج سرحدی آتش می‌افروزختند و این علامت از برجی به برج دیگر منتقل میشد و به سرعت به پایتخت میرسید.

شهر تیسفون، پایتخت ساسانیان، که بر روی دجله برپا شده بود بناهای زیبایی داشت و تالارهای گنبدی این بناها با حجارها و نقوش برجسته تزیین یافته بود. این نقوش و حجاری‌ها پیروزی آنان را بر دشمنان نشان منمکس می‌ساخت. در زمان ساسانیان هنر به اوج ترقی رسیده بود. منسوجات و فرآورده‌های طلا، نقره و برنز ساخت دست صنعتکاران زمان ساسانیان در مناطق دور از مرزهای ایران نیز شهرت یافته بود. در این زمان در ایران شیوه مصنوعی آبیاری مزارع بشکل وسیعی رواج داشت.

۱ - این نسبت غیر منصفانه است (ناشر) ۲ - این نسبت نیز غیر منصفانه است (ناشر)

جنگ ایران با بیزانس

شاهنشاه ایران خسرو اول (۵۳۱ تا ۵۷۹) به جنگهای دراز مدتی با بیزانسی‌ها دست زد. زوستی‌نین فقط با تحمل زحمات بسیار توانست در مقابل او از مرزهای حکومت خود دفاع کند، و خسرو اول چندین بار از بیزانس غرامت گرفت. این جنگها در زمان جانشینان خسرو اول نیز ادامه یافت. قدرت ساسانیان را، که بدون آن هم در اثر قیام‌های مردم رو به ضعف نهاده بود، دچار شکست میساخت. اشراف، که بر ثروت سرشاری دست یافته و سپاهیانی خاص خود داشتند، به آسانی از شاه تبعیت نمی‌کردند و حتی چندتن از آنان کوشیدند که براریکه شاهی دست یازند.

خسرو دوم نا رضائی مردم سوریه، فلسطین و مصر را از حکومت بیزانس بهانه کرد و در ابتدای قرن هفتم با سپاهیان خود این مناطق را مسخر ساخت. امپراتور هراکلیوس^۱ برای جنگ با ایرانیان به مصادره ذخایر طلا و نقره کلیسا دست زد. این جنگهای طولانی و مخرب که بیش از پانزده سال دوام یافت ایران و بیزانس هر دو را ناتوان کرد.

حکومت اعراب، که در همین زمان پا به عرصه نهاده بود از این ضعف استفاده کرد.

عربها در یک زمان به حکومت بیزانس و ایران هجوم بردند. اعراب طی چند سال (۶۳۳ تا ۶۵۱) تمام قلمرو عظیم حکومت ایران را متصرف شدند و از قلمرو حکومت بیزانس نیز سوریه

و فلسطین و مصر را اشغال کردند. اعراب پس از استقرار در سواحل سوریه و فلسطین به تشکیل ناوگان بزرگی دست زدند و به تصرف جزایر دریای مدیترانه پرداختند.

۳ - مهاجرت اسلاوها

اسلاوها

قبایل اسلاو جنوبی امپراتوری بیزانس را از شمال زیر فشار قرار میدادند، و در اوان قرن ششم بود که در جستجوی اراضی مسکونی تازه از دانوب گذشتند. نویسندگان بیزانسی درباره زندگی روزانه اسلاوهای جنوبی اطلاعات بسیاری بجا گذاشته‌اند. اسلاوهای جنوبی به چندین قبیله تقسیم میشدند، و تا زمان درازی سازمان قبیله‌ای خود را حفظ کردند. این اسلاوها حتی وقتی که یک قبیله قدیمی تجزیه میشد خانواده بزرگ یا هزادروگا^۲، را، که از چندده نفر تشکیل مییافت، نگاه میداشتند؛ اینان با هم میزیستند و مالکیت در میان آنان مشترك بود. از همان زمان که اسلاوها مهاجرت Colonisation به ماوراء دانوب را آغاز کردند اشراف قبیله کم‌کم از توده‌ها متمایز شدند. در رأس هر یک از قبایل تجزیه شده امیری قرار داشت، و گاه اتفاق میافتاد که یک امیر چندین قبیله را تحت فرمان خود متحد میکرد.

اسلاوها با کشت و کار زمین چندان آشنا نبودند، و به همین جهت برای گله‌داری و زراعت به

فضای وسیعی احتیاج داشتند. این امر آنان را اغلب به مهاجرت مجبور میکرد. بیزانسی‌ها شجاعت، شرافت و درستی اسلاوها و بخصوص مهمان‌نوازی آنان را میستودند.

اسلاوها بزودی فرهنگ بیزانسی‌ها را فرا گرفتند. اسلاوها هنگامیکه در مرزهای بیزانس سرور آوردند جزئی‌تره و سپر صلاحی نداشتند، و از این‌رو می‌توانستند در زمین‌های باز به جنگ پردازند و می‌کوشیدند حریفان خود را به جنگ‌ها و بانلاق‌ها بکشانند، اما بزودی اسلحه و فنون جنگی را از بیزانسی‌ها اقتباس کردند، و فن محاصره و قلمه‌گیری را آموختند.

در پایان قرن ششم اسلاوها هنگام محاصره شهرها قلمه‌کوب *Bélier* بکار میبردند.

در اواخر قرن هفتم چند قبیله از اسلاوهای جنوبی، که در سواحل دانوب سفلی می‌زیستند، مغلوب قبایل ترک بلغاری شدند. بلغارها^۱ با اتفاق اسلاوهای مغلوب حکومت نیرومند بلغاری را

تشکیل دادند. این قبایل ترک بزودی با اسلاوها را آمیختند، زبان خود را فراموش کردند، و رفته‌رفته زبان اسلاوها را پذیرفتند. بلغارها با بیزانسی‌ها پیروزمندانه می‌جنگیدند و حوضه دانوب سفلی را بسوی جنوب تا نزدیک قسطنطنیه اشغال کردند، و باین ترتیب حکومت بلغارها امپراتوری بیزانس را از جانب شمال پیوسته مورد تهدید قرار میداد.

قبایل سرب^۲ و کروات^۳ در ناحیه شمال غربی شبه‌جزیره بالکان سکونت داشتند.

اسلاوها تنها به یورش به امپراتوری بیزانس اکتفا نکردند بلکه به اشغال اراضی آن پرداختند. امپراتوری به اسلاوها اجازه داد تا در سرزمین‌هایی که در اثر جنگ غیرمسکون شده بود اقامت گزینند باین

امپراتوری اسلاوها

امید که در میان آنان سر بازان و مالیات‌دهندگان خوبی بیابد. اسلاوها بتدریج از شمال راه افتادند و در سراسر منطقه میان دانوب و دریای اژه^۴ سکونت گزیدند. بهمین مناسبت بود که بیزانسی‌ها تمام قسمت شمالی شبه جزیره بالکان را «منطقه اسلاوی» نامیدند.

اسلاوها در قسمت یانه و جنوب یونان تا شبه جزیره پلوپونز^۵ رخنه کردند و در آسیای صغیر نیز خودی نشان دادند. در امپراتوری بیزانس، که شیوه‌های بردگی و ارباب-رعیتی تسلط داشت، اسلاوها قشر نیرومند دهقانان آزاد را تشکیل دادند.

باین ترتیب در آغاز قرن هشتم بیزانس دیگر آن حکومتی نبود که در زمان زوستی نیز دیدیم.

حتی یک سوم سرزمین‌هایی که به زوستی نین تعلق داشت در دست امپراتور بیزانس باقی نمانده بود و بقیه را اعراب و بلغارها اشغال کرده بودند. اما در سرزمین‌هایی که در دست امپراتوران بیزانس باقی ماند تغییرات عظیمی بوقوع پیوست. اسلاوها قسمت قابل ملاحظه‌ای از این اراضی را اشغال و در آنجا نظام اشتراکی برقرار کرده بودند.

مهاجرین اسلاو، برخلاف زرمن‌ها و سایر بربرها که موجب ویرانی امپراتوری روم در غرب شدند، نه تنها امپراتوری بیزانس را از میان نبردند بلکه آنرا احیا و تقویت هم کردند. دهقانان آزاد اسلاو بهتر از بردگان و کولون‌های وابسته زمین را کشت و کار میکردند و غله بیشتری به

1- Bulgares

2- Serbie

3- Croate

4- Egee

5- PéloPonnèse

حکومت تحویل میدادند. دهقانان اسلاو جنگجویان خوبی بشمار میرفتند، زیرا از حکومت در قبال دشمنان دفاع میکردند و بخاطر خانه و مزرعه خویش میجنگیدند. امپراتوری بیزانس در اثر مهاجرت اسلاو ها تقویت شد و توانست تقریبا هزار سال پس از سقوط امپراتوری روم غربی دوام کند.

۴ - بیزانس در قرن هشتم و نهم

لئون سوم و قطع حمله اعراب
اعراب چندین بار به قسطنطنیه هجوم بردند، و در سال ۷۱۷ این شهر را را از جانب خشکی و دریا محاصره کردند. امپراتور لئون سوم (۷۱۷ تا ۷۴۱) امر دفاع را بامهارت سازمان داد. پندر قسطنطنیه با فلاخن Flénu های عظیمی دفاع میشد، و ناوگان اعراب از «آتش یونانی» صدمات فراوان میدید. آتش یونانی feu grégois مایع محترقی بود که یونانی ها آنرا از درون لوله ای بوسیله دستگاههای مخصوصی پرتاب میکردند. اعراب که بیش از یکسال وقت خود را به عبث تلف کردند و تقریبا تمام ناوگان خود را از دست دادند مجبور شدند دست از محاصره بازدارند. سپس در صدد برآمدند که نقشه اشغال امپراتوری بیزانس را کنار بگذارند، ولی لایق قطع امپراتوری را از جانب شرق به ستوه می آوردند و تقریبا همه ساله به آسبای صغیر یورش میبردند. امپراتوران مجبور بودند بخاطر دفاع از امپراتوری، که اینک دیگر ضعیف و کوچک شده بود، تمام نیروی خود را برای مقابله بادشمنان خارجی- عرب ها و بلغارها- به کار ببرند.

مدافعه نظامی اکنون دیگر وظیفه اصلی حکومت بشمار میرفت. سپاه بیزانس تنها از دهقانان آزاد تشکیل نمی یافت بلکه امپراتوران بمنظور تقویت نیروهای مسلح بیزانس زمین در اختیار افراد جنگی میگذاشتند و در عوض آنان را متعهد می ساختند که نیروی خود را در خدمت سپاه امپراتوری بگذارند. این واگذاری زمین بنفیس های فرانک ها را بخاطر می آورد. مالکان بزرگ ارضی موظف بودند به نسبت افراد ابواب جمعی خود تعداد معینی سرباز بدهند. برای تدارکات جنگی مالیات های سنگینی به مردم تحمیل میشد. امپراتورها املاک وسیع کلیساها را مصادره و آنانرا بصورت بنفیس های جنگی تقسیم میکردند.

مالکیت ارضی کلیسا
در قلمرو امپراتوری املاک وسیعی وجود داشت که از دادن مالیات و سپاهی به حکومت معاف بود. اینها املاک کلیسا بود. کلیساها مالکین عمده اراضی امپراتوری بشمار می آمدند و به سرعت بر تعداد آنان افزوده میشد. اینان از پرداخت هر گونه عوارضی معاف بودند و پذیرفتن کسوت روحانیت عده زیادی از افراد سالم را از خدمت سپاهی گری معاف میداشت. در قرن هشتم تعداد این روحانیان در قلمرو امپراتوری از صد هزار کمتر نبود.

کلیساها بمنظور تقویت نفوذ و افزایش عواید خویش شمایل هایی از «صاحبان معجزات و

کرامات^۱ را به خود نسبت میدادند. روحانیان عوام الناس را متقاعد میساختند که گویا این شمایل‌ها میتوانند مرضاء را شفا بخشند و موجب سعادت زندگی باشند و چه بسا مردم خرافات پرست به سوی این شمایل‌ها روی می‌آوردند و نذر و نیازهای فراوانی بکلیساها تقدیم میکردند.

بت شکنی

در قرن هشتم حکومت مبارزه با مالکیت ارضی کلیساها را آغاز کرد. برای قطع نفوذ کلیسا، در عین حال با شمایل پرستی نیز مبارزه میشد و به همین مناسبت این جنبش بنام «مبارزه با شمایل» Iconoclisme معروف شد. لئون سوم با صدور فرمانی Edit^۲ ضد شمایل پرستی این مبارزه را شروع کرد. روحانیان به شدت علیه این فرمان بمقابله برخاستند، به پاپ متوسل شدند، و او به حمایت از شمایل پرستی امپراتور را تکفیر کرد. روحانیان کوشیدند تا عوام الناس را بدفاع از شمایل‌ها برانگیزانند و مردم به اغوای انسان مأموران امپراتور را، که شمایل‌ها را پاره میکردند، میکشند.

کنستانتین پنجم^۱، پسر لئون سوم، به مبارزه شدیدی با روحانیان دست زد. به فرمان او شمایل‌ها و یادگارهای قدیسین Relique را از کلیساها بیرون انداختند و تصاویر قدیسین را که موزائیک^۲ Musnique و نقاشی Fresque شده بود کندند و پاک کردند. این پادشاه کلیساها را بست و پوشیدن لباس روحانیت را ممنوع ساخت. عمارات کلیساها به سر بازخانه و یا زرادخانه تبدیل یافت. اراضی کلیساها مصادره و درازای انجام خدمت سپاهی‌گری برای مادام‌القدر به اشخاص واگذار شد. پایین‌ترین ترتیب بنفیس‌های زیادی بوجود آمد که تماماً بدولت وابسته بود و نیروی جنگی حکومت را تقویت میکرد.

امپراتوران پس از اینکه به هدف‌های خود رسیدند با روحانیان از در سازش درآمدند و شمایل پرستی را از نو ترویج کردند، اما زمین‌های مصادره شده را دیگر به کلیسا بازپس ندادند. زمینهایی که از کلیسا گرفته شده بود مالکیت نظامی را تقویت کرد، ولی چیزی از آن عاید دهقانان نشد.

قیام

فومای اسلاو

دهقانان آزاد از دست اندازی‌های همسایگان، مقتدر رنج می‌بردند. زمین‌داران بزرگ اراضی دهقانان را غصب میکردند و میکوشیدند آنان را سرف خود کنند. دهقانان همچنین از اجحافات مأمورین

حکومتی بسختی در زحمت بودند. بردگان و رعایای املاک بزرگ مانند گذشته موظف بودند به ارباب بیگاری بدهند. جنبش‌های ملی در قلمرو امپراتوری توسعه مییافت. سال ۸۲۱ در آسیای صغیر شورش برپا شد که یک نفر اسلاو بنام فوما^۱ در رأس آن قرار داشت. شورش تقریباً سراسر آسیای صغیر را فرا گرفت و دهقانان آزاد، بردگان و رعایائی که ضد اربابان بر خاسته بودند متحداً در آن شرکت جستند. ناوگانی بسوی قیام‌کنندگان براه افتاد. از سوی دیگر فوما با اعراب وارد مذاکره شد و حمایت آنان را جلب کرد، و سپس خود را امپراتور نامید و با شکوه و جلال تاج بر سر نهاد. بفرمان او نیروی جنگی عظیمی فراهم آمد و قسطنطنیه را محاصره کرد. در این میان دهقانان اسلاو شبه جزیره بالکان نیز با فوما متحد شدند، ولی

امپراتور تنها با دستگیری بلغارها توانست قیام کنندگان را سرکوب کند. فوما دستگیر و اعدام شد و بقایای سپاه او نیز منهدم گردید.

۵ - بیزانس در قرن های نهم تا یازدهم

نیروی جنگی بیزانس با جلب دهقانان آزاد به خدمات سپاهی گری و تقسیم اراضی کلیسا تقویت شد. در زمان امپراتورهای سلسله مقدونی^۱ (۸۶۷ تا ۱۰۵۶) بیزانس توانست قسمتی از اراضی سوریه را که از طرف اعراب اشغال شده بود، و از آن جمله اضاکیه^۲، پایتخت سوریه، را پس بگیرد. اما حکومت بلغار که اینک نیرو گرفته بود بیزانس را از جانب شمال تهدید میکرد و در قرن نهم قسمت بزرگی از شبه جزیره بالکان بتصرف بلغارها درآمد. خان های بلغار خود را تزار مینامیدند و بیزانس ناچار بود به آنان خراج پردازد. سیمئون^۳ تزار بلغاری خود را «پادشاه بلغار و رومیان» نامید و درصدد فتح قسطنطنیه برآمد.

جنگ های سلسله مقدونی

امپراتوران بیزانس برای جنگ با پادشاهان بلغار از نیروهای جنگی روس ها استفاده میکردند. روس های کیف^۴ بازرگانی پررونقی با بیزانسی ها داشتند. الک^۵ و ایکور^۶ امیران کیف به قسطنطنیه، یا آنطور که در روسیه میگفتند تزار گراد، لشکر کشیدند و با بیزانسی قرار دادهای بازرگانی چندی منعقد ساختند. سویاتوسلاو^۷ پسر ایکور سلطنت بلغارها را برانداخت و قصد داشت که موقعیت خود را در دانوب سفلی تحکیم بخشد. اما بیزانسی ها موفق شدند همسایه خطرناک تازه را از بلغاری عقب برانند و قسمتی از قلمرو بلغارها را بتصرف خود درآوردند.

بازیل دوم^۸ ملقب به جنگجوی بلغار به جنگ وحشتباری با بلغارها دست زد، و یکبار فرمان داد تا چهارده هزار اسیر بلغار را چشم برکنند و روانه دیار خود کنند و سرانجام توانست کشور بلغار را بکشد و با بیزانسی متحد سازد (دراوئل قرن یازدهم).

بیزانسی روابط مسالمت آمیزی با شاهزادگان کیف برقرار ساخت، و از تجارت با آنان درآمد سرشاری بدست میآورد. در بهار هر سال کاروان بزرگی از کشتی های تجارتی از کیف رهسپار قسطنطنیه میشد. این کشتی ها بطور عمده حامل کالاهائی از قبیل خز، عسل، موم و برده بودند که بوسیله شاهزادگان و نفرات آنان بصورت خراج جمع آوری میشد. بازرگانان قسطنطنیه اشیاء تجملی از جمله منسوجات ابریشمی، شراب، اسلحه، زینت آلات نقره ای و طلائی، خشکبار مناطق جنوبی به روسیه می فروختند. رابطه تجارتی نیرومند با روسیه برای حکومت بیزانسی منبع ثابدی جدیدی محسوب میشد.

پس از آنکه امیر کیف ولادیمیر^۹ بدین مسیح گروید و ملت خود را به پذیرش آن مجبور

1 - Macédonien

2 - Antakya

3 - Siméon I

4 - Kiev

5 - Oleg

6 - Igor

7 - Sviatoslav

8 - Basile II (Vasil) (بروسی)

9 - Vladimir

ساخت (۹۸۸) رابطه تجارتي بیزانس و روسیه باز هم محکم تر شد .
ولادیمیر با قبول مسیحیت درصد درآمد قدرت خود را در روسیه تحکیم بخشید ، و بهمین منظور آنها دختر امپراتور بیزانس را به عقد ازدواج خویش در آورد و از طریق این وصلت حمایت امپراتور نیرومند را جلب کرد . پذیرش مسیحیت در آن زمان برای روسیه قدمی به پیش محسوب میشد . همراه با مسیحیت سواد خواندن و نوشتن در روسیه پیدا شد .
الفبای اسلاو از بیزانس به روسیه راه یافت . این الفبا در قرن نهم توسط دونفر از مبلین مسیحی بیزانس بنام سیریل و متودو بمنظور توسعه مسیحیت در میان اسلاوهای غربی بوجود آمد . این الفبا از حروف یونانی با اضافاتی چند تشکیل یافت و چندین قرن از آن استفاده میشد تا بالاخره در زمان پتر اول ساده ترو به الفبای لاتین نزدیک شد . همین الفبای تغییر یافته است که امروزه هم بکار میرود .

پس از تمیید روسیه نه تنها کتابهای مذهبی بلکه کتابهای تاریخی و آثار ادبی از بیزانس باین کشور راه یافت . در کیف و نووگورود^۲ کلیساهای زیبای سنگی از روی نمونه های بیزانسی ساخته شد . این بناها را با موزائیکها و فرسکها تزیین میکردند که اینک گنجینه های گرانبھائی بشمار میروند .

امپراتوری در زمان سلسله مقدونی

پادشاهان سلسله مقدونی ، که در سیاست خارجی موفقیت های بزرگی بدست آورده بودند ، کوشیدند به طرق مختلف قدرت خود را بسط دهند . در دربار امپراتوران تشریفات باشکوهی برقرار شده بود . امپراتوران سفیران خارجی را با جلال و شکوه خاصی می پذیرفتند . در تالار مجلل کاخ تخت زرینی قرار داشت و امپراتور در لباس زربفت ، در حالیکه درباریان گرد او حلقه زده بودند ، به تخت می نشست . در کنار تخت دوشیر طلائی قرار داشت که دهان خود را باز میکردند و دوشان را تکان میدادند . ناگهان تخت از جا بلند میشد ، ببالامیرفت و از نظر حاضرین ناپدید میگردد ، سپس دوباره فرود می آمد و امپراتور این بار با لباسهای فاخرتری ظاهر میشد ، و همه این کارها به این منظور انجام میگرفت که جلال و عظمت امپراتور را به رخ بکشند .

قسطنطنیه پایتخت بیزانس بزرگترین مرکز بازرگانی بود . سوداگران بیزانس از شرق اشیاء تجملی وارد میکردند . اینان با کشتی های خویش از دریای مدیترانه میگذشتند و مال التجاره های خود را در اختیار حکومت های غرب اروپا مینهادند . در خود قسطنطنیه تجارت پررونقی جریان داشت و صنعت نیز تکامل یافته بود .

مهمذا صرف نظر از این جلاو درخشندگی صوری مظاهر سقوط امپراتوری
در همه جا چشم میخورد .

تجزیه سیاسی امپراتوری

علی رغم تلاشهایی که حکومت بمنظور حمایت از منافع دهقانان جنگجو بعمل می آورد دهقانان آزاد روبه اضمحلال نهادند ، و در ازای آن مالکیت بزرگ ارضی توسعه یافت . مالکین بزرگ - «دینات ها»^۳ (یعنی «زورمندان») - حصه دهقانان را به ازای طلب خود تصاحب میکردند ، و یا در سال های قحطی به ثمن بخش بچنگ می آوردند و بسا بزور تصرف

تاریخ قرون وسطی

میکردند. این زورمندان دهقانان آزاد را به اطاعت خود در میآوردند و مجبورشان میساختند تا به همراه سرفها در مزارع اربابی کار کنند و یا سیورسات و مالیات بپردازند. مالکین بزرگ برای خود گروههای جنگی ترتیب داده و زمینها را میان آنان قسمت میکردند. یکی از دینت‌ها در آسیای صغیر توانست يك ارتش سی‌هزار نفری بوجود آورد. امپراتورها و بویژه بازیل دوم، جنگجوی بلغار، هر يك بنوبه خود با این دینت‌های سرکش می‌جنگیدند، ولی تلاشهای آنان همه بی نتیجه بود. دینت‌ها بدون کیفر و عقوبت فرمان‌های امپراتور را نقض میکردند. سرانجام دینت‌های آسیای صغیر از میان خود امپراتوری به نام اسحق کومنن^۱ پرتخت نشانند که مؤسس سلسله کومننها^۲ شد.

سیاست این خاندان در جهت حفظ منافع فتودال‌های بزرگ زمین‌دار جریان داشت. امپراتورهای خاندان کومنن زمینهای مناطق مسکونی دهقانان آزاد را بین دینت‌ها تقسیم کردند. دهقانان میبایستی برای اربابان جدید کار کنند، و اربابان درازای آن موظف بودند برای امپراتور خدمات جنگی انجام دهند و گروههای مسلح خود را در خدمت او بگمارند.

باینان دهقانان آزاده به سرف‌مبدل شدند، و در بیزانس نظم فتودالی استقرار یافت.

قدرت و استقلال عمل مالکین بزرگ بسط پیدا کرد، زمین، و نیروی جنگی در دست آنان متمرکز شد و بر دهقانان تسلط مطلقه یافتند در اثر این امر حکومت، که به سر زمینهای فتودالی خود مختار تجزیه شده بود، رو به ضعف نهاد. فشار فتودال‌ها و عوارض سنگین موجبات عصیان مداوم مردم را فراهم میکرد.

قدرت امپراتوری با همه شکوه ظاهری خود متزلزل بود. کمتر اتفاق میافتاد که امپراتوری به‌مرک طبیعی بمیرد. دربار قسطنطنیه مدام گرفتار تغییرات بود. از پایان قرن چهارم تا زمان سقوط امپراتوری بیزانس (۱۴۵۳) یکصد و نه تن فرمان راندند که از میان آنان تنها سی و چهار نفر تا پایان حیات طبیعی خود مقام امپراتوری را حفظ کردند. از بقیه عده‌ای سرنگون شدند و عده‌ای به قتل رسیدند.

امپراتوری رو به ضعف نهاد و دفاع از مرزهای آن بیش از پیش مشکل گردید.

ضعف حکومت زیان‌های فراوان ببار آورد. به‌چنگ‌ها^۳ از شمال بیزانس امپراتوری را تحت فشار قرار دادند. در قرن یازدهم قبایل ترک در آسیای میانه حکومت ترکان سلجوقی را تشکیل دادند، و اراضی وسیعی را در شرق اشغال کردند. اینان در سال ۱۰۷۱ سپاه امپراتور بیزانس را شکست دادند و قسمت عمده سرزمین آسیای صغیر را، که در اختیار امپراتوری بود، متصرف شدند. دهقانان آسیای صغیر که زیر فشار مالیات‌ها و عوارض فتودالی رنج میبردند در برابر ترکان هیچگونه مقاومتی از خود نشان ندادند، و در این منطقه فقط سواحل دور در دست بیزانسی‌ها باقی ماند.

تا اواسط قرن یازدهم هنوز کلیسای مسیحی به دو قسمت غربی و شرقی تجزیه نشده بود اما میان پاپ‌ها، که در رأس کلیساهای غربی قرار داشتند، و روحانیان بیزانسی همواره برخوردهائی بوجود

تجزیه
کلیساهای

می‌پیوست. پاپ‌ها مدعی حکومت بر کلیهٔ کلیساهای مسیحی بودند، ولی کلیسای بیزانس از امپراتوران تبعیت میکرد و به پاپ اجازهٔ دخالت در امور خود را نمیداد. به علاوه قسطنطنیه بر سر اشاء مسیحیت در میان قبایل اسلاو نیز با یکدیگر تصادم میکردند، و هر يك میخواست این قبایل را زیر نفوذ خویش درآورد. گذشته از اینها این دو مرکز بر سر مسائل مذهبی و سنت‌ها و مراسم با یکدیگر اختلاف داشتند.

سرانجام در سال ۱۰۵۴ کار به گسیختگی قطعی منجر شد. کلیسای غرب که پاپ در رأس آن قرار داشت کلیسای کاتولیک و کلیسای شرق، یعنی بیزانس، کلیسای ارتدکس نام گرفت. هر يك از اینان شریعت خود را حقیقت مطلق و دیگری را مرتد و ملمون میخواند.

فرهنگ بیزانس
سطح فرهنگ در بیزانس از اروپای غربی پسی‌بالاتر بود. اسلاوها که در اراضی امپراتوری سکونت گزیده بودند، برخلاف ژرمن‌ها و سایر بربرها که فرهنگ غرب را از میان بردند، فرهنگ بیزانس را دستخوش تطاول قرار ندادند. شهرهای بزرگ، علی‌رغم جنگها و خرابیهای سنگین، با تجارت پر رونق خود همچنان برجای ماندند. بازرگانان بیزانسی به مناطق دور دست شرق و غرب سفر میکردند و به همین جهت اطلاعاتشان دربارهٔ سرزمین‌های اطراف بیش از دیگران بود، و در آنجا تعداد اشخاص با سواد و تحصیل کرده بر غرب فزونی داشت.

علوم و مدارس در بیزانس، مانند غرب، بطور عمده در اختیار روحانیان بود، و با اینجهت ادبیات اصلی این زمان از کتبهای تشکیلی مییافت که دارای مضامین مذهبی بود. اما بیزانسی‌ها سفرنامه‌های زیادی نیز داشتند. در زمان ژوستینیان تاجری بنام کوزما ایندیکو پلوف^۱ سفرنامه‌های جالبی دربارهٔ کشورهای شرق تدوین کرد. در قرن دهم امپراتور کنستانتین^۲ هفتم بر فیروزت دربارهٔ امپراتوری بیزانس و کشورهای مجاور کتابی نوشت که در آن اطلاعات جالبی دربارهٔ روسیه مندرج است. در بیزانس مردم به تاریخ علاقه زیادی داشتند، و آثار تاریخی بسیاری از مؤلفین بیزانس بجا مانده است. پروکوپ^۳ مورخ مشهور در قرن ششم تاریخ جنگهای ژوستینیان را تدوین و کتابی دربارهٔ حکومت او تألیف کرد، و آنا دختر آلکسی^۴ کومنن^۴ تاریخ دوران فرمانروایی پدر خویش را برشته تحریر درآورد.

در قرن یازدهم در قسطنطنیه یک مدرسه عالی تاسیس یافت که در آن ادبیات، تئولوژی و مسیحی و قوانین تعلیم داده میشد. این مدرسه موظف بود که معلم و قاضی و مأمور دولت تربیت کند. در بیزانس هنر نیز شکفته شد. معماران بیزانس میتوانستند کاخها و کلیساهای زیبا با گنبد های قوسی بسازند و آنرا با تصاویر و موزائیک‌های گران بها تزئین کنند. نقاشی‌های بیزانس بخصوص شکوه و جلال ویژه‌ای داشت. این نقاشی‌ها تصویر مقدسین، امپراتوران و ملکه‌ها را با قیافه‌های گرفته و جدی و چشمان درشت نشان میداد. هنر میکوشید احساسات مذهبی را در مردم برانگیزد و احترام نسبت به قدرت امپراتور را به آنان تلقین کند. ولی نقاشان علاوه بر این عمارات را با تصاویر حیوانات، گیاهان، مجالس ضیافت و شکار نیز بشکل زنده و

1 - Kozma Indicoplov

2 - Constantin Porphyrogénète

3 - Procope

4 - Alexis Comnène

روشنی می‌آراستند .

فرهنگ بیزانس در کشورهای مجاور و بخصوص در کشورهای اروپای شرقی اثر عظیمی بجا گذاشته است .

نفوذ فرهنگ بیزانس در این کشورها با بسط و ربوخی مسیحیت همراه بود . مبلغین مسیحی بیزانسی سواد خواندن و نوشتن را نیز با خود به کشورهای مجاور بردند . اینان از طریق ترجمه کتابهای بیزانسی به زبانهای محلی بهرشته فرهنگ ملی کمک کردند . فرهنگ بیزانس نه فقط در روسیه بلکه در ارمنستان ، گرجستان ، بلغارستان و سربستان نیز تأثیر عظیمی بجا گذاشته است .



فصل پنجم

خلافت

۱ - تشکیل خلافت عرب

اعراب در کشور پهناوری میزیستند، که سراسر شبه جزیره عربستان را دربر میگرفت، و سطح آن تقریباً برابر یک چهارم خاک اروپا بود، قسمت اعظم شبه جزیره عربستان از دشتها و جلگه‌های کم‌آبی تشکیل یافته که در برخی مناطق به بیابان برهوتی مبدل میشود. تنها کشور یمن واقع در جنوب شبه جزیره، با رستنی‌های استوائی خود، سرزمین حاصلخیز و بر ثروتی را تشکیل میدهد که در آن خرما و طلا و صمغ فراوان بدست می‌آید. در سراسر قسمت غربی شبه جزیره، در طول ساحل دریای احمر، راه کاروان روی عظیمی وجود داشت که از یزانس به یمن و از آنجا تا حبشه^۱ و هندوستان امتداد مییافت. این منطقه حجاز نامیده میشد، و در آن چندین مرکز تجارتی بوجود آمده بود. مهمترین این مراکز یکی شهر مکه بود و دیگری مدینه که در شمال آن قرار داشت. در مدینه زراعت و صنعت هر دو رونق یافته بود.

بدوی‌ها در صحاری عربستان کوچ‌نشینانی (بدویان) زندگی میکردند، که

بطور عمده به گله‌داری - پرورش شتر و گوسفند و تربیت اسبهای

معروف عربی - اشتغال داشتند.

در مناطق محدودی که تا حدودی حاصلخیز بود مردمی اسکان داشتند که به کشت‌وکار، احداث باغ و پرورش نخل میپرداختند. اثراهایی در چادر زندگی میکردند و بدنبال گله‌های خود در چراگاههای کم‌بار این سرزمین بی‌بار و برسرگردان بودند.

بدوی‌ها به قبایل متعدد خودمختاری تقسیم میشدند که نظام طایفه‌ای بر آنها تسلط داشت.

تمام افراد قبیله در معیت یکدیگر کوچ میکردند و با یکدیگر قوم و خویش محسوب میشدند.

تاریخ قرون وسطی

افراد قبیله یکدیگر را « برادر » خطاب میکردند . در زمان صلح ریش سفیدان قوم و بهنگام جنگ سرکرده مخصوصی که انتخابی بود بر بدوی ها فرمان میراندند .

در این سرزمین مناطق قبیله ای فراوانی وجود داشت که از قدیم مورد اختلاف و موجب منازعات خونین پایان ناپذیر میان قبایل بود . طوایف مختلف با یکدیگر خصومت داشتند ، یکدیگر را به قتل میرساندند و رزمه های یکدیگر را غارت میکردند . در داخل طایفه مساوات وجود نداشت ، اکنون دیگر اشرافیت طایفه ای شکل گرفته بود . ثروتمندانی وجود داشتند که دارای رزمه های بزرگ شتر بودند ، و نهی دستانی یافت میشدند که صاحب هیچ چیز نبودند .

اعراب بردگانی داشتند که یا آنها را به اسارت گرفته و یا از سرزمینهای افریقائی مجاور با خود آورده بودند . این بردگان گله هایی را ، که متعلق به اشراف قبیله بود ، میچرانند و به صنایع و کاردستی اشتغال داشتند . در مناطق زراعتی حفر چاه و احداث نهر برای آبیاری مزارع بعهده بردگان بود .

بدوی ها با شهرنشینان حجاز دادو ستد داشتند . آنها به اسلحه و پارچه و سایر محصولات صنعتی که از امپراتوری بیزانس و ایران وارد میشد نیازمند بودند و این محصولات را با اغنام و احشام مبادله میکردند .

شهر مکه مرکز عمده دادوستد اعراب شهرنشین با بدوی ها بود . تقریباً از تمام قبایل عرب در بازارهای مکاره بهاری مکه گرد میآمدند . در اینمواقع صلح عمومی برقرار میشد . در مکه پرستشگاه قدیمی کعبه قرار داشت که در آن سنگ سیاه مقدسی حراست میشد . میگفتند این سنگ از آسمان افتاده است (محتمل است که از احجار سماوی Météorite باشد) . کعبه مورد احترام و ستایش اکثر قبایل عرب بود .

اشرافیت قبیله ، که غلامانی در اختیار خود داشت ، ظلم و تعدی به اعراب ساده بدوی را آغاز نهاد ، در صدد برآمد اغنام و احشام آنان را تصاحب کند و خود آنان را نیز مطیع ساخته بنفع خود به کار وادارد . اما بدوی ها در برابر اشرافیت قبیله بمقابله برخاستند . گاهی بهنگام شورش اشراف را میکشتند ، خیمه ها شان را آتش میزدند و اموال شان را به غارت میبردند . آنگاه اشرافیت قبیله ای طوایف مختلف متحد میشدند تا سلطه طبقاتی خود را تحکیم بخشند . علائق تجارتی آنان نیز باین وحدت کمک میکرد . در قرن ششم ایرانیان هجوم خود را بر بستان آغاز کردند ، و راههای تجارتی سراسری حجاز رو به ویرانی نهاد . اشراف حجاز بمنظور تصرف سرزمین ها و راههای جدید در صدد برآمدند اعراب را متحد سازند .

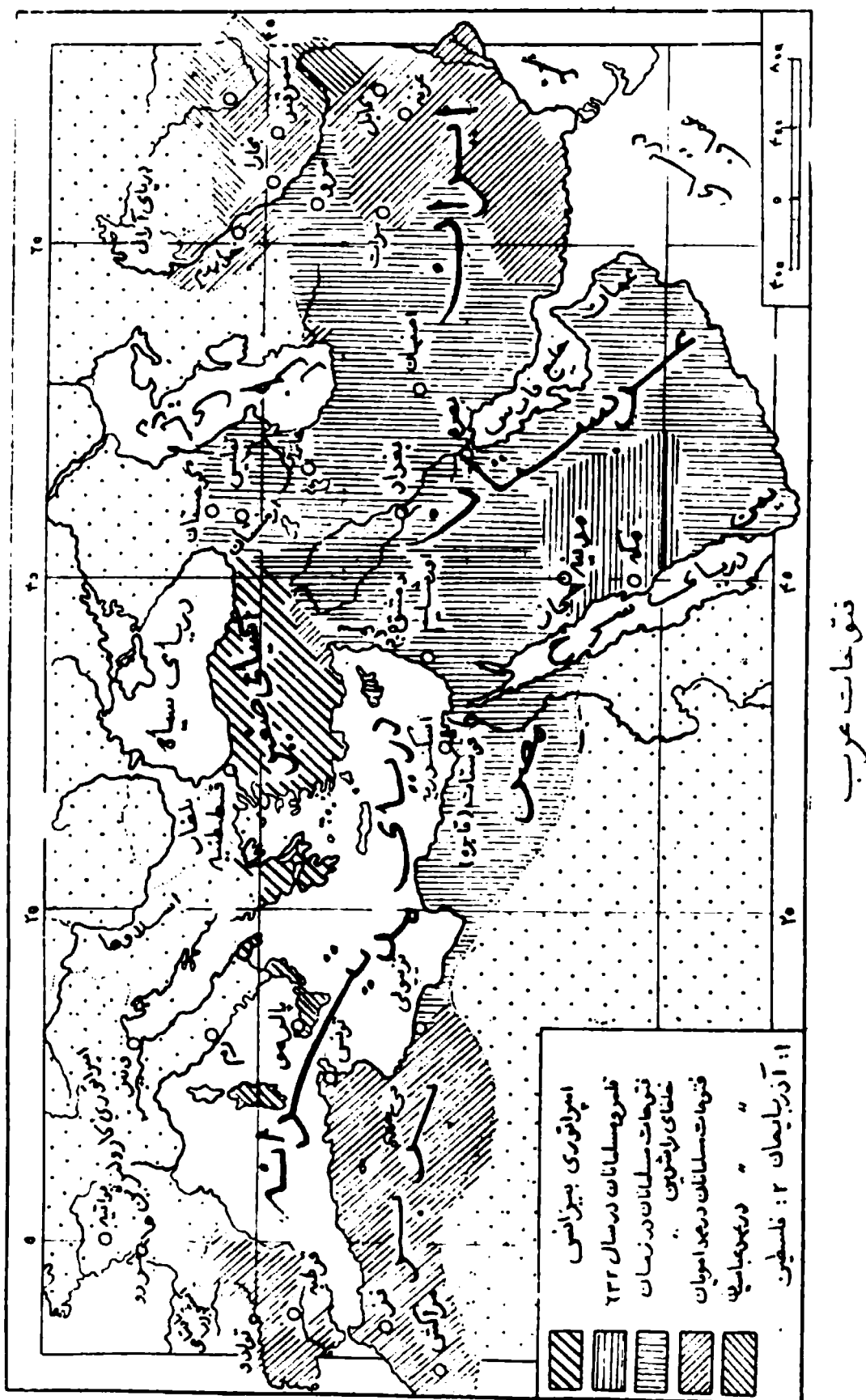
محمد

و آغاز اتحاد

اعراب

اشرافیت قبیله ای برای منقاد ساختن بدوی های ساده و متحد کردن قبایل عربی مذهب جدید - « اسلام » - را که بوسیله محمد بنیان گذاشته شده بود مورد استفاده قرار داد . محمد مدعی بود که خداوند او را بعنوان « رسول » ، یعنی پیغمبر ، خود برگزیده است تا

« ایمان بحق » را تبلیغ کند . او دعوت خود را در حدود سال ۶۱۰ آشکار ساخت . محمد قوم خود را دعوت میکرد تا با یکدیگر متحد شوند و خدای یگانه - الله - و رسول او را اطاعت کنند . پیروان محمد به عربی « مسلم » (« تسلیم شوندگان بخدا ») نامیده شدند و اسم مسلمان از



همین کلمه آمده است .

« لا اله الا الله ، و محمداً رسول الله » - این است نخستین آموزش اساسی اسلام . اسلام میبایستی با ایمان به الله ، خدای واحد ، تمام اعراب را متحد میساخت . اسلام به خواست اتحاد ، که هم در میان بدوی ها و هم در میان اشراف حجاز مطرح شده بود ، بطور کامل پاسخ میگفت ، و مانند مذهب مسیح از مردم عامی طلب میکرد تا از اشراف و مقامات حاکمه مطاوعت کنند .

تعالیم محمد بعدها در کتاب مقدس مسلمانان ، که نام قرآن (یعنی خواندن) بخود گرفت ، تدوین شد .^۱

محمد دعوت خود را در مکه شروع کرد ، ولی اشراف مکه ابتدا نمیدانستند که از تعالیم او چه سودها ممکن است عایدشان شود . اینان از آن بیم داشتند که مبدا مذهب تازه منت پرستی کعبه را از میان ببرد ، و در اثر تعقیب آنان بود که محمد مجبور شد به مدینه مهاجرت کند . این مهاجرت که اعراب آنرا « هجره » (۶۲۲) مینامند مبدأ تقویم مسلمانان گردید . اجتماع مسلمین در مدینه سرعت توسعه یافت .

محمد و پیروان او بزودی مکه را نیز متصرف شدند (۶۳۰) . اینان پرستش خدای یگانه را فریضه مشترک تمام اعراب قرار دادند و کعبه را به معبد مسلمانان مبدل ساختند ، و باین وسیله آئین پرستش « حجر الاسود » را همچنان حفظ کردند^۲ . بسیاری از قبایل عرب به اسلام گرویدند . مسلمین نافرمانان را بزور باطاعت وامیداشتند ، و بالاخره جامعه محمدی به مرکز وحدت مذهبی و سیاسی اعراب مبدل شد .

پس از رحلت محمد دیری نپائید که مسلمین تقریباً کلیه اعراب را به اطاعت خود درآوردند . متصرفات آنها از جانب شمال تا مرزهای ایران و روم شرقی گسترش داشت ، و در رأس حکومت اسلام « جانشینان »

فتوحات اعراب

محمد ، که اعراب آنرا « خلیفه » مینامند ، قرار گرفتند .

در این زمان جنگ طولانی میان بیزانس و ایران بخاطر سلطه بر سوریه و مصر تازه پایان یافته بود . در این جنگ ایران متحمل شکست شد و بیزانس نیز اقتدار و نیروی جنگی خود را از دست داد . هر دو کشور رو بویروانی نهاده و مردم در زیر بار مالیات ها از پای در میآمدند . سوریه و مصر بویژه از این جنگها خسارت فراوان دیدند ، و اهالی این سرزمین علیه حکومت بیزانس و سیاست آن بخشم آمده بودند .

قبایل جنگجوی عرب که اینک در حکومت واحدی متحد شده بودند نیروی جنگی و حشمتناکی بشمار میآمدند . در عهد خلیفه دوم عمر (۶۳۴ تا ۶۴۴) ، که مردی متعصب و سختگیر بود ، اعراب اراضی وسیعی را بتصرف درآوردند . سوریه اشغال شد ، و در همین زمان اعراب به ایران هجوم بردند . ایران از مدتی پیش در اثر جنگهای بدون موفقیت با بیزانس به ضعف گرائیده بود ، و اغتشاشات داخلی نیز نیروهای جنگی ایران را یکسره به زوال و شکست کشاند . اعراب نیروهای جنگی ایران را که بمقابله آنها میآمدند درهم میشکستند و در مدتی کمتر از بیست سال ایالات عمده این کشور را از قفقاز تا خلیج فارس اشغال کردند .

در حدود سال ۶۴۰ اعراب با نیروهای ناچیزی به مصر هجوم بردند و در ظرف پنج سال سراسر این کشور را متصرف شدند، و در همین زمان که در اثر تسلط سوری و فلسطین حکومت خود را مستحکم کرده بودند به ایجاد يك ناوگان دریائی دست زدند و بتصرف جزایر دریای مدیترانه پرداختند. سپس به آسیای صغیر هجوم بردند و قسطنطنیه را تهدید کردند.

در نیمه دوم قرن هفتم اعراب شمال آفریقا را بتصرف درآوردند. در اینجا تنها قبایل بربر^۱ (یعنی «مورها»^۲) بسختی مقاومت کردند. این قبایل کوچ نشین که از لحاظ نحوه زندگی به اعراب بدوی شباهت داشتند، بعدها به اسلام گرویدند و قسمتی از آنها در اردو کشی های اعراب به اروپا شرکت جستند.

اعراب و مورها در سال ۷۱۱ از تنگه جبل الطارق گذشتند و سپاهیان گوت های غربی را که به سرعت گرد آوری شده بودند شکست دادند. طی سه چهار سال، علاوه بر کوهستانهای سرحدی شمالی (آستوری^۳) سراسر شبه جزیره پیرنه بتصرف فاتحان درآمد. اعراب سپس از پیرنه گذشتند و بقلمرو پادشاهی فرانک ها یورش بردند. اما فرانک ها به سرکردگی شارل مارتل بسختی مقاومت کردند و اعراب ناچار به جبال پیرنه بازگشتند. در شمال آفریقا شورش قبایل مورعلیه سلطه اعراب در گرفت. جنگ با آنان تمام نیروی جنگی اعراب را تحلیل برد و به حملات بعدی آنان به اروپای غربی پایان بخشید.

فتوحات اعراب در شرق بیشتر گسترش یافت؛ در نیمه دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم تمام آسیای میانه را متصرف شدند، تا سرحدات غربی چین پیش راندند و به نواحی شمال غربی هندوستان نیز تاخت بردند. باین ترتیب طی چند سال خلافت عظیم عربی که از لحاظ وسعت از امپراتوری روم به هنگام شکفتگی نیز تجاوز میکرد تشکیل یافت.

پیروزیهای سریع اعراب رامیتوان در ضعف همسایگان توجیه کرد. در ایران و روم شرقی جنگ طبقاتی حادی در جریان بود، هر دو دولت در اثر جنگهای طولانی از رمق افتاده بودند، و اعمال زحمت کشی، که در زیر بار مالیات ها و فشار زمینداران خرد شده بودند، در برابر اشغالگران مقاومتی از خود نشان نمیدادند.

امادر آسیای میانه اعراب با مقاومت سخت و مردانه ای مواجه شدند، و تصرف کشورهای این منطقه قریب صد سال بطول انجامید. بعد از اشغال نیز مردم آسیای میانه چندین بار کوشیدند تا آزادی خود را بازگردانند و بتسلط اعراب قیام کردند.

اعراب ابتدا با ملل مغلوب آمیخته نشدند و به حساب مغلوبان زندگی میکردند. آنان مالیات نمیبرداختند، ولی موظف بودند خدمات نظامی انجام دهند. مغلوبان میبایستی خراج و جزیه بپردازند و ساز و برگ سپاهیان مسلمان را فراهم سازند. مسلمین در جنگها از غنائم و از جمله از اسیران بشمار، که به برده تبدیل میشدند، سهم میبردند.

اعراب معمولاً بهنگام تصرف ممالک به اهالی شهرها و روستاهائی که بدون جنگ تسلیم میشدند و خود را به پرداخت مالیات موظف میدانستند زیانی وارد نمیآوردند، در عوض کسانی که

مسلحانه به ضد اعراب می‌جنگیدند یا قلع و قمع می‌شدند و یا بلامی می‌رفتند. کسانی که به اطاعت سر می‌نهادند حق حمل سلاح نداشتند، اما وضع سابق آنها تغییر نمی‌کرد. صاحبان مناصب پیشین، به منظور جمع‌آوری و پرداخت مالیات، بر منصب خود باقی می‌ماندند. مسلمانها در امور داخلی اینگونه اجتماعات مداخله نمی‌کردند و آنان را به خاطر معتقداتشان مورد تعقیب قرار نمی‌دادند.

غنی‌ترین کشور های آسیای نزدیک و افریقا پس از تصرف بزودی در سازمان اجتماعی اعراب تأثیر متقابل نمود. اراضی وسیع و ثروت سرشاری به‌چنگ خلفا افتاد، و آنها این ثروت‌های هنگفت را از طریق

اموی‌ها

هدیه میان نزدیکان خود تقسیم کردند. بازرگانان نیز از این پیروزی‌ها درآمد های کلانی بدست می‌آوردند. مرکز حکومت اعراب از سرزمین عقب مانده عربستان بنواحی غنی و با فرهنگی از بیزانس و ایران که به‌دستان افتاده بود انتقال یافت. خلفای اموی (۶۶۱ تا ۷۵۰) دمشق (سوریه) را پایتخت خود قرار دادند. خلفا مانند امپراتوران بیزانس و شاهان ایران دربار باشکوهی ترتیب داده و غرقه در ثروت و تجمل می‌زیستند. اعراب به فرا گرفتن فرهنگ کشورهای مغلوب و آشنائی با ادبیات و دانش آنان پرداختند. اشراف عرب رفته رفته با اشراف کشور های مغلوب در هم آمیختند، و اکثر مال مغلوب به پیروی از معتقدات فاتحان به مذهب اسلام گرویدند.

این فتوحات فقط به ثروتمند شدن اشراف و بازرگانان کمک کرد. وضع دهقانان استثمار شده، صاحبان حرف و بردگان باز هم وخیم‌تر شد. حکومت وسیع اعراب از لحاظ داخلی یکپارچگی نداشت. این حکومت از ملت‌های متعددی تشکیل می‌شد که هر یک با قوانین و سنن خاص خود زندگی می‌کردند و منافع اقتصادیشان نیز متفاوت بود، و به همین علت حکومت اسلامی بطور اجتناب ناپذیری محکوم به تجزیه بود.

۴- خلافت بغداد و قرطبه (گوردوا). ترک‌ها

پس از آنکه فتوحات بزرگ اعراب به پایان رسید دیری نگذشت که کشمکش میان سوریه و ایران قوت گرفت. در آن زمان سوریه مرکز خلافت امویان بود. در ایران، که سلطه اعراب بر آن باغصب و غارت

عباسیان

توأم بود، بیش از پیش شورشهای عمیق و دامنه‌داری هم از جانب توده دهقان و هم از جانب اشراف محلی بر پا می‌شد. خاندان عباسی در رأس طبقات و گروه‌های ناراضی قرار داشت.

در اواسط قرن هشتم شورش شمال ایران را فراگرفت و تا بین‌النهرین گسترش یافت. امویان شکست خوردند و خاندان آنان تقریباً قلع و قمع شد (در حدود سال ۷۵۰). بازمانده منحصر بفرد خاندان اموی که جان بدر برد عبدالرحمن اول بود. او به اسپانیا گریخت و حکومتی

بنیان نهاد که پایتخت آن کوردووا^۱ بود. خلافت بدست عباسیان افتاد؛ و اینان مرکز خلافت را از دمشق به بغداد - که در کنار دجله ساخته شده - انتقال دادند (۷۶۲)

ایران در عهد عباسیان مهمترین ناحیه حکومت اسلامی محسوب میشد، و عباسیان خود در مملکت داری و امور مالی تا حدود زیادی شیوه کارشاهان ساسانی را سرمشق قرار دادند. نزدیکان عباسیان بیشتر از ایرانیان برگزیده میشدند.

بغداد ثروتمندترین شهر آسیای نزدیک شد که در آن سوداگران مصری، عرب، ایرانی، هندی و چینی بایکدیگر ملاقات میکردند. خلفای بغداد ذخایر هنگفتی از طلا و احجار کریمه گرد آورده و خود را در میان کاخهای پر زرق و برق و پر جمعیت محصور ساخته بودند. شهر با مساجد پر شکوه و جلال زینت یافته بود. خلفا، اشراف و ثوودال و بازرگانان ثروتمند بغداد در شکوه و جلال افسانه‌ای بسر میبردند و در کاخهای رفیع، که باغهای انبوه آنها را در میان گرفته بود، زندگی میکردند. اما در همین زمان در شهر بغداد توده‌های فقیر و تهیدست و غلامان و مزدوران نیمه گرسنه‌ای بسر میبردند که دستمزد بسیار ناچیزی دریافت میداشتند.

خلافت از صنعتکاران سوری، ایرانی و مصری در شهرهای قلمرو خویش حمایت میکرد. در قلمرو خلافت سلاح‌های گرانبها، جواهر آلات و مصنوعات بلورین، منسوجات رنگی و قالسی فراهم میآمد. فرآورده‌های کشورهای اسلامی همراه با کالاهای کمیاب چین و هند به

صناعت ، تجارت و زراعت

غرب حمل میگردند، و باین سان اعراب در تجارت اروپا رقیب روم شرقی شدند. در کشورهای غرب بازرگانان سیار عرب دیده میشدند که به فروش کالاهای گرانبهای شرق و خرید مواد اولیه و برده اشتغال داشتند. بازرگانان عرب از دریای خزر و ولگا نیز میگذشتند و باروسیه داد و ستد میکردند، پول عربی در اروپا وسیعاً رواج یافت.

اعراب فن کشاورزی را از سوریه و ایران فراگرفتند و به تکمیل آن پرداختند. در سرزمین‌های بی‌آب شیوه فنی آبیاری را بنحو وسیعی به کار بردند و اراضی بایر را به نواحی زراعتی و آباد مبدل ساختند. در امر آبیاری و استخراج معادن از بردگان استفاده میکردند، و به کشت نباتات صیبتی مانند پنبه، نیل، توت و همچنین کنف و نیشکر و برنج دست زدند.

اعراب علوم قدیمه را از یونان، ایران و هندوستان فراگرفتند، و تألیفات دانشمندان مشهور قدیم به زبان عربی ترجمه شد. دانشمندان عرب به مطالعه تألیفات فلسفی ارسطاطالیس^۲ و کتب تعالیم بطلمیوس^۳

فرهنگ عرب

در جغرافی و نجوم پرداختند، و از راه تألیفات دانشمندان یونانی و هندی با علوم طب، شیمی، ریاضیات و هندسه آشنائی یافتند.

بر مبنای این معلومات اعراب فلسفه خاص خود را بوجود آوردند، و علوم ستاره شناسی و شیمی را قویاً تکامل بخشیدند و علم جبر را ابداع کردند. با وجود این اعراب در عین حال در علم به جستجوی سحر و خوارق عادات می‌گشتند، تصور میکردند با کمک ستارگان میتوان

1 - Cordoue & Cordoba

2 - Aristote 3- Claude Ptolémée

تاریخ قرون وسطی

به سرنوشت افراد بشر پی برد ، و میخواستند از طریق فعل و انفعالات شیمیائی فلزات ساده را به طلا مبدل سازند .

دانش عرب تابع تعالیم مذهبی اسلام بود و به همین جهت نمیتوانست آزادانه تکامل یابد . اعراب به کتابهای جغرافیائی و سفرنامه بیش از بیزانسی ها علاقمند بودند . بسیاری از آنان به مطالعه تاریخ مشغول شدند ، دانشمندان يك سلسله آثار جالب توجه تاریخی و جغرافیائی بدست دادند ، نویسندگان و شاعران عرب ادبیات هنرمندانه غنی و شگفت انگیزی بوجود آوردند . در معماری اعراب سبکی که خاص خودشان بود بکار بستند ، در بناها و اشیاء ولوازم خود طرح های زیبائی با خطوط و نقوش برجسته و متقاطع بکار میبردند . هنر کتابت در میان اعراب به درجه کمال رسید ، و کتابها بشکل زیبائی رنگ آمیزی و تذهیب میشد .

نفوذ فرهنگ عرب در کشورهای اسلامی بسیار عظیم بود . زبان عربی برای مسلمانان به زبان مذهبی و علمی مبدل شد . اسلام به نحو وسیعی از مرزهای خلافت گذر کرد و به هندوستان ، چین آسیای صغیر ، قفقاز ، نواحی ولگا ، شبه جزیره بالکان و افریقای مرکزی راه یافت . همراه با مذهب اسلام زبان و فرهنگ عرب نیز در این کشورها رسوخ کرد .

سقوط

خلافت بغداد

اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم دوران شکفتگی خلافت بود ، اما سقوط آن دیگر در پایان قرن نهم آغاز شده بود . در قرن نهم افریقای شمالی و مصر از خلافت جدا شد ، در قرن دهم حکمرانان اسپانیا و مصر خود را خلیفه نامیدند ، در بغداد زمینداران بزرگ ، که صاحب رعایا و بردگان فراوان بودند هر يك نیروی جنگی خاص خود داشتند ، نیرو گرفتند . در نواحی جداگانه قلمرو خلافت امیرنشین های خود مختار بسیاری تأسیس یافت و خاندان های امیران محلی بوجود آمد . از جمله خاندان سامانیان در آسیای میانه به حکومت رسید که بخارا پایتخت آنان از لحاظ شکوه و جلال با بغداد رقابت میکرد . سامانیان از شاعران حمایت میکردند . رودکی و دقیقی شاعران قرن دهم ، که بزبان ایرانی تاجیکی شعر میسرودند ، تا هم اکنون ، چه در تاجیکستان و چه در ایران ، فراموش نشده اند . طبیب و فیلسوف مشهور شرق ابوعلی سینا (که در غرب او را آویسن^۱ میخوانند) سالهای جوانی خود را در دربار سامانیان گذراند . آثار او توسط بسیاری از دانشمندان اروپای غربی در قرون وسطی مورد استفاده قرار میگرفت .

خلافت بغداد رفته رفته به يك رشته نواحی که تحت اقتدار شاهزادگان یا امیران قرار داشت تجزیه شد ، منازعات داخلی کشور را به ویرانی کشاند و اقتصاد مملکت را از هم گسیخت .

قیام

دهقانان

و بردگان

يك ضرب المثل عربی میگوید : آنجا که آب تمام میشود زمین به آخرمیرسد . اراضی خشك مشرق زمین هنگامی ارزش دارد که بتوان آنرا آبیاری کرد ، آب نیز از طریق نهرها و قنات ها پس از طی ده ها کیلومتر به زمین میرسد . احداث ، مرمت و نگاهداری این نهرها و قنات ها مستلزم وجود کارگران زیاد و وسایل بسیار میباشد . از این رو اغلب نهرها و زمین ها به حکومت و زمینداران بزرگ تعلق داشت . دهقانان اراضی کناره نهرها را از حکومت یا زمینداران

بزرگ اجاره میکردند و از این بابت مالیات و اجاره‌بهای هنگفتی میپرداختند. پس از پرداخت مطالبات دولت و زمینداران بزرگ اغلب برای دهقانان آنچنان سهم ناچیزی باقی میماند که دهات را یکجا به‌ویرانی و اهالی را به مرگ از گرسنگی میکشاند. شورش‌های دهقانی پدیده‌همیشگی دوران خلافت بود.

طولانی‌ترین و حادثه‌ترین شورش دهقانی قیام دهقانان آذر بایجان برهبری بابک بود (۸۱۶ تا ۸۳۸).

برای مقابله با دهقانان شورشی خلیفه ناچار تمام نیروهای جنگی خود را بسیج کرد. بسیاری از واحدهای سپاه خلیفه بوسیله دهقانان درهم شکسته شد. شورش به ارمنستان و سایر نواحی قلمرو خلافت راه یافت. خلیفه تنها پس از کوششهای فراوان توانست این شورش را سرکوب کند. قیام زنگیان (غلامان سپاه را باین نام میخواندند) نیز که در جنوب بابل^۱ وقوع یافت، برای خلافت تهدید بزرگی بشمار میرفت. این قیام چهارده سال طول کشید (۸۶۹ تا ۸۸۳). در رأس قیام مردی عرب بنام علی بن محمد قرار داشت. قیام‌کنندگان حکومت مستقلی تشکیل دادند و سپاه نیرومندی به میدان آوردند و خلیفه را دچار وحشت ساختند. افرادی که بضد ستم‌های شورشی اعزام شده بودند به آنان میپیوستند. دهقانان از زنگیان حمایت میکردند و آذوقه و خواربار بآنان میادند. سرکوبی این قیام برای خلیفه مستلزم تقویت بیجساب سپاهیان بود.

ترکان سلجوقی

انحطاط قطعی خلفا در اواسط قرن یازدهم و هنگامی روی داد که ترکان سلجوقی از آسیای میانه به ایران تاختند. در سال ۱۰۵۵ طغرل بیک سلطان سلجوقی بغداد را اشغال کرده و باین شکل خلفای عباسی قدرت خود را بطور قطع از دست دادند و زیر نفوذ مستقیم سلاطین سلجوقی قرار گرفتند. اما پیشوائی مذهبی خود را نسبت به مسلمانان همچنان حفظ کردند. سلجوقیان پس از آن اردو کشی‌های خود را بسوی غرب علیه روم شرقی آغاز نهادند. حکومت وسیع سلجوقیان از دریای مدیترانه تا آسیای میانه بسط یافت، اما دیری نپایید که این حکومت به امارات چندی تقسیم شد و در سوریه و فلسطین فتودال نشین‌های کوچک متعددی تشکیل یافت.

فتودال‌های ترک با گروه‌های جنگی خود در قلاعی که بر قلل کوهستانها ساخته شده بود میزیستند، و از درون این آشیانه‌های غیر قابل تسخیر بردهات و شهرهای تحت سلطه خود فرمان میراندند و به سرزمین‌های مجاور ترکتازی میکردند.

اعراب در غرب خلافت قرطبه

شورش‌های قرون نهم تا یازدهم و هجوم تره‌ها رشد فرهنگ و رونق خلافت بغداد را متوقف ساخت و تجهیزات عظیم آبیاری دستخوش سقوط شد و فرهنگ عرب در شرق به انحطاط گرایید. در عوض اعراب دامنه فتوحات و نفوذ فرهنگی خود را در غرب بسط دادند، به سودان^۲ و آفریقای مرکزی راه یافتند، اسلام را با خود به آن مناطق بردند و با این کشورها روابط بازرگانی برقرار ساختند. آفریقای شمالی، سیسیل، سواحل جنوبی ایتالیا و کرت^۳ را به تصرف درآوردند و با یورشهای خود موجب ناراحتی و دردسر دائمی سواحل اروپا و قلمرو امپراتوری روم شرقی شدند. نیرومندترین دولت عربی در غرب حکومت قرطبه بود که از اواسط قرن هشتم بدست سلسله مستقل اموی اداره میشد.

۱ - Babylone

۲ - Soudan

۳ - Crète (نام قدیمی آن Candie است)

تاریخ قرون وسطی

این سلسله بدست عبدالرحمن اول ، که ازداد مرگ عباسیان با سپا نیاگریخته بود، تأسیس یافت. حکومت قرطبه در زمان عبدالرحمن سوم (۹۱۲ تا ۹۶۱) به هالترین درجه رونق و کمال خود رسید. امراخذ عوارض و مالیات نظم و نسق یافت و ارتش مزدور نیرومندی بوجود آمد که هسته آنرا نورمان ها ، زرمنا و اسلاوها تشکیل میدادند. بالاخره عبدالرحمن سوم در سال ۹۲۹ خود را خلیفه خواند.

قرطبه با فرهنگ خاص خود شهرت بسزائی یافت. اروپائیان مسیحی برای تحصیل و تعلیم به قرطبه روی نهادند و از طریق دانشمندان حوزه خلافت قرطبه با علوم ستاره شناسی، جبر و شیمی آشنائی پیدا کردند. سلسله ارقام را که هم اکنون بکار میبریم از اعراب اقتباس شده و لغات بسیاری که به تجارت، ریاضیات و نجوم مربوط میشود از عربی بزبان های اروپائی راه یافته است. از آن جمله کلمات مغازه^۱، تعرفه^۲، صفر^۳، جبر^۴، زنیط^۵ و همچنین اسامی بسیاری از ستارگان مانند وگا^۶، دبران^۷، ابطالجوزا و دیگران را میتوان نام برد. به علاوه اروپائیان از طریق اعراب با بسیاری از تألیفات فیلسوف بزرگ باستان ارسطو و همچنین آثار ستاره شناسی بطلمیوس آشنا شدند.

1 - Magasin 2 - Tarif 3 - Chiffre 4 - Algèbre
5 - Zénith (سمت الراس) 6 - Vega 7 - Aldébaran

فصل ششم

هندوستان در اوائل قرون وسطی

سلطنت گوپتا ورونق فرهنگ هند

در قرن سوم هندوستان به راجه نشین‌های متعددی تقسیم شده بود. در ابتدای قرن چهارم یکی از راجه‌های شمال هندوستان بر مناطق مجاور خود دست یافت و حکومت پادشاهی بزرگی را بنیان نهاد که بنام سلسله پادشاهی گوپتا معروف شد. این پادشاهی بعدها وسعت بیشتری یافت و تقریباً تمام نواحی شمالی هند را دربرگرفت.

دوران پادشاهی گوپتا دوران درخشان فرهنگ هند بشمار میرود. در پاتالیپوترا^۱، پایتخت این پادشاهی، شهرهای دیگر قصور و معابدی با تزیینات افسانه‌ای ساخته شد. علوم ریاضی بسط یافت (اعراب و ایرانی‌ها هنوز هم قسمتی از علوم ریاضی را «حساب هند» مینامند)، طبیبان هندی در خارج از زادگاه خود نیز شهرت فراوانی داشتند و در ایران و بیزانس از قدر و منزلت بسیار برخوردار بودند.

فاصله میان قرن چهارم و هشتم دوران کلاسیک ادبیات هنری هندوستان محسوب میشود. در دربار پادشاهان و اشراف صدها دانشمند و شاعر میزیستند. درخشان‌ترین نماینده ادبیات کالیداسا^۳ بود (قرن پنجم). او به کاست^۴ برهنه‌ها^۵ تعلق داشت اما مردی بی‌چیز بود و گله‌چرانی میکرد. حادثه‌ای به او یاری کرد تا به دربار یکی از پادشاهان گوپتا راه یابد و در آنجا بود که به عنوان شاعر و درام نویس شهرت یافت. کالیداسا یکی از نوابغ ادبیات جهان بشمار میرود و آثار او به تمام زبان‌های دنیا ترجمه شده است. وی موضوع‌های بسیاری از روایات و افسانه‌های باستان را در نوشته‌های خود نقل کرده است.

اما این فرهنگ درخشان به عده معدودی تعلق داشت زیرا بزبان سانسکریت^۶ بود و توده مردم چیزی از آن نمی‌فهمند. تمام جلال و شکوه دربار سلسله پادشاهان گوپتا و اشراف هندی بر اساس استثمار شدید دهقانان قرار داشت که در فقر و جهل بسر می‌بردند. آنها بارنج خود

1 - Goupta

2 - Pataliputra

3 - Kālidasa

4 - Caste

5 - Brahmane

6 - Sanskrit

تاریخ قرون وسطی

میایستی در بار پرشکوه پادشاهان گوپتا و ارتش بزرگ آنها را ، که مرکب از پیاده نظام ، فیلها و ارا بهای جنگی بود ، نگهداری کنند . سلاطین سلسله گوپتا برای بهره برداری از جامعه دهقانی سازمان ها و ادارات مالی عریض و طولی ترتیب دادند .

مذهب

دهقانان که در زنجیر غلایق و سنن خانواده و دهکده مقید بودند نمیدانستند که چرا زندگی آنان این چنین سخت و یأس آور است و خدایان از چهره این همه مصیبت و بدبختی را در حقشان مقدر داشته اند . برهمنان و روحانیان بودائی مدام به دهقانان تلقین میکردند که بایستی به اراده خدایان ایمان داشته باشند و تسلیم و اطاعت را به آنان موعظه میکردند . پادشاهان خاندان گوپتا و روحانیان را بسیار گرامی میداشتند . آنان خود از برهمنان بودند و در عین حال از جامعه روحانی بودائی ، که هر گونه مقاومت و مخالفت را محکوم میساخت ، بشدت حمایت میکردند . در پاتالی پوترا پایتخت کشور و صومعه های بودائی بسیاری ساخته شده بود و در آنجا قریب شش هزار روحانی بودائی زندگی میکردند .

مذهب بودائی بعدها جای خود را به « مذهب برهمنی جدید » یا « هندوئیسم » داد . این مذهب عناصر زیادی از مذاهب بودائی و برهمنی قدیم را با هم در آمیخت . خدایان تازه بسیاری به خدایان قدیم (برهما^۱ ، ویشنا^۲ و شیوا^۳) افزوده شد ، در معابد بیشمار مراسم مذهبی باشکوهی اجرا میشد و سازمان های وسیعی از زنان و مردان رهبان وجود داشت . در ممبیدی در سومنات^۴ که وقف شیوا بود هزار راهب برهمن خدمت میکردند و سیصد و پنجاه رقصه روزه شب در برابر بت بزرگ میرقصیدند . کاروان ها آب « مقدس » گنگ را تا صدها فرسنگ حمل میکردند . و رهبانان بت بزرگ را ، که با طلا و نقره و سنگهای قیمتی تزئین یافته بود ، با آن و آب میدادند . ده هزار ده وقف معبد بود و ثمر رنج صدها هزار دهقان صرف نگهداری آن میشد .

معابد بزرگ و بت های غول پیکر با سرو دست های متعدد دهقانان جاهل را دچار هراس میساختند و اطاعت خدا ، شاه و اشراف را به آنان القاء میکردند .

جامعه روستائی ، که زیر فشار بنودال ها و مأمورین شاه قرار داشتند و مذهب اطاعت از هر قدرتی را به آنان آموخته بود ، در برابر فاتحین جدیدی که به هند هجوم آوردند کمترین مقاومتی نشان ندادند .

پایان پادشاهی گوپتا

در آغاز قرن ششم هجوم قبایل کوچ نشین هایاطله^۵ یا هون^۶ های سفید به قلمرو پادشاهی گوپتا سازمان داده شد . پادشاهان گوپتا پس از تحمل شکست های زیاد موفق شدند هایاطله را بشمال برانند . اما جنگ با هایاطله سلسله گوپتا را ناتوان ساخت و شمال هندوستان دوباره به مناطق خودمختار متعددی تجزیه شد .

در هندوستان قرن هفتم قریب هفتاد شاهزاده نشین کوچک وجود داشت . این تجزیه سیاسی هند ، که چندین قرن دوام یافت ، به فرمانروایان مسلمان شرق ایران امکان داد که قسمت اعظم

1- Brahma	2- Vichnou	3- Çiva	4- Soumnaç
۵ - Heptalides	۶ - Huns		

شمال هند را زیر سلطه خود در آورند .

محمود غزنوی و غلبه اسلام در شمال هند

در اواسط قرن دهم یکی از سرداران که در دربار سامانیان در بخارا خدمت میکرد در مرزهای افغانستان امروزی حکومت مستقلی تشکیل داد . پایتخت این حکومت شهر غزنین بود و از این رو این خاندان نام «غزنویان» را بر خود نهاد . سلطان محمود غزنوی که از ۹۹۸ تا ۱۰۳۰ سلطنت کرد سردار با استعداد ، سختگیر و در سیاست حسابگر بود ، و از آنجا که میخواست توجه دقانان استثمار شده را از مبارزه ضد فتودال ها منحرف کند و در عین حال دربار خود را با گنجینه های هندی شکوهمند سازد ، شمار « جنگ مقدس » را علیه « کفار » هندی ، که نمیخواستند اسلام بیاورند ، به میان کشید . روحانیان مسلمان در سازمان دادن این اردو کشی با تمام نیروی خود محمود را یاری کردند .

محمود پانزده بار به هندوستان یورش برد و حتی يك بار هم شکست نخورد . وی با هر یورش تازه در اعماق هند پیشتر نفوذ میکرد . ارتش خود را از جنگلهای دست نخورده و بیابانهای بی آب و علف هدایت میکرد . سراسر منطقه شمال غربی هند در معرض اشغال و غارت قرار گرفت . محمود بر هر شهری که غلبه مییافت نفایس آنرا به قیمت به غزنه میآورد و مردم آنرا به بردگی میبرد .

در هنگام اردو کشی های محمود به هند قیمت هر غلام تا پنجاه پشین Kopeck تنزل یافت . معبد معروف شیوا در سومنات بهارت رفت ، و شمال غربی هندوستان جزء قلمرو حکومت غزنویان شد .

از برکت لشکر کشی های غارتگرانه محمود غزنین از صورت يك شهر كوچك به پایتخت باشکوهی مبدل شده که در آن قصور زیبا ، مساجد و باغهای فراوان پدید آمد .

فردوسی

محمود برای اینکه به حکومت خود جلا و درخشندگی بخشد از هنر و ادبیات حمایت میکرد . فردوسی شاعر نابغه ایرانی (۹۳۴ تا ۱۰۲۷) در دربار او میزیست . اثر منظوم عظیم او بنام «شاهنامه» که به زبان فارسی سروده شده بیش از پنجاه هزار بیت دارد و شاعر قریب سی سال از عمر خود را صرف ایجاد آن کرد . در شاهنامه روایات و وقایع تاریخی زندگی ملت ایران از روزگاران افسانه ای تا اواسط قرن هفتم به نظم در آمده است . فردوسی را هومر^۱ ایران مینامند .

سقوط حکومت غزنویان

حکومت غزنویان در عهد جانشینان محمود به چندین ناحیه خود مختار تجزیه شد . مهمترین پایتخت حکومت های اسلامی شمال هند لاهور^۲ و پس از آن دهلی^۳ بود . حکومت های اسلامی قلمرو خود را تا سیرحدات شمال هند توسعه دادند و قسمت اعظم دکن را متصرف شدند .

1 - Homère

2 - Lahore

3 - Delhi

فصل هفتم

چین از قرن پنجم تا یازدهم

۱ - امپراتوری تانگ

تشکیل امپراتوری

در قرن چهارم و پنجم اقوام کوچ نشین چندین بار از شمال و غرب به چین یورش آوردند و قسمت شمالی آنرا تصرف کردند و در آنجا يك سلسله حکومت هائی تشکیل دادند . جنوب چین در این زمان به مناطق مستقل چندی تقسیم شده بود . در چین چندین شاه و امیر و سردار نظامی مستقل حکومت میکردند که مدام با یکدیگر منازعه داشتند.

در پایان قرن ششم چین از نو وحدت یافت . این وحدت در سال ۶۱۸ بدست یسکی از سرداران جنگی ، که خود را خاقان چین نامید ، صورت گرفت . وی در تاریخ بنام کائوتسو^۱ معروف است و خود امپراتوری خویش را تانگ^۲ نامید .

باید گفت که چینی ها خود هیچگاه کشور خویش را «چین» نمی نامیدند . آنان معمولاً چین را «امپراتوری زیر آسمان» یا «امپراتوری مرکزی» میخواندند و اسم رسمی کشور آنان تغییر مییافت ، مثلاً در قرن هفتم چین «امپراتوری تانگ» نام داشت . تائی تسونگ^۳ امپراتور تانگ امیران محلی و سرداران نظامی ، همراه مطیع خود ساخت و سرزمین وسیعی را زیر فرمان خویش متحد کرد .

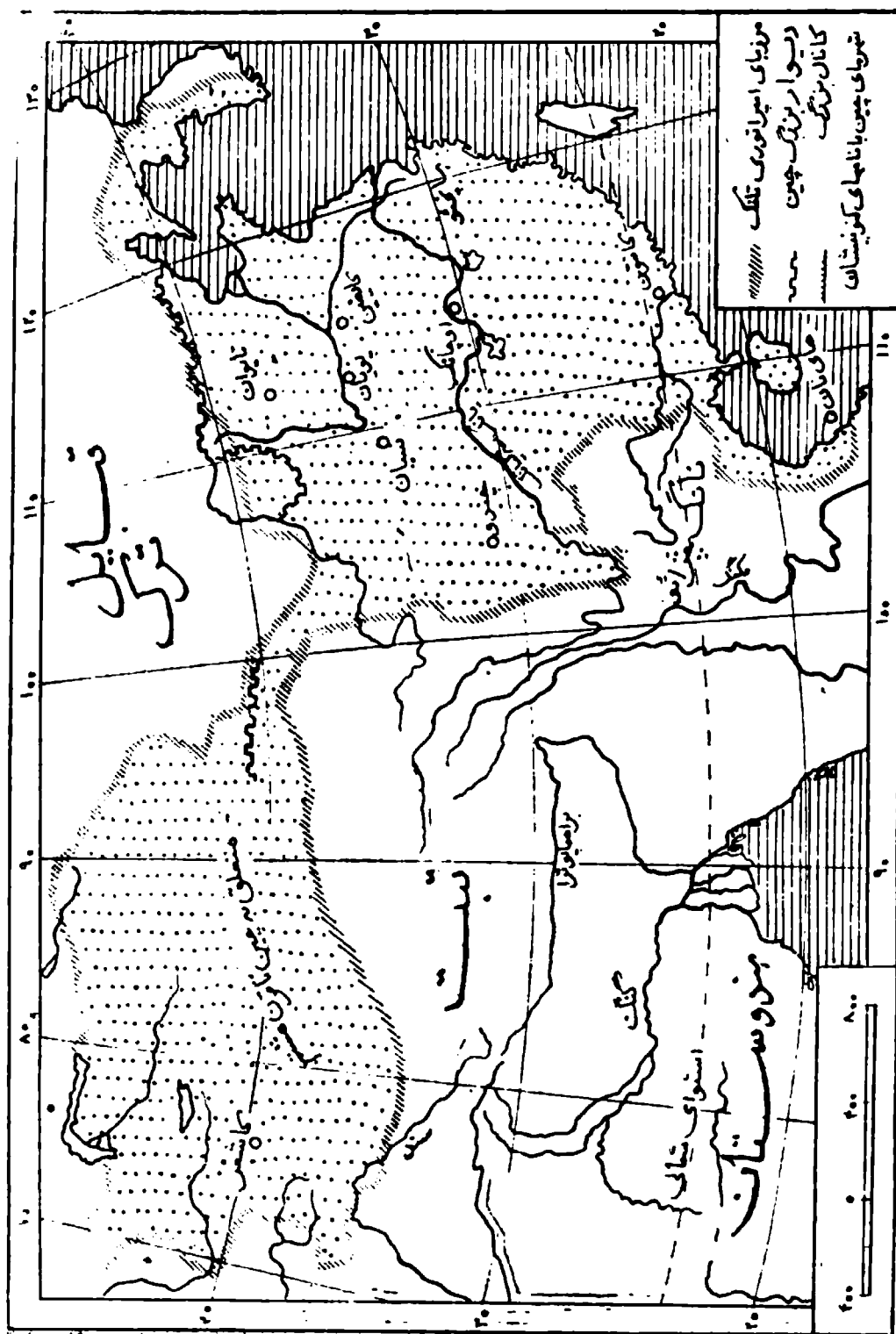
امپراتوری تانگ تا سال ۹۰۷ به حیات خود ادامه داد . در زمان این امپراتوری ، چین به سرحد عالی قدرت و رونق اقتصادی و فرهنگی رسید.

امپراتوران خاندان تانگ طی يك سلسله جنگهای پیروزمندانه دشوهای مجاور را به تصرف خویش در آوردند و چینی ها^۴ در آن اراضی اسکان دادند ، و باین ترتیب دولت بزرگ چین بوجود

1--Kao-Tsu

2-T'ang

3-T'ui-Tsong



آمد. در عصر تانگها سرزمین چین حتی از چین امروزی نیز وسیعتر بود. در آن زمان کره^۱، تونکن^۲، آنام^۳ و چند شاهزاده نشین شمال هند از چین فرمان میبردند و به آن خراج میپرداختند.

پایتخت امپراتوری تانگ شهر چانگان^۴ در شمال غربی چین واقع بود که امروزه میان^۵ نامیده میشود.

در عصر امپراتوری تانگ چین یکی از بزرگترین و نیرومندترین حکومت های جهان بود.

نظام فئودالی

طبقه حاکمه چین فئودالها - مالکین بزرگ ارضی - بودند که املاک وسیعی از امپراتور دریافت کرده بودند. آنان در شهر، در کاخ های پر ثروت میزیستند و اراضی خود را برای کشت و زرع به دهقانان وا میگذاشتند و در ازای آن عوارض هنگفتی میگرفتند. فئودال بر زندگی دهقان تسلط مطلقه داشت، میتوانست او را لخت کند، اعضای بدن او را ببرد و هر نوع سیورسات و مالیاتی میل داشته باشد از او بستاند. برای ساختن دیوار شهرها، کاخها و معابد دهها هزار دهقان را بهزور از دهات بیرون میراندند و در زیر ضربات تازیانه خیزران به بیگار میکشیدند. اگر یکسال حاصل دست نمیداد، خشکسالی میشد، آب طغیان میکرد و یا ملخ هجوم میآورد هزاران دهقان از گرسنگی جان میسپردند، و تازه در سالهای فراوانی هم زندگی را با عسرت میگذراندند. دهقانان گرسنه اغلب خود و یا کودکانشان را به بردگی میفروختند. هرگاه دهقان پولی به وام میگرفت و نمیتوانست آنرا پس بدهد رباخوار حق داشت او را برده خود سازد. رباخواران خواه از طریق خریداری و خواه در ازای مطالبات خود اراضی وسیعی را بچنگ آوردند. روحانیان بودائی نیز در زمره زمینداران بزرگ بودند. فئودالها، رباخواران، سوداگران و روحانیان بودائی غرق در مکنّت و تجمل روزگار میگذراندند. دهقانان کینه استعمارکنندگان خویش را در دل میپروراندند و اغلب به ضد آنان شورش میکردند.

شورش های دهقانی

یکی از بزرگترین شورش های دهقانی بسال ۸۷۴ در گرفت. در میان رهبران این قیام هویژه هوانگ چائو^۶ شهرت یافت. هوانگ چائو، که به امور جنگی آشنائی داشت، در رأس شورش قرار گرفت و یک لشکر چندین هزار نفری از دهقانان تشکیل داد. تعداد افراد این لشکر روزانه افزایش مییافت و سپاه امپراتوری از مقابله با آن عاجز بود. هوانگ چائو در اردو کشی ها در رأس سپاه دهقانی حرکت میکرد و میخواست با فئودال های تمام ایالات چین تصفیه حساب کند تا زندگی دهقانان بهبود یابد و نابرابری از میان برود.

هوانگ چائو در سال ۸۸۱ پیروزمندانه به چانگان، پایتخت امپراتوری تانگ، وارد شد. امپراتور گریخت اما تمام بستگان او، بسیاری از فئودالها، کارمندان دولتی و سران نظامی بقتل رسیدند و بجای آنان دهقانان بر سر کارها گمارده شدند. ثروت پایتخت یکسره مصادره و میان بی چیزان قسمت شد.

1 - Corée (Chosen (به زبان ژاپنی)

2 - Tonkin

3 - Annam

4 - Ch'ang - An

5 - Sian fu

6 - Huang - Tch'uou

هوانگ چائو دوسال و نیم پایتخت را در تصرف داشت؛ اما امپراتور و فتودال‌ها به قبایل کوچ‌نشین مجاور متوسل شدند. گروه‌های عظیم برای سرکوبی قیام از سراسر چین براه افتاد. مردم این متحدین امپراتور و فتودال‌ها را «کلاغ سیاه» مینامیدند. آنان مانند لاشخور بر سر دهقانان فرو میریختند، و بشکل وحشیانه و غیر انسانی می‌جنگیدند. «کلاغ سیاه»‌ها در سال ۸۸۳ سپاه هوانگ چائو را قلع و قمع کردند و رئیس خود بقتل رسید. بسیاری از افراد این دسته‌های «کلاغ سیاه» اجیر امپراتور شدند و بصورت دهقان درآمدند. نبرد عظیم دهقانی با شکست شورش‌کنندگان پایان یافت اما آتش قیام‌های دهقانی تا آخرین روز امپراتوری تانگ همچنان در سراسر چین شعله‌ور بود.

در زمان امپراتوران تانگ قوانینی بکار میرفت که منافع فتودال‌ها را هرات میکرد، و برای منقاد ساختن سایر ملل و سرکوبی شورش‌های دهقانی ارتش عظیمی تجهیز شده بود.

سقوط امپراتوری تانگ

در رأس جامعه فتودالی امپراتور قرار داشت. او خود را فرستاده خداوند در روی زمین میدانست و خویشتن را دپسر آسمان *Fils du Ciel*، مینامید، و بملاوه رئیس روحانیان محسوب میشد. امپراتور از امکانات فراوان برخوردار بود؛ علاوه بر مالیاتی که از مردم میگرفت از انحصارات حکومتی در مورد نمک، آهن و شراب هواید زیادی بدست می‌آورد. امپراتور یک شورای حکومتی داشت که شامل شش وزیر و تعداد فسادانی اداره و دفتر بود. در ایالات حکامی فرمان میراندند که از جانب امپراتور منصوب شده بودند. گاهی فتودال‌ها و سوداگران ثروتمند و رباخواران بر کرسی حکام و ماموران دولتی دست می‌یافتند. کلیه ماموران دولتی میبایستی تحصیل کرده باشند، با ادبیات، فلسفه و تاریخ آشنائی داشته باشند و این مواد را امتحان دهند. اما ثروتمندان ممتحنین را زیر نفوذ خود داشتند. عنوان ماموریت دولت و بخصوص فرمانداری ایالات بسیار سودمند بود و بمامورین امکان میداد تا از خلق بشفع خود بهره‌کشی کنند. حکام کوشیدند تا مقام خود را برای پسران خویش تثبیت کنند و بتدریج وظایف حکومتی موروثی شد.

تزلزل و نا پایداری حکومت تانگ روز بروز بیشتر آشکار میشد. نیرو گرفتن فتودال‌ها، استثمار غیر انسانی دهقانان، فعال مایشائی ماموران، غارت کشورهای زیر دست کارچین را به تجزیه نوینی کشاند. بی‌نظمی‌ها و قیام‌های دهقانان از نو آغاز شد. حکام ایالات به فکر استقلال افتادند و به توطئه‌چینی علیه امپراتور پرداختند. اینها همه نیروی امپراتوری تانگ را در هم شکست. کشورهای زیر دست از دادن خراج امتناع کردند. کوچ‌نشینان شمال و غرب با تهاجمات خود از نوچین را مورد تهدید قرار دادند. و بسیاری از آنان در سرزمین امپراتوری تانگ حکومت‌های ویژه خود را بوجود آوردند. و بالاخره در آغاز قرن دهم امپراتوری تانگ از پا درآمد.

۲ - چین در قرن دهم و یازدهم

امپراتوری
سونگ

در سال ۹۶۰ قسمت اعظم سرزمین چین زیر فرمانروایی امپراتوری سونگ^۱ وحدت یافت اما قبایل کوچ نشین که شمال چین را در تصرف داشتند به قدرت امپراتوری تن در نمیدادند. نیرومندترین آنان قبیله خیتان^۲ بود که بر سراسر شمال چین تسلط داشت. مرکز این قبیله بزرگترین شهر چین بود که امروز پکینگ^۳ نام دارد. اینان مدام با چینی‌ها در حال جنگ بودند و امپراتوران سونگ را به پرداخت خراج، بصورت پول و ابریشم، مجبور میکردند.

جنگ با کوچ نشینان بار طاقت فرسایی بود که بردوش مردم سنگینی میکرد. لازم بود ارتش بزرگی نگهداری شود و بخاطر آن مالیات‌های سنگینی به دهقانان تحمیل میکردید. به هنگام جنگ نهرها، سدها و بندها روبه ویرانی مینهاد، مزارع خشک میشد و حاصل بسیار کم بدست میآمد. محصول برنج کمبود مییافت و بازرگانان بر بهای آن میافزودند، و در عین حال فئودال‌ها همچنان در کارگرفتن و مطالبه سیورسات و عوارض بودند. دهقانان مجبور میشدند بیش از پیش به رباخواران روی بیاورند، و رباخواران بیش از پیش نرخ بهره را بالا میبردند و بر ثروت خود میافزودند. بسیاری از دهقانان به خاطر عدم پرداخت بدهی خود به غلام مبدل شدند.

وضع خلق بویژه در اواسط قرن یازدهم، در سالهای خشکی و نیامد محصول به سختی گرائید و در بسیاری از مناطق مردم هزارهزار از گرسنگی و تشنگی جان میسپردند. دهقانان از فشار مالیات، عوارض، قرض و بیم برده شدن ازدهات میگریختند. جاده‌ها از گرسنگان و بی خانمان‌ها انباشته بود. راهزنان در همه جا پراکنده بودند. توده‌های گرسنه مردم شهرها را راه میگرداند، و در بعضی جاها حتی آدم‌خواری دیده میشد. ماموران حکومتی و سران نظامی برای تخفیف بدبختی مردم هیچ اقدامی نمیکردند و با استفاده از موقعیت بر ثروت خود میافزودند.

اصلاحات

وانگ - آن - شیه

در این زمان یکی از حکام ایالات بنام وانگ-آن-شیه^۴ برنامه‌ای برای کمک به خلق به امپراتور عرضه داشت. در سال ۱۰۶۹ امپراتور وانگ-آن-شیه را به پایتخت فراخواند و او را به مقام صدارت عظمی برگماشت. وانگ-آن-شیه دست به یک سلسله اصلاحات اساسی زد؛ دستورات در تمام دهات انبارهای دولتی بسازند و آنها را از برنج‌های احتکاری بازرگانان انباشت، و از همین انبارها بود که میان گرسنگان برنج تقسیم میکرد. او همچنین دستورات نا برای کشت و کار به دهقانان غله بوام بدهند. دهقانان موظف بودند پس از برداشت محصول قرض خود را به انبار دولتی برگردانند و باین ترتیب غله دوباره به انبار باز میگشت. او با بهره کم به دهقانان وام میداد و از این طریق سلطه رباخواران حریص را در هم میشکست. وانگ-آن-شیه برای تمام کالاها قیمت‌های ثابتی معین کرد، از بار مالیات‌ها کاست و ارتش را تجدید سازمان داد. ارتش تا این زمان از مزدوران تشکیل میشد، اما وانگ-آن-شیه نظام وظیفه عمومی را برقرار کرد، دستگاه دولتی را تجدید سازمان داد و ماموران ناشایسته و مختلس را بیرون راند، دردهات مدارس و در شهرها دانشگاهها برپا ساخت. اصلاحات وانگ-آن-شیه وضع مردم را بهبود بخشید و امپراتوری چین را تقویت

1 - Song

2 - Khitan

3 - Pekin

4 - Vang - An - Shih

کرد ، اما بازرگانان ناراضی ، رباخواران و مأموران زخم خورده ورنجیده حکومتی موفق شدند او را از کار برکنار سازند . وانگ-آن-شیه نفی بلد شد و در تبعید درگذشت ، و قسمت عمده اصلاحات او از میان رفت .

۳- اقتصاد و روابط خارجی چین

در زمان سلسله تانگها و سونگها اقتصاد چین موفقیت‌های بزرگی بدست آورد . احداث نهرهای جدید و ایجاد سدها و بندهای فراوان تکنیک کشاورزی را تکامل بخشید. استخراج معادن آهن ، مس ، نقره و طلا توسعه یافت و استادان فن به ساختن اسلحه ، لوازم خانو و عمل آوردن ابریشم دست زدند . شهرهای جدید با قصور و معابد زیبا و محصور در دیوارهای بلند بوجود آمد . در شهرها صاحبان حرف و بازرگانان بیشمار بسر میبردند . بازارها و دکان‌های بزرگ ایجاد شد و تجارت رونقی بسزا یافت . در زمان امپراتوران سونگ بزرگترین شهر چین هانگ‌چو^۱ بود که سکنه آن از یک میلیون تجاوز میکرد و بزرگترین مرکز تجارتی بشمار میرفت .

چینی‌ها ابریشم ، فسفر و آهن بسایر ممالک صادر میکردند . چین با هندوستان ، ژاپن ، آنام ، جاوه^۲ ، سیلان^۳ و جزایر اقیانوس آرام دادو ستد میکرد و با فرغانه و سایر کشورهای آسیای میانه تجارت وسیعی داشت . جای از هندوستان به چین راه یافت و نوشیدنی مطلوب مردم این سامان شد . چینیان خود به تولید جای پرداختند و بزودی موفق شدند آنرا به سایر کشورها صادر کنند . اعراب در کانتون^۴ نمایندگی‌های بازرگانی تاسیس کردند و با چینیه‌ها به تجارت پررونقی دست زدند . تماس با ملت‌های دیگر اثری عظیم در فرهنگ چین بجا گذاشت . بودیسم^۵ از هندوستان به چین راه یافت . مواعظ بودیسم درباره مسالمت و عدم خصومت به مذاق بسیاری از فتوادال‌های چینی خوش آمد و در وجود آن وسیله‌ای برای انقیاد ملت پیدا کردند . بسیاری از آنان به کیش بودا گرویدند ، معابد بودائی بسیاری ساختند و در میان خلق به حمایت و عاظ بودائی برخاستند . بسیاری از چینیان اسلام را از اعراب گرفتند ، و هم اکنون در چین مناطقی وجود دارد که اهالی آن عموماً مسلمانند .

۴- فرهنگ چین در عهد امپراتوران تانگ و سونگ

در دوران امپراتوران تانگ و سونگ خلق چین از لحاظ سطح فرهنگ بشکل قابل ملاحظه‌ای از مردم اروپا سبقت جست ، و ادبیات چین با اندازه صدها سال از اروپا پیشی گرفت. در چین کاغذ پیش از کشورهای دیگر جهان کشف شده و صنعت چاپ از مدتها قبل به وجود آمده بود . چینی‌ها متن‌های مورد

صنعت

چاپ

1 - Hang - Tcheou

2 - Java

3 - Ceylan

4 - Canton

5 - Bouddhisme

تاریخ قرون وسطی

نظراً بر روی تخته می‌کندند و سپس بوسیله این تخته‌ها کتاهائی با کاغذ نازک چاپ می‌کردند. در قرن هشتم به فرمان امپراتور تانگ قدیمی‌ترین روزنامه جهان بنام «پیام پایتخت» انتشار یافت. در این روزنامه فرمان‌های امپراتور و اخبار سیاسی مهم چاپ میشد. این روزنامه تا ازمئه اخیر با همین عنوان انتشار یافت و بیش از هزار سال بحیات خود ادامه داد. چینی‌ها از قدیم باروت و قطب‌نما را اختراع کرده بودند، با ستاره شناسی آشنا بودند، کسوف خورشید را می‌توانستند پیش‌گویی کنند و استخراج تقویم نمایند. در زمان امپراتوران تانگ و سونگ دانش چین به موفقیت‌های تازه‌ای نائل آمد. به ریاضیات، جغرافی و علم فلاحات توجه زیادی مبذول میشد.

علم

علم فلاحات به رشد کشاورزی در چین کمک فراوان کرد. چینی‌ها مزارع خود را با مراقبت و نظارت خاص باغبانان کشت می‌کردند. مورخان و فیلسوفان در چین از احترام زیادی برخوردار بودند و از دولت مقرری دریافت می‌داشتند. در عصر تانگ‌ها فرهنگستان خاقانی بنیان گذاشته شد که تاروکاران اخیر به حیات خود ادامه میداد. در بسیاری از شهرها کتابخانه‌های بزرگی وجود داشت که در هر يك از آنها صدها هزار کتاب نگهداری میشد، و دانشگاهائی تاسیس یافت که در آنها بطور عمده تاریخ و فلسفه و ادبیات تعلیم میدادند.

ادبیات
و هنر

چینی‌ها از روزگاران کهن شعر را دوست می‌داشتند. در دوران تانگ‌ها شعر به اوج شکفتگی خود رسید. اشعاری که شاعران این عهد سروده‌اند نمونه‌های عالی شعر چینی بشمار می‌آیند. مضامین اصلی این اشعار عشق، دوستی و طبیعت بود. در بعضی از این اشعار قهرمانی جنگجویان را می‌ستودند و در برخی دیگر بر زندگی تلخ دهقانان سرشک می‌ریختند. بهترین شاعران این زمان لی-پو^۱ و تو-فو^۲ بودند. همانطور که روس‌ها به پوشکین^۳ می‌بالند چینی‌ها نیز به این دو شاعر افتخار می‌کنند. در دوران تانگ‌ها در چین تأثیر، بالت و موسیقی وجود داشت، و امپراتور در دربار خویش مدرسه مخصوص هنر پیشگی بوجود آورده بود. تأثیر از قدیم جزء سرگرمی‌های مورد علاقه مردم چین بود، دسته‌های هنری دوره گرد در شهرها و دهات راه می‌افتادند و نمایش‌هایی که اکثراً دارای مضامین تاریخی بود بروی صحنه می‌آوردند. این تأثیرها هنوز هم در چین رواج دارد. نقاشی به اوج کمال رسید. شکفتگی کامل نقاشی به زمان سونگ‌ها مربوط میشود. نقاشان چینی تصاویر خود را بر روی تومارهای ابریشمی رسم می‌کردند، و بردیوار کاخها، معابد و خانه‌های مجلل نیز تصویرهایی میکشیدند. حجاری نیز از مدت‌ها پیش تکامل یافته بود؛ بیکره‌ها و کنده‌کاریهای خدایان، حیوانات مقدس، حکیمان و امپراتوران بسیاری از امارات را آراسته بود، و غالباً مجسمه‌ها را با اندازه‌های بسیار عظیم بر صخره‌ها می‌تراشیدند. معماری در اثر توجه خاص امپراتور و فنودال‌ها در ترقی و تکامل بود. معماران چینی برج‌ها، پل‌ها، معابد و کاخ‌های زیبایی از سنگ، مرمر و آهن می‌ساختند و آنها را با چینی و

طلا و کنده کاری های هنرمندان ه ای تزیین میکردند . اروپائیان که در چین بوده اند مجنوب زیبایی و عظمت ساختمان های چینی شده اند .

مصنوعات برنزی ، مینا و لاک چینی شهرت بسزائی بدست آورد . درحاککی عاج و چوب و سنگ هنرمندان ورزیده و استادی وجود داشتند .

هنر در زندگی روزانه طبقات عالی عمیقاً رسوخ یافته بود ، و تقریباً تمام اشیاء مورد استفاده روزمره آنان هر کدام بنوبه خود یک محصول هنری بشمار میرفت .

فرهنگ چین بر تمام ملل مجاور - کره ، ژاپن و آنام - اثری عظیم برجای گذاشت .



۲

اروپا و آسیا

در قرن یازدهم تا پانزدهم

جنگهای صلیبی - شهرها و تجارت -
 فرهنگ اروپای غربی - مبارزه امپراتوران
 و پاپها - استیلای مغولان - فرانسه، انگلستان و
 اسپانیا در قرن دوازدهم تا پانزدهم - سقوط
 کلیسای کاتولیک - آلمان، چک و ایتالیا در
 قرن سیزدهم تا پانزدهم - سقوط امپراتوری
 بیزانس - چین و ژاپن از قرن سیزدهم تا
 شانزدهم

فصل هشتم

جنگهای صلیبی

۱ - اروپا در آستانه جنگهای صلیبی

در روستای عهدکارولنژین ها هر سرفی در عین حال حرفه ای داشت . سرفچه برای خود و چه برای سنیور هم . محصول زراعتی و هم مایحتاج صنعتی فراهم می آورد . با تکامل زندگی اقتصادی ابزار کار کاملتر میشد و مصنوعات تازه ای بوجود می آمد . ساختن ابزار آهنی و سمت گرفت و بافتن پارچه یشمی و بنای خانه های سنگی آغاز شد . تنها صنعتکاران متخصص میتوانند باین قبیل امور بپردازند و به همین سبب افرادی پیدا شدند که در هر يك از این پیشه ها و حرف تخصص یافتند .

به این ترتیب کار صنعت از کار زراعت جدا شد و صنوفی مانند آهنگران ، بافندگان و سراجان به وجود آمدند .

اربابان حرف *Hommes de Metier* ابتدا در دهات یا املاک فئودالها میزیستند و کار میکردند . با پیشرفت و تکامل صنعت ، افزایش عده پیشه وران *Artisans* و ازدیاد تقاضا نسبت به محصولات آنان ، سرفهای صنعتکار بیش از پیش از زیر نفوذ اربابان خارج میشدند . این صنعتکاران *Artisans* جایی ذر کنار دیوارها آمد ، نزدیک گذار و رودخانه ها ، محل تقاطع راههای بزرگ اقامت میگزیدند زیرا در این جاها رفت و آمد مردم بیشتر بود و آنان آسان تر میتوانند محصولات خود را بفروشند .

در اواسط قرن یازدهم ، از محل اقامت این صنعتکاران بود که پیدایش شهرها آغاز شد . شهرها بوسیله دیوارها و خاکریزها محصور میشد و در مرکز هر شهر میدانی برای دادوستد به وجود آمد . سکنه شهر از اقتصاد روستائی بطور کامل بریدند ؛ شهریان دارای مزرعه ، جالیز و باغ بودند و به پرورش دام اشتغال داشتند . میتوان گفت شهر در آن زمان نیمی مسکن و نیمی

کشتزار بود. شهرها خود جمعیت چندانی نداشتند و سکنه آنها از چندصد نفر تجاوز نمیکرد. سرفهای فراری جمعیت شهرها را تکمیل میکردند.

پیدایش شهرها به حیات اروپا سیمای تازه‌ای بخشید. پیشه‌وران هم برای بازارکار میکردند و هم سفارش می‌پذیرفتند. بسط بازرگانی ایجاد شهرهای تجارتی را موجب شد. شهر ابتدا مصنوعات خود را فقط به دهکده‌ها و املاک نزدیک می‌فروخت، تعداد پیشه‌وران بسیار کم و حجم کالاهای تولیدی در شهر اندک بود و صنعتکاران خود مصنوعات خویش را می‌فروختند. بازرگان در شهر بیگانه بود به این شب او را «مهمان» میخواندند. بازرگانان عرب، سوری و یا بیزانسی بودند و از شرق کالاهای گرانبها می‌آوردند. با توسعه تجارت در شهر بازرگانان محلی نیز پیدا شدند و بدینسان گروه‌های جدید جامعه - پیشه‌وران و بازرگانان - پای به صحنه نهادند.

شهرها در اراضی فنودال بنا میشدند؛ فنودال‌ها از شهرنشینان بیگاری و عوارض مطالبه میکردند و مأموران فنودال شهریان را به محاکمه میکشیدند. هر چه شهر ثروتمندتر میشد سنبل مالیات بیشتری از آن طلب میکرد، جنگ‌های دائمی میان فنودال‌ها مانع تجارت شهرها با یکدیگر بود. هر چه شهرها ثروتمندتر میشدند آتش جنگ میان آنان و فنودال‌ها بطور اجتناب ناپذیری تیزتر میشد.

در بعضی نواحی اروپا شهرها با سرعت بسیاری تکامل یافتند. شهرهای ساحلی رود رن مانند کان، ماینتز، اشتراسمبورگ و همچنین شهرهای فلاندر^۱ از قبیل بروژ^۲، گنت^۳ و ایپرس^۴ صاحب ثروت هنگفتی شدند و در رن و فلاندر هر دو پشهبافی پیشرفت کرد؛ شهرها عموماً بر سر راه تجارتی قدیم قرار داشتند، اما پیش از همه شهرهای ایتالیا رشد خود را آغاز کردند. از ایتالیا و از طریق دریای مدیترانه تجارت با شرق جریان داشت. در قرن یازدهم و نیز^۵ و زن^۶ بزرگترین و ثروتمندترین شهرهای اروپا بشمار میرفتند. بازرگانان زن و و نیز خود به شرق روی نیادند و با تحار عرب و بیزانسی رقابت آغاز کردند.

جاذبه شرق

اما کشورهای شرق سایر گروه‌های سکنه اروپای قرون وسطی را نیز به سوی خود میکشاند. املاک نجبا از طریق ارث فقط به پسر بزرگ انتقال مییافت و کوچکترها از زمین نصیبی نداشتند، و به همین جهت در جستجوی زمین تازه و غنیمت و کسب افتخار در هر جنگ وارد و کشتی غارتگرانه‌ای را و طلمیانه شرکت می‌جستند. توسعه بازرگانی و عرضه اشیاء تجملی مناجاج گزافی به فنودال‌ها تحمیل میکرد؛ از اینرو اینان دست بدامن قرض میزدند و اغلب نیز از پرداخت قروض خود عاجز میماندند. پس برای رهائی از این وضع به فکر اردو کشی به شرق افتادند و امید داشتند که در آنجا اراضی و غنایم گرانبهای به جنگ آورند.

دهقانان نیز به شرق گرایش داشتند. فنودال‌ها هر روز عوارض تازه‌ای بر آنان تحمیل

1- Flandre

2- Bruges

3- Gent

4 - Ipres

5- Venisie

6 - Gènes

میکردند و جنگهای دائمی میان فئودالها زندگیشان را فلج میساخت. قحطی و گرسنگی، که پدیده رایج اروپای قرون وسطی بود، توده دهقانان را به مرگ و نابودی میکشاند. فی‌المثل از ۱۰۸۷ تا ۱۰۹۵ مردم هفت سال با قحطی و گرسنگی دست‌و‌گریبان بودند و در عین حال بیماری و آگیر طاعون در کشتار احشام پیداد میکرد. مردم گروه‌گروه جان میسپردند و دهقانان از فرط گرسنگی علف، ریشه درخت و خاک رس میخوردند و در موارد بسیاری آدم‌خواری نیز بوقوع پیوست. در يك رشته از کشورهای اروپا دهقانان شورش کردند اما این شورش‌ها عموماً از جانب فئودال‌ها سرکوب شد. آنگاه دهقانان در جستجوی مناطق حاصلخیزتر دست‌جمعی دهات قحطی‌زده را ترك می‌کردند و امیدوار بودند که در شرق از گرسنگی و ظلم سنیورها رهایی یابند. شهرهای تجارتی، بویژه شهرهای ایتالیا به کسب پیروزی‌هایی در شرق علاقمند بودند و از توسعه تجارت با کشورهای خاور سوده‌های سرشاری انتظار داشتند.

کلیسا نیز بمنظور فتح سوریه و فلسطین اردو کشی به شرق را قویاً تبلیغ میکرد. بنابر احادیث و روایات عیسی مسیح بنیان‌گذار افسانه‌ای مذهب مسیح‌دراورشایم مدفون بود. روحانیت طلب میکرد تا «مزار خدا Saint - Sepulcre»، از «کفار Infidèles» (مسلمانان) به قهر و غلبه باز پس‌ستانده شود. کلیسا اردو کشی به شرق را در حقیقت بمثابة وسیله‌ای برای افزایش تمکن و بالابردن حیثیت و اعتبار خود تلقی میکرد.

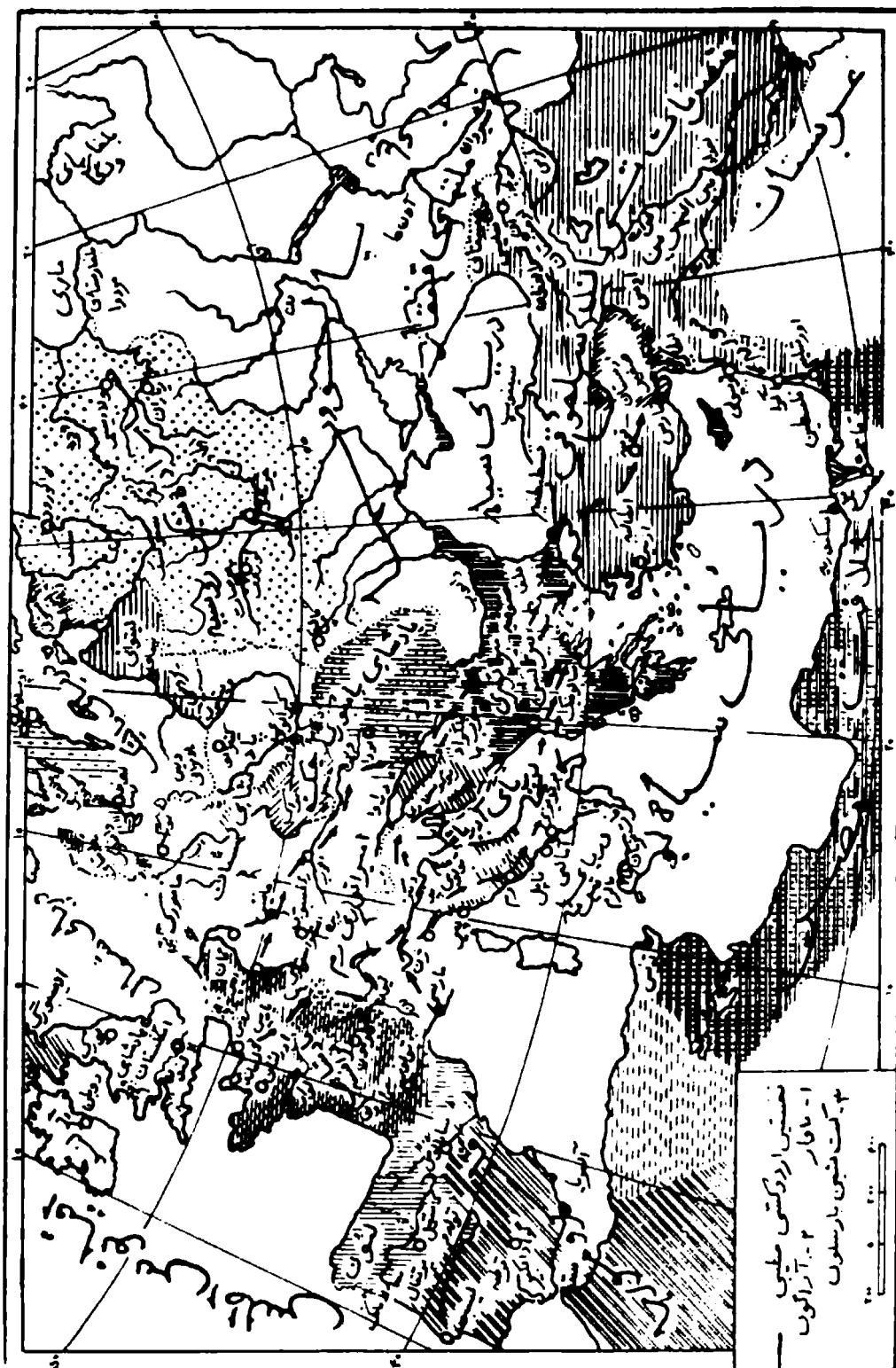
۲ - نخستین جنگ صلیبی

به سال ۱۰۹۵ در کلرمون^۱، فرانسه، اجتماعی از رهبران کلیسا تشکیل شد. در این اجتماع علاوه بر روحانیان فئودال‌ها هم حضور داشتند، بازرگانان و نیز عده فراوانی دهقانان از نواحی اطراف در آن شرکت

اجتماع کلرمون

جسته بودند.

پاپ اوربان^۲ دوم ضمن گفتاری حاضران در کلرمون را مورد خطاب قرار داد و همه را دعوت کرد تا برای رهایی «مزار خدا» از جنگ «کفار» بسوی اورشلیم روی آورند و از غنایمی سخن گفت که در انتظار فاتحان شرق میباشد. این دعوت با هیجان فراوان استقبال شد. حاضران قرار گذاشتند در اردو کشی شرکت کنند و صلیب سرخی بعنوان نشانه بر لباس خویش بدوزند و از این روست که شرکت‌کنندگان در این اردو کشی‌های شرق را «صلیبی Croisade» و خود اردو کشی‌ها را «جنگهای صلیبی» نامیده‌اند. پاپ اعلام داشت که به هنگام اردو کشی در اروپا صلح برقرار خواهد بود و به شرکت‌کنندگان در جنگ وعده داد که از خانواده و اموال آنان حفاظت خواهد کرد و پرداخت مالیات‌ها به تعویق خواهد افتاد. پاپ به دهقانانی که در جنگ صلیبی شرکت میکردند نوید آزادی میداد و تمام اسقف‌ها را بر آن داشت تا جنگ صلیبی را تبلیغ کنند.



ایران در پایان قرن یازدهم

تاریخ قرون وسطی

اردو کشی
تهیدستان

پیش از همه سپاه چریکی از دهقانان بی چیز به جنبش درآمد و گروه‌های آشفته‌ای که فاقد سلاح کافی بودند بسوی رودخانه رن براه افتادند . دهقانان نمیدانستند اورشلیم کجاست و هنگامیکه به رودخانه رن رسیدند در برابر سواد هر شهری میپرسیدند: «این اورشلیم نیست؟ ما بکجام میرویم؟» و از آنجا به دانبوروی نهادند .

دهقانان گرسنه بدون غذا و نوشه به راه خود ادامه میدادند و بسیاری از آنان در راه از پا درآمدند . دهقانان بویژه هنگام عبور از سرزمین های هنگری و بلغار تلافات زیادی دادند زیرا مجارها و بلغارها آنانرا به چشم غارتگر مینگریستند و با گروههای مجهز به آنان حمله میکردند. این سپاه آشفته که اکنون دیگر بکلی آسیب دیده و از هم گسیخته بود به قسطنطنیه رسید و از آنجا به سوی آسیای صغیر روان شد.

دهقانان بی سلاح در همان اولین نبرد بوسیله ترکان قلع و قمع شدند ، جماعت انبوهی از آنان به قتل رسید و بقایای فلاکت زده این ارتش چریک به قسطنطنیه بازگشت و چشم براه شوالیه‌ها منتظر ماند .

اردو کشی
شوالیه‌ها

در همین زمان ارتش چریکی از شوالیه‌های کشورهای مختلف اروپا تشکیل یافته بود. گروههای شوالیه‌ها از طرق مختلف به راه افتادند . عده‌ای همان راهی را پیش گرفتند که تهیدستان رفته بودند ، عده‌ای دیگر از شمال ایتالیا گذشتند ، معدودی از آنان به جنوب این کشور رسیدند و از آنجا از راه دریا به شبه جزیره بالکان قدم نهادند.

ارتش چریک شوالیه‌ها به سال ۱۰۹۷ در قسطنطنیه اجتماع کرد. الکسی کومنن، امپراتور بیزانس، به شوالیه‌های غرب اعتماد نمیکرد و از آن بیم داشت که اینان در صدد تسخیر بیزانس برآیند . در حقیقت هم شوالیه‌ها بارشک و حسد به کاخهای رفیع و شکوهمند بیزانس مینگریستند . الکسی سپاه چریک شوالیه‌ها را با شتاب به آسیای صغیر گسیل داشت ، اماراه آسیای صغیر بسیار پر درد سر بود . از یورش‌های غافلگیرانه سواران چابک ترك ، از گرمای دهشت بار ، از فقدان آب و از سربایت امراض جماعتی بسیار تلف شد ، صلیبیان نزاعی دائمی برقرار بودند و بدنبال اشغال هر شهر میان سران آنان کشاکشی تازه در می گرفت .

صلیبیان بخاطر انطاکیه به نبردی طولانی تن در دادند . انطاکیه با دیوارهای عریضی محصور بود که يك ارابه چهار راسه میتوانست از روی آن عبور کنند ، و بر فراز این دیوارها چهار صد و پنجاه برج ساخته شده بود . صلیبیان با استفاده از خیانت یکی از فرماندهان پادگان توانستند قلعه را تسخیر کنند ، بدنبال آن تمام مسلمانان را سر بریدند و غنائم گرانبهایی به چنگ شوالیه‌ها افتاد .

بسیاری از شوالیه‌ها ، پس از تسخیر انطاکیه ، به اروپا بازگشتند ، عده‌ای از آنان طی جنگ‌ها و یا از بیماری جان سپردند و تنها يك گروه چند هزار نفری به اورشلیم رسید . در سال ۱۰۹۹ این شهر با غلبه تسخیر و سکنه مسلمان آن قتل عام شدند . صلیبیان از کشتار زنان و کودکان نیز دریغ نمیکردند و تنها در هنگام زیارت عتبات «مقدسه» از قتل عام دست میکشیدند ، اما پس از

زیارت دوباره قتل و غارت را از سر می گرفتند .

از سر زمین هایی که به جنگ شوالیه ها افتاد حکومت اورشلیم تشکیل یافت
و امیر نشین انطاکیه و کنت نشین های ادس^۱ و تریپولی^۲ به وجود آمد که
تابع حکومت اورشلیم بودند ، و یکی از سران شوالیه های جنگجو بنام

حکومت صلیبیان

گوتفروی^۳ دو بولونی به عنوان نخستین پادشاه برگزیده شد.

در اراضی اشغالی نظام فتو دال استقرار یافت . سنیور های بزرگ این منطقه بیشتر از
اروپای غربی استقلال داشتند . دهقانان بومی بصورت سرف درآمدند . اینان میبایستی قسمت
اعظم محصولات خود را به فتو دال ها میدادند . مسلمانان بشکل وحشتناکی تحت فشار قرار گرفتند
و بارها به ضدستمکاران صلیبی شورش کردند .

از جنگهای صلیبی بیش از همه شهرهای ایتالیا و بخصوص و نیزوزن استفاده بردند
و به خاطر کمکی که در زمان جنگ به صلیبیان کرده بودند حق تجارت آزاد بدست آوردند . تجارت
اروپا با شرق به شدت گسترش یافت ، از اروپا ماهوت ، اسلحه و برده به شرق میآوردند و از شرق
پارچه های شرقی ، قالی ، ادویه و رنگهای گیاهی به اروپا میبردند و بدینسان شهرها و بازرگانان
ایتالیا بر ثروت خود میافزودند .

حکومت اورشلیم نوار باریکی در کرانه دریای مدیترانه اشغال کرده بود و در برابر
امیر نشین های مسلمان مجاور میبایستی مدام از خود دفاع کند . از این رو به منظور دفاع فرقه های مذهبی - نظامی
بسیاری با نام های مختلف تشکیل یافت . مثلاً یکی از آنان بمناسبت استقرار در جوار معبد قدیم
اورشلیم نام فرقه نگهبانان معبد به خود گرفت ، فرقه دیگر بنام یوحنا ئیان یا پرستاران^۴ در
اورشلیم ، در بیمارستان یوحنا ی مقدس تشکیل یافت و بعدها در اواخر قرن دوازدهم باز هم فرقه
دیگری بنام توتونی^۵ یا آلمانی به وجود آمد .

در این فرقه ها کشیشان و شوالیه ها هر دو عضویت داشتند . اینان پیمان می بستند که تارک دنیا
بمانند و از رهبران خویش بی قید و شرط اطاعت کنند . مهمترین هدف این فرقه ها جنگ بود .
آنان برای خود قلاع مستحکمی می ساختند و در عین حال با غنائم جنگی ، سوداگری و رباخواری بر
ثروت خود میافزودند .

۴ - جنگهای صلیبی تکرار میشود

صلیبیان از آن روبرو به تسخیر سوریه و فلسطین موفق شدند که فتو دال
های ترک با یکدیگر اختلاف داشتند و اغلب در جدال بودند ، اما
اساس حکومت صلیبیان متزلزل بود ، این حکومت در تمام مدت حیات

جنگهای صلیبی دوم و سوم

1 - Édesse

2 - Tripoli

3 - Godfroi de Bouillon (۲ Boulogne)

4 - Chevalier du temple ۵ Templiers
de Jérusalem

5 , Hospitaliers de saint - Jean

6 - Teutonique

تاریخ قرون وسطی

خویش در برابر مسلمانان به دفاع از خود مشغول بود ، سکنهٔ بومی نیز از آنان نفرت داشت ، فتوای های صلیبی مدام بایکدیگر در کشمکش بودند ، حتی در جنگ ضد یکدیگر اغلب با مسلمانان متحد میشدند و از این رونماگزین بزودی اراضی اشغالی خود را از دست دادند و ترکها در سال ۱۱۴۴ ادراسرا اشغال کردند . جنگ صلیبی دوم نیز که در اواسط قرن دوازدهم آغاز شد هیچ نتیجه ای ببار نیامد و احوال حکومت صلیبیان باز هم وخیم تر شد .

بزودی برای صلیبیان دشمن خطرناکی پیداشد . حکومت های مسلمان سوریه ، بین النهرین شمالی و مصر ، که از یکدیگر مجزا بودند ، زیر فرمان صلاح الدین متحد شدند .

صلاح الدین سرداری شجاع و با استعداد بود ، قدرت و جذبهٔ او در میان مسلمانان حد و اندازه نداشت و نام او بر دل های مسیحیان هراس میافکند . وی «جهاد مقدس» خود را به ضد صلیبیان اعلام کرد . شوالیه ها نتوانستند متحد شوند و در نتیجه صلاح الدین در نزدیکی طبریه پیروزی بزرگی به کف آورد (۱۱۸۷) . شوالیه ها قلع و قمع شدند ، سلطان اورشلیم به اسارت افتاد و صلاح الدین در همین سال اورشلیم را گشود .

سقوط اورشلیم بهانه ای برای سومین جنگ صلیبی شده در آن سه تن از فرمانروایان اروپا شرکت جستند ، فردریک اول ناربروس^۱ (ریش حنائی) امپراتور آلمان ، فیلیپ دوم اگوست^۲ پادشاه فرانسه و ریچارد اول شیر دل^۳ پادشاه انگلستان . فردریک اول سپاه خود را از راه شبه جزیرهٔ بالکان به سوی آسیای صغیر گسیل داشت اما خود او هنگام عبور از رودخانه ای غرق شد و قسمت عمدهٔ سپاه او به وطن بازگشت . فیلیپ دوم اگوست و ریچارد شیردل تمام نیروی خود را برای تصرف قلمه عکا^۴ متمرکز ساختند اما میان این دو پادشاه نزاعی پایان ناپذیر جریان داشت .

• ریچارد شیردل از دلاوری شوالیه ها برخوردار بود . او امیران مسلمان را به جنگ تن ب تن فرامیخواند و بایک ضربهٔ شمشیر خود از سر تا کمر آنان را به دو نیم میکرد . ریچارد برخلاف رشادت خود مردی بسیار خشن ، سفاک و متفرعن بود . فی المثل هنگامیکه عکا پس از دو سال محاصره سقوط کرد ریچارد فرمان داد دوهزار تن گروگان را اعدام کنند زیرا صلاح الدین به موقع برای باز خرید آنان اقدام نکرده بود . پس از تسخیر عکا منازعه میان پادشاهان ادامه یافت . فیلیپ اگوست به فرانسه بازگشت و پادشاه انگلستان نیز بزودی فلسطین را ترک گفت . اورشلیم در دست مسلمانان باقی ماند و تسلط صلیبیان بر فلسطین و سوریه به شدت کاهش یافت .

چهارمین جنگ صلیبی

در آغاز قرن سیزدهم در اروپا چهارمین جنگ صلیبی تدارک دیده میشد . صلیبیان تصمیم گرفتند در ونیز گرد آیند و از آنجا سوار بر کشتی های ونیزی به سوی شرق رهسپار شوند . در این زمان میان ونیزی ها و بیزانسی ها تصادماتی رخ میداد ، ونیزیان برای درهم شکستن رقیب بزرگ خود از قوای صلیبی استفاده کردند . هم به اغوای اینان بود که جنگجویان صلیبی بجای اورشلیم روانهٔ قسطنطنیه شدند .

1 . Frédéric Barberousse

2 . Philippe Auguste

3 , Richard Lionheart

4 , Acre

فصل هشتم

۸۹

صلیبیان در سال ۱۲۰۴ (۱۲ آوریل) قسطنطنیه را با قهر و غلبه تصرف کردند و آنجا را به شکل وحشتناکی ویران ساختند، اهالی را بیدریغ به قتل رساندند و آنچه یافتند به غارت بردند. کلیساها به یغما رفت و بسیاری از آثار هنری نابود شد. این جنگ «صلیبی» به روشنی نشان داد که صلیبیان هیچگاه در غم «نجات مزار خدا» نبودند بلکه فقط به غارت و تصرف علاقه داشتند. آنان بهمان اندازه که مسلمانان را غارت میکردند در چپاول مسیحیان نیز دلیر بودند و بالاخره با تسخیر قسطنطنیه فکر جنگ دیگری را از سر بدر کردند.

امپراتوری
لاتین

صلیبیان قسمت اعظم امپراتوری بیزانس را به تصرف در آوردند و در سرزمین متصرفی خویش «امپراتوری لاتین» را بنا نهادند (در برابر امپراتوری «یونانی» بیزانس). بسیاری از اراضی را فتوحاتهای غربی اشغال کردند، و نیز عده‌ای از جزایر را متصرف شدند و موقعیت خود را در مهمترین شهرهای تجاری استحکام بخشیدند. تنها قسمتی از شبه جزیره بالکان و املاک محدودی در آسیای صغیر در دست بیزانسی‌ها باقی مانده بود.

با وجود این امپراتوری لاتین دارای وضعی ناپایدار بود. سکنه بومی که غارت زده شوالیه‌ها بودند از امپراتوری نفرت داشتند و در شمال جنگهای بسیار سختی با بلغارها درگیر بود. بیزانسی‌ها در آسیای صغیر نیرو گرفتند، به سال ۱۲۶۱ از اینجا به امپراتوری لاتین حمله بردند، قسطنطنیه را دوباره به جنگ آوردند و بیزانس را از نو برپا کردند. با این حال بیزانس هیچگاه نتوانست ویرانی‌های چهارمین جنگ صلیبی را مرمت کند.

اردو کشی
کودکان

در این میان وضع صلیبیان در سوریه و فلسطین روز بروز وخیم‌تر میشد و هیچ امیدی نمیرفت که اینان بتوانند اورشلیم را دوباره با جنگ بدست آورند. در اروپا این عقیده شایع شد که گناهکاران نمیتوانند «امکنه مقدسه» Lioux Saints را فتح کنند و این کار تنها از عهده کودکان معصوم ساخته است. بدنبال آن در آلمان و فرانسه توده‌ای از اطفال گرد آمدند و در ماریسی^۱ دختران و پسران بسیاری اجتماع کردند. صاحبان کشتی‌ها، علی‌رغم اعتراض پادشاه فرانسه، کودکان را به عزم فلسطین براه انداختند. سرنوشت این کودکان وحشتناک و غم‌انگیز بود: عده‌ای از آنان هنگام طوفان در دریای مدیترانه از میان رفتند و عده‌ای دیگر را صاحبان کشتی به مصر بردند و به بردگی فروختند. کودکانی هم که در آلمان گرد آمده بودند سرنوشتی چنین اندوه‌بار داشتند. در اینجا اردو کشی کودکان از همان آغاز به منظور تجارت برده تدارک میشد. هنگامیکه کودکان به جنوب ایتالیا رسیدند اسقف‌های محلی آنان را از عزیمت به فلسطین بازداشتند و به آنان دستور دادند که به وطن خویش بازگردند اما این کودکان مصیبت دیده در راه بازگشت تقریباً یک‌سره از میان رفتند.

در قرن سیزدهم باز هم يك سلسله جنگ‌های صلیبی در گرفت. آخرین جنگ - هشتمین جنگ - در سال ۱۲۷۰ روی داد. تمام اردو کشی‌های صلیبی تنها به غارت احمقانه و بی‌دلیل توده‌های مردم منجر میشد.

پایان
جنگ‌های صلیبی

تاریخ قرون وسطی

آن عده از شوالیه‌ها که در مشرق باقی مانده بودند نتوانستند از خود دفاع کنند و آخرین سنگر صلیبیان - عکا - در ۱۲۹۱ سقوط کرد. تازه پس از گذشت دو بیست سال تنها جزیره قبرس در دست شوالیه‌های غرب اروپا باقی ماند.

جنگهای صلیبی نتوانست به هدف‌های خود برسد. از شوالیه‌های اروپای غربی و شهرهای متصرفی آنان در شرق چیزی بجا نماند، اما با همه احوال این جنگها برای اروپا اهمیتی بسزا داشت. پیش از جنگهای صلیبی بازرگانان شرقی گاهگاه از راه دریای مدیترانه می‌گذشتند ولی اکنون دیگر مناسبات تجارتی جنوب فرانسه و ایتالیا با شرق و سمت یافته بود. بیزانس، رقیب تجارتی شهرهای ایتالیا، ضربت سختی خورد و وزن و نیزه تنها در دریای مدیترانه بلکه بر دریای سیاه نیز سیادت یافتند.

جنگهای صلیبی اروپائیان را با کشاورزی جدید و محصولات تازه آشنا کرد؛ گندم سیاه، ذرت، برنج، لیمو و زردآلو از شرق به اروپا راه یافت، مصرف قند و رو به توسعه نهاد و صنعت پلور سازی و ابریشم بافی - که رشته‌های جدید تولید بودند - در اروپا معمول گردید. اروپائیان با فرهنگ غنی شرق آشنا شدند و این امر به بسط افق فکری مردم آن زمان منجر شد.



فصل نهم

شهرها و تجارت در قرن دوازدهم و سیزدهم

۱ - اصناف و اتحادیه‌های صنفی

توسعه شهرها در قرون دوازده و سیزده شهرهای بسیاری بوجود آمد و جمعیت آنان به نحو قابل ملاحظه‌ای فزونی گرفت. در این زمان جمعیت یک شهر متوسط به پنج هزار و سکنه شهرهای بزرگتر به بیست هزار نفر میرسید. منظره داخلی شهر نیز مدام در تغییر بود. در عصر جنگ‌های پایان ناپذیر فتودالی لازم بود از شهرها دفاع شود و از این رو شهر به صورت دزی درآمده بود که با دیوارهای سنگی مستحکم و با برج‌ها و مزل‌ها احاطه میشد و دیوار شهر معمولاً چهار دروازه داشت که اغلب بوسیله پل‌های متحرک با خارج ارتباط مییافت.

دیوارهای شهر مانع توسعه آن بود و به همین جهت تنگی جا در شهرها به چشم میخورد. کوچه‌های تنگ و کوچ و معوج به مرکز - میدان شهر - منتهی میشد. در طول این کوچه‌ها خانه‌های سنگی و چوبی صاحبان حرف و سوداگران، متراکم و تنگ هم، قرار داشت. این خانه‌ها چند طبقه بود، طبقات بالا از سطح طبقات پائین جلوتر می‌آمد. کوچه‌ها بسیار تنگ بود و آفتاب در آنها بسیار کم رخنه میکرد. اهالی شهر از چهارپایان نگاهداری میکردند، خسوک‌ها در کوچه‌ها رها بودند و در همان حال زباله و کثافات از پنجره بکوچه ریخته میشد. کوچه‌ها سنگفرش نبود و زمین به هنگام باران بشکل وحشتناکی گل میشد و در اینگونه مواقع عبور از کوچه‌ها با کفش چوبی و گاهی با چوب پا Echasse ممکن بود. ساختمانهای رفیع و برافراشته شهر و همچنین بازار در میدان مرکزی قرار داشت.

اهالی شهر در باغات، مزرعه‌ها و چراگاههای پشت شهر به کشاورزی و دامپروری مشغول بودند.

کثافات و تپاکم جمعیت اغلب موجب شیوع امراض واگیر میشد و حریق‌های پر دربی

مصیبت دیگر شهریان بود .

صنعتکاران

توده اصلی شهر از صنعتکاران تشکیل مییافت صنعتکاری که میتوانست حق داشتن کارگاه مخصوص بخود را بدست آورد استاد کار Maitre نامیده میشد . کارگاه در خانه استاد کار قرار داشت و علاوه بر خود او تمام اعضای خانواده اش نیز کار میکردند ؛ گذشته از آن استاد کار خردسالان را به کار آه و زی و پادوئی می پذیرفت . پادو پس از طی مدت مقرر به مقام شاگردی میرسید . شاگرد از استاد مزد میگرفت و میتوانست بعدها خود استاد کار شود و کارگاه تأسیس کند . پادوها و شاگردها معمولاً با استاد کار در يك خانه زندگی میکردند و بر سر يك میز غذا میخوردند .

صنعتکاران با ابزار ساده دستی کار میکردند و هنوز هیچگونه ماشینی بوجود نیامده بود . هر صنعتکاری در تهیه مصنوعات معینی تخصص داشت و تمام عمر در آن رشته کار میکرد . به همین سبب مصنوعات دستی بصورت قابل ملاحظه ای تکامل یافت .

کارگاهها

اتحادیه های صنفی

تمام صنعتکاران هر رشته در اتحادیه صنفی Corporation خود بهم می پیوستند . در هر شهر اتحادیه های صنفی آهنگران ، سنگتراشان ، بافندگان ، رنگرزان ، نانوائیان و غیره دیده میشد ؛ کسیکه عضو صنف نبود حق نداشت در شهر به حرفه ای اشتغال ورزد ، فقط بعضو صنف میتوانست کارگاه باز کند ، و هر صنف Corps de Métiers برای خود رئیس انتخاب میکرد .

هر صنف در سازمان تولیدی خود نظم خاصی داشت . مثلاً صنف بافنده طول و عرض پارچه و جنس نخ را تعیین میکرد . اصناف دیگر نیز هر يك بهمین ترتیب نظامات خاصی برای خود مقرر کرده بودند . اینان با اجرای این مقررات قصد داشتند کیفیت محصول را بهبود بخشند ، اما این مقررات پیچیده خود مانع رشد آتی تولید میشد . اصناف با هرگونه ابتکار و اختراعی دشمن بودند و بهمین جهت صنایع صنفی نمیتوانست تکامل یابد .

سازمان های صنفی مراقب بودند که همه استادکاران در شرایط یکسانی کار کنند و برای هیچکدام امکان ثروتمند شدن بوجود نیاید ، تعداد کارآموز هر استادکاری را معین میکردند و از نصب آگهی ها و تابلوهائی که ممکن بود خریداران را از مراجعه به استادکاران دیگر منصرف کند جلوگیری میکردند . دستگیری از اعضاء ورشکسته و همچنین بیوگان و یتیمان هر صنف بعهده خود آن صنف بود .

برای بحث درباره امور مربوط به صنف در محل اتحادیه اجتماعی ترتیب داده میشد ، و نیز در مواقع جشن و سرور در همان جا سوگواری و ایامه برقرار بود . اعضای صنف میبایستی در دفاع و حفاظت شهر شرکت کنند .

در میان صنعتکاران برابری وجود نداشت . وضع پادوها و کارآموزان بسیار سخت بود . اینان در مواقع پادو ارباب بودند و اغلب كتك میخوردند . شاگردها مجبور بودند تا حداکثر امکان کار کنند و در تابستان روز کار از سپیده صبح تا غروب آفتاب طول میکشید . در ابتدا استادکاران خود همگی صنعتکاران کوچکی بودند که پابای کارآموزان و شاگردان خویش کار میکردند . اما کم کم تولد گسترش یافت ، محصولات صنعتی بازار فروش وسیعتری پیدا کرد و استادکاران ثروتمندتر شدند و آنگاه عدم تساوی در درون صنف قوت گرفت . تمام عواید به

استادکاران تعلق داشت. آنان به استخدام شاگردهای بیشتری دست زدند و در عین حال از تقسیم سود حاصله با آنان خودداری ورزیدند. استادکاران بصورت گروه جداگانه‌ای درآمدند و حصار گرد خود را تنگ‌تر کردند. برای شاگردان استادکار شدن بیش از پیش مشکل میشد، و اکنون دیگر فقط پسرباداماد استادکار میتوانست جای او را بگیرد. برای شاگردان ساده مقررات مشکلمتری تنظیم گردید، برای پذیرفته شدن در صنف کار آزمایشی بفرنجی مقرر شد و هر شاگردی که میخواست عنوان استادکاری بدست بیاورد میبایست سورمفصل و پرخرجی به تمام اعضاء صنف میداد. باین ترتیب شاگردها نمیتوانستند استادکار شوند و تمام عمر شاگرد باقی میماندند.

شاگردها به تشکیل اتحادیه خاص خود دست زدند. اتحادیه شاگردان از استادکاران دستمزد بیشتر و روز کار کوتاهتر مطالبه میکرد، این اتحادیه‌ها بمنظور کسب موافقت استادکاران اعتصابات ترتیب میدادند.

بازرگانان ثروتمندترین گروه شهر بودند. تحصیل سود در تجارت آسان تر از صنایع کوچک بود. بهترین خانه‌های شهر به بازرگانان تعلق داشت. بازرگانان نیز در اتحادیه‌های خاص خود، که به گیلده معروف بود، گرد آمدند. گیلدها میکوشیدند ناحق انحصاری تجارت را در شهر برای بازرگانان تأمین کنند و دفاع از منافع آنان در هنگام مسافرت‌های تجارتی بعهده آنها بود. علاوه بر بازرگانان و صنعتکاران در شهر عده زیادی عمله، باربر، کاریچی و غیره بصورت غیرمتمشکل میزیستند. اینان اغلب از دهقانان بی چیزی بودند که بدنبال کار بشهر رو آورده بودند. در هر شهر غده‌ای گدا و معمول نیز وجود داشت، و بالاخره گروه کثیرالعهده و بانفوذ شهرها را جامعه روحانیان تشکیل میداد.

۲- مبارزه شهرها با سنیورها

از قرن دوازدهم در سراسر کشورهای اروپا مبارزه شهرنشینان بضد اربابان فئودال خودی آغاز گردید. شهرها در راه آزاد شدن از وابستگی به سنیورها و تحصیل خودمختاری کوشش میکردند. سکنه شهرها برای مبارزه با سنیورها در اتحادیه مشترکی متمرکز میشدند که در زبان فرانسه آن را کمون^۱ مینامند. سنیورها میگفتند «کمون» کلمه‌ای «من در آوردی و نفرت انگیز است» و میخواستند کمون‌های شهری را به زور از میان بردارند، و باینسان میان شهرها و سنیورهاشان مبارزه سهمگین و خونینی در گرفت.

شهرها و فئودال‌ها

تاریخ کمون لائون^۲ نمونه درخشانی از این مبارزات است. لائون که در شمال شرقی فرانسه واقع شده است تحت سلطه اسقف‌ها قرار داشت. اسقف‌ها از راه‌های گوناگون شهریان را مورد تندی و غارت قرار میدادند و بخصوص در آغاز قرن دوازدهم اسقف گودری^۳ که در این زمان صاحب این اسقف‌نشین بود نفرت همگان را برانگیخته بود. اهالی شهر با استفاده از غیبت اسقف و با اتکاء به اتحاد مستحکم خویش از پادشاه فرانسه دستخطی گرفتند که بموجب آن حق خودمختاری به شهر داده میشد. هنگامیکه

تاریخچه کمون لائون

1 - Gilde

2 - Commune

3 - Luon -

4 - Goudry

تاریخ قرون وسطی

گودری بازگشت در آزایی خود مختاری غرامت هنگفتی گرفت و از مخالفت دست کشید، اما چند سال پیش نگذشت که گودری غرامات دریافتی را از دست داد و تصمیم گرفت که خود مختاری شهر را باز پس بگیرد. آنگاه شورش اهالی آغاز شد و مردم در حالیکه فریاد میزدند «کمون، کمون!» به کوچه‌ها و میدان‌های شهر ریختند و از آنجا به قهر و غلبه وارد خانه اسقف شدند. اسقف وحشت زده در سرداب، در درون بشکه شراب پنهان شد ولی مردم او را در آنجا یافتند و کشتند. از هواخواهان او عده‌ای گریختند و عده‌ای بقتل رسیدند (۱۱۱۲). با وجود این شهر برای حفظ آزادی خویش نیروی کافی در اختیار نداشت و به همین سبب سپاهیان فئودال‌ها شهر را متصرف شدند و باقیام کنندگان به سفاکی رفتار کردند.

اسقف جدید هنگام نشستن بر مسند حکومت اعلام داشت که خداوند اطاعت از همه حکام را، چه خوب و چه بد، مقرر داشته است. او در عین حال مردم را به تنبیهات جدیدی تهدید کرد. تاریخچه کمون لائون در اینجا به پایان نمی‌رسد زیرا اهالی شهر پس از چند سال دوباره کمون را به چنگ آوردند، اما مقدر بود که شهر در برابر تلاش اسقف‌ها برای انهدام کمون از حق خود دفاع کند. این کمون تا قرن ۱۴ به حیات خود ادامه داد.

خود مختاری شهری

در بسیاری از شهرهای دیگر نیز به همین کیفیت مبارزات سهمگینی جریان داشت. و در نتیجه این مبارزات بود که شهرها به خود مختاری رسیدند. اهالی هر شهر برای خود یک شورای شهر و یک رئیس انتخاب می‌کردند (این رئیس را در انگلستان «مایر»^۱، در فرانسه «مر»^۲ و در آلمان «بورگمیستر»^۳ مینامیدند). قضات نیز از جانب مردم شهر انتخاب میشدند و شورای خود قوانینی خاص داشت و به آن عمل میکرد. شورای شهر جلسات خود را در ساختمان مخصوصی، در میدان بزرگ شهر، تشکیل میداد، برای شهر خود پول مخصوصی سکه میزد، ارتش ویژه‌ای نگاه میداشت و در کار اصناف نظارت و در امر اداره بازرگانی شهر مراقبت میکرد.

اهالی شهر همگی در امر حکومت شرکت نداشتند. قدرت در دست ثروتمندان - بازرگانان و صاحبان اراضی و مستغلات - بود. این ثروتمندان را پاتریسین^۴ مینامیدند. پاتریسین‌ها با درآمد حاصله از تجارت و اراضی و مستغلات خود گذران میکردند و به حرفه‌ای اشتغال نداشتند. صنعت کاران از دخالت در امور شورای شهر ممنوع بودند و پاتریسین‌ها با استفاده از قدرت خود اتحادیه‌های آنان را زیر فشار میگذاشتند و از آنان مالیات‌های سنگین میگرفتند و در عوض از مالیات ثروتمندان میکاستند. از این رو اتحادیه‌های صنعتکاران به مبارزه سختی علیه پاتریسین‌ها دست زدند. در چندین شهر صاحبان حرف توانستند پس از مبارزات طولانی قدرت را بدست گیرند و یا، لافل، در شورای شهر راه یابند.

۳ - توسعه بازرگانی

همزمان با توسعه شهرها هم صنعت و هم تجارت توسعه یافت. در اروپا دو منطقه بزرگ تجارتنی وجود داشت. یکی از آنان در جنوب دریای مدیترانه واقع بود که از طریق شهرهای ایتالیا با

راه‌های تجارتی

1 - Mayor

2 - Maire

3 - Burgmeister

4 - Patricien

کشورهای شرق روابط تجارتنی داشت . نقش عمده را در این تجارت ونیز وزن عهده دار بود . منطقه دیگر تجارت دریائی در شمال و شامل کشورهایی بود که در نواحی دریای بالتیک و دریای شمال قرار داشتند یعنی آلمان شمالی ، فرانسه ، انگلستان و کشورهای اسکاندیناوی^۱ . مرکز عمده این تجارت بر رونق فلاندر ، و در خود فلاندر شهر بریوز ، بود .

این مناطق هردو بوسیله راههای خشکی و آبی متعددی بهم می پیوستند . راههای عمده تجارتی ایتالیا از گذرگاههای آلپ میگذشت . گذرگاههای عمده آلپ عبارت بودند از برنر^۲ در شرق ، سن برنار^۳ در غرب و سن گوتار^۴ در میانه این دو . و از اینجا راههای رودخانه‌ای بسیار نیز بسوی شمال کشیده میشد .

از راههای خشکی کاروان‌های بازرگانان و از راه رودخانه‌ها کشتی‌های بازرگانی میگذشتند . بازرگانان معمولاً مسلح و بصورت دسته جمعی سفر میکردند ، زیرا مسافرت در شرایط بسیار سختی انجام میگرفت و فتودال ها و راهزنان بازرگانان را در راه ها غارت میکردند . راهها وضع وحشتناکی داشت ، اغلب این راهها باریک و نیمه ساخته و مخصوص پلها خراب بود . فتودال ها به مرمت جاده‌هایی که از میان ملکشان میگذشت علاقه‌ای نداشتند ، حتی قانونی وجود داشت که بموجب آن هرگاه گاری میشکست و مال التجاره بزمین می افتاد کالا به تملك صاحب زمین درمی آمد . هنوز این ضرب المثل از آن زمان بجا مانده است که میگوید « هرچه از گاری افتاد ، از دست رفت » . فتودال ها بابت گذارها و پل ها حق راهداری میکردند ، و گاهی در نقاط بی آب نیز پل میزدند فقط برای اینکه از بازرگانان حق راهداری بگیرند .

میزان تجارت بهیچوجه با آنچه که در عصر ما انجام میگيرد قابل مقایسه نبود . مال التجاره ها و بسته‌های سنگین بوسیله قاطر و اسب حمل میشد ، و مال التجاره‌ای که در تمام سال از راه سن گوتار میگذشت به آن اندازه بود که امروزه میتوان آنرا در يك قطار راه آهن حمل کرد .

خرید و فروش در بازارهای مکاره Foire انجام میگرفت . مشهورترین این بازارها در کنت نشین شامپانی^۵ در شرق فرانسه قرار داشت و از جانب مشرق و کشورهای مختلف اروپای غربی به این منطقه

بازار مکاره و بانک

مال التجاره حمل میشد . در بازار شامپانی ماهوت فلاندری ، کتان آلمانی و مصنوعات چرمی اسپانیا بفروش میرفت ، و بازرگانان کشورها و شهرهای مختلف بسا خود پول و کتا^۶ به این بازارها می آوردند . اما از آنجا که کشورها و شهرهای مختلف هر کدام پول مخصوصی داشتند در بازارها وجود صرافها Changeur ضروری بود . اینان ، درازای مبلغ معینی ، پول تجار را به پول مورد نیازشان تبدیل میکردند .

حمل پول های نقره‌ای و مسی زحمت زیادی داشت و بازرگانان معمولاً پول هاشان را به صراف شهر خود پرداخته نوشته‌ای Lettre de Change (برات) از او میگرفتند و بموجب آن در

1- Scandinavie

2- Brenner

3- Saint Bernard

4- Saint Gothard

5- Champagne

تاریخ قرون وسطی

بازار مکاره به عوض پول خود پول مورد احتیاج را بدست می‌آوردند .
 با توسعه تجارت بازرگانان می‌توانستند هرچقدر پول احتیاج داشتند از صراف‌ها وام بگیرند
 و به او سفته *Traite* میدادند و بموجب آن متعهد میشدند که بدهی خود را در ظرف مدت معینی
 با بهره آن پس بدهند .

به این ترتیب مبادلات پولی پیچیده تر شد و صراف به بانکدار *Banquier* مبدل گردید (کلمه
 بانک از لغت ایتالیائی بانکو *Banco* آمده و بمعنای نیمکتی است که صراف روی آن می‌نشست).
 در بسیاری از شهرهای اروپا باج‌های بانک افتتاح یافت و بزرگترین بانکداران در شهرهای
 ایتالیا ظهور کردند . بانکداران پول‌ها را در خزانه خود گرد آورده به شهرهای دیگر منتقل
 میکردند و در این مبادلات بهره گزافی بدست می‌آوردند . رفته رفته پول‌های هنگفتی نزد بانکداران
 انباشته شد .

توسعه صنعت و تجارت در سراسر زندگی اقتصادی و زندگی روستائی اروپا انعکاس یافت . فتودال نیز شروع کرد باینکه محصولات ملک خود را به بازار بفرستد و از آنجا که به پول احتیاج داشت دهقانان را به پرداخت منال و مالیات نقدی مجبور ساخت دهقانان برای اینکه بتوانند عوارض را به پول بپردازند مجبور بودند دسترنج خود را به فروش برسانند . به این ترتیب در اقتصاد اروپا مناسبات کالائی - پولی رفته رفته رو به توسعه نهاد .	توسعه مناسبات کالائی - پولی
--	--



فصل دهم

فرهنگ اروپای غربی در قرون دو 'زدهم و سیزدهم'

۱ - فرهنگ بزرگزادگان و شهرنشینان

بزرگزادگان و پرورش آنان. قلعه فتودالی

فتودال‌ها فقط کارهای جنگی را درخور خود میدانستند و کار بدنی و بازرگانی را تحقیر میکردند. اینان خود را مردمی از نژاد خاص «اصیلزاده» Noble بشماردند و خوشتر را به نحو غیر قابل مقایسه‌ای از دهقانان و شهریان بالاتر میدانستند.

به این ترتیب گروه شوالیه‌ها در اجتماع به شکل قشر ممتاز و خاصی درآمد. پسر فتودال را از همان اوان کودکی برای امور نجیب‌زادگی آماده میکردند و از هفت سالگی سواری و حمل سلاح به او یاد میدادند. در چهارده سالگی اسلحه‌دار Ecuier سنیور بزرگ میشد و پرورش او برای کارهای جنگی همچنان ادامه مییافت. داشتن سواد برای نجیبزاده Chevalier اجباری نبود. او درحین زندگی در قلعه از راه شنیدن ترانه‌ها و داستانهای مربوط به قهرمانی‌های نجیبزادگان به امتیازات نجیب‌زادگی واقف میشد. قدرت، شجاعت و وفاداری نسبت به سنیور سجایای اصلی نجیبزاده بشمار میرفت. مراسم اعطای نجیب‌زادگی باشکوه فراوان و در حضور فتودال‌های نواحی اطراف انجام میگرفت. کسیکه به دریافت منصب نجیب‌زادگی مفتخر میشد زره و جوشن آنان را دربر میکرد و شل سرخی - به نشانه اینکه آماده ریختن خون خویش است - بر روی آن میپوشید. نجیبزاده در حضور سنیور خویش یزانو در می‌آمد و سنیور با پهنای شمشیر به‌شانه او میزد، سپس نجیب‌زاده جدید براسب میجهید و مهارت و توانائی خود را برای حمل سلاح به تمام حاضران نمایش میداد.

نجیبزادگان تمام وقت خود را در جنگ میگذرانند و در قلاع مستحکم می‌زیستند. این

تاریخ قرون وسطی

قلعه‌ها هم در زمان جنگهای فئودالی بمنظور دفاع مورد استفاده قرار میگرفت و هم بهنگام شورشهای دهقانی فئودال‌ها به آن پناه میبردند. قلعه معمولاً در محل مرتفعی قرار داشت که اطراف آنرا خندق‌کنده بودند و پل متحرك منحصر بفردی آنرا با خارج مربوط میساخت. دیوارهای مستحکم با برجها و مزل‌ها قلعه‌ها در بر میگرفت. پشت حیاط بیرونی یا اولی حیاط دیگری وجود داشت که دارای دروازه منحصر بفردی بود. حیاط دومی محل سکونت فئودال و خدمه او بود و در اینجا نیز کوشک رفیمی ساخته بودند که بمنزله آخرین پناهگاه سنیور بشمار میرفت و از این کوشک غالباً یک راه زیرزمینی به خارج قلعه کشیده میشد. تازمانی که اسلحه آتشین اختراع نشده بود این قلاع تقریباً غیر قابل تسخیر بود؛ محاصره شدگان دشمنان را با تیراز یا در میآوردند، بر سر آنان آب جوش و قیر مذاب میریختند، بر آنان سنگ می‌باریدند و نمی‌گذاشتند از دیوار قلعه بالا روند.

نجیبزاده سواره می‌جنگید، به‌هنگام جنگ خود بر سر مینهاد و صورت خود را با نقاب آن میپوشانید، و با سپر و شمشیر بلند و راستی که دسته‌ای صلیب مانند داشت بر اسب سوار میشد. بدن او با زرهی از آهن، که بمدها فولادی شد، پوشیده بود. بعلاوه نجیبزادگان اسبهای جنگی قوی و تنومند خود را نیز با زره میپوشانند. نجیبزاده‌ای که بدینسان غرق در فولاد بود به یک دژ زنده مبدل میشد، ضرب المثل شده بود که صد نجیبزاده به هزار پیاده میارزد. اینان در جنگ تن به تن بسیار ورزیده بودند اما نمیتوانستند بهیئت اجتماع نبرد کنند و تحت نظم در نمیآمدند. در میدان نبرد هر یک از آنان میکوشید به پیش بتازد و به فرمان‌ها توجهی نداشت.

زور آزمائی (تورنوا)

سرگرمی مورد علاقه بزرگزادگان زور آزمائی یا مسابقه جنگی Tournoi بود. مسابقه‌های جنگی در کاخهای شاهان و یا قصر فئودال‌های بزرگ انجام میگرفت. تنها نجیبزادگانی در آنجا حق حضور

داشتند که قبلاً دعوت شده بودند. برای مسابقه میدان مخصوصی تعبیه میکردند. این میدان بسا سکوی بلندی احاطه شده بود و جایگاه تماشاچیان بر روی آن قرار داشت. مسابقه چندین روز ادامه مییافت. ابتدا جنگ تن به تن شروع میشد و سپس دسته‌های جنگی بروی صحنه میآمدند. برای احتراز از ایجاد زخم‌های کشنده به نیزه‌ها نوک نرمی نصب می‌کردند و با شمشیرهای کند با یکدیگر می‌جنگیدند، مع هذا این مسابقه‌ها اغلب با نطع انضاء و یا حتی مرگ شرکت کنندگان پایان میرسید و فاتحین به ضیافت مفتخر میشدند.

ادبیات

نجیبزادگی

از قرن یازدهم آثار حماسی بزرگی بوجود آمد که در آنها آرمان‌های نجیبزادگان بهادر انعکاس مییافت و برجسته‌ترین آنها منظومه‌ای بنام حماسه رولان Chanson de Roland بود. مضمون این

اثر را اردو کشی شارل کبیر به اسپانیا بر ضد اعراب بوجود آورد. هنگامیکه شارل به میهن خود بازمیگشت برادرزاده خود رولان را که به شجاعت و شخصیت شهره بود، در رأس عقبه سپاه گماشت. شارل شمشیر خود را به او اهداء کرد و شیپور خود را نیز به او سپرد تا بهنگام هجوم دشمن در آن بدمد اما در ارتش شارل سپاهی خائن و پلیدی بنام گانلون^۱ وجود داشت که برای نابودی رولان و سپاه

او با اعراب سازش کرده بود. گروه‌های بیشمار جنگیان عرب بر سر رولان فرو ریختند اما رولان دلاور برای تحقیر دشمن خواست در شیپور بدمد و شارل را با یکمک بطلاند. او و سپاهیان مردانه جنگیدند اما سپاهیان منهزم شدند و رولان خود زخم مهلکی برداشت. او دردم آخرین در شیپور دمید، شمشیر اهدائی شارل را بر سر نهاد و در حالیکه رو به سوی دشمن داشت جان سپرد. این حماسه با فاش ساختن خیانت و مجازات گانلون خائن پایان مییابد.

گرچه اساس داستان بر مضمون تاریخ نهاده شده ولی رولان در واقع باباسک‌ها^۱ و نه با اعراب، جنگیده است. در تصویر رولان سیمای ایده‌آلی یک نجیب‌زاده ترسیم شده است. غزلیات نجیب‌زادگی نیز تکامل یافت و نجیب‌زادگان خود به شعر گفتن پرداختند. این نجیب‌زادگان شاعر در فرانسه بنام «تروبادور»^۲ و در آلمان «مینه‌زینگر»^۳ شهرت یافتند. اینان در اشعار خویش عشق، طبیعت و جنگ را می‌ستودند.

از قرن دوازدهم داستانهای نجیب‌زادگی بوجود آمد. مشهورترین این داستان «تريستان و ایزو»^۴ است که در آن وفاداری به عشق و فداکاری در راه آن ستوده شده است.

همزمان با ادبیات شوالیه‌ها، ادبیات شهری نیز - که مضمون کاملاً متفاوتی داشت - تکامل یافت. در میان شهریان حکایات مربوط به حیوانات رواج بسیار داشت و در آن‌ها زینام حیوانات نجیب‌زادگان،

ادبیات

شهری

شهریان و روحانیان (معمولاً بشکل هجائی) تصویر می‌شدند. مثلاً شیر - پادشاه، گرگ - نجیب‌زاده، الاغ - پاپ، روباه - شهری حيله‌گر، و حیوانات کوچک دهقانان را مجسم می‌کردند در این داستان‌ها روباه حيله‌گر، که تمام حيله‌گریهایش بدون کیفر می‌ماند، نقش برجسته‌ای دارد. در فرانسه این داستانها در منظومه‌ای بنام «داستان روباه» گردآمده است.

در «داستان روباه» Roman de Renard^۵ ثووال‌ها، پاپ‌ها و نمایندگان مذهبی آنان مورد استهزاء قرار گرفته‌اند. مثلاً روباه که بخاطر دزدی به اعدام محکوم شده چون وعده می‌دهد که در جنگ صلیبی شرکت کند نجات مییابد.

در شهرها نمایش‌هایی ترتیب می‌دادند که مضامین آن‌ها معمولاً از افسانه‌های مسیحی اقتباس می‌شد و بنام «مستر»^۶ معروف بود. اغلب این نمایش‌ها با تصنیف‌های هجائی کوتاه بنام «فارس»^۷ توأم بود که در آن ساده‌لوحان بی‌دست و پا مسخره می‌شدند و عقل و درایت مورد ستایش قرار نمی‌گرفت. پانلی^۸ یکی از فارس‌هایی است که رواج بسیار یافت. در این داستان شرح داده می‌شود که چگونه یک وکیل دعاوی ماهر بازرگانی را فریب می‌دهد و خود از چوپان عاقلی فریب می‌خورد.

۲ - مدارس و علوم

چهل‌کشنده حتی بر طبقات عالی جامعه قرون وسطی تسلط داشت. نجیب‌زادگان معمولاً بی‌سواد بودند و اسم خود را هم نمیتوانستند

مدارس

1 - Basques

2 - troubadour

3 - Minnezinger

4 - Tristan et Isaut

5 - Farce

6 - Maitre Pathelin

تاریخ قرون وسطی

بنویسند. در میان پادشاهان و امپراتوران نیز افراد زیادی وجود داشتند که خواندن نمیدانستند. امپراتورها نثری چهارم را باین مناسبت که نامه‌ها را خودش میتواند بخواند می‌ستودند. دهقانان و صنعتکاران مطلقاً سواد نداشتند و هیچکس درغم آموزش آنان نبود. برای طبقات عالی مفیدتر بود که مردم را در تیرگی جهل نگاهدارند.

اما کلیسا به روحانیان باسوادی احتیاج داشت که بتوانند در کلیساها بخوانند و بشرایندو وجوب اطاعت ازاربابان و سرکردگان را به خلق موعظه کنند.

بعلاوه امپراتوران و پادشاهان به باسوادانی احتیاج داشتند که کارهای آنان را تنظیم کنند، فرمان‌ها و دستورات را به دیوانخانه بنویسند، حساب درآمد را نگاهدارند، برحسب قوانین شاهی قصاصت کنند و مقاوله‌نامه‌های سیاسی را ترتیب دهند. گذشته از آن شور نیز به افراد باسواد نیازمند بود.

از این روزها روپای قرون وسطی مدارس بوجود آمد. در طی قرون، تعدادی امور مدارس که مال و تمام در کف روحانیان قرار داشت.

آموزش بطور کلی در مدارس به زبان لاتین انجام میگرفت. لاتین طی مدتی مدید زبان منحصر بفرد کلیسا و ادبیات شمرده میشد. این زبان برای مردم غیر قابل فهم بود و باین شکل مدرسه با زبان ویژه‌اش از توده مردم بریده بود و سواد و دانش امتیاز خاص عده معدودی بود.

تحصیل زبان لاتین برای کودکان کاری آسان نبود. کتاب‌های درسی مشکل و نامفهوم نوشته میشد و محتویات آنها را به زور و بشکل قالبی به ذهن می‌سپردند. بسیاری چیزها را میبایست از بر یاد گرفت. کودکان برای فرا گرفتن دانش رغبتی نشان نمیدادند و برای وادار کردن آنان به تحصیل عمده‌ترین وسیله تنبیه بدنی بود. در تصاویر قرون وسطی معمولاً معلم را با ترکه‌ای دردست مجسم می‌سازند. در این دوران عبارت جاری در زیر سایه ترکه زندگی کردن به معنای تحصیل در مدرسه، بکار میرفت.

محصلین موظف بودند ابتدا دعا‌های لاتین را از بر یاد بگیرند و پس از آن الفبا را در برابر آنان مینهادند و خواندن و نوشتن به لاتین را به آنان یاد میدادند.

دانش‌آموزان علاوه بر اینها حساب و آوازه‌های کلیسا را می‌آموختند و این نخستین قدم تحصیل بشمار میرفت.

قدم بعدی باصطلاح «فنون آزاد هفتگانه» بود که عبارت بودند از: دستور زبان Grammaire، معانی و بیان Rhétorique (یعنی هنر خواندن و نوشتن به شیوه زیبا و فصیح)، علم منطق Dialectique (در قرون وسطی منظور از این کلمه بحث و جدل بود)، موسیقی Musique (بطور عمده آوازه‌های کلیسایی)، حساب Arithmétique، هندسه Géométrie (بمبارت دقیقتر، جغرافی، توضیح کره زمین، حیوانات و نباتات) و ستاره شناسی Astronomie. منظور از ستاره شناسی بطور عمده گاه شناسی بود.

جنگ‌های صلیبی، توسعه شهرها و سفرهای تجارتنی افق فکر اروپائیان را وسعت بخشید. در قرون دوازدهم و سیزدهم احتیاج به علوم افزایش

یافت و در یک سلسله از شهرهای اروپا دانشگاهائی بوجود آمد که مهمترین آنها دانشگاه‌های

دانشگاهها

Université بولونی^۱ و پاریس بود .

در دانشگاه بولونی بطور عمده حقوق رزم تدریس میشد . بارشده مناسبات پولی - کالائی قوانین اوان قرون وسطی دیگر بکار نمیخورد و باین سبب تعلیم کدوستانی نین ، که قوانین بسیاری درباره تجارت و اعتبار در آن مندرج بود ، مورد توجه قرار گرفت . این قوانین برای بازرگانان ، که تصدی امور مربوط به تجارت و پول را برعهده داشتند ، ضروری بود . فتوادلها نیز برای آنکه تسلط خود را بر دهقانان سرف تحکیم بخشند و آنانرا در ردیف غلامان رومی در آورند ، از این قوانین استفاده میکردند . فرمانروایان ، که قدرت مطلقه امپراتورلنر را نصب العین خود قرار داده بودند ، با استفاده از قوانین روم قصد داشتند اعتبار خود را پایدار سازند . از این رو دانشگاه بولونی از حمایت مخصوص امپراتوران و پادشاهان برخوردار بود و متخصصین حقوق روم که فارغ التحصیل این دانشگاه بودند در دستگاه حکام بعنوان مشاور دعوت میشدند .

در دانشگاه پاریس بیش از همه تعالیم دینی - حکمت الهی یا تئولوژی^۲ - تدریس میشد . کلیسا حکمت الهی را از تمام علوم برتر میشمرد و به عقیده دانشمندان آن زمان علم فقط « خادم الهیات » بود .

دانشگاه هاسراسر اروپا را در بر گرفتند . در قرن سیزدهم در انگلستان (دراکسفورد^۳ و کامبریج^۴) و در اسپانیا (در سالامانکا^۵) ، و در قرن چهاردهم در چک (در پراگ^۶) ، لهستان (در کراکوی^۷) و در آلمان دانشگاههایی افتتاح شد . در پایان قرن چهاردهم در اروپا بیش از چهل دانشگاه وجود داشت .

هر دانشگاه شامل چند دانشکده بود . محصل ابتدا وارد دانشکده کوچکتري میشد که در آن میباید « فنون آزاد هفتگانه » را فراگیرد و سپس یکی از دانشکدههای بالاتر - الهیات ، طب یا حقوق - را انتخاب میکرد . این دارالعلمها وضع محقری داشتند ؛ محصلین در حالیکه روی زمین نشسته بودند به معلم گوش میدادند ، در زمستان زیر خود کاه پهن میکردند ، کتاب بسیار اندک و بعلم گرانی قیمت برای اکثر محصلین غیر قابل حصول بود ، و باین سبب از تقریرات معلمین یادداشت بر میداشتند و بسیاری از مطالب را نیز به خاطر می سپردند . ذکر کار تعلیم مباحثه ، یعنی گفتگوی عالمانه میان محصلین ، نقش عمده ای بازی میکرد . این مباحثات با شدت و حرارت انجام میگرفت و غالباً به مشاجره منتهی میشد . باین مناسبت لازم می آمد که گاهی مباحثه کنندگان را با موانعی از یکدیگر دور نگاه دارند . شرکت کنندگان در مباحثات میکوشیدند تا با محظوظات و اطلاعات خود و بدلائیل هوشمندانه و دقیق بر حریف غالب آیند .

مفهوم دانش در آن زمان با دوران ما بکلی متفاوت بود . دانش آنروزی در دست کلیسا بود و از این رو هر آنچه مذهب میآموخت حقیقت مطلق شمرده میشد . مقامات مذهبی تقریباً فقط از تألیفات بعضی از نویسندگان قدیم مانند ارسطو استفاده میکردند ، و دانشمندان آنروز در آموزشهای

علوم

قرون وسطائی

1 - Bologne 2 - Théologie 3 - Oxford 4 - Cambridge

5 - Salamanque (Salamanca به اسپانیائی)

6 - Prague (Praha به زبان چک) 7 - Cracovie (Crukow به لهستانی)

تاریخ قرون وسطی

خویش از این پا فراتر نمیگذاشتند و بجای جستجوی حقایق به احتجاجات دورودرازوبی سرانجام دست میزدند. دانش آن زمان درغم این نبوده که به علوم جدید پردازد و چون کورکورانه از مقامات مذهبی تبعیت میکرد و درعوض تحقیق به احتجاج میپرداخت نام «اسکولاستیک»^۱ بخود گرفت. پیروان مکتب اسکولاستیک به احتجاجات خود اغلب به شکل یک بازی با منطق مینگریستند و میتوانستند درباره هر موضوعی به مباحثه ای بی پایان و گاه (از نظر ما) بسیار عجیب دست بزنند. فی المثل میگفتند: «آیا خدا میتواند پیش از آنچه که میداند بداند» (به نظر دانشمندان مسیحی خداوند بر همه چیز عالم وقادر است). هدف اصلی مکتب اسکولاستیک اثبات حقانیت کلیسای کاتولیک بود. یکی از برجسته ترین پیروان این مکتب در قرون وسطی توماس داکن^۲ استاد دانشگاه پاریس بود که در قرن سیزدهم میزیست.

دانش اروپا در آن زمان گامهای اولیه را برمیداشت و مردم هنوز درباره پدیده های طبیعت اطلاعات خطائی داشتند. در قرن سیزدهم اروپائیان به سفرهای دورودراز دست زدند و برخی افراد متهور خود را به آسیای میانه، مغولستان و چین رساندند. مارکوپولو^۳ و نیز زمانی دراز در دستگاه خان مغول مقیم بود و به فرمان او به چین و کشورهای شرق سفر کرد و یادداشت هایی درباره سفرهای خود بجا گذاشت. در یادداشت های جغرافیائی او ضمن اطلاعات دقیق، افسانه هایی نیز درباره کشورهای نوشته شده که در آن جاها موجودات عجیب الخلقه نیمه انسان - نیمه غول زندگی میکنند. در یکی از این یادداشت ها که درباره دنیا نوشته شده از موریتان های^۴ حبشی نام برده شده که دارای چهارچشم میباشند و به همین سبب در تیراندازی مهارت خارق العاده ای دارند. در یادداشت دیگری حکایت شده است که در هندوستان مردمی زندگی میکنند که سرشان شبیه سرسگ است و هنگام حرف زدن بیکدیگر پارس میکنند. دانشمندان قرون وسطی زمین را صفحه گردی مینداشتند که در آب شناور است و گمان میبردند که آسمان بر چهار ستون استوار شده است. اینان نظریه کروی شکل بودن زمین را بی معنی میدانستند و بنظرشان میآمد که در این صورت مردمی که در طرف دیگر زمین بسر میبرند بایستی هنگام راه رفتن پاهاشان بطرف آسمان باشد. اما حتی در قرن سیزدهم تنی چند از دانشمندان، که با تعالیم پطلمیوس آشنا بودند، از نظریه کروی شکل بودن زمین دفاع میکردند. اما اینان نیز تصور میکردند که زمین مرکز جهان است و خورشید و ثوابت و سیارات بدور زمین میچرخند.

دانشمندان قرون وسطی تحت تأثیر نویسندگان باستان معمولاً اطلاعات واقعی خود را با توهمات افسانه آمیز می آمیختند.

دانشمندان قرون وسطی این نظریه را نیز از اعراب اقتباس کرده بودند که سیارات بر حسب مقامشان در آسمان بر سر نوشت انسان ها تأثیر دارند و میکوشیدند از روی وضع ستارگان از آینده خبر دهند. این نظریه پیشگوئی از روی ستارگان بعدها بصورت یک دستگاه Système تکامل یافت و ستاره شناسی نام گرفت.

1 - Scolastique

2 - Saint Thomas d'aquin

3 - Marco Polo

4 - Mauritanians

دانشمندان قرون وسطی در شیمی بیش از هر چیز به کیفیت مره و فلزات علاقمند بودند و تصور میکردند که با فعل و انفعالات مختلف میتوان فلزهای ساده را بطلا و یا نقره مبدل کرد. این تعالیم بنام کیمیا Alchimie خوانده شد.

تسلط کلیسا مانع رشد آزادانه علوم بود. کلیسا تحقیقات علمی آزاد را برای اقتدار خویش خطرناک میدید و از این رو دانشمندان را که در جستجوی راههای جدید دانش بودند مورد تمقیب قرار میداد.

در میان دانشمندان قرون وسطی مغزهای متفکری پیدا شدند که میکوشیدند با معتقدات و کشفیات تازه برگنای دانش بیفزایند. راجر بیکن^۱ کشیش انگلیسی در قرن سیزدهم میآموخت که دانش واقعی باید بر پایه استقراء و تجربه قرار داده شود.

روجر بیکن

بیکن در این اندیشه بود که علوم را در خدمت فنون و صنایع بگمارد، ماشینهای بسازد که کشتیها و اراپها را حرکت دهد یا در فضا به پرواز درآید، او اختراع ذره بین و تلسکوپ را پیش بینی میکرد و روی باروت تجربیاتی بعمل آورد. بیکن از طرف کلیسا محکوم و زندانی شد و چهارده سال در آنجا بسربرد و هنگامی که پیرو فرتوت شده بود آزاد گردید. و پس از آزادی دیری نپائید که درگذشت.

کلیسا بر روی هنر قرون وسطا نیز تأثیری عظیم بجای نهاد. بزرگترین و زیباترین بناها همان نمازخانهها Cathedral بودند. در اوایل قرون

معماری

وسطی هنر ساختمانی به انحطاط گرائید ولی حتی در زمان شارل کبیر معماران تقلید از سبک رومی را آغاز کردند. طی قرن دهم تا دوازدهم در نزدیکی دیرها و شهرهایی که محل زندگی اسقفها بود کلیساهای بزرگی ایجاد شد. معابد بزرگ و با عظمت و ادعیه مطمئن و پرشکوه همراه با موزیک و آواز دسته جمعی میبایستی براذهان مردم اثر بگذارد و آنانرا مجنوب کلیسا کند.

در قرون دهم تا دوازدهم در ساختمان بناهای سنگی هنوز مهارتی بکار نمیرفت. بناها اغلب زمخت و جسیم بود و در آنها کوهی از مصالح بکار میبردند چنانکه با دیوارهای عریض، پنجرههای باریک و ستونهای ستبر و زمخت خود بیشتر به قلعه شباهت داشتند. صفت ممتاز معابد قرنهای دهم تا دوازدهم طاقهای گنبدی بود که از رومیها اقتباس شده بود و شیوه معماری آن رومن^۲ نامیده میشد. معابد با حجاریهای بیقواره ای که رنگهای تندی داشت تزیین یافته بود.

در پایان قرن دوازدهم در شهرهای شمالی فرانسه سبک جدیدی بوجود آمد که بعدها نام گوتیک^۳ بخود گرفت. این سبک از فرانسه به تمام کشورهای اروپا راه پیدا کرد و رواج یافت. از این زمان هنر ساختمانی پیشرفت کرد، در شهرها اصناف ساختمانی پیدا شد و بنایان تعلیمات تخصصی فرا میگرفتند.

بناهای گوتیک از بناهای سبک رومن ظریف تر بود. در آنها پنجرههای عریض با شیشههای

1 - Roger Bacon

2 - Romain

3 - Gothique

تاریخ قرون وسطی

شفاف تعبیه میکردند ، ستونها باریکتر و ظریفتر شد . طاق‌های گنبدی سبک رومن به طاق‌های بیضی یا هلالی شکل تبدیل یافت . عمارات بطور کلی سبک ترودارای فضائی وسیع‌تر شدند تزئینات حجاری زیادتر و گران‌قیمت‌تر شد . پیکرهای دوران گوتیک از حجاری‌های زمخت سبک رومن بسیار با روح‌ترو طبیعی‌تر بود . سبک گوتیک منعکس‌کننده فرهنگ عالیت‌ری است که در دوران رشد شکفتگی شهرها بوجود آمده است . از این پس دیگر نه فقط کلیساها ، بلکه عمارات بزرگ شوراهاى شهرى ، که با برج‌های بلند تزئین مییافت ، به سبک گوتیک ساخته میشد .



فصل یازدهم

امپراتوری و حکومت پاپ در قرن دوازدهم و سیزدهم

۱ - مبارزه امپراتوران و پاپ‌ها در قرن دوازدهم

هوهن شتاوفن.
فردریک اول
باربروس

مبارزه امپراتوران با پاپ‌ها در قرن دوازدهم از نو آغاز شد. در این قرن خاندان جدید هوهن شتاوفن^۱ براریکه^۲ امپراتوری جای گرفت. یکی از افراد خاندان فردریک اول باربروس (۱۱۵۲ تا ۱۱۹۰) به قدرت امپراتوری اعتقادی بسیار راسخ داشت و معتقد بود که امپراتور وارث قدرت روم قدیم است و تمام فرمانروایان اروپا بایستی از او تبعیت کنند. اما در این زمان حتی در خود آلمان نیز امیران نیرومند فراوان بودند و اعتنائی به قدرت امپراتور نمیکردند. بویژه یکی از آنان بنام هانری لولیون^۲ امیر مقتدر ساکس و باویر بود و دو پنجم خاک آلمان را زیر فرمان داشت. فردریک اول میبایستی قدرت نهائی خود را در مبارزه با شاهزادگان آلمان آغاز کند و برای این کار لازم بود ابتدا به تحکیم موقعیت خویش در ایتالیا پردازد. او در نظر داشت با استفاده از ثروت شهرهای ایتالیا قدرت خود را در آلمان و تمام اروپا بسط دهد.

مبارزه
فردریک اول
با فتودال‌های
لمباردی

فردریک اول بر آن شد که کار را از مطیع ساختن شهرهای لمباردی (شمال ایتالیا) آغاز کند. وی با استناد به قوانین روم چنین اعلام داشت: «قانون یعنی اراده پادشاه». اوشهرهای لمباردی را از استقلال محروم ساخت و عمال خود را بر آن‌ها گت^۳ نهاد. فردریک اول بمنظور تحقق بخشیدن به این تصه^۴ موجب عصیان شد که شهر بزرگ لمباردی - میلان - در رأس آن قرار داشت.

1 . Hohenstaufen

2 . Henri le Lion

فردریک میلان را محاصره کرد و این محاصره دو سال طول کشید ولی سرانجام شهر از پای درآمد و عاجزانه تسلیم فاتحان شد. مردم میلان بعلامت انقیاد طناب بگردن انداخته در صفوف طولانی بخدمت فردریک آمدند. فردریک اهالی شهر را در روستاهای مجاور اسکان داد و آنان را به بیکار کشید و حکم کرد تا شهر را ویران سازند و زمین را شخم بزنند که دیگر میلان وجود خارجی نداشته باشد.

شکست

فردریک اول

فردریک اول پیروز شد اما با همه این احوال موقعیت او پایدار نبود. در آلمان مبارزه با فئودالها ادامه داشت. پاپ در ایتالیا از بسط بیشتر از اندازه قدرت امپراتور بیمناک بود. شهرهای لمباردی تحت حمایت پان‌ها (اربابها) اتحادیه‌ای تشکیل دادند که در رأس آن میلان احیاء شده قرار داشت و باین ترتیب مبارزه امپراتور با شهرها از نو در گرفت. فردریک اول مجدداً به ایتالیا اردو کشید اما شاهزادگان آلمان و مقتدرترین آنان دوک‌های لوبون از یاری وی سربازند. چریک‌های شهرهای ایتالیا در لنیانو^۱ (نزدیکی میلان) در ۱۱۷۶ شکست سختی بر سپاهیان فردریک وارد آوردند و فردریک خود از اسب بد زیر افتاد و بزحمت نجات یافت.

در مجمعی که در ونیز تشکیل گردید فردریک اول مجبور شد ابتدا به پای پاپ بیافتد و سپس بر مسند جلوس کند. شهرهای لمباردی استقلال خود را باز یافتند.

فردریک طی سالهای بعد توانست موقعیت خود را مستحکم سازد. او با استفاده از کشمکش‌های فئودالها هائری لولین را از قسمت بزرگی از متصرفاتش محروم کرد؛ دختر پادشاه سیسیل را برای پسر خود به زنی گرفت و باین ترتیب جنوب ایتالیا و سیسیل را بر قلمرو حکومت خاندان خود افزود.

۲- قدرت پاپ‌ها در قرن سیزدهم

پاپ

اینوسان سوم

دربار پاپ‌ها در زمان اینوسان^۲ سوم (۱۱۹۸ تا ۱۲۱۶) قدرت فوق‌العاده‌ای کسب کرد. اینوسان سوم نیز مانند گریگوری هفتم برای قدرت پاپ‌ها مقامی والا قائل بود. او مینویسد: «ما (پاپ‌ها) از جانب خداوند مأموریم که بر کلیه خلایق و ممالک عالم حکم برانیم». وی معتقد بود که پاپ تنها یک فرمانروای روحانی نیست بلکه باید بر سلاطین نیز حکومت کند و این اندیشه را با این عبارت بیان میدارد: «همچنانکه ماه از خورشید نور میگیرد مقام سلطنت نیز رونق و اقتدار خود را مرهون پاپ است». اینوسان سوم نخستین پاپی است که اعلام داشت پاپ نماینده خداوند در روی زمین است.

ثروت پاپ بسرعت افزایش یافت. اینوسان سوم امر جمع‌آوری «اعانات صلیبی» را به گویا بمنظور تدارک جنگهای صلیبی از مردم گرفته میشد مقرر داشت. دریافت این وجوهات بعدها نیز، هنگامیکه جنگهای صلیبی قطع شد، از میان رفت.

پاپ از روحانیان کلیه کشور های کاتولیک پولهای گزافی دریافت میداشت و از آن پس پاپ‌ها همگی معاملات بولی عمده‌ای بدست صرافان ایتالیائی انجام میدادند.

1 - Pan

2 - Legnano

3 - Innocent

تاریخ قرون وسطی

منبع عمده عواید پاپ ها تجارت «آمرزش گناگان Indulgence» بود. عقیده براین بود که کلیسای کاتولیک میتواند معاصی گناهکاران را ببخشد و آنانرا در آن دنیا از عذاب دوزخ برهاند.

کلیسا الواح مخصوصی بنام بخشایش آماده داشت و خرید این الواح گناهکار را از عقوبت نجات میداد. کلیسا نه تنها گناهان گذشته را در برابر اخذ پول می آمرزید بلکه معاصی آینده را نیز بهمین شکل می بخشید و باین ترتیب کلیسا با فروش این الواح پولهای هنگفتی تحصیل کرد.

پاپ با این شیوه ها ثروت گرانی اندوخت و دربار پاپ به مرکز حیات روحانی و سیاسی سراسر اروپای غربی مبدل شد.

جان^۱ پادشاه انگلستان و اسال پاپ شد و پذیرفت که خراج گزافی به اوپردازد و بسیاری دیگر از پادشاهان و اسالی پاپ اینوسان را قبول کردند. پاپ با برافروختن جنگهای فتووالی در آلمان توانست قدرت امپراتوری را تضعیف کند.

معهذا درهمین زمان تعالیمی رواج یافت که اساس کلیسای کاتولیکی را متزلزل میساخت.

بدعت های مذهبی

توده های زحمتکش مردم میخواستند نظام اجتماعی را تغییر دهند اما تکیه گاه نیرومند این نظام کلیسای ثروتمند و مقتدری بود که پیوسته جانب اربابان را میگرفت و زحمتکشان را به طاعت و قبول خفت دعوت میکرد. از این رو این تقاضا بیش از پیش مطرح شد که کلیسا بایستی ثروت را رها کند و تعالیم خود را تغییر دهد. مخالفت با تعالیم کاتولیکی «هرزی»^۲ نام گرفت و «هرزی» بمعنی انشعاب و سر باز زدن از اطاعت کلیسای حاکم میباشد.

رایج ترین بدعت ها مربوط به دو گروه وودوا^۳ و کاتارها^۴ میباشد. تعالیم وودواها در جنوب فرانسه رواج یافت. مؤسس این فرقه – والدو^۵ – تاجر بود. او ثروت خود را تقسیم کرد و برای موعظه بمیان پیشه وران و دهقانان تهیدست رفت. والدو میآموخت که بایستی کلیسا از مال و ثروت دست بردارد و روحانیان را بخاطر انحراف از اصول مسیح و گردآوری ثروت سرزنی میکرد و مردم را به مساوات و بازگشت به زندگی ساده ازان بیبخت فرا میخواند. داعیان و مبلغان گروه وودوا با لباس زنده و مندرس در شهرها و دهات فرانسه و ایتالیا سفر میکردند تعداد پیروان والدو بسرعت افزایش یافت.

جنبش رافضی دیگری بنام کاتارها (مشتق از کلمه یونانی کاتاروس Catos) بمعنی پاک) در فرانسه و شمال ایتالیا بسط یافت. کاتارها کلیسای کاتولیک و تعالیم آنرا مطلقاً مردود می شمردند و پاپ ها، اسقف ها و کشیشان را برسمیت نمیشناختند و برای خود قدسین جداگانه ای داشتند.

1 – Jhon
5 – Valdo

2- Hérésie

3- Vaudois

4-Cathares

فصل یازدهم

۱۰۹

کاتارها وودواها را در جنوب فرانسه بمناسبت شهر آلبی^۱ که مرکز عمده آنان بود آلبی^۲ مینامیدند. در فرانسه بسیاری از شهرنشینان و شوالیه‌ها به آلبی ها پیوستند و دوک تولوز^۳ از آنان حمایت کرد. فتودال‌ها قصد داشتند از این راه املاک غنی کلیسای کاتولیک را تصاحب نمایند.

پاپ انیوسان سوم برضد آلبی ها جنگ صلیبی اعلام داشت (۱۲۰۸). در شمال فرانسه سپاه عظیمی از شوالیه‌ها گرد آمد. جنگ بیست سال دوام یافت. صلیبیان با وحشیگری باور نکردنی با رافضیان رفتار کردند، تمام سکنه شهرها را نابود ساختند. سفير پاپ میگفت: «همه را بقتل برسانید، خداوند در دنیای دیگر هواخواهان خود را جدا خواهد ساخت». یعنی خداوند خود کاتولیک و رافضی را از یکدیگر باز خواهد شناخت. ناحیه ثروتمند و پررونق جنوب فرانسه یکسره بیگانه رفت و ویران شد.

کلیسا برای مبارزه با رافضیان محکمه مخصوصی بنام انکیزیسیون^۴ تشکیل داد. مأموران انکیزیسیون همه جا رافضیان و افراد مشکوک را جستجو میکردند، آنانرا بزندان میانداختند و در زیر شکنجه از آنان اعتراف میگرفتند. برای مجازات «بدون خونریزی» به قصات اختیارات اداری داده میشد و با این ترتیب خدعه آمیز سوزاندن رافضیان در آتش مرسوم گردید. هر جا که ظن رافضی میرفت آتش‌ها افروخته میشد و بمنظور ترساندن دیگران اعدام دره‌لاء عام صورت میگرفت.

فرقه
مسکینان

اما کلیسای کاتولیک دریافت که برای مقابله با جنبش خلق کشتار و شکنجه کافی نیست و در جستجوی راه‌هایی برآمد که مردم را بخود جلب کند. باین منظور فرقه کشیشی «مسکینان» فرانسیسکن^۵

تأسیس یافت. اعضاء این فرقه مانند وودواها پابره‌نه راه میرفتند و در جامه‌ای فقیرانه سر میکردند، به پرستاری بیماران میپرداختند و به محتاجان صدقه میدادند. اینان در بین دهقانان و پیشه‌وران موعظه میکردند و آنانرا به اطاعت از کلیسا فرا میخواندند. فقر فرانسیسکن‌ها ظاهری بود و صومه‌های این فرقه خیالی زود صاحب زمین و ثروت شدند. فقر ظاهری اینان از آن جهت لازم بود که موزیانه در ایمان مردم رخنه کنند.

فرقه دیگری از «مسکینان»، دومینیکن ها^۶ بودند که هدف آنان مبارزه با رافضیان بود. دومینیکن‌ها وظیفه داشتند که تمالیم الهیون را تدوین کنند. اینان بویژه بعنوان مفتشین عقاید شهرت یافتند، و بخاطر تمصبی که دریافتن رافضیان و قلع و قمع آنان نشان میدادند خویشتن را «سکان درگاه حق» مینامیدند.

نه‌خرمن‌های آتش و نه مواظ کشتیشان هیچک نتوانست رافضیان را خاموش سازد زیرا آنان در مبارزه علیه قدرت کلیسا از جانب توده‌های بی‌خبر خلق و شهرنشینان ناراضی پشتیبانی میشدند. و بجای مرتدانی که از طرف کلیسا قلع و قمع میشدند افراد تازه‌تر و تازه‌تری سر بر میکردند.

1- Albi

2- Albigeois

3- Toulouse

4- Inquisition

5- Franciscans

6- Dominicans

تاریخ قرون وسطی

علی‌رغم تمام قدرت پاپ، افزایش نفوس رافضی سقوط کلیسای کاتولیک را گواهی میداد. مبارزه بین پاپ‌ها و امپراتوران در طول نیمه اول قرن سیزدهم ادامه داشت.

فردریک دوم .

سقوط خاندان

هوهن شتافن

خطرناکترین دشمن پاپ فردریک دوم^۱ نواده هاربروس بود. او در حالیکه سیسیل و جنوب ایتالیا را بتصرف خود درآورد

هم امپراتور امپراتوری مقدس روم و هم پادشاه پادشاهی سیسیل بود. در زمان او پادشاهی سیسیل یکی از نیرومندترین و ثروتمندترین حکومت‌های اروپا شد. فردریک دوم خود مختاری فتودال‌های سیسیل و جنوب ایتالیا را درهم شکست و به سلطانی هلامنازع مبدل گشت. وی از اعراب سیسیل سپاهی دائمی بوجود آورد و ناوگان نیزومندی تأسیس کرد. فردریک دوم با کشورهای مسلمان شرق مناسبات تجارتی سودمندی برقرار ساخت. خزانه او از مالیات بازرگانی و انحصارهای دولتی، که به سبک بیزانس ایجاد کرده بود، ثروتمند شد.

فردریک دوم میخواست سرانجام تمام ایتالیا را مطیع خود سازد و بهمین مناسبت به جنگ با پاپ‌ها و شهرهای شمال ایتالیا کشانده شد. پاپ‌ها چندین بار او را لعنت و تکفیر کردند اما او به لعنت‌ها و تکفیرهای پاپ‌ها اعتقادی نداشت و تمام فرمانروایان را بضد پاپ، دشمن مشترك، به اتحاد دعوت کرد. فردریک دوم در گرماگرم جنگ ایتالیا درگذشت (۱۲۵۰).

سلسله هوهن شتافن در این جدال ازمیان رفت و امپراتوران آلمان لاعلاج از حکومت بر ایتالیا دست برداشتند. در آلمان شاهزادگان برای کسب خودمختاری کامل از جنگهای ایتالیا استفاده کردند. پس از انقراض خاندان هوهن شتافن قدرت امپراتوری در آلمان بکلی از میان رفت.

با این ترتیب نقشه امپراتوران آلمان- تشکیل پادشاهی سراسر اروپا- مخصوصاً بعلمت مقابله شهرهای ایتالیا شکست قطعی یافت و آلمان در جریان این جنگها بیشتر از روزگار گذشته قطعه قطعه شد.

فصل دوازدهم

استیلای مغولان

در همان زمان که در اروپای غربی مبارزه میان امپراتوران و پاپ‌ها جریان داشت ، حوادث عظیمی بوقوع می‌پیوست که غرب را با خطرات دهشتباری تهدید میکرد: در آسیای مرکزی حکومت سترگ مغول بوجود آمده و بر قسمت عمده آسیا و اروپای شرقی استیلا یافته بود .

کوچ‌نشینان آسیای میانه

قبایلی که در جلگه‌ها و دشتهای آسیای میانه می‌زیستند به گله‌داری اشتغال داشتند. رમેای اغنام واحشام و گله‌های اسب تمام ضروریات زندگی این قبایل را فراهم میساخت ؛ از شیر و گوشت آنها تغذیه میکردند ، از پشمشان نمد می‌آیدند و از پوستشان تسمه، لباس و زین و برگ میساختند . احشام عموماً سراسر سال را در چرا بودند. تنها مسئله‌ای که موجب دغدغه خاطر گله‌داران میشد راندن گله‌ها از چراگاهی به چراگاه دیگر و محافظت آنها از دستبرد قبایل دشمن و جانوران درنده بود . این تغییر مکان چهارپایان در طول سال چندین بار صورت میگرفت و مردم نیز به همراه گله‌ها و رمه‌ها کوچ میکردند . مساکن (Yourte) آنان با این نقل مکان‌های مداوم متناسب بود . یورت‌ها را در هر نقطه‌ای به آسانی برپا میداشتند و به آسانی برمیچیدند . این یورت‌ها در ارا به‌عائی که بوسیله گاو یا گاو میش و یا اسب کشیده میشد حمل میگردد و غالباً آنها را بر روی ارا به‌ها با استحکام خاصی تعبیه میکردند .

زندگی گله‌داران بی‌اندازه سخت بود . مصائب طبیعت، که چهارپایان را از میان میبرد و گله‌داران را به نابودی میکشاند ، هجوم جانوران درنده و یورشهای قبایل مجاور - همه اینها مرد و زن را مجبور میساخت که پیوسته انضباط سختی را رعایت کنند و برای مقابله با هر حادثه‌ای مدام آماده باشند. هر قبیله در عین حال بمنزله یک سازمان جنگی با انضباطی بود که تهور و بی‌باکی در آن بیش از هر چیز ارزش داشت .

دیگر مدتها بود که در میان کوچ‌نشینان آسیای میانه چهارپایان مال مشترك قبیله محسوب نمیشدند. در بین گله‌داران قشری از اشراف پیدا شده بود که هر يك هزاران سرگاو و گوسفند و صدها اسب داشتند. گروه‌هایی از مردان متهور و بی‌باك گرد اشراف جمع شدند . اینان

تاریخ قرون وسطی

به زندگی سخت و ساده قانع نبودند. کشورهایمانند چین، هند و ایران که آسیای میانه را در خود گرفته بودند بنظر آنها بمنزله گنجینه‌ای افسانه‌ای بشمار میرفت. به قهقهه‌هایی که درباره ثروت این کشورها میشنیدند با ولع گوش میدادند، ترانه‌های آنان افسانه غارت کشورهای ثروتمند بیکانه و تأسیس دولتهای کاملی از کوچ نشینان بی‌پایه را پیوسته زنده نگاه میداشت. اشراف قبایل منفرد و پراکنده کوچ نشین برای دفاع از اراضی و گله‌های خود بمنظور جنگ و تحصیل غنایم به تدریج با یکدیگر متحد میشدند.

چنگیز خان
و تشکیل
ارتش

مردی که در رأس قبایل متحد مغول قرار گرفت تموچین نام داشت که در مجمع بزرگ اشراف مغول (قوریلتای) عنوان امپراتوری بدست آورد و از آن پس او را چنگیز خان نامیدند. چنگیز خان که مردی بیسواد بود و جز زبان قبیله خود زبان دیگری نمیدانست خیلی زود توانست استعداد خارق‌العاده خود را در فرماندهی و سازمان دهی نشان دهد. او از افراد تحت فرماندهی خود یک سازمان نظامی بوجود آورد. تمام افراد ذکور مغول به دسته‌های ده، صد و هزار نفری تقسیم شدند. در هر یک از این دسته‌ها فقط افراد یک طایفه جای داشتند. چنگیز خان در رأس هر واحد یکی از اشراف طایفه را بفرماندهی برگمارد و این مقام را موروثی شناخت. تمام این واحدها جزئی از واحدهای بزرگتر نظامی بودند و سپاه بطور کلی به سه قسمت تقسیم میشد: قسمت مرکزی، جناح راست یا قسمت غربی، و جناح چپ یا قسمت شرقی. انضباط سخت که کوچکترین نافرمانی و ترس و ضعف را با کیفر مرگ مجازات میکرد - این واحدها را، که بدون آنهم زندگی کوچ نشینی آنانرا با انضباط بار آورده بود، در یک مجموعه واحد متشکل ساخت.

فتوحات
مغولها

نخستین اردو کشی بزرگ چنگیز خان متوجه شرق و بمنظور تصرف شمال چین بود.

این اردو کشی با اشغال پایتخت چین شمالی که اکنون پکن

نامیده میشود پایان یافت (۱۲۱۵).

چنگیز خان در چین غنایم هنگفتی بدست آورد و پس از آن برای جنگ با حکومت‌های مسلمان بسوی غرب پراه افتاد. سپاه عظیم مغول در اینجا به دسته‌های پراکنده فتو دالی برخورد کرد و آنها را یک یک درهم شکست و پس از تسخیر آسیای میانه و نواحی شرق ایران تا رود سند پیش تاخت. چنگیز در حالیکه سپاهیان تحت فرماندهی جبهه ۱ و سایوتای ۲ بشمال ایران فرستاده بود از قفقاز گذشت و به دشتهای جنوب روسیه نفوذ کرد و قبایل قپچاق و پالووت - ساکنین این نواحی را - شکست داد و برای اولین بار در روی رودخانه کالکاء بر امپراتورس غلبه کرد. چنگیز خان در سال ۱۲۲۷ در گذشت اما فتوحات مغولان با مرگ او متوقف نشد. جانشینانش چین مرکزی و جنوبی را به تصرف در آوردند و در آسیای صغیر به دریای مدیترانه رسیدند. لشکر کشی‌های باتو ۳ - نواده چنگیز خان - برای اروپائیان بی‌مخوف‌تر بود زیرا او

پس از غلبه بر عده‌ای از امیران روس به مجارستان، لهستان و آلمان یورش برد. سپاهیان مجار، لهستانی و آلمانی درهم شکسته شدند و تنها کشفکش میان اشراف مغول بود که اروپا را نجات داد.

حکومت

مغول

سلطه مغول بر ملت‌هایی که میانه اقیانوس کبیر تا دریای مدیترانه می‌زیستند به مثابه وحشت‌انگیزترین بلایا تا مدهای مدید در خاطر ملل باقی ماند. در واقع اشراف مغول ملل مغلوب را بشکل بی‌سابقه‌ای با سارت کشیدند. نواحی وسیعی که به ثروت و فرهنگ خود می‌بالید یکباره به ویرانی گرائید، شهرها و دهکده‌ها به یغما رفت و به آتش کشیده شد و سکنه آنها به اسارت درآمدند. اخذ مالیات‌های سنگین که با شکنجه و مرگ توأم بود درهمه جا موجب فرار گروهی اهالی میشد. زمانی دراز لازم بود تا در سرزمینهای مفتوحه شرایط مساعدتری برای حیات فرهنگی بوجود آید. در قرن سیزدهم و چهاردهم امپراتوری مغول به حکومت‌های جداگانه‌ای (اولوس) تحت حکمرانی جان‌نشینان چنگیز خان تقسیم شده بود. مهمترین این حکومت‌ها چین (امپراتوری یوان)^۱ اولوس جغتای، خان نشین سیبری و حکومت قبیله طلایی بود. نیرومندترین آنها در قلمرو سابق ایران بوجود آمد.

پایان

خلافت بغداد

سپاه چنگیز خان سرزمین ایران را در هم کوبید ولی فتح آن را بپایان نرساند، و حل این مسئله در اواسط قرن سیزدهم بوسیله هلاکوخان

نواده چنگیز خان صورت گرفت. هلاکوخان آن قسمت از نواحی

ایران را که هنوز بتصرف مغولها در نیامده بود فتح کرد، و در سال ۱۲۵۸ بغداد را گرفت و آخرین خلیفه و خویشان نزدیک او را بقتل رساند. مغولان به هنگام تصرف بغداد غنائم گرانهایی به دست آوردند. در خزانه خلیفه آنچنان ثروت گرانی انباشته بود که با آن میشد سپاه عظیمی بسیج کرد اما خلیفه آزمند نمیخواست به گنجینه خود دست بزند و تمام آن بچنگ فاتحان افتاد. هلاکوخان برای حفظ این گنجینه فرمان داد تا در جزیره واقع در دریاچه ارومیه دژی تسخیر ناپذیر بنا کنند.

هلاکوخان پس از فتح بغداد روانه آذربایجان شد و تبریز را پایتخت خود قرار داد.

اروپای غربی از سلطه مغولها، که یوغ سنگین خود را برگردن عده‌ای از کشورهای آسیا و اروپای شرقی نهاده و رشد اقتصاد و فرهنگ آنها را سد کرده بودند، رهائی یافت. اما مغولان با هجوم به لهستان و مجارستان و وجبات

مغولان و

اروپای غربی

اضطراب اروپای غربی را فراهم می‌ساختند. در اثر این تهاجمات نواحی وسیعی ویران شد، عده‌ای از سکنه نابود شدند، برخی به اسارت رفتند و به بردگی فروخته شدند، و برخی دیگر سربه جنگلها نهادند تا از چنگ سواران مخوف صحرا گرد نجات یابند. تنها مبارزات فهرمانانه ملت‌های روس^۱ و اوکراین^۲ با حکومت‌های مغول - قبیله طلایی که بعداً به خان‌نشین‌های متعددی تجزیه شد - بود که اروپا را از این یورشهای وحشت‌زنانجات داد.

فصل سیزدهم

فرانسه در قرن دوازدهم تا پانزدهم

۱ - فرانسه در قرن دوازدهم و سیزدهم - تحکیم قدرت سلطنت

تضعیف قدرت سلطنت در زمان کاپسین‌ها

در ابتدای قرن دوازدهم فرانسه فقط بظاهر پادشاهی واحدی را تشکیل میداد ولی در حقیقت به نواحی فئودالی خودمختار چندی (دوک نشین‌ها و کنت نشین‌ها) تجزیه شده بود. مهمترین این نواحی عبارت بودند از فلاندر^۱ در شمال، نورماندی^۲ و برتانی^۳ و آنژ^۴ در غرب شامپانی و بورگنی^۵ در شرق، آکتین^۶ و دوک نشین تولوز در جنوب. هر یک از این نواحی از ملك سلطنتی کاپسین‌ها کم و بیش وسیع‌تر بود. شهرهای عمده متعلق به شاه پاریس و ارلئان^۷ بود. تمام دوک‌ها و کنت‌ها فقط اسماً و اسال شاهان کاپسین بودند ولی در واقع آنان در نواحی خود حکومت‌های کاملاً مستقلی داشتند و پادشاه با هیچ وسیله‌ای نمیتوانست آنان را به اطاعت از خود وادار سازد. کاپسین‌ها حتی در املاک خود نیز نمیتوانستند و اسال‌هایشان را به تبعیت از خود مجبور کنند. و اسال‌های شاه قلاع مستحکمی می‌اختند و در شوارع عمومی به غارت می‌پرداختند، بطوریکه خود پادشاه نیز مجبور بود در قلمرو خویش به همراه گروه‌های مسلح نیرومندی حرکت کند.

تمام کار و سیاست اولین کاپسین‌ها در مبارزه پایان ناپذیر با و اسال‌های نافرمان و دست اندازیه‌ای جزئی به منظور توسعه املاکشان خلاصه میشود. این پادشاهان در اینگونه موارد حتی بعضی اوقات اصول را نیز زیر پا می‌گذاشتند. برای مثال میگویند که یکی از آنان - فیلیپ^۸ اول (۱۰۶۶ تا ۱۱۰۸) - بازرگانان ایتالیائی را که با مال التجاره به بازار مکاره میرفته‌اند غارت کرده است.

- Flandre	2- Normandie	3 - Bretagne	4- Anjou
5- Bourgogne	6- Aquitaine	7- Orleans	8- Philippe

توسعه شهرها و بازرگانی. تقویت کاپسین‌ها

اما در قرن دوازدهم قدرت کاپسین‌ها افزایش یافت. رشد شهرها و توسعه بازرگانی به این امر کمک کرد زیرا املاک سلطنتی موقعیت جغرافیائی ممتازی داشت؛ راههای عمده بازرگانی شمال و مرکز فرانسه بر روی رودخانه‌های سن^۱ و لوآر^۲ از این منطقه می‌گذشت. توسعه تجارت کاپسین‌ها را ثروتمند ساخت زیرا آنان از کالاهای وارداتی و صادراتی حق‌العبور می‌گرفتند. به علاوه شهرها متحد نیرومند پادشاه شدند. در این زمان مبارزه خونین کمون‌های شمال فرانسه با سنیورها درگیر بود. پادشاهان در این مبارزه به حمایت شهرنشینان برخاستند و با بنویسید قدرت سنیورهای نیرومند را تضعیف کردند. شهرها نیز در ازای این حمایت با نیروهای جنگی خود به پادشاهان یاری نمودند. متحد دیگر پادشاه روحانیان بودند، کلیساها و صومعه‌های ثروتمند از دست اندازیهای فئودال‌ها در رنج بودند و از این رو پادشاهان را در مبارزه ضد آنان کمک می‌کردند. کلیساها و صوامع خزانه تهی شاه را با پول خود انباشتند و از املاک خود نیروهای چریکی برای تقویت سپاه پادشاه اعزام داشتند. پادشاه با کمک شهرها و روحانیان توانست قدرت خود را در املاکش استحکام بخشد. اینک دیگر پادشاهان در صدد برآمده بودند که فئودال‌های بزرگ فرانسه - دوک^۳ هاو کنت‌ها - را مطیع خویش سازند.

حکومت پلانتاژنه

اما در نیمه دوم قرن دوازدهم برای پادشاهان فرانسه رقیبان نیرومندی پیدا شدند. در کنار املاک آنان حکومت بزرگ پلانتاژنه‌ها^۴ بوجود آمد. دوک‌های آنزو که به پلانتاژنه ملقب بودند به جز آنزو، قسمت غربی فرانسه و سواحل اقیانوس اطلس در دست آنان بود. در سال ۱۱۵۴ دوک آنزو، هانری پلانتاژنه^۵، به پادشاهی انگلستان رسید. اینک دیگر املاک پلانتاژنه‌ها از املاک پادشاه فرانسه شش‌بار وسیع‌تر بود.

اما ضعف پلانتاژنه‌ها در آن بود که واسال‌های آنان در فرانسه از ایشان فرمان نمی‌بردند و میکوشیدند حمایت پادشاه فرانسه را بخود جلب کنند. به علاوه پلانتاژنه‌ها مجبور بودند با فئودال‌ها و شهریان انگلستان مبارزه کنند. کاپسین‌ها برای تصرف املاک پلانتاژنه‌ها در فرانسه از این موضوع استفاده کردند.^۶

فیلیپ دوم اکوست و جنگ با پلانتاژنه

فیلیپ دوم اکوست پادشاه فرانسه (۱۱۸۰ تا ۱۲۲۳) قسمت عمده املاک پلانتاژنه‌ها را در شمال و مرکز فرانسه، از جمله آنزو و نورماندی را به تصرف درآورد و هنگامیکه ژان سان‌تر، پادشاه انگلستان، درصد آمد که بیاری امپراتور آلمان این اراضی را باز پس بگیرد، فیلیپ دوم اکوست سپاه او را درهم کوبید و سپس امپراتور آلمان را نیز در بووین^۷، در فرانسه، شکست داد (۱۲۱۴). این پیروزی نمایان تسلط او را بر این اراضی مسلم ساخت و اینک دیگر برای پادشاه انگلستان فقط در جنوب غربی فرانسه املاکی باقی مانده بود. چیزی نگذشت

۱ - Seine

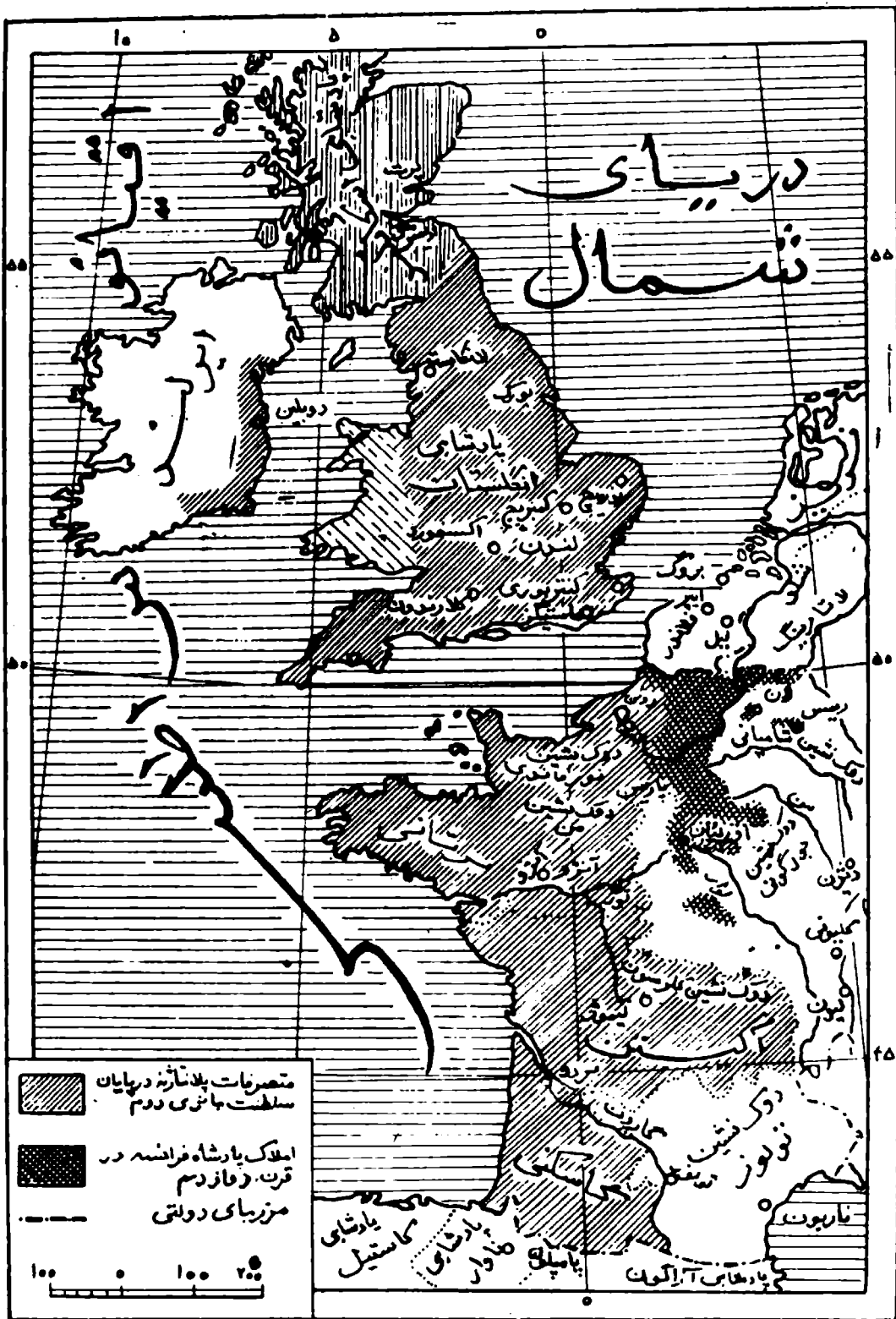
2 - Loire

3 - Duc

4 - Plantagenêts

5 - Henri Plantagenêt

6 - Bouvine



مصرفات پلانشاره

که دوک نشین ثروتمند تولوز نیز، که شوالیه‌های شمال فرانسه به بهانه «جنگ صلیبی» برضد آلبیژوئن‌ها آنها را اشغال کرده بودند، به املاک پادشاهی ملحق شد.

به این ترتیب املاک سلطنتی به دریای مدیترانه راه یافت و از هر یک از املاک فتودالی خود

مختار فرانسه چندین بار وسیع‌تر شد.

در زمان لوئی نهم^۱ (۱۲۲۶ تا ۱۲۷۰) - نواده فیلیپ دوم - برای

تثبیت قدرت سلطنت اقدامات مهمی بعمل آمد.

اصلاحات قضائی

لوئی نهم

مهم‌تر از همه اصلاحات قضائی بود که از راه آن میخواستند

قدرت قضائی فتودال‌ها را تضعیف و محاکم سلطنتی را تقویت کنند. لوئی نهم مقررداشت که در مورد آراء صادره از محاکم فتودال‌ها میتوان به محاکم سلطنتی شکایت برد. رسیدگی به امور مهمه مانند قتل، غارت، حریق عمدی و تقلب در پول از صلاحیت محاکم فتودالی خارج شد و منحصراً در اختیار محاکم سلطنتی قرار گرفت.

لوئی نهم اغلب شخصاً به امور قضائی رسیدگی میکرد، شکایات علیه فتودال‌های بزرگ را می‌پذیرفت و آنها را مجبور می‌کرد که به تصمیمات او تن در دهند. این امر ناراضائی بارون‌های بزرگ را بر میانگیخت اما شوالیه‌های کوچک، روحانیان و شهرنشینان از پادشاه پشتیبانی میکردند.

لوئی نهم قضاوت از طریق جنگ تن به تن را، که در محاکم فتودال‌ها غالباً امور را بوسیله آن حل و فصل میکردند، از محاکم خود برانداخت.

۲ - فیلیپ چهارم لوبل و پیدایش اناژرو

فیلیپ^۳ چهارم (۱۲۸۵ تا ۱۳۱۴) - نواده لوئی یازدهم - یک رشته

نواحی جدیدی را به املاک سلطنتی ملحق ساخت و مهمترین آنها

دوک نشین شامپانی بود که بخاطر بازار مکاره اش شهرت داشت. فیلیپ

فیلیپ چهارم

و پاپ بنیفاس هشتم

بر آن شده که دوک نشین ثروتمند فلاندر را تصرف کند اما بهادران اواز صنعتکاران فلاندر شکست خوردند. فیلیپ برای جنگ‌های خود به پول زیادی احتیاج داشت و این احتیاج دائمی به پول او را به کشمکش با پاپ بنیفاس^۴ هشتم کشاند. بنیفاس هشتم مانند اینوسان سوم میکوشید بهر طریق بر قدرت پاپ بیافزاید و بیش از هر چیز در اندیشه افزایش عواید خود بود، پاپ روحانیان را از پرداخت مالیات املاک کلیسا به شاه بر حذر داشت، شاه نیز متقابلاً صدور طلا و نقره را از فرانسه بایتالیا ممنوع کرد و در نتیجه پاپ دیگر نمیتوانست از حوزه روحانیت فرانسه عوایدی دریافت دارد.

کاره آنجا کشید که پاپ شاه را نکفیر کرد و در عوض شورای سلطنتی نیز پاپ را رافضی خواند. سفیرانی به ایتالیا اعزام شدند که پاپ را معزول سازند. فتودال‌های قلمرو پاپ که از سیاست جبارانه بنیفاس هشتم ناراضی بودند به آنان ملحق شدند. فرستادگان فیلیپ پاپ را در شهر آنان پی^۵ نزدیک رم (که مقر تابستانیش در آنجا بود) یافتند و تهدید و ناسزا نثارش کردند.

1- Louis IX

2- Baron

3- Philippe

4- Boniface

5- Anagni

تاریخ قرون وسطی

بیرمرد سرسخت نتوانست این تحقیر را تحمل کند و بزودی درگذشت. فیلیپ چهارم موفق شد که یکی از روحانیان فرانسه را بنام کلمان^۱ پنجم بعنوان پاپ برگزیند. کلمان پایتخت پاپ را از رم به آوینیون^۲ در سرحد فرانسه منتقل کرد. پاپ‌ها در حدود هفتاد سال (۱۳۰۸ تا ۱۳۷۸) در این محل اقامت گزیدند، انقیاد پادشاه فرانسه را پذیرفتند و آلت بی‌الاراده و گوش فرمان او شدند.

اتازنرو

پادشاهان فرانسه در مواقع خطیر از سنبلورهای بزرگ و روحانیان عالی‌مقام شورائی تشکیل میدادند. فیلیپ چهارم نمایندگان شهرها را نیز به این شورا فراخواند زیرا از رگانی شهرها در آن زمان به نیروی عمده‌ای مبدل شده بود و امکانات پولی وسیعی در اختیار داشت. پادشاه این مجمع را برای نخستین بار در سال ۱۳۰۲، یعنی در آن هنگام که با پاپ کشمکش داشت، تشکیل داد. باین شکل در فرانسه اتازنرو^۳ یعنی مجمع نمایندگان سه گروه - روحانیان، اشراف و شهریان - بوجود آمد. اتازنرو نماینده کلیه سکه فرانسه نبود و بزرگترین قسمت مردم - دهقانان - هیچگونه سهمی در آن نداشتند. از شهرها فقط بازرگانان متمکن در اتازنرو شرکت میکردند و قسمت اعظم اهالی شهر از انتخاب در این مجمع محروم بودند. هر یک از این سه گروه جدا از گروه‌های دیگر درباره امور بحث میکردند و رأی میدادند و فقط برای شورنهایی و تهیه پاسخ شاه در یک جلسه مشترک شرکت می‌جستند. اما در اینجا نیز هر گروه مجبور نبود تصمیمات گروه‌های دیگر را بپذیرد. کار اصلی اتازنرو اخذ تصمیم درباره مالیات بود. در فرانسه مالیات معین و ثابتی وجود نداشت و پادشاه هر بار مجبور بود رأی مجمع را بطلبد. اعضاء اتازنرو این موضوع را مورد استفاده قرار میدادند و فقط بشرطی حاضر میشدند درباره مالیات رای موافق بدهند که شاه فرمانی برفع آنان صادر کند. اما در میان گروه‌های اجتماعی هم آنهکی وجود نداشت. شهرها با اشراف و روحانیان خصومت داشتند، و این امر مانع از آن بود که اتازنرو بتواند در اداره کشور نفوذ وسیعی داشته باشد.

۳ - فرانسه در قرن چهاردهم و آغاز جنگ صدساله

در سال ۱۳۲۸ خاندان کاپسین‌ها منقرض شد و نفودال‌ها فیلیپ والوا^۴

جنگ

صد ساله

را، که یکی از بستگان خاندان کاپسین‌ها بود، بر تخت نشانند.

از سال ۱۳۳۷ میان فرانسه و انگلستان جنگ طولانی متناوبی

آغاز شد که تا سال ۱۴۵۳ ادامه یافت و بنام جنگ «صدساله» Guerre de cent Ans خوانده شد. پادشاهان فرانسه میکوشیدند ناحیه صنعتی و پر ثروت فلاندر را، تنها ناحیه‌ای که هنوز جزو املاک سلطنتی نشده بود، به چنگ آورند. اما انگلیسی‌ها نمیتوانستند این دست اندازی را تحمل کنند زیرا شهرهای صنعتی فلاندر خریدار عمده پشم انگلستان بود و صدور پشم از انگلستان منافع کلانی برای پادشاه و نفودال‌های این کشور در برداشت. انگلیسی‌ها از این میترسیدند که تسلط پادشاهان فرانسه

1 - Clement

2 - Avignon

3 - États Généraux

4 - Philippe De Valois

برفلاندر آنان را از این منافع محروم سازد . صاحبان ثروتمند کارخانه‌های ماعوت که بر شهرهای فلاندر حکومت میکردند علاقمند بودند که از انگلستان پشم تهیه کنند. آنان از تسلط فرانسویان بیم داشتند و از این جهت با انگلیسیها متحد شده بودند . اتحاد با شهرهای ثروتمند فلاندر تکیه‌گاه مالی بزرگی برای انگلیسیها بوجود آورد . قوای عمده انگلیسیها از پیاده نظام مزدور تشکیل میشد و دارای انضباطی عالی بود . سواران چربك فرانسه با انضباط آشنائی نداشتند و برای عملیات گروهی و هماهنگک تعلیم نیافته بودند .

فتوحات انگلیسیها

به اینمناسبت برد با انگلیسیها بود . اینان در سال ۱۳۴۶ سپاه فرانسه را در کرسی^۱ درهم شکستند . نتیجه جنگ را کمانداران انگلیسی تعیین کردند . تیرهای دور پرواز آنان تا مسافت سیصد و پنجاه متر برد داشت . سواران فرانسوی پیاده نظام خودی رازیرسم اسبان میگرفتند و بصورت توده بی نظمی بسوی سپاه انگلستان میشتافتند و در اینموقع کمانداران انگلیسی از مسافت نزدیک آنانرا تیر باران میکردند .

فرانسویان هزار و پانصد سوار از دست دادند و حال آنکه تلفات انگلیسیها فقط سه سوار و چهل کماندار بود . نبرد کرسی برتری دستجات سیاهی با انضباط و فرمانبردار را بر سواران شجاعی که فاقد انضباط بودند و برای عملیات گروهی و هماهنگک تعلیم ندیده بودند نشان داد . فرانسویها يك بار دیگر در پواتیه شکست سنگینتری را متحمل شدند (۱۳۵۶) . در این نبرد بسیاری از سواران فرانسه یا کشته شدند یا به اسارت رفتند.

۴ - شورش اتین مارسل و ژاکری

احضار اتاژنرو

شکستهای نظامی ناراضائی عمومی را در فرانسه بحدسلطه شاه برانگیخت . نه تنها دهقانانی که در اثر جنگ خانه خراب شده بودند ، بلکه شهرنشینان نیز بعلت ازهم گسیختگی تجارت ابراز ناراضائی میکردند . ژان لوین^۳ در پواتیه بدست انگلیسیها اسیر شد و پسر او شارل^۴ در رأس حکومت قرار گرفت . شارل برای تهیه وسایل ادامه جنگ لازم دید اتاژنرو را احضار کند . در این اتاژنرو، که در پاریس اجتماع کرد ، اکثریت با شهرنشینان ناراضی بود . اتاژنرو میخواست که امر دفاع از حکومت به او واگذار شود و مامورین خاطی شاه تحت تعقیب قرار گیرند . شارل بلافاصله اتاژنرو را تعطیل کرد اما در همین هنگام مردم پاریس به رهبری اتین مارسل^۵ ، که رئیس صنف تجار بود ، بحد حکومت قیام کردند .

شارل مجبور شد دوباره اتاژنرو را دعوت کند . در این مجمع شهرنشینان رجحان بازهم بیشتری داشتند و شارل بنا به اصرار مجمع فرمان *Grand Ordonnance* خود را صادر کرد .

۱ - Crécy ۲ - Poitiers ۳ - Jean le Bon ۴ - Charles
۵ - Etienne Marcel

تاریخ قرون وسطی

فرمان به اتازنرو حق میداد که به ابتکار خود و بدون دستور پادشاه تشکیل جلسه دهد. به شورای منتخب اتازنرو حق نظارت بر امور حکومتی و جمع‌آوری مالیات اعطا گردید و باین ترتیب اتازنرو قدرت را به کلی در دست گرفت. شارل اجباراً تسلیم مجمع شد اما کینه خویش را پنهان داشت و در انتظار فرصت مناسبی بود تا آنچه را از دست داده باز پس بگیرد.



فرانسه از قرن سیزدهم تا قرن پانزدهم

مبارزه شارل
واتازنرو

اشراف و روحانیان با نظر خصومت به تقویت اتازنرو مینگریستند زیرا در آن مجلس برتری با شهریان بود. در میان خود شهر نشینان نیز یکدلی وجود نداشت. برخی شهرها از اینکه اهالی یاریر در جنبش مقام رهبری داشتند ناراضی بودند. مالیات‌هایی که بوسیله اتازنرو وضع میشد سنگین بود، بیشتر

فصل سیزدهم

۱۲۱

بر تهیدستان تحمیل میگردید و بشکل غیر منصفانه‌ای سرشکر و جمع‌آوری میشد. برای توده‌شهری حکومت اتاژنرو بهتر از سلطه پادشاه نبود.

شارل بر آن شده که از نارضائی مردم نسبت به سیاست اتاژنرو استفاده کند و نظم سابق را بازگرداند، ولی در این هنگام شورش تازه‌ای در پاریس در گرفت (۱۳۵۸). شهریان مسلح به دربار هجوم بردند و دوتن از درباریان شارل را در برابر چشم او کشتند. شارل خود فقط بدان سبب نجات یافت که اتین مارسل در میان افتاد و کلاه خویش را، که برنگ آبی و سرخ-علامت شورش پاریس-بود بر سر او نهاد. شارل از پاریس به ولایات گریخت و درباریان را گرد خود جمع کرد تا بسوی پاریس حرکت کند. مردم پاریس به رهبری اتین مارسل به تسداریک دفاع پرداختند.

ژاکری

در این زمان در شمال فرانسه شورش دهقانی در گرفت. انگیزه این شورش شرایط فشار و ستم سرواز، سنگینی مالیات‌ها و خانه‌خرابی

دهقانان در زمان جنگ بود.

در قرن چهاردهم بسیاری از دهقانان موفق شدند از طریق باز خرید خود را از قید سرواز رها سازند. سنیورها به‌مناسبت احتیاج مدام به پول به این کار رضا میدادند و حتی گاهی دهقانان را به زور مجبور میساختند که آزادی خود را باز خرید کنند، اما این باز خرید تأثیر بسیار کمی در بهبود وضع دهقانان داشت. اراضی دهقانان مانند گذشته ملک اختصاصی سنیور محسوب میشد، و دهقانان خود پس از باز خرید هم بایستی عوارض مختلفی از بابت زمین به ارباب بپردازند. با وجود این بسیاری از دهقانان همچنان بصورت سرف باقی ماندند. سنیورها برای افزودن بر عوارض دهقانی از هر پیش‌آمدی استفاده میکردند. وضع دهقانان فرانسوی همیشه در زمان جنگهای صدساله وخیم‌تر شد.

نه تنها سپاهیان انگلستان بلکه سپاهیان خود فرانسه نیز دهقانان فرانسوی را غارت میکردند. برای فرار از جنگ غارتگران هیچ پناهگاهی وجود نداشت. فئودال‌ها نه فقط از دهقانان حمایت نمیکردند بلکه خود با افزودن بر مالیات‌ها خانه‌خرابی آنانرا تکمیل میکردند. برای ادامه جنگ از دهقانان به‌زور مالیات گرفته میشد. پادشاه و بسیاری از سنیورها در این جنگ‌ها اسیر میشدند و برای باز خرید آنان پول لازم بود و این پول را نیز دهقانان بایستی میپرداختند.

دهقانان نسبت به ستم سرواز و فئودال‌های ستمکار از کینه‌ای سوزان سرشار بودند. در یکی از قصابات شمال فرانسه کشمکش خونین جرقه زد، که طوفانی آتش را از آن شعله کشید و به سرعت قسمت اعظم شمال فرانسه را دربر گرفت.

این قیام به ضد ستم سرواز، که در ماه مه ۱۳۵۸ آغاز شد، بنام ژاکری معروف است.

ژاک بون‌اوم (صندوقچه سفاهت) لقب تحقیرآمیزی بود که اشراف درباری به دهقانان داده بودند. شورش دهقانی طبق نقشه‌ای پیش‌بینی شده جریان نداشت و بشکل خود بخودی

دهقانان تهدید میکردند که « اشراف را تا آخرین نفر نابود خواهند کرد ». صنعتکاران روستاها و تهیدستان شهرها نیز بدهقانان ملحق میشدند . رهبری قیام را گیوم کال^۱ برعهده داشت . اوسابقاً در ارتش کار کرده و با فنون جنگی آشنا بود ، و یاران و همگامان چندی داشت که هر يك فرماندهی گروههای دهقانی جداگانه‌ای را برعهده داشتند .

اشراف درباری که غافلگیر شده بودند در مرحله اول نتوانستند در برابر دهقانان بطور متشکل مقاومت کنند . دهقانان قلاع فیودالی را ویران ساختند و سکنه آنها را قلع و قمع کردند اما گیوم کال دریافت که برای تأمین موفقیت پایدار قیام بایستی حمایت شهرنشینان را جلب کند . تهیدستان شهری از دهقانان حمایت میکردند اما ثروتمندان با نظر بی‌اعتمادی و ترس به آنان مینگریستند . اتین مارسل درصدد برآمد که از نیروی دهقانان در مبارزه علیه شاه استفاده کند و باین منظور پاددهقانان وارد مذاکره شد و آنها را مأمور ساخت تا قلاعی که مانع حمل آذوقه به پاریس میشدند درهم بکوبند . اما اتین مارسل از دهقانان شورش بیش از سپاهیان شاه وحشت داشت ، و باین مناسبت در لحظه حساس بدهقانان خیانت و از کمك آنان خودداری کرد و با این عمل خود جنبش دهقانی را به شکست محکوم ساخت .

سرکوبی ژاکری

اشراف درباری پس از آنکه از وحشت اولیه بدرآمدند دهقانان را ، که فاقد سلاح مناسب و نظم و انضباط کافی بودند ، در دو نوبت به سختی شکست دادند . جنبش دهقانان درهم شکسته شد . این جنبش فقط دو هفته بطول انجامید . گیوم کال را با خدعه باسارت دادند . اشراف درباری در حالیکه او را به سخره « پادشاه دهاتی‌ها » میخواندند ، بجای تاج ، حلقه‌ای از آهن گداخته بر سرش نهادند و سپس اعدامش کردند . تصفیه حساب و حسابانه‌ای پاددهقانان شورش را آغاز شد . دهقانان را از درخت میاویختند و آتش میزدند ، و آنان را مانند درندگان وحشی در جنگلها تعقیب میکردند . بیش از بیست هزار تن از آنان را کشتند و نواحی بسیاری در شمال فرانسه بکلی درهم کوبیده شد . مدت کوتاهی پس از این واقعه اتین مارسل شب‌هنگام در يك جنگ مغلوبه بقتل رسید و شارل با سپاه خویش پاریس را اشغال کرد . مردم که از سلطه اغنیای شهر و از مالیات‌های سنگین ناراضی بودند مخالفتی با شارل نشان ندادند ، و باین ترتیب قیام پاریس با ناکامی پایان رسید .

ژاکری بدانجهت شکست یافت که دهقانان فاقد سازمان متشکل و با انضباط بودند و برنامه عمل مشترکی نداشتند . در آن زمان در فرانسه هنوز طبعه کارگری ، که بتواند قیام را رهبری

و به پیروزی هدایت کند ، بوجود نیامده بود . تهیدستان شهر بدهقانان یاری کردند ، اما عده آنها هنوز اندك بود و نیروی زیادی نداشتند . ثروتمندان شهرتها میخواستند از دهقانان بفتح هدف‌های خود استفاده برند ، و بدینین به آنها خیانت کردند . قیام شهر نیز شکست خورد زیرا نتوانست با دهقانان اتحاد مستحکمی برقرار کند ، و نیز از آنرو شکست خورد که شهر نشینان ثروتمندی در

رأس آن قرار داشتند که فقط در غم منافع خویش بودند و فشار بر تهیدستان را همچنان ادامه میدادند .

۵ - فرانسه در پایان قرن چهاردهم و آغاز قرن پانزدهم

جنگ با انگلیسها

درباریان که از زاکری گرفتار وحشت شده بودند اکنون دیگر با تمام قوا بحمايت شاه برخاستند و با و کمک کردند تا سلطه خود را تحکیم بخشند. حکومت شاه که خود را برای ادامه جنگ آماده میکرد اصلاحات مهمی در ارتش خویش بعمل آورد . سپاه نامتجانس و بی انضباط چریکهای سواره که ضعیف و ناتوانی آنان در کرسی و پواتیه آشکار شده بود جای خود را به ارتش مزدور داد .

شاه همینکه خود را بعد کفای نیرومند احساس کرد با قدرت تمام به انگلیسها حمله برد و ایالاتی را که در تصرف آنان بود تسخیر کرد. در این جنگ فرانسویان در محاصره قلاع برای اولین بار از توپخانه استفاده کردند ، و نیز ناوگان دریائی نیرومندی راه انداختند و سواحل انگلستان را مورد حمله و غارت قرار دادند . معیناً این پیروزیها برای فرانسویان بیهای گزافی تمام شد . این جنگها برقراری مالیاتهای غارتگرانه جدیدی را ایجاب میکرد که بنوبه خود بر نارضایتی مردم شدت میبخشید . در فرانسه جنبشهای تازه ای آغاز شد .

در قرن سیزدهم پادشاهان به هر يك از پسران كوچك خود قسمتی از املاك سلطنتی را به عنوان تیول واگذار میکردند . باین ترتیب در جای املاك فتودالی قدیم کانونهای سلطنتی جدیدی که بشاهزادگان تعلق داشت بوجود آمد . از آن میان بویژه دوک نشین بورگونی را میتوان نام برد که قسمتی از اراضی شرق فرانسه و غرب آلمان، از جمله ولاندر و برخی املاك مجاور ، به آن ملحق شده بود . هنری^۱ پنجم پادشاه انگلستان با استفاده از این وضع ، مجدداً به فرانسه حمله کرد و دوک بورگونی به خواهی او برخاست . در نبرد آزن کور^۲ (۱۴۱۵) انگلیسها فرانسویان را شکست دادند ، پاریس را تصرف کردند ، تقریباً تمام سرزمینهای فرانسه را در شمال رودخانه لوار اشغال نمودند و شهر مستحکم اورلئان را در محاصره گرفتند . پادشاه انگلستان خود را پادشاه فرانسه نیز خواند .

ولی فتوحات انگلیسها پایدار نماند . اشغال اراضی فرانسه از طرف بیگانگان انگلیسی

احساسات میهن پرستی را در فرانسه برانگیخت . مخصوصاً در میان دهقانان دشمنی نسبت به اشغالگران بیگانه شدید بود . دهقانان و شهریان با انگلیسها به جنگ پارتیزانی پرداختند و برای اخراج آنان از فرانسه مجاهدت میکردند . محاصره اورلئان بوسیله انگلیسها فرانسویان را مضطرب ساخت زیرا اشغال این شهر راه جنوب را بروی انگلیسها میبندید .

ژاندارك^۳ دوشیزه دهقانی بود که از یکی از روستاهای مرزی مشرق فرانسه برخاسته بود و برای اولین بار در جنگهای اورلئان به میان

ژاندارك

1 - Henri

2 - Azincourt

3 - Jeanne d'Arc

جنگجویان فرانسوی آمد. اومی پنداشت که برای رهائی فرانسه از اسارت اجانب از جانب خداوند مأموریت دارد. ژاندارک که به مأموریت خود عمیقاً اعتقاد داشت در رأس یک گروه مای در فرانسه قرار گرفت. فرماندهی سپاه شاه با کمک او و فوق شهبوخ تازه‌ای در ارتش فرانسه بدمد. ژاندارک خود در جنگها شرکت می‌جست و در حالیکه بادلاوری خود سپاهیان را مجذوب می‌ساخت در نخستین صفوف به نبرد می‌پرداخت. انگلیسها بناچار از محاصره اورائان دست کشیدند و فرانسویان توانستند بسیاری از شهرهای اشغال شده را از انگلیسها باز پس بگیرند. اما نفوذ فوق‌العاده‌ای که دوشیزه روستائی در فرانسه بدست آورده بود موجب وحشت اشراف درباری گردید و از اینرو مصمم شدند خود را از دست او خلاص کنند. ژاندارک در کمپی‌ین^۱ دفاع می‌کرد و در نبردی که بمنظور درهم شکستن محاصره قلمه‌ای جریان داشت عقبه سپاه فرانسه را نگاه داشته بود ولی ناگهان دروازه قلمه در برابر او بسته شد و پیل متحرک را برداشتند. ژاندارک بر اثر این خیانت بدست بورگوندی‌ها اسیر شد و آنان او را به انگلیسها فروختند.

در بار فرانسه برای نجات ژاندارک از اسارت هیچ اقدامی نکرد. انگلیسها او را به محاکم کلیسا سپردند و بابتهم جادوگری در آتش هیزم سوزاندند.

۶- فرانسه در قرن پانزدهم

انگلیسها پس از شکست اورائان متصرفات خود را در فرانسه یکی پس از دیگری از دست دادند. دوک بورگونی که تجارت و صنعت در املاکش بر اثر جنگ صدساله بنا بودی گرائیده بود از انگلیسها دست کشید و با پادشاه فرانسه قرارداد صلح منعقد ساخت. کار انگلیسها هر روز سخت تر میشد.

سرانجام در سال ۱۴۵۳ صلح برقرار گشت. انگلیسها تقریباً متصرفات خود را در فرانسه از دست دادند و فقط شهر کاله^۲ در دست آنان باقی ماند.

پایان جنگ صد ساله

موفقیت‌های جنگ صدساله قدرت شاه را در فرانسه تثبیت کرد. در زمان پادشاهی شارل هفتم^۳ (۱۴۲۲ تا ۱۴۶۱) در امور مالی اصلاحات مهمی بعمل آمد و ارتش پیاده و سواره مزدور تشکیل شد و برای نگاهداری آن مالیات دائمی، که آنرا تایی^۴ مینامیدند، وضع گردید. اکنون دیگر برای وصول مالیات موافقت اتاژنرو ضرورت نداشت، و این مجمع دیگر تشکیل نمیشد.

ارتش دائمی و مالیات دائمی بنحو قابل ملاحظه‌ای سلطه پادشاه را تقویت کرد.

شارل هفتم ولوئی یازدهم

در زمان لوئی^۵ یازدهم (۱۴۶۱ تا ۱۴۸۳) - جانشین شارل هفتم - فتوادلها چندین بار برضد پادشاه شوریدند. این شورشها را دوک جنگجوی بورگونی شارل شجاع رهبری میکرد. لوئی یازدهم با دشمنان خود به دسیسه و تطمیع رفتار میکرد، و از اینرو تمام دشمنان شارل شجاع را تا آنجا که میتوانست علیه او برانگیخت و سرانجام بر او غلبه یافت و در نبرد سال ۱۴۷۷ او را از

1 - Compiègne

2 - Calais

3 - Charles VII

4 - Taille

5 - Louis

6 - Charles le Téméraire

پای در آورد. دوک نشین بورگونی تجزیه شد و لوئی یازدهم قسمتی از آنرا تصرف کرد. لوئی یازدهم اکنون دیگر با سایر فئودالها باسانی تصفیه حساب میکرد. در فرانسه فقط يك ناحیه خارج از قلمرو حکومت او باقی ماند و آن دوک نشین برتانی بود. این ناحیه نیز پس از مرگ لوئی یازدهم به فرانسه ملحق گردید و باین ترتیب فرانسه تحت سلطه پادشاه به حکومت واحدی مبدل شد.

لوئی یازدهم سیاستمدار حيله گر و بیشرمی بود؛ برای او فریب دادن مخالفان و پایمال کردن قول و قرارها هیچگونه اهمیتی نداشت، و پادشمنان خود باخشونت و حشمتاری تصفیه حساب میکرد. معاصرانش او را «عنکبوت جهان» میخواندند که در خفا برای صید مخالفان خود تار می تند. علیل و بدگمان و کینه توز بود، اشراف را نمیتوانست تحمل کند و اطراف او را شهریان گرفته بودند. لوئی یازدهم در آخرین سالهای حکومت خود در قلعه متروکی در میان باتلاق و تحت حفاظت مزدوران اسکاتلندی بسر میبرد.

وحدت سیاسی فرانسه از آنجهت میسر شد که در آن کشور سدهای اقتصادی نواحی جداگانه از میان رفت، بازرگانی داخلی و خارجی بسط یافت و بورژوازی صنعتی و تجاری پامرصة وجود نهاد. در پایان قرن پانزدهم فرانسه از لحاظ اقتصادی و سیاسی متحد گردید.

دولت

ملی

بسیاری از نواحی جداگانه، نواحی فئودالی و شهرها که يك بشیوة خاص خودزندگی میکردند، اکنون دیگر در يك سرزمین متحد شده بودند. در کنار لهجه های مختلف محلی برای سراسر کشور زبان فرانسه تکوین یافت و فرهنگ مشترك بوجود آمد. پیش از این فقط اهالی شمال فرانسه را فرانسوی مینامیدند؛ بورگونی ها، پرووانسی ها، برتانی ها و گاسکونی ها خود را فرانسوی نمیدانستند ولی اکنون دیگر ملت فرانسه بوجود می آمد.

نواحی فئودالی فرانسه که از لحاظ اقتصادی و سیاسی از یکدیگر جدا بودند در اواخر قرن پانزدهم يك دولت ملی تشکیل دادند.

فصل چهاردهم

انگلستان در قرن دوازدهم تا پانزدهم

۱ - تقویت نیروی پادشاه

پادشاه و فئودالها

در سال ۱۰۶۶ انگلستان مغلوب دوق نورماندی ویلیام فاتح^۱ گردید. ویلیام اراضی فئودالهای انکلو ساکسون را مصادره کرد و میان فئودالهای نورماندی و فرانسوی، که در اشغال انگلستان با او شرکت داشتند، تقسیم نمود. وضع دهقانان انگلستان به مراتب وخیمتر شد. فاتحان بسیاری از دهقانان آزاد را به سرف مبدل ساختند و دهقانان سرف بیگاری و مالیات سنگینی تحمیل کردند. اکنون دیگر در انگلستان سلطه نیرومند شاه برقرار شده بود. ویلیام املاک بسیاری را، که در حدود یک هفتم کلیه اراضی انگلستان بود، در دست خود نگاهداشت. ویلیام فاتح فئودالها را منقاد خود ساخت. قویاً مراقبت میکرد که نیروی جنگی خود را در حمایت او به کار برند و اجازه نمیداد که برضد یکدیگر وارد جنگ شوند. در آن زمان که فرانسه هنوز به نواحی متعدد خود مختار فئودالی تقسیم میشد در انگلستان دولت واحدی در زیر سلطه نیرومند شاه بوجود آمده بود.

فئودالهای مقتدر از سیاست قوی شاه ناراضی بودند و چندین بار، چه در زمان ویلیام فاتح و چه در عهد جانشینان او، دست بشورش زدند و میخواستند از همان خود مختاری که کنتها و دوکهای فرانسه در آن زمان داشتند برخوردار باشند ولی پادشاه از شوالیهها، روحانیان و شهرنشینان حمایت میکرد. آنان از خود کامگی و ستمکاری فئودالهای بزرگ بیم داشتند و ترجیح میدادند که « بجای صدحاکم ستمکار، یکی داشته باشند ». پادشاه با کمک شوالیهها، روحانیان و شهریان موفق شد فئودالهای نافرمان را بر سر جایشان بنشاند. در سال ۱۱۵۴ تاج و تخت انگلستان به دوق آنژو هانری دوم پلانتاژنه رسید.

فصل چهاردهم

۱۲۷

اصلاحات

قضائی

و نظامی

ما اینک با مطالعه تاریخ فرانسه قلمرو هانری دوم را در آن کشور میشناسیم. تقریباً تمام نیمه غربی فرانسه - آنژو نورماندی و آکیتن - باز تعلق داشت. اودیگر اکنون پادشاه انگلستان شده بود. هانری دوم با تکیه بر شوالیه‌ها و شهریان با فئودالهای بزرگ به جنگ قطعی دست زد. بیش از سیصد قلعه که بوسیله آنها برپا شده بود ویران کرد و در بقیه آنها پادگانهای ساپنتی مستقر ساخت.

در زمان هانری دوم یک رشته اصلاحات بعمل آمد که قدرت پادشاه را استحکام می بخشید و مهمترین آنها اصلاحات قضائی بود. هانری دوم میکوشید محکمه پادشاهی را تقویت کند و برای اینکار تمام شوالیه‌ها و دهقانان آزاد را مخیر ساخت که دعاوی خود را نه در محکمه سنیور، بلکه در محکمه شاه در معرض رسیدگی قرار دهند.

شیوه‌های قدیمی دادرسی از طریق «محکمه الهی» یعنی دوئل، آزمایش با آهن گداخته یا آب جوش منسوخ گردید. در محکمه شاهی هر عرضحالی با همراهی گواهان سوگند خورده مورد رسیدگی قرار میگرفت. آنان از میان اهالی محل انتخاب میشدند و سوگند یاد میکردند که حقیقت را بازگویند. سوگند خوردگان میبایست تمام آنچه را که درباره عرضحال مطروحه میدانستند بیان کنند، و قضات بر اساس اظهارات آنان رأی میدادند. این امر در مقایسه با طریقه قدیمی رسیدگی به دعاوی قدم بزرگی به پیش محسوب میشد.

اصلاح قضائی هانری دوم برای شوالیه‌های کوچک و دهقانان آزاد عامل مساعد مهمی بشمار میرفت. قضات شاهی آنان را در برابر تجاوزات فئودالهای بزرگ حمایت میکردند، ولی اکثریت سکنه انگلستان - دهقانان سرف یا ویلان‌ها - مانند گذشته مجبور بودند به محاکم اربابان خویش، که خود فئودال یا مباشرش قاضی آن بودند، مراجعه کنند. از آنجا که نظم بسدربار برای همگان مقدور نبود هانری به نواحی اطراف «دادرسان سیار» گسیل داشت که بنام پادشاه احقاق حق کنند.

دراثر افزایش تعداد عرضحالهایی که در محکمه شاهی مورد رسیدگی قرار میگرفت هانری دوم توانست نه تنها پایه قدرت خود را مستحکم سازد بلکه برای خزانه نیز پول بدست بیاورد زیرا جریمه‌های مربوط بدادرسی بود او دریافت میشد.

هانری دوم مجبور بود به جنگهای متمادی پردازد. چریکهای فئودالها به کندی جمع آوری میشدند و انضباط آنها نیز بد بود، از این رو هانری از فئودالها طلب کرد که بجای خدمات نظامی پول عائی که وجوه دفاعی نامیده میشد بپردازند و با این پول‌ها از میان دهقانان آزاد انگلیسی یا خارجی سربازهایی اجیر کرد. کمانداران انگلیسی بزودی در سراسر اروپا شهرت یافتند.

۴- منشور بزرگ آزادی و آغاز پارلمان

ژان سانتر

هانری دوم در سال ۱۱۸۹ درگذشت و پس از وی پسرش ریچارد اول شیردل به تخت نشست. او تقریباً در انگلستان دیده نشد و تمام مدت پادشاهی اش در اردو کشی و جنگ با فرانسویان گذشت. اهالی انگلستان مجبور بودند بخاطر اقدامات نظامی پادشاه مالیات‌های سنگینی بپردازند. ریچارد هنگام محاصره یکی از قلاع فرانسه کشته شد و برادر او ژان سانتر John Lackland به سلطنت رسید (۱۱۹۹ تا ۱۲۱۶). جان با پادشاه فرانسه فیلیپ دوم اوگوست به جنگ‌های بدفرجامی پرداخت که در اثر آن املاک پلانتاژنه‌ها در فرانسه از دستشان خارج شد و قسمت عمده املاک خود را در فرانسه - از جمله نورماندی و آنژو - از دست دادند. او برای تهیه وسایل جنگ از هر کس که میتواند بزرگ و تهدید پول میگرفت و بیش از همه بدریافت پول از کلیسای ثروتمند امیدوار بود و پس از اینجاست که پاپ نیرومند رم اینوسان سوم برخورد کرد.

جان از شناسائی اسقف منتخب پاپ سر باز زد و کلیه اراضی کلیسا را در انگلستان مصادره کرد. آنگاه پاپ تکفیرش کرد، به خلع او از سلطنت حکم داد و پادشاهی انگلستان را به فیلیپ دوم اوگوست بخشید. فیلیپ به منظور عزیمت به انگلستان به جمع‌آوری قوا پرداخت. فتوایان انگلیس نیز که از جان ناراضی بودند به فیلیپ اظهار وفاداری کردند. جان که خود را در احاطه دشمنان دید بشتاب از در آشتی با پاپ در آمد و سوگند یاد کرد که خود را و اسال پاپ بداند و همه ساله هزار لیره استرلینگ به او بپردازد.

جان پس از آنکه با پاپ صلح کرد بر آن شد که با بقیه دشمنان خویش شورش ببارون‌ها، شوالیه‌ها و شهرها. تصفیه حساب کند. او علیه فیلیپ دوم اردو کشید اما متحمل شکست شد. متحد او، امپراتور آلمان، نیز در بوون از فرانسویان شکست خورد (۱۲۱۴).

منشور بزرگ

جان با بازمانده سپاه اجیر خود به انگلستان بازگشت ولی در آنجا شورش آشکاری در انتظار او بود. بارون‌ها (در انگلستان فتوایان بزرگ را باین نام میخواندند) به عملیات نظامی برضد پادشاه دست زده بودند. شوالیه‌ها و شهرها نیز، که قبل از آن همیشه از سلطه شاه حمایت میکردند، با آنها پیوستند. اکنون آنها از پادشاه بخاطر غارتگری‌ها و سیاست خارجی ورشکسته‌اش ناراضی شده بودند. مردم از پرداخت مالیات سر باز زدند، و خزانه تهی شد. پادشاه که خود را در بن‌بست دید ناچار به کلیه خواستهای شورشیان تن در داد (۱۲۱۵).

این خواست‌ها که در فرمانی تصریح شده بود نام منشور بزرگ آزادی Magna Carta بخود گرفت.

شاه متعهد شد از بارون‌ها و شوالیه‌ها اضافه بر آنچه که قبلاً مرسوم بود مالیاتی مطالبه نکنند و در صورت احتیاج فقط با موافقت «شورای عمومی مملکتی» یعنی مجمع تمام و اسال‌های خود میتواند علاوه بر این وصولها پول بیشتری دریافت دارد.

پادشاه به علاوه متعهد شد که بارون‌ها و شوالیه‌ها را بدون حکم محکمه توقیف نکنند و به عنوان جریمه چیزی بیش از حد معین از آنان نشتاند.

امتيازات چندی نیز به شهرها داده شد. شاه حق خودمختاری آنان را تصدیق کرد. بارون‌ها به واسالهای خود وعده دادند که علاوه بر آنچه قبلاً مرسوم بوده چیزی از آنها مطالبه نکنند.

به منظور نظارت بر اجرای منشور بارون‌ها بیست و پنج نفر از بین خود برگزیدند. این برگزیدگان اشراف در صورت نقض منشور از جانب شاه میبایست برضد وی به اقدامات نظامی متوسل شوند و او را بزور به اجرای معاهد منشور وادار سازند.

منشور بزرگ در حقیقت سند آزادی فئودالها بود. به شهریان نیز برخی امتیازات واگذار شد ولی توده اصلی اهالی - دهقانان سرف - هیچ چیز بدست نیاوردند.

نه جان و نه جانشین او هنری سوم^۱ (۱۲۱۶ تا ۱۲۷۲) اصول منشور را اجرا نکردند. هنری سوم با تقسیم زمین‌های مرغوب انگلستان میان بارون‌های فرانسوی - خویشان زن و مادر خود - فئودالهای آن کشور را بیش از پیش خشمگین ساخت. او از اهالی انگلستان مالیات‌های جدیدی مطالبه میکرد. بارون‌ها دوباره سر به شورش برداشتند و در سال ۱۲۶۴ قوای متحد آنان سپاه شاه را در هم شکست. در انگلستان قدرت به دست سرکرده بارون‌ها کنت سیمون دوم و نفر ۱۲ افتاد.

مونفور دریافت که بارون‌ها فقط در اتحاد با شوالیه‌ها و شهریان میتوانند بر شاه غلبه کنند. و به همین جهت میکوشید تا این اتحاد را محکم سازد. در سال ۱۲۶۵ نه تنها بارون‌ها، اسقف‌ها و کشیشان را به شورا دعوت کرد بلکه از هر دو کنتشین دو شوالیه و از هر شهر دو تن از اهالی را به شورا فراخواند.

این مجمع نخستین پارلمان^۲ انگلستان بود. در کنار فئودالهای بزرگ نمایندگان شوالیه‌ها و شهرنشینان نیز به این پارلمان دعوت شده بودند. این پارلمان با شورای فئودال‌ها که قبل از آن نیز از طرف پادشاهان تشکیل میشد تفاوت داشت.

بسیاری از بارون‌ها به مناسبت اینکه مونفور چنین حقی به شوالیه‌ها و شهرنشینان اعطاء کرده بود از او ناراضی بودند. بارون‌ها کم‌کم مونفور را رها کردند و پادشاه پیوستند. هواخواهان شاه سپاه مونفور را، که اینک دیگر بطور عمده از شوالیه‌ها و شهرنشینان تشکیل میشد، توانستند در هم بشکنند. مونفور به قتل رسید ولی هواداران او به جنگ ادامه دادند. پادشاه بناچار تسلیم شد و پارلمان، که با همان ترکیب زمان مونفور اجتماع کرده بود، قدرت پادشاه را محدود ساخت.

پارلمان انگلستان، نیز مانند آتازنو در فرانسه، فقط نماینده قشرهای عالی جامعه بود؛ بارون‌ها، روحانیان عالیمقام، شوالیه‌ها و شهریان ثروتمند. توده‌های روستاها و سکنه شهرها در آن نمایندگی نداشتند.

تاریخ قرون وسطی

از قرن چهاردهم پارلمان به دو مجلس تقسیم شد: مجلس خواص یا مجلس لردان، مجلس عوام یا مجلس عامه. در مجلس لردان بارون‌ها و افراد عالیمقام روحانیت و در مجلس عامه نمایندگان منتخب شوالیه‌ها و شهریان اجلاس می‌کردند. پارلمان بتدریج حقوق خود را بسط داد. مقرر شده بود که پادشاه بدون تصویب پارلمان حق جمع‌آوری مالیات نداشته باشد. پارلمان با استفاده از این مطلب فقط هنگامی به پادشاه اجازه جمع‌آوری مالیات میداد که او نیز با تقدیم لوائی که مطلوب پارلمان بود موافقت کند.

به این شکل پارلمان رفته‌رفته به مؤسسه‌ای قانونگذاری مبدل شد. بارون‌ها و شوالیه‌ها با اتفاق شهرنشینان متمکن اختیار قانونگذاری و وضع مالیات‌ها را در دست گرفتند و باین وسیله زحمتکشان یعنی دهقانان، استادکاران و شاگردان آنان را در اختیار خویش نگه داشتند.

در قرن سیزدهم و چهاردهم شهرهای انگلستان توسعه یافت و دادوستد

بین شهرها و دهات رونق گرفت، و برصددور پشم و گندم به خارج

افزوده شد. دهقانان نیز در کار بازرگانی شرکت جستند. اینان

وضع دهقانان

محصولات خود را می‌فروختند و به ازای آن پول می‌گرفتند.

بیکاری و سیورسات که سابقا گرفته میشد به عوارض نقدی مبدل گردید.

ملاکین، با استفاده از عوارض نقدی که جای سیورسات را گرفته بود، برای کشت و کار

زمین خود دهقانان تهیدست را با دستمزد نازلی بعنوان کارگر زراعتی اجیر می‌کردند.

ملاکین بمنظور افزایش در آمد خود جنگل‌ها و مراتع عمومی را که سابقا مورد استفاده دهقانان

بود تصاحب کردند. دهقانان اکنون دیگر جایی برای چراندن احشام و محلی برای بریدن

درخت نداشتند. به اعتراضات آنان توجهی نمیشد. دهقانان گاه پرچین‌هایی را که ملاکین گرد

اراضی متصرفی احداث کرده بودند خراب می‌کردند، اما برای همین کارها بسختی

مجازات میشدند.

وضع دهقانان بخصوص در اواسط قرن چهاردهم وخیم‌تر شد. در این زمان طاعون،

که «مرگ سیاه» نامیده میشد، از آسیا به اروپا سرایت کرده و سرتاسر این سرزمین را در

برگرفته بود.

در انگلستان در سالهای ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ طاعون بیداد میکرد. مردم بسیاری بخصوص

از افراد طبقات زحمتکش طعمه مرگ گردیدند و دهات یکسره از سکنه خالی شد. رمله‌های بی‌شبان

در مزارع یله بودند. امراض راگیر در میان احشام شیوع یافت و آنها را گروه گروه نابود

کرد، و بدنبال آن قحطی فرارسید. قیمت گندم و کلیه مواد غذایی بالا رفت. ملاکان برای

کشت مزارع خویش سرف و برزگر کافی نداشتند، و همه جا بدنبال برزگر میشدند اما برزگر

با اندازه کافی پیدا نمیشد، و بهمین سبب مجبور بودند مزد بیشتری بآنان بپردازند. برزگر دیگر

نمی‌توانست با مزد ناچیز سابق سرکند زیرا بهای گندم و سایر مواد خوراکی گرانتر شده بود و مزد

سابق تکافوی زندگی او را نمیکرد.

افزایش دستمزد برزگران موجب ناراضی ملاکان شد. استادکاران شهری نیز ناراضی

بودند زیرا آنان هم ناچار میبایست بشاگردان خود مزد بیشتری پردازند .

قوانین علیه

برزگران و شاگردان

ملاکان و استادکاران میخواستند که برای مبارزه با برزگران و شاگردان اقدامات قطعی بعمل آید . پارلمان قوانینی صادر کرد که بموجب آن برزگران و شاگردان حق نداشتند از اجیر شدن سرپیچی کنند و ملزم بودند با همان دستمزدی که قبل از «مرگ سیاه» میگرفتند ، کار کنند . کسانی که به این قوانین گردن نمی نهادند دستگیر و جریمه میشدند . اما این مجازاتها بنظر ناچیز میآمد . تنبیهات باز هم شدت یافت ، برزگران و شاگردانی که قوانین را نقض میکردند برای مدت مدیدی در زندان میماندند ، و آنانرا با آهن گداخته داغ میزدند . هر اقدامی که برزگران و شاگردان بمنظور تشکیل اتحادیه و برای بالا بردن مزد کار میکردند بشدت تعقیب میشد .

وخیم تر شدن

وضع سرفها

«مرگ سیاه» برای سرفها نیز عواقب گرانی در برداشت . عواید ملاکان کاهش یافت و آنان از دهقانانی که زنده مانده بودند بیش از پیش مالیات و عوارض طلب میکردند . از آنجا که در انگلستان دیگر برزگر بزرگتر محترم یافت میشد ، با آنکه بیکاری به عوارض نقدی مبدل شده بود ، برخی از ملاکان دهقانان را به بیکار میگردانیدند .

مالیاتهای جنگی که از دهقانان تهیدست گرفته میشد باز هم افزایش یافت . در سال ۱۳۳۷ در زمان شاه ادوارد سوم^۱ جنگ صد ساله با فرانسه آغاز گردید . این جنگ در ابتدا بسود انگلیسیها جریان داشت ولی بعدها آنان پی در پی متحمل شکست شدند . جنگ پولهای تازه و تازه تری میطلبد . و این دهقانان بودند که بایستی قسمت عمده آنرا پردازند .

همه اینها موجب نارضایتی و شکایت مردم بود . دهقانان از مالیاتها و عوارض فئودالی شکایت داشتند و بخصوص تهیدستان بخشم آمدند .

در میان تهیدستان این اعتقاد گسترش یافت که زمین باید لزآن همه باشد و تمام مردم باید با هم برابر باشند . دردهات اغلب این ضرب المثل تکرار میشد ، «وقتیکه آدم میکاشت و حوامیرشت چه کسی جزء اشراق بود ؟»

جان بول

دردهات و در میان خلق مبلغینی پیدا شدند که از کار کلیساهای ثروتمند و متدبر ، که جیب مردم رامیزدند ، پرده برمیداشتند . آنان با سخنان

آتشین خود بر فئودالها ، قضات حریص و ماموران پادشاه داغ میزدند .

از میان مبلغین خلق بخصوص جان بول^۲ ، که نفوذ زیادی در توده ها داشت . از دیگران متمایز میباید . او برحمانه به فئودالهای ستمگر میتاخت و آنها را رسوا می ساخت ، و طلب میکرد که املاک وسیع صوامع از آنها منتزع و میان بی چیزان تقسیم شود . جان بول مورد تعقیب قرار گرفت . میخواستند دستگیرش کنند ولی مردم او را پناه دادند و پنهان کردند . سرانجام بول بفرمان اسقف اعظم کانتربوری (شخصیت بزرگ روحانی در انگلستان) دستگیر و زندانی شد .

۳ - قیام وات تایلور

آغاز قیام

مالیات سرانه که برای ادامه جنگ صد ساله با فرانسه توسط حکومت وضع شد آخرین قطره‌ای بود که کاسه صبر ملت را لبریز ساخت. مأمورین حکومت برای وصول این مالیات بخود اجازه همه نوع تعدی و سوءاستفاده میدادند. در پاسخ این تعدیات در شرق انگلستان قیام دهقانی برپا شد (۱۳۸۱). دهقانان تحصیلداران مالیاتی را بیرون راندند و عده‌ای از آنان را نیز بقتل رساندند. دستجات تازه دهقانان که با کمان، گرز، تبر و شانه مجهز بودند به قیام کنندگان می‌پیوستند. قیام در ابتدا بمنوان اعتراض علیه مالیات آغاز شد، ولی بزودی بشدستمکاران بزرگ خلق - فئودالها - متوجه گردید. فئودالهای کلیسایی - اسقف‌ها و کشیش‌ها - که بیرحم‌ترین طرفداران سرواژه بودند بخصوص کینه دهقانان را بر میا نگیختند.

گروههای دهقانی معا بدو خانه‌های اربابی را غارت میکردند، ربه‌ها و اموال آنان را میبردند و اسنادی که انقیاد دهقانان را مسجل میکرد آتش میزدند. تهیدستان شهری غالباً از دهقانان پشتیبانی میکردند.

شورش در اسکس^۱ و کنت^۲، دوک نشین‌های جنوب شرقی نزدیک لندن، بخصوص شدت داشت. دهقانان کنت جان بول را از زندان آزاد ساختند. جان بول دیگر اکنون کین جوئی آشتی ناپذیر طبقاتی را تبلیغ میکرد. او مردم را به کشتن تمام فئودالها و همدستانشان - قضات پادشاهی - فرامیخواند، و میگفت اوضاع انگلستان فقط هنگامی اصلاح خواهد شد که کلیه اموال اشتراکی شود، نه سرف وجود داشته باشد و نه اشراف، و همه مردم مساوی باشند. در رأس قیام کنت آهنگوبی دهاتی بنام وات تایلور^۳ قرار داشت و قیام سال ۱۳۸۱ را بنام او قیام وات تایلور میگویند.

ورود به لندن

دهقانان شورشی اسکس و کنت در دو دسته عظیم به لندن رسیدند. شهردار لندن دستور داد دروازه شهر را ببندند، اما تهیدستان شهر نگذاشتند دروازه بسته شود و دستجات پراکنده دهقانان، که وات تایلور و جان بول را در رأس خود داشتند، بدون مقاومت وارد پایتخت انگلستان شدند. خانه‌های مقامات درباری را سوختند و ویران کردند، و عده‌ای از آنان را کشتند. زندان‌ها را گشودند و بندگان را آزاد ساختند.

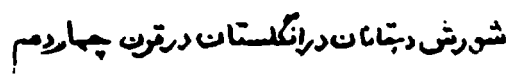
دهقانان ملاقات ریچارد^۴ دوم را طلب کردند و يك رشته مطالبات خود را به او عرضه داشتند. شاه وحشزده بان تعدیل وضع دهقانان موافقت کرد و وعده داد که حق سرواژه و بیگاری را در سراسر انگلستان ملغی سازد. دهقانان در عوض موظف بودند که عوارض نقدی مختصری به اربابان بپردازند. اعلام شد که تمام شورشیان مورد عفو شاهانه قرار گرفته‌اند. عده‌ای از

1 - Essex

2 - Kent

3 - Wat Tylor

4 - Richard



دهقانان باین امر رضا دادند و لندن را ترک گفتند . اما بسیاری از قیام کنندگان و بویژه تهیستان ناراضی بودند . آنان زمین میخواستند و الغاء قوانین خشن ضدکارگری را طلب میکردند ، در مواعید پادشاه از این مطالب خبری نبود . قسمت عمده دهقانان که وات تا یلور و جان بول در رأس آن قرار گرفته بودند در لندن باقی ماندند و ملاقات مجدد پادشاه را تقاضا کردند .

در همین زمان تهیدستان لندن قیام کردند و به تصفیه حساب با ستمگران پرداختند . ادارات و منازل را درهم کوفتند و بازرگانان و پیشهوران متمکن و رباخواران را بقتل رساندند . ثروتمندان لندن بوخت افتادند و به گردآوری نیروهای مسلح ضد دهقانان شورش و تهیدستان دست زدند . پادشاه مجبور شد بار دیگر با دهقانان وارد مذاکره شود ، اما دهقانان این بار تقاضاهای تازه ای مطرح کردند . آنها میخواستند که تمام قوانین ظالمانه ملغی شود ، کلیه اراضی اسقفها ، صومعهها و کشیشان مصادره و میان دهقانان تقسیم شود ، و طلب میکردند که در انگلستان مساوات عمومی برقرار شود .

سرکوبی قیام

اما در همین زمان فئودالها و ثروتمندان لندن خود را برای مقابله آماده ساخته بودند . هنگام مذاکره شهردار لندن وات تا یلور را خائنانه بقتل رساند . دسته عظیم مسلحی از شوالیهها و شهریان

ثروتمند بکمک پادشاه شتافتند . دهقانان که سرکرده خود را از دست داده بودند از اقدام به جنگ خود داری کردند . با آنان وعدههای بسیار داده شد ؛ از جمله وعده دادند که کسی را بخاطر شرکت در شورش تعقیب نکنند و آنان را متقاعد ساختند که از لندن خارج شوند .

دهقانان که متقاعد شده بودند تقاضاهایشان پذیرفته شده پراکنده گشتند . آنها فکر میکردند که دیگر بیگاری نخواهند داد و خود را در زمره مردان آزاد میشمردند . اما در همین زمان از مقر پادشاه فرامینی براساس انگلستان فرستاده شد تا تمام شوالیهها در لندن گرد آیند . بزودی سپاه عظیم کامل السلاحی گرد آمد . شوالیهها دستجات دهقانی را تعقیب کردند و وحشیانه بقتل و غارت آنان پرداختند . سپس در کلیه مناطقی که قیام بوقوع پیوسته بود قضات پادشاهی اعزام شدند و به تصفیه حساب وحشتباری دست زدند . در سراسر انگلستان دارها برپا شد اما این همه دار برای مجازات محکومین کفایت نمیکرد . در لندن در میدانهای مکاره تهیدستانی را که در قیام شرکت کرده بودند بر روی کنده درختان گردن میزدند .

سران قیام و از جمله جان بول بطرز وحشیانه ای اعدام شدند . پادشاه فرمانی صادر کرد که دهقانان بایستی بدون هیچگونه اعتراضی بخدمت ملاکان در آیند و تمام تعهداتی را که قبل از قیام بعهده داشته اند انجام دهند .

علل شکست قیام

دهقانان شورش را از آن جهت شکست خوردند که با وحدت آشنا نبودند و متحد و متشکل عمل نمیکردند . قسمت عمده قیام کنندگان در اردو کشی به لندن شرکت نجستند و به مبارزه با فئودالهای دواکشین های خود

اکتفا کردند . آگاهی طبقاتی دهقانان هنوز بسیار ضعیف بود . آنان به فئودالهای استعمارگری

خود و اطرافیان شاه ، که آنانرا در تنظیم مالیات های سنگین مقصر میشناختند ، کینه میورزیدند اما شاه را حامی دهقانان می پنداشتند و به وعده های دروغین او اعتماد میکردند . تهیدستان شهر برای اینکه رهبری جنبش را در دست گیرند هنوز بسیار ضعیف و غیرمتشکل بودند . این عوامل بود که قیام را دستخوش شکست ساخت .

اما با همه اینها قیام وات تایلور ضربت نیرومندی به فتودالسم انگلستان وارد آورد . اکنون دیگر ملاکان از تحمیل بیکاری دهقانان و افزایش عوارض آنان میترسیدند . دیگر تقریباً تمام

از میان رفتن سرواژ

دهقانان پرداخت عوارض نقدی جلب شده بودند . حقوق سرواژ بتدریج از میان رفت بطوریکه صد سال پس از قیام دیگر در انگلستان تعداد بسیار معدودی سرف باقی ماند ، اما هنوز آزادی بطور کامل وجود نداشت . دهقانی که از قید سرواژ آزاد شده بود تا آنجا آزاد بود که ، اگر میخواست ، میتواندست ملك ارباب خویش را ترك كند . اما اگر در قطعه زمین خود میخواست بماند میبایست به ارباب مالیات نقدی بپردازد .

۴ - انگلستان در قرن پانزدهم

پادشاهان انگلستان در جنگ صدساله بطور عمده از سپاهیان اجیر استفاده میکردند . اما بارون های انگلیسی نیز در جنگ شرکت می جستند . اینان از ولگردان بیکاره و بخصوص از شوالیهایی که دچار افلاس شده بودند دستجات مسلحی گرد می آوردند . بارون های

چیرگی فتودال های بزرگ

انگلستان با این گروه ها فرانسه را غارت میکردند ، و هنگامیکه از جنگ خبری نبود برای تحکیم قدرت خود در داخل کشور از وجود آنان استفاده میکردند . بارون ها به گروه های متخاصم تقسیم میشدند ؛ هر يك از این گروه ها میکوشید تا حکومت را در دست خود بگیرد و با غارت خزانه و به حساب مردمی که در زیر بار مالیات خورد شده بودند ، زندگی کند . بارون ها در رأس دستجات خود همسایگان را غارت میکردند ، بازرگانان را میچاپیدند و از سپاه پادشاهی بهیچوجه باکی نداشتند .

بارون ها و همراهان مسلح آنان همیشه روحیه جنگجویانه داشتند ، و مدام مترصد جنگ ، غارت و تصرف نواحی تازه بودند و در عین حال برای تجدید جنگ علیه فرانسویان اصرار میورزیدند .

پایان جنگ صدساله

انگلیسیها فوانسویان را در آنزکور شکست دادند (۱۴۱۵) و تقریباً سراسر شمال فرانسه را تصرف شدند و پاریس را اشغال کردند اما نتوانستند این پیروزی را حفظ کنند . کشمکش میان بارون ها انگلستان را ضعیف ساخت ، و جنگ صدساله سال ۱۴۵۳ پایان یافت . بعد از جنگ از فرانسه فقط شهر کاله ، که نزدیکترین بندر به انگلستان است ، در تصرف این کشور باقی ماند . پس از پایان جنگ صد ساله جنگجویان بسیاری در انگلستان پیدا شدند که به صلاح عادت

تاریخ قرون وسطی

نداشتند و پیوسته آماده جنگ و غارت بودند. آنان داوطلباندر سلك همراهان جنگی بارون‌ها درمیآمدند. بارون‌ها قدرت را یکسره در کف خویش گرفتند. خودکامی آنها بومنتها بود. آنها زمین و اموال همسایگان خود را به جبر و زور میستاندند. گرچه جنگ تمام شد ولی مالیات‌ها کاهش نیافت. بارون‌ها و درباریان شاه خزانه را بلامانع چپو میکردند.

تحکیمات گستاخانه فئودال‌های بزرگ و دارو دسته آنان خشم بی‌منتهای دهقانان، شهریان و قسمتی از درباریان را برانگیخت.

اشراف جدید

در این زمان در انگلستان طبقه اشراف جدید پیدا شد بسیاری از درباریان اقتصاد کهنه طبیعی اربابی را ترك کرده به تجارت محصولات روستائی مشغول شدند، در اراضی خود گله‌های بزرگ گوسفند پرورش میدادند و پشم آنان را بفروش میرساندند.

در این زمان پشم خریدار فراوان داشت زیرا در انگلستان در قرن پانزدهم صنعت پشمبافی رونق بسیار یافته بود، و انگلیسیها صدور ماهوت خود را به خارج شروع کرده بودند. کشتیهای تجارتی انگلستان در تمام بنادر اروپا دیده میشد. اما نکستهای انگلستان در جنگ صد ساله تجارت دریائی این کشور را دچار بی‌نظمی شدیدی کرد. از این رو بازرگانان، صاحبان صنایع و اشراف جدید، بر بارون‌ها، که مسئولیت ناکامیهای انگلستان را بر گردن داشتند، خشم گرفتند و در طلب قدرت سلطنتی نیرومندی برآمدند که بتواند منافع تجارتی و صنعتی این کشور را حفظ کند.

جنگ رزها

در این زمان خاندان لانکاستر^۱ بر انگلستان حکومت میکردند. این خاندان کاملاً زیر نفوذ فئودال‌های بزرگ بود و باینجهت اشراف جدید و شهریان به حمایت از خاندان دیگری بنام یورک^۲، که مشتاق تصاحب تخت و تاج بود، برخاستند. میان این دو خاندان جنگی در گرفت که سی سال (۱۴۵۵ تا ۱۴۸۵) بطول انجامید. علامت لانکاسترها Red Rose رز سرخ و نشان یورک‌ها White Rose رز سفید بود و باین مناسبت جنگ میان این دو خاندان بنام جنگ رز سرخ و سفید war of Roses شهرت یافت. جنگ میان رزهای سرخ و سفید برای اکثر بارون‌ها فقط بهانه‌ای بود که بدست‌اوین آن به زور گوئی و غارت پردازند. عده‌ای از بارون‌ها بطرفداری از لانکاسترها وعده‌ای دیگر به خواهی یورک‌ها برخاستند، وعده‌ای دیگر از آنان بر حسب منافعی که ممکن بود بدست‌آید گاهی جانب این دسته و زمانی جانب دسته دیگر را می‌گرفتند. در این جنگها فئودال‌های بزرگ یکدیگر را در هم میکوفتند و قوای خود را تضعیف میکردند.

جنگ رز سرخ و سفید در سال ۱۴۸۵ پایان یافت در حالیکه خانواده‌های لانکاستر و یورک هردو مضمحل شده بودند، و در این میان هنری هفتم تودور^۳، بازمانده خاندان تودور^۴، پیادشاهی رسید.

فصل چهاردهم

۱۳۷

اشراف تازمه و بورژوازی هنری هفتم را از همه جهت حمایت میکردند . آنان به قدرت پادشاهی نیرومندی احتیاج داشتند که تجارت انگلستان را حفظ کند ، فتودال های بزرگ را مطیع خود سازد و جنبش خلق را درهم کوبد . قدرت پادشاه در اثر هرج و مرج قرن پانزدهم قوت و استحکام یافت ، و انگلستان وحدت خود را در يك حکومت ملی نیرومند بدست آورد .



فصل پانزدهم

اسپانیا در قرن یازدهم تا پانزدهم

۱ - حکومت رکونکیست‌ها و پیرنه‌ها

قرن دوازدهم تا سیزدهم

رکونکیست‌ها قسمت شمالی شبه‌جزیره پیرنه مغلوب اعراب نشده و در آنجا يك عده حکومت‌های مستقل کوچکی بوجود آمده بود. این حکومت‌ها در قرن یازدهم به‌هجوم علیه اعراب، یا چنانکه در اسپانیا می‌گفتند مورها، دست‌زدند. جنگ بامورها از قرن یازدهم تا پانزدهم ادامه یافت. تمام این دوران تاریخ اسپانیا بنام دوره رکونکیست‌ها^۱ (فاتحین بازآمده) خوانده میشود.

در طول قرن دوازدهم در جنگ علیه مورها سه حکومت بزرگ بوجود آمد: ۱ - کاستیل^۲ ۲ - آراگون^۳ و کاتالونی^۴ ۳ - پرتغال^۵.

نیروهای متحد این سه حکومت در سال ۱۲۱۲ در نزدیکی لاس‌ناواس دو تولوزا^۶ شکست سختی به مورها وارد آورد، و پس از آن غلبه بر اعراب بسرعت صورت گرفت. در اواسط قرن سیزدهم فقط قسمت جنوب شبه‌جزیره - امارت غرناطه^۷ - در دست مورها باقی ماند.

جنگ رکونکیستی در حقیقت جنگ قهرمانانه ملت اسپانیا بخاطر کسب استقلال خود بود. این جنگ در یکی از بهترین آثار دوران قرون وسطی - منظومه سید^۸ - انعکاس یافته است. این منظومه از پیروزیهای يك اشرافزاده فقیر بنام سید بر اعراب، از عظمت روح او، از تحریکات اشراف عالی‌مقام علیه او و غلبه او بر آنها حکایت میکند. در این منظومه سید بعنوان قهرمان ملی

1 - Reconquiste

2 - Castille

3 - ARagon

4 - Catalogne

5 - Portugal

6 - Las Navas de Tolosa

7 - Grenade

8 - Cid Campeador

خلق اسپانیا معرفی شده است.

نظام اجتماعی-سیاسی کاستیل

در جنگ با موورها کاستیل نقش اصلی را بازی میکرد، زیرا مهمترین قسمت شبه جزیره در تصرف کاستیل بود. رکونکیزم بطور عمده نیروهای دهقانان، شهرنشینان و شوالیه‌های کوچک را رهبری میکرد. اینان

مدام در نقاط سرحدی به جنگ‌های ویرانی آور سرگرم بودند، تقریباً هیچگاه سلاح خود را رها نمیکردند و پیوسته برای دفاع از سرحدات وارد و کشتی آماده بودند. اما سود عمده این فتوحات نصیب فئودال‌های بزرگ و مقامات روحانی شد، که در اراضی مفتوحه بهراملاک و سیمی جنگ انداخته بودند.

دهقانانی که در رکونکیزم شرکت جسته بودند توانستند آزادی خود را حفظ کنند، و اجتماعات خودمختاری تشکیل دادند. این اجتماعات مجبور بودند حامیان خود را از میان ملاکین بزرگ اراضی انتخاب کنند، ولی در عین حال اختیار عزل او را داشتند و میتوانستند حتی هفت بار در یک روزه او را عوض کنند. وجود این جوامع آزاد دهقانی در وضع دهقانانی که در املاک فئودال‌ها زندگی میکردند انعکاس داشت، این دهقانان شخصاً آزاد بودند و مالیات‌هایی که میپرداختند دقیقاً تعیین شده بود.

شهرهای کاستیل نیز در نهضت رکونکیزی فعالانه شرکت داشتند. این شهرها بمنزله قلاع غیرقابل تسخیری به شمار می‌آمد، سکنه آنها مسلح بودند و در جنگ با موورها شرکت می‌جستند و به خدمت نگهبانی می‌پرداختند. شهرهای کاستیل از استقلال خود دفاع میکردند و از خودمختاری و سیمی بهره‌مند بودند، و اتحادیه‌هایی بنام هرمانداد^۱ (یعنی برادری) تشکیل میدادند.

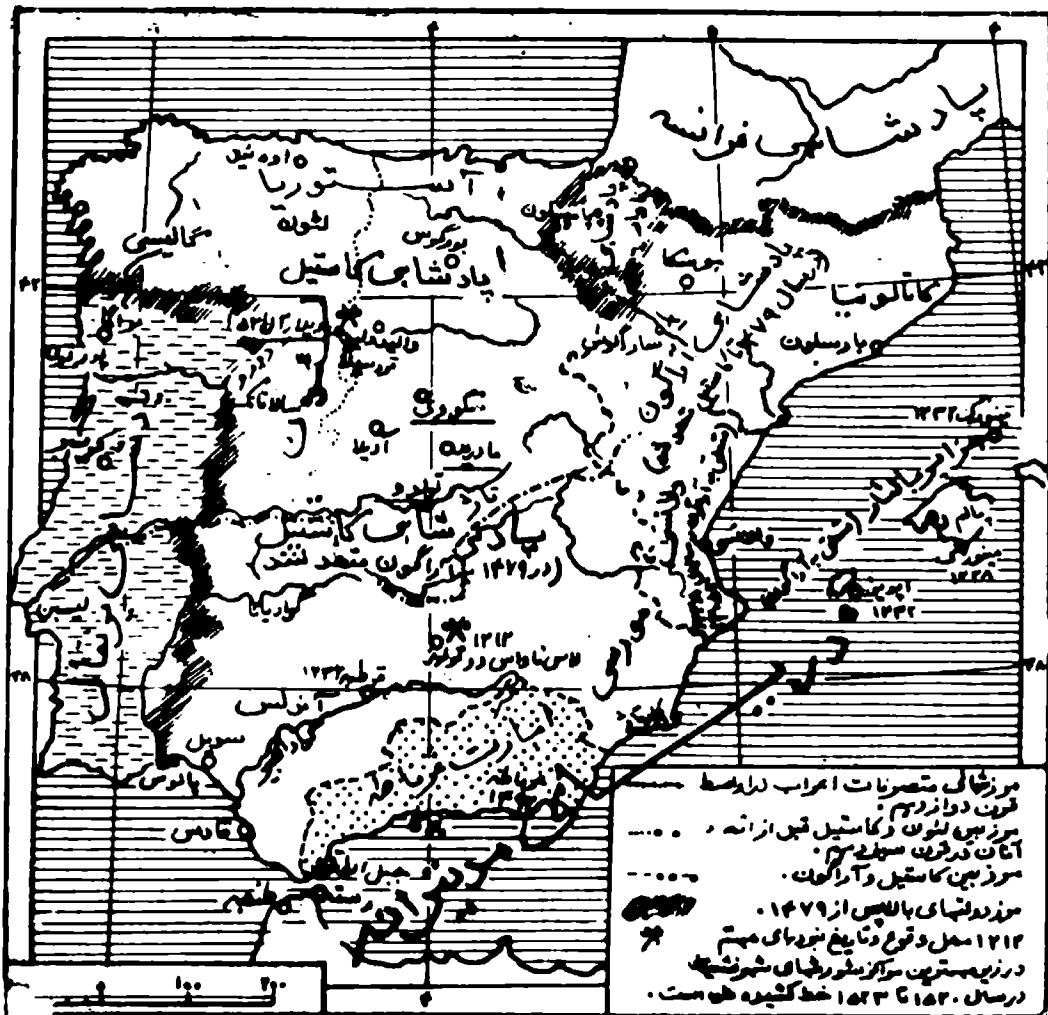
این هرماندادها از خود قوانینی داشتند و در برابر هرگونه سوء قصد چه از جانب فئودال‌ها و چه از جانب پادشاه بسختی از آزادی خود دفاع میکردند.

دردوران نهضت رکونکیزی در کاستیل طبقه اشراف کوچک کشیبالده تشکیل یافت. اشراف زادگان کوچک جنگجو (ایدالکوه)^۲ اغلب چنان بی‌چیز بودند که فقط روزهای یکشنبه گوشت می‌خوردند اما این امر مانع از آن نبود که بعنوان شوالیه‌ای خود بپالند، و شوالیه‌ها را فقط شایسته جنگ بخوانند و هرگونه کار را تحقیر کنند.

در کاستیل، در قرن دوازدهم حتی قبل از انگلستان و فرانسه مجمع نمایندگی (کورتس^۳) بوجود آمد. این مجمع نماینده درباریان، روحانیان و شهریان بود. در جلسات کورتس گاهی نمایندگان جوامع دهقانان آزاد نیز شرکت می‌جستند. کورتس‌ها قدرت پادشاه را محدود میکردند. پادشاه میبایستی سوگند یاد کند که به آزادی مجمع نمایندگان احترام بگذارد و قوانین کشور را نقض نکند.

نظام اجتماعی-سیاسی آراگون و کاتالونیا

حکومت آراگون - کاتالونیا از لحاظ نظام اجتماعی - سیاسی خود از کاستیل بنحوی بارزی تمایز داشت. در اینجا وضع دهقانان بسیار وخیم بود؛ فئودال بر شخص دهقان همه گونه تسلط داشت، و حتی میتوانست او را بکشد، میتوانست بدون اجازه قانون اموالش را ضبط کند، هر گونه منال و مالیاتی که دلش بخواهد از او مطالبه کند و هر نوع باج و جریمه ای از او بگیرد.



اسپانیا و پرتغال از قرن سیزدهم تا پانزدهم

پایه اصلی نیروی سیاسی حکومت آراگون - کاتالونیا از اشراف تشکیل می یافت. نفوذ کلیسا و روحانیان در اینجا از روحانیان کاستیل بیشتر بود. در آراگون هیچگاه شهرها نقش سیاسی عمده ای نداشته اند. در کاتالونیا یک رشته شهرهای ساحلی وجود داشت که عمده ترین آنها بارسلن^۱ بود. و در آنها شهرنشینان پولدار از ترس قیام پیشه و ران و تهیدستان شهر داوطلبانه با فئودال ها متحد شده بودند.

در حکومت آراگون - کاتالونی نیز مجمع نمایندگان از مدتی پیش بوجود آمده بود ولی در این مجلس اشراف بزرگ سلطه کامل داشتند . پادشاه کاملاً وابسته فئودال‌های بزرگ بود ، بهنگام افتتاح مجمع نمایندگان میبایستی زانو بزند و سوگند یاد کند و قول بدهد که به آزادی اشراف دستبرد نزند. اشراف حق داشتند پادشاهی را که دلخواهشان نبود عزل کنند. در قرن چهاردهم و پانزدهم حکومت آراگون - کاتالونی به قدرت دریائی عظیمی مبدل شد. پادشاهان آراگون در آغاز قرن چهاردهم سیسیل و کمی بعد ساردنی^۱ و در قرن پانزدهم جنوب ایتالیا را تصرف کردند .

۴ - به انجام رسیدن نهضت رکونکیستی

و تشکیل حکومت واحد اسپانیا

تقویت فئودالها و قیام دهقانان
 پس از آنکه قدرت مورها درهم شکسته شد فئودال‌ها دیگر برای جنگ با آنان نیازی به یاری دهقانان نداشتند و از اینرو به طبع ساختن اجتماعات دهقانان آزاد پرداختند ، و نمایندگان آنان را دیگر به مجمع نمایندگان کاستیل راه ندادند. باین ترتیب فئودال‌های بزرگ و روحانیان میکوشیدند تا قدرت را کاملاً بدست خود گیرند و وضع دهقانان بیش از پیش وخیم تر میشد. در نتیجه یک سلسله قیام‌های دهقانی ، وبخصوص در آراگون و کاتالونیا که دهقانان آنجا زندگی بدتری داشتند، در گرفت .

بسال ۱۴۶۲ در کاتالونیا قیام دهقانان آغاز شد . در رأس این جنبش یکی از اشراف خرده پا بنام ورن تالیات^۲ قرار داشت . قیام به سرعت نواحی زیادی را در بر گرفت. دهقانان میگفتند: « آدم‌مرد و وصیت نامه‌ای بجا نگذاشت ، بنابراین بایستی زمین میان فرزندان آدم - تمام مردم - قسمت شود . بی‌عدالتی است که عده‌ای زمین داشته باشند و سایرین بی‌زمین بمانند » .

در این زمان میان خوان^۳ دوم پادشاه آراگون و اشراف کاتالونیا کشمکش در گرفت . اشراف کاتالونیا نمیخواستند خوان دوم را بپادشاهی بپذیرند . ورن تالیات دهقانان را بحمايت از شاه ترغیب کرد . دهقانان امیدوار بودند که شاه آنانرا در رهائی از قید سرواز یاری خواهد کرد و به آنان زمین خواهد داد ، و از این روتصمیم گرفتند او را حمایت کنند .

جنگ ده سال بطول انجامید. خوان دوم به برکت دسته‌های ورن تالیات از جنگ بیروزیرون آمد. ورن تالیات خود از پادشاه املاکی دریافت داشت و عضو شورای سلطنتی شد، و دهقانان نیز در ابتدا امتیازاتی بدست آوردند اما صوامع و فئودال‌ها همین مزایای ناچیز را هم بزودی از آنان بازگرفتند .

وحدت کاستیل و آراگون
 برای جنگ پیروزمندانه با فئودال‌های خودمختار و سرکوبی جنبش دهقانان وحدت نیروهای دو خاندان پادشاهی کاستیل و آراگون اهمیت بسیار داشت . این وحدت باز دواج ایزابل^۴ ملکه کاستیل و فردیناند^۵ پادشاه آراگون بدست آمد . در سال ۱۴۷۹ کاستیل و آراگون متحد شدند و حکومت واحد اسپانیا را بوجود آوردند. این وحدت بشکل قابل ملاحظه‌ای قدرت پادشاه را افزایش داد.

1 - Sardaigne

2 - Vern Talia

3 - Juan

4 - Isabelle

5 - Ferdinand

تاریخ قرون وسطی

فردیناند وایزابل مخالفت فتودال‌ها را درهم شکستند ، قلاع آنان را از بیخ و بن برکنند و بسیاری از اراضی اشراف را مصادره کردند. فردیناند وایزابل برای مبارزه با فتودال‌ها نیروهای جنگی شهرها را مورد استفاده قرار دادند. شهرها در «هرمانداد مقدس» متحد شدند ، و این هرمانداد از خود سپاه مخصوص داشت. در تمام راهها پست‌های نگهبانی گماشت و جنگ بیرحمانه‌ای را علیه غارتگریها و ستمکاریهای فتودال‌ها آغاز نهاد .

فردیناند وایزابل در عین حال که برای مبارزه با فتودال‌ها از شهرها استفاده میکردند کم کم حقوق خود مختاری شهرها را محدود ساختند و آنان را به زیر سلطهٔ مأمورین پادشاهی کشاندند .

سال ۱۴۸۴ در کاتالونیا قیام دهقانی جدیدی در گرفت ، که در راس آن دهقانی بنام پدرو خوان سالّا قرار داشت. او در جنگهای متعددی شرکت کرده بود و توانست سازمان جنگی خوبی از دهقانان بوجود

قیام تازه دهقانان در کاتالونیا

آورد. شورشیان بارسلن را در محاصره گرفتند. فتودال‌ها برای جنگ با دهقانان تمام قوای خود را بسیج کردند و توانستند قیام کنندگان را شکست دهند و سالّا را اسیر سازند . با وجود این نه شکست شورش و نه اعدام سرکردهٔ قیام نتوانست مقاومت دهقانان را درهم بشکند . آتش جنگ پارتیزانی شعله ور شد. فتودال‌ها ناگزیر از در سازش درآمدند و سازش با مشارکت پادشاه انجام گرفت . حق سرواز ملنی شد ، دهقانان کاتالونیا آزادی شخصی بدست آوردند و از آن پس دیگر نمیتوانستند سنیور را ترك کنند . اما اگر دهقانی در زمین باقی میماند میبایست همان منال پیشین را بپردازد . بدینسان دهقانان تا آزادی کامل فاصلهٔ بسیار داشتند .

فردیناند وایزابل پس از تحکیم قدرت خویش به جنگ با غرناطه ، آخرین پایگاه مورها در اسپانیا ، پرداختند . جنگ ده سال طول انجامید و سرانجام در ۱۴۹۲ با تسخیر غرناطه پایان پذیرفت و باین ترتیب نهضت رکونکیستی با آخر رسید .

پایان

نهضت رکونکیستی

فردیناند وایزابل برای جنگ با دشمنان اقتدار سلطنت از کلیسای کاتولیک استفاده کردند . سال ۱۴۸۰ انکیزسیون در اسپانیا سازمان یافت و تعقیب بیرحمانهٔ مورها ، جهودها و رافضیان آغاز شد . این تعقیبات بخصوص پس از تسخیر غرناطه شدت یافت . جهودها و مورها ملزم بودند یا کشور را ترك کنند و یا دین مسیح را بپذیرند . دهها هزار نفر که قسمت عمدهٔ آنان از صنعتکاران و بازرگانان تشکیل میشد اسپانیا را ترك گفتند. جهودها و مورهای را که بدیانت مسیح در آمده بودند خطری دائمی تهدید میکرد ، هرکسی میتواند آنان را متهم کند که معتقدات سابق خود را حفظ کرده اند و باین ترتیب آنان را بی درنگ به دادگاه وحشتناک انکیزسیون بسپارد . تفتیش عقاید نه تنها جهودها و مورها ، بلکه اسپانیائی را نیز که بدداشتن احساس خصمانه نسبت به کلیسا و شاه مظنون بودند ، بیرحمانه مجازات میکرد . اسپانیائی‌های

مظنون را به اتهام رفض و ارتداد بدادگاه انگیزیسیون میکشانند .
 در اسپانیا اعدام رافضیان به جشن رسمی مبدل شد و نام آوتدافه (یعنی «کار عقیده»)
 بخود گرفت . سوزاندن رافضیان در میدانهای شهر و در حضور دربار پادشاه ، اشراف و شهریان
 انجام میگرفت . در این مراسم با شکوه روحانیان در حالیکه آوازه های مذهبی میخواندند به
 صحنه میآمدند و محکومین را به محل اعدام میبردند . اعدام غالباً دستجمعی صورت میگرفت .
 ترکمادا^۱ مفتش عقاید ، که بهنگام ریاست بر کرسی انگیزیسیون هشت هزار نفر از « کفار » و مرتدان
 را بآتش انداخت ، شهرت مخوفی کسب کرده است .
 تمصبی که انگیزیسیون در تعقیب رافضیان بکار میبرد از آنجا نیز گرمی میگرفت که یک سوم
 دارائی محکومین را بنفع خود ضبط میکرد و بقیه را پادشاه میداد .
 باین ترتیب ملت کبیر اسپانیا ، که طی چندین قرن جنگ از استقلال خود دفاع کرده
 بود ، اسیر خود کامکی سلطه پادشاه ، فتودال ها و روحانیان متعصب حریص گردید . این مطلب
 نشان میدهد که نواحی مختلفه اسپانیا هنوز وحدت کامل نیافته و هر یک بشیوه خاص خود و برای
 خود زندگی میکردند ، بین شهریان و دهقانان اتحاد وجود نداشت و از اینرو نتوانستند از
 آزادی خویش دفاع کنند .

فصل شانزدهم

سقوط کلیسای کاتولیک در قرن چهاردهم و پانزدهم

پاپ‌ها در آوینیون

از همان زمان که پایه حکومت‌های مقتدر در فرانسه، انگلستان و اسپانیا گذاشته شد کلیسای کاتولیک رو به انحطاط نهاد. قریب هفتاد سال، از ۱۳۰۸ تا ۱۳۷۸ پاپ‌ها در آوینیون^۱ پسر میب‌ردند. این زمان را دوران «اسارت پاپ‌ها در آوینیون» مینامند. پاپ‌ها، که در آوین یون واقع در سرحد فرانسه میزیستند، تحت تبعیت پادشاهان فرانسه قرار داشتند.

در این زمان اقتدار پاپ در اروپا از میان رفت. پاپ‌ها دیگر مانند قرن سیزدهم نمیتوانستند در امور کشورهای اروپائی دخالت کنند، و یا در اندیشه احراز برتری بر حکومت‌های اروپائی اند و بیش از هر چیز در غم افزایش در آمد خویش بودند. پاپ‌ها مباحث تساهل‌ای برای مؤمنین و روحانیان ابداع میکردند. پاپ بنیفاص هشتم برای لخت کردن مؤمنین در سال ۱۳۰۰ مراسم «پنجاه ساله» (Jubiluire) مسیحی را جشن گرفت. زائرینی که در این سال در رم گرد میآمدند به کسب آمرزش گناه نایل میشدند. این امر بسیاری از مردم موهوم پرست را جلب میکرد و خزانه پاپ را از عواید هنگفتی می‌انباشت. این مراسم هر صد سال یکبار میبایستی برگزار میشد اما جانشینان بنیفاص این مدت را تا پنجاه و بعد تا سی و سه و بالاخره تا بیست و پنج سال تقلیل دادند. یکی از پاپ‌ها این جشن را دوبار در ظرف پانزده سال برگزار کرد. پاپ‌ها خرید و فروش آمرزش گناه را بشکل وسیعی بسط دادند. آنان در تجمل و هرزگی سرمیکردند و خزاین گرانبھائی اندوختند.

اینها همه مخالفت ضد پاپ را برمیانگیخت. پادشاهان انگلستان از پرداخت خراجی که بوسیله پاپ‌ها در زمان زان‌سان‌تر در آن کشور برقرار شده بود خودداری ورزیدند. تقاضای اصلاح کلیسا در همه جا طنین افکند. اقتدار پاپ در نظر توده‌های وسیع مردم از میان رفت.

آنها در سیمای کلیسا حامیان ستمگران را مشاهده میکردند و بخاطر اخاذی و ستمکاری نسبت بان کینه میورزیدند و روحانیان و کشیشان را بخاطر می پرستی و هرزگیشان تحقیر میکردند.

در ۱۳۷۸ پاپ تصمیم گرفت بهرم بازگردد و امیدوار بود که از این

انشقاق

در کلیسای غرب

و ترور کلیسایی

راه اعتبار از دست رفته پایی را بازگرداند ، اما نتیجه معکوس گرفت. روحانیت فرانسه پاپ رم را نپذیرفت و برای خود پیشوائی دیگر برگزید و باین ترتیب «انشقاق Schisme کلیسای غرب» ، که تقریباً چهل سال دوام داشت ، آغاز گردید . يك پاپ درزم و یکی دیگر در آوین یون مقرر داشت. برخی کشورها این و بعضی آن دیگری را به پایی پذیرفتند ، و این امر به سقوط اعتبار قدرت پاپ در انظار مردم انجامید .

روحانیت کشورهای مختلف اروپا میخواستند به این انشقاق ، که بالمآل قدرت کلیسا را به سقوط تهدید میکرد ، پایان بخشند و باین منظور خواستند تا مجمعی از مقامات عالی روحانی تمام کشورهای کاتولیک تشکیل دهند . این مجمع هر دو پاپ را عزل و پاپ جدیدی انتخاب کرد ، ولی پاپ های ممزول تصمیم مجمع را نپذیرفتند و باین شکل کلیسای کاتولیک بجای دو پاپ صاحب سه پاپ شد . فقط مجمع دوم که در سال ۱۴۱۴ در کنستانس^۱ تشکیل شد توانست انشقاق را پایان بخشد . مجمع کنستانس هر سه پاپ را عزل کرد . مارتین^۲ پنجم که توسط این مجمع بجای پاپ های ممزول انتخاب گردید از طرف تمام کشورهای کاتولیک برسمیت پذیرفته شد . مجمع تمام «رافضیان» را که بضد کلیسا برخاسته بودند به محاکمه کشید . بموجب رأی همین مجمع میهن پرست بزرگ چک زان هوس^۳ در آتش سوخته شد .

اما تمام کوششها برای دفع شرارت پاپ ها و وادار ساختن آنان به اطاعت از مجامع کلیسائی بجائی نرسید . تمام اخاذیهای گذشته و فروش آمرزش همچنان محفوظ ماند و پاپ سلطه خود را بر کلیسا حفظ کرد .

کلیسا کوشید تا با ندابیر و اعمال رعب آور بر اعتبار خود بیافزاید. قضات انکیزیسیون «رافضیان» را تعقیب میکردند ، بشکل دهشتباری شکنجه میدادند و آنانرا در خرمن آتش میسوزانند . کلیسا وسیله دیگری نیز برای ترساندن مردم پیدا کرد . این هقیقه قدیمی در میان مردم باقی مانده بود که گویا جادوگران و غیبگویان میتوانند مردمان را به بیماری مبتلا کنند ، ربهها را از میان ببرند و تگرگ و خشکسالی بیاورند . کلیسا این موهوم پرستی را مورد استفاده قرار داد و تلقین میکرد که غیبگویان و ساحران در واقع وجود دارند ، صاحب قدرت عظیمی هستند و سوگند یاد کرده اند که نسل بشر را از میان بردارند . روحانیان و کشیشان تأکید میکردند که غیبگویان و ساحران سوار بر جادو و سیخ اجاق همه شب بسوی محفل جادوگران (سبت Sabbat) پرواز میکنند ، و آنجا در جذبه رقص از شیطان خویش برای آزار مردم تعلیم میگیرند . انکیزیسیون تمام کسانی را که به سحر و جادو مظنون بودند بزندان میانداخت ، شکنجه میداد و در آتش میسوزت . در سراسر اروپا خرمن های آتش برافروخته شد و مردمان

تاریخ قرون وسطی

بیگناهی ، که بنحوی موجب نارضایتی روحانیان و کشیشان شده بودند ، سوزانده میشدند . وحشت مردم را فراگرفته بود زیرا هرکس ممکن بود به جادوگری متهم شود و در این صورت برای او راه فراری وجود نداشت . تفتیش عقاید در چهار گوشه اروپا بدنبال « ساحران » و « جادوگران » میگشت و هر سر مردمان وحشت میپراکند . کلیسا با این وسایل بیشرمانه میخواست مردم را بترساند و به اطاعت از قدرت خویش وادار سازد .



فصل هفدهم

آلمان در قرن سیزدهم تا پانزدهم

۱- گسترش بسوی شرق

پس از خاندان هوهنشتاوفن آلمان به چندین شاهزاده نشین ، دوک نشین ، بارون نشین و اراضی متعلق به شوالیه‌ها و چند شهر خودمختار تقسیم شد . بزرگترین امیرنشین بر اثر تسخیر اراضی خارجی بوسیله آلمانها در شرق تشکیل گردید.

آلمانها قبل از همه کوشیدند تا اراضی اسلاوهای پولابی و همسایگان آنها را — اسلاوهای پومرانی واقع میان اودروویستول — تسخیر کنند. در قرن یازدهم اسلاوهای پولابی و پومرانی بیروزمندان به ضد آلمانها می‌جنگیدند و از خودمختاری کامل بهره‌مند بودند ، اما آنها هنوز یاد نگرفته بودند که باید بر ضد دشمن مشترك با یکدیگر متحد شوند . به همین جهت لهستانی‌ها بر اسلاوهای پومرانی تاختند ، و این امر موجب تضعیف آنان شد و به آلمانها اجازه داد که مجدداً بتصرف اراضی شرق دست یازند .

تصرف و اشغال Colonisatoir اراضی ماوراء الب موجب وحدت نیرو های امپراتوری نشد ، بلکه آنها را به چندین امیرنشین جدا از یکدیگر تبدیل کرد . در قرن دوازدهم آلبرخت مدود^۱ اراضی الب وسطی را از امپراتور دریافت داشت ، کوچ نشین های ساکسونی را با آنها گشاند ، و اراضی اسلاو نشین مجاور را بتصرف درآورد . جانشینان آلبرخت مدود ماهرانه در منازعات میان امیران اسلاو دخالت میکردند و از این راه قلمرو خود را تا ادر و حتی ماوراء ادر بسط دادند . باین ترتیب مارش براندنبورگ^۲ ، بزرگترین امیرنشین امپراتوری بوجود آمد . تقریباً در همین زمان (در حدود اواسط قرن دوازدهم) ، هانری لولیون^۳ ، دوک ساکسونی، اراضی

1-Albrecht Medved

2-Brandenburg

3-Henri le Lion

تاریخ قرون وسطی

سواحل بالتیک تارودخانه ادر را اشغال کرد و شهر کوچک لوبک را به بزرگترین بندر آلمانی در دریای بالتیک مبدل ساخت. در ربع آخر قرن دوازدهم شاهزادگان پومرانی مجبور شدند واسال امپراتور آلمان شوند.

تصرف مناطق اسلاونشین بردگی و قتل عام دستجمعی سکته بومی را بدنبال داشت. بهترین زمینها را از جنگ اسلاوها بدر آوردند و آنانرا بر زمین های بدو نامرغوب رانندند. آنانرا به سرف مبدل ساختند و بیکاری و مالیات های سنگین بر آنان تحمیل کردند. برای اسلاوهای محلی چیزی جز آب و باتلاق باقی نماند. اینان در کنار رودخانهها و دریاچهها در دهکدههای محقروبی رونق میزیستند و کارشان صید ماهی بود.

یکی از طرق منقاد ساختن اسلاوها مسیحی کردن جبری آنان بود. مالیاتهای سنگینی بنفع کلیسا بر آنان تحمیل میکردند. اسلاوهای که زیر فشار و ظلم قرار گرفته بودند آداب و رسوم و زبان خود را ازدست دادند و به موجودات بیحسی مبدل شدند.

هجوم کوچ نشینان آلمانی

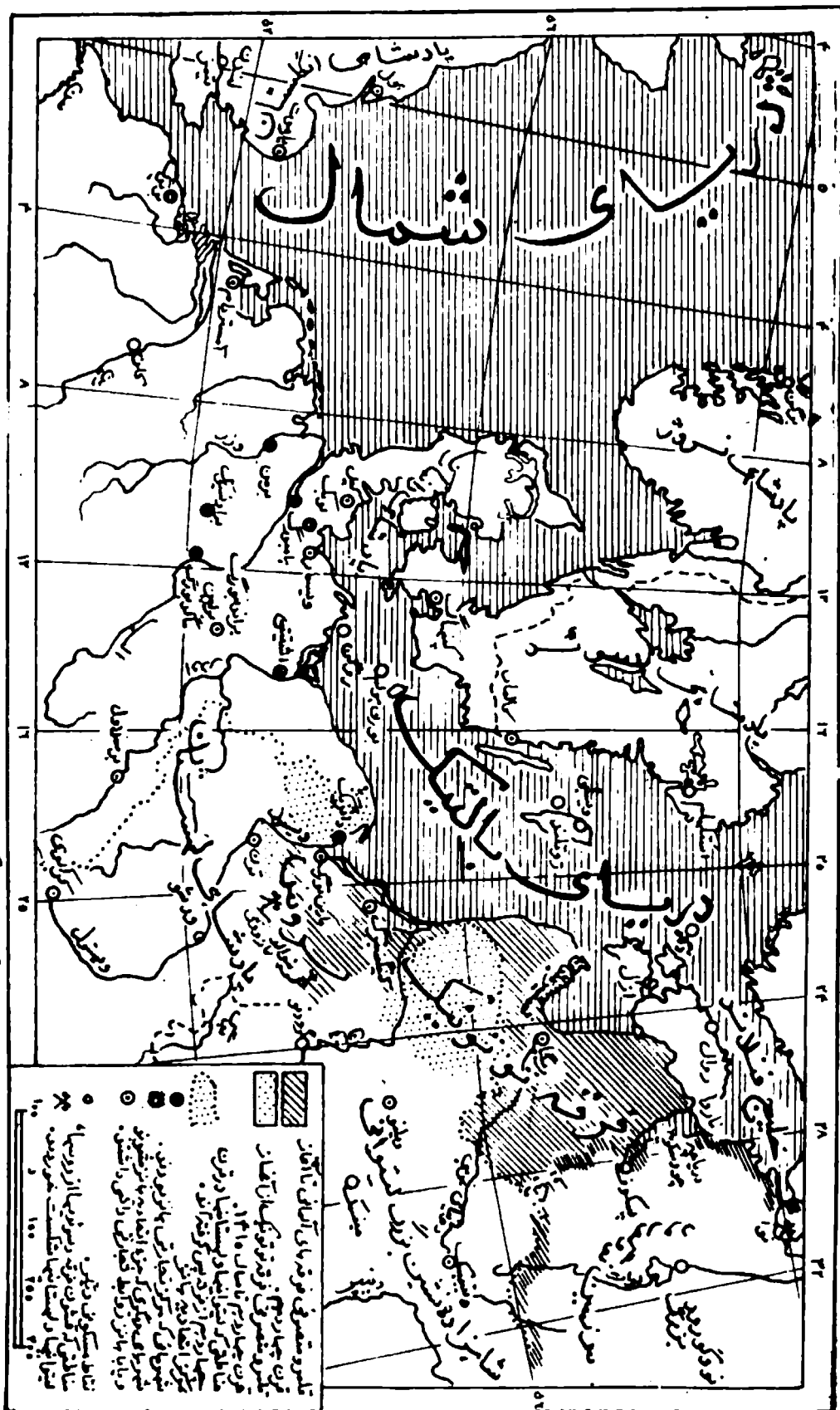
شوالیههای آلمانی که بایکدیگر متحد شده بودند از ژرمانی به سرزمینهای متصرفی اسلاونشین هجوم بردند و در اینجا به بارونهای اشرافی تبدیل شدند. همچنین صومعه های آلمانی که در سرزمین اسلاو بوجود آمده بودند بر قسمتی از املاک آنان دست انداختند.

شوالیهها و صومعهها برای افزایش درآمد خود کوچ نشینان آلمانی را دعوت کردند و بهترین زمینها را بر زبان سکته بومی بین آنان تقسیم کردند. مهاجرین موظف به پرداخت عوارض بودند. آنها بارغبیت به زمینهایی که از اسلاوها گرفته شده بود روی میآوردند، چه امیدوار بودند که در آنجا نسبت به زادگاه خود که در زیر فشار و ستم فئودالها بودند، زندگی بهتری داشته باشند. اما آرزوی آنان تحقق نیافت. شوالیهها و صومعهها از آنها عوارض بیشتری مطالبه کردند و در اندک مدتی آنانرا به سرف خود مبدل ساختند.

تصرف کرانههای بالتیک

فتوحات آلمانها به قسمتی از اراضی اسلاونشین محدود نگردید، بلکه در سواحل دریای بالتیک تا خلیج فنلاند توسعه یافت. از اواسط قرن دوازدهم بازرگانان آلمانی فعالانه در تجارت دریای بالتیک شرکت جستند و کوشیدند تاراه بازارهای روسیه را در دست خود گیرند. در سال ۱۲۰۱ شهر ریگا^۱ را در مصب رودخانه دوینا^۲ بنا نهادند. بدنبال بازرگانان، روحانیان و شوالیههای آلمانی بسوی سرزمینهایی که امروزه لتونی^۴ و استونی^۵ را تشکیل میدهد برای افتادند. بمنظور اشغال حوضه بالتیک فرقه شمشیربندان porte - glaive که نیمی روحانی و نیمی شوالیهای بود تشکیل یافت (۱۲۰۲). شمشیر بندان زیر عنوان توسعه مسیحیت قسمتی از سکته بومی را میکشند و قسمتی دیگر را به برده تبدیل میساختند و برای این منظور از کشمکش و خصومت میان قبایل مختلف استفاده میکردند.

مطهرات آلوده در بافت و شهرهای جانسن



فرقه توتونیک

در جنوب، در مصب ویستول، در اراضی لتونی قبایل پروس فرقه توتون‌ها^۱ (آلمانی‌ها) که از طرف امیران لهستانی دعوت شده

در پروس

بودند استقرار یافتند. در آن زمان این شاهزادگان با پروس‌ها در جنگ بودند، و هیچگاه گمان نمیبردند که با دست خویش دشمنان خطرناکی را در مرز بوم خود می‌پروورانند. توتون‌ها تمام اراضی پروس را اشغال کردند، و در نواحی متصرفی پروس نشین شهرهایی بوجود آوردند و شهرنشینان آلمانی را به آنجا فراخواندند. دهقانان آلمانی هم باین نواحی کشانده شدند زیرا در آنجا زمین‌هایی را که از پروس‌ها گرفته شده بود میان آنان تقسیم می‌کردند.

پروس‌ها با کوچ نشینان آلمانی بشدت مقابله کردند و چندین بار بضد ستمگران خود شوریدند. فرقه توتونیک تمام مخالفان را یا از میان برد و یا به برده تبدیل کرد. آنان که گردن به اطاعت نهادند و یا مسیحیت را پذیرفتند همچنان آزاد ماندند، و آنانکه بخدمت فرقه درآمدند و از خود خدمتگزاری نشان دادند عنوان اشرافی یافتند.

در سال ۱۲۳۷ شه‌سیربندان با توتون‌ها، که اینک در کرانه بالتیک از مصب ویستول تا خلیج فنلاند حکم میرانند، متحد شدند. آلمانی‌ها کوشیدند دورن و بسوی شرق پیش بروند و اراضی روسیه را تصرف کنند. اما الکساندروسکی^۲ امیر نووگورود^۳ بهادران توتونیک را در روی بیه‌های دریاچه چودسکویه^۴ درهم شکست (۱۲۴۲). این نبرد بخ Batail sur la glace، آلمانی‌ها را برای همیشه از سرحدات روسیه عقب راند.

جنگ

لیتوانی‌ها و

لهستانی‌ها با فرقه

فرقه از قرن سیزدهم کوشید تا قدرت خود را بر لیتوانی بسط دهد. خطر مشترک لهستان و لیتوانی را بیکدیگر نزدیک کرد و در ۱۳۸۶ این دو منطقه تحت لوای خاندان یاگلون^۵ برای جنگ مشترک بضد فرقه متحد شدند. در سال ۱۴۰۹ جنگ کبیر لهستان و لیتوانی بضد فرقه آغاز گردید. در سال ۱۴۱۰ جنگ نهائی در گرینوالد^۶ بوقوع پیوست. شوالیه‌های بسیاری از نقاط مختلف آلمان بکمک فرقه گردآمدند. افواج لهستانی، لیتوانی، سمولنسکی (روسی) و گروهی از چک‌ها در برابر آنان می‌جنگیدند. سواره نظام لیتوانی، در حالیکه به جناح چپ سپاه آلمانی‌ها حمله می‌برد، جنگ را آغاز کرد. آلمانی‌ها بضربه متقابل لیتوانی‌ها را درهم کوبیدند و در حالیکه جناح و عقبه متحدین را تهدید می‌کردند بتعاقب آنان پرداختند لهستانی‌ها نیز دچار تزلزل شدند، و پرچم سلطنتی بزمین افتاد. تنها افواج دلاور سمولنسک مرکز سپاه راشجاعانه حفظ کردند و با تحمل تلفات سنگین توانستند وضع را بنفع قشون متحدین عوض کنند، پایداری سمولنسکی‌ها به افواج لهستانی امکان داد که به حمله پیردازند و سپاه فرقه را درهم بکوبند. مایستر^۷ بزرگ (سرکرده فرقه) و اکثر شوالیه‌ها در این جنگ بقتل رسیدند. جنگ گرینوالد نیروهای فرقه را درهم کوبید و بفتوحات شوالیه‌های آلمانی در کرانه بالتیک پایان داد.

1 - Teutonkue

2 - Alexandr Nevski

3 - Novgorod

4 - Lac Peïpous (Tchudeskoe (بروسی)

5 - Jagellon

6 - Grinvald

7 - Magistère

۲- شهرهای آلمانی

در قرن دوازدهم تا سیزدهم در آلمان شهرهایی بوجود آمد. شهرهای شمالی آلمان که بر کرانه‌های دریای شمال و بالتیک قرار داشتند اهمیت فراوانی کسب کردند.

کشورهای شمال شرقی و غربی اروپا کالاهای خود را از طریق دریا و رودخانه‌هایی که در آن میریخت مبادله میکردند. از روسیه، لهستان و اسکاندینا و خز، چرم، غله، ماهی دودی (هارنگ^۱ و مورو^۲)، پیه، موم، عمل و مواد خام دیگر به آلمان حمل میشد، و بجای آن ماهوت، قماش، مصنوعات فلزی، نمک، شراب، آبنجو و همچنین ادویه شرق (فلفل، میخک، دارچین و غیره) از طریق رودخانه‌های آلمان و بندر بریوز در فلاندر بخارج صادر میشد.

شهرهای شمالی آلمان در مرکز زاههای بازرگانی شمال قرار داشتند و اهمیت آنان نیز در همین امر توجیه میشد، و در این میان لوبک و هامبورگ بیش از دیگران دارای اهمیت بودند.

در قرن چهاردهم به ابتکار شهر لوبک شهرهای شمال آلمان در یک اتحادیه دائمی بنام هانز^۳ آلمانی بیکدیگر پیوستند که در آن قریب هشتاد شهر با یکدیگر متحد شدند. راه عمده تجارتی هانز میان نووگورود و بریوز قرار داشت و میکوشید همه جا در این اه تجارتی و شاخه های آن حق انحصاری تجارت را بدست آورد، و با نیروی مسلح از این حق دفاع میکرد.

در نیمه دوم قرن چهاردهم، وقتی که قدرت تجارتی و دریائی شهرهای هانز از طرف دانمارک مورد تهدید قرار گرفت، ناوگان متحده هانز سواحل این کشور را درهم کوبید و از آن پس امتیاز تجارتی هانز بطور کامل برسمیت شناخته شد. هانز پس از این جنگ پیروزمندانه نه فقط در تجارت بلکه در سیاست نیز بر کشورهای بالتیک تفوق یافت.

نمایندگی‌های تجارتی هانز در لندن، بریوز، برگن^۴ (نروژ) و نوگورود عملیات بازرگانی عمده‌ای انجام میدادند. این نمایندگی‌ها در کشورهای خارجی محله های مخصوصی را اشغال کرده بودند. نمایندگی‌های هانز هر کدام خود بمنزله دژی بشمار میرفت، پادیوارهای بلند محصور بود و بوسیله نگهبانان مسلح و سگهای آزموده بسختی نگاهبانی میشد. در هر یک از این محل‌ها ساختمانهای مسکونی و انبار وجود داشت و در آنها فقط مردان مجردی میزیستند که از انضباط شدیدی پیروی میکردند و اداره امور آن بعهده سرپرست‌های منتخب بود.

مسائل مشترك در مجمع عمومی نمایندگان شهرهای هانز، که در لوبک منعقد میشد، مورد شور و بحث قرار میگرفت.

1 - Scandinavie

2 - Horeng

3 - Morue

4 - Hanse

۵ - Bergen

در تمام شهرهای هانز فقط تجار بودند که اداره امور شهر را برعهده داشتند و از عواید تجاری آن سهم میبردند. اینان پاتریسین های شهر را تشکیل میدادند، و سیاست طبقاتی کاملی اعمال میکردند. برپیشهوران و صاحبان حرف مالیات های سنگین می بستند و با آنان اجازه شرکت در امور شهر نمیدادند. صنعتکاران چندین بار بضد بازرگانان شوریدند و حتی در چند شهر قدرت را موقتاً بدست گرفتند ولی با اینهمه تجار هر بار اصناف شورش را سرکوب کردند.

در همین زمان در جنوب آلمان نیز شهرهایی که با ایتالیا مناسبات بازرگانی داشتند توسعه و استحکام یافتند. تعدادی از این شهرهای جنوبی در حقیقت جمهوریهای مستقلی بشمار میرفتند که از آنها میتوان اوگسبورگ^۱ و نورمبرگ^۲ را بعنوان مثال نام برد. در شهرهای تجاری جنوب هم مانند شمال رهبری بدست پاتریسین ها بود.

شهرهای جنوبی آلمان و اتحادیه های آنان

شهرها با شوالیه ها، که از راه غارت گذران میکردند و ازمال التجاره ها حق راهداری کلانی میگرفتند، مدام در جدال بودند. شهرهای جنوب غربی آلمان، برای دفاع در برابر بهادران غارتگر و مقابله با امیرانی که استقلال آنان را تهدید میکردند، در نیمه دوم قرن چهاردهم در يك اتحادیه بهم پیوستند، و باین ترتیب اتحادیه شهرهای شوابن^۳ و اتحادیه رین^۴ یکی پس از دیگری بوجود آمد. این دو اتحادیه قراردادی منعقد ساختند که مشترکاً فعالیت کنند و پشتیبان یکدیگر باشند. شوالیه ها نیز متقابلاً با یکدیگر متحد شدند و از این پس جنگ بین اتحادیه های شهری و اتحادیه های شوالیه ها در گرفت، اما شاهزادگان محلی، که نمیخواستند شهرها در قلمرو آنان قدرت یابند در این جنگها مداخله کردند، و در نتیجه شهرها هم در شوابن و هم در رین از امیران محلی شکست خوردند.

جنگ میان شوالیه ها و شهرها منجر به بسط قدرت امیران شد

۳ - نظام سیاسی آلمان

با اضمحلال خاندان هوهنشتاوفن قدرت امپراتوری در آلمان بسیار ضعیف شد و دورانی فرا رسید که به دوران «فترت»^۱، شهرت یافته است (۱۲۵۴ تا ۱۲۷۳). در این دوران فتودال های آلمانی به جنگی انقطاع ناپذیر با یکدیگر مشغول بودند، بازرگانان را

فترت در حکومت و آغاز کار خاندان هابسبورگ

غارت میکردند و بر دهقانان ستم روا میداشتند. «قانون جنگل» حکم فرما شد، هر کس هر چه میخواست میکرد، و بسیاری از شوالیه ها منحصرأ از راه غارت و جنگ گذران میکردند. سرانجام در سال ۱۲۷۳ امیران رودلف هابسبورگ^۵ را به امپراتوری برگزیدند. رودولف يك دوک درجه دوم بود که در آلزاس^۶ و سویس اراضی کوچکی در تملک داشت. رودولف در

1 - Augsburg

2 - Nuremberg

3 - Schwaben

4 - Rhein

5 - Rodolph Habsbourg

6 - Alsace

ممبر سن گوتار به ایتالیا عبور میکرد .

هابسبورگها میخواستند کانتونهای جنگلی رامطیع خویش سازند و از کالاهائی که از آنجا میگذشت باج بگیرند . کانتون ها نیز بمنظور جنگ با هابسبورگها يك « اتحادیه تدافعی دائمی » میان خود بوجود آوردند (۱۲۹۱). در آغاز جنگ هابسبورگها از چريكهای اتحادیه در نبردی در نزدك مورگارتن^۱ بسختی شکست خوردند (۱۳۱۵) . پس از این جنگ هابسبورگها تمام اراضی خود را در سویس (اتحادیه بمناسبت نام کانتون شویتز باین اسم خوانده شد) از دست دادند . بتدریج کانتون های تازه و همچنین اجتماعات دهقانی و شهرهائی از قبیل لوسرن^۲، زوریخ^۳، برن^۴ و غیره به این کانتون جنگلی پیوستند و باین ترتیب اتحادیه آزاد سویس تشکیل شد .

در افسانههائی که بعدها بوجود آمده در کسب استقلال کانتونهای جنگلی نقش عمده بادهقانی بنام ویلهلم تل^۵ ، که تیرانداز ماهری بود ، نسبت داده شده است . تل چون نخواست به کلاه آویخته پیشکارها بسبورگها احترام گذارد و تعظیم کند بعنوان مجازات میبایستی سیبی را که روی سرش خرد سالی نهاد شده بود با تیر بزند . ویلهلم به انجام این کار موفق شد ولی بعد اعتراف کرد که اگر تیر به پسرش میخورد با تیر دوم پیشکار را کشته بود . تیرانداز را دست بستند و خود پیشکار او را از طریق دریاچه بسوی قلمه خویش برد . در راه طوفان در گرفت و ناچار هدایت زورق را به اسیر - که سکاندار کارآمدی بود - سپردند . ویلهلم با استفاده از این پیش آمد بساحل جهید و پیشکار را با تیر از پای در آورد . این واقعه بعنوان نشانه قیام عمومی بر ضد هابسبورگها مورد استفاده قرار گرفت.

سازمان امپراتوری

آلمان پیش از پیش به مناطق مستقل تجزیه میشد. فرمان زرین Bull d'or (یعنی فرمانی بامهر طلائی) که در سال ۱۳۵۶ از طرف امپراتور کارل^۶ چهارم انتشار یافت تمام حقوق يك حکومت خود مختار را برای امیران در املاکشان تضمین میکرد . بموجب این فرمان امپراتور از جانب هفت تن انتخاب کننده (امیران انتخاب کننده) ، که نیرومندترین امیران روحانی و غیر روحانی امپراتوری بودند ، برگزیده میشد . انتخاب کنندگان با اتفاق امپراتور در مورد مهمترین مسائل مملکت بحث میکردند و تصمیم میگرفتند . امیران امپراتوری گاهگاه در دیت^۷ امپراتوری - که رایشتاگ^۸ خوانده میشد - گرد میآمدند . در رایشتاگ نمایندگان شهرهای بزرگ نیز شرکت میکردند . این شهرها عملاً مستقل بودند ، و علاوه بر آنها شوالیه نشینهای امپراتوری نیز ، که بویژه در حوضه رن و آلمان جنوبی تعدادشان بسیار زیاد بود ، استقلال داشتند . با سقوط هوهن شتوفن ها شوالیهها از خدمت به حکومت سرباز زدند و قشر حکمرانان زهین دار را تشکیل دادند . اینان مافوق خود قدرتی نمیشناختند و دائماً به جنگ و غارت مشغول بودند . در این حکومت پراکنده امپراتوری هیچ قانون ، دادگاه و خزانه مشترکی وجود نداشت .

1 - Morgarten

2 - Lucerne

3 - Zurich

4 - Berne

5 - Guillaum Tell

6 - Karl

7 - Diète

8 - Reichstag

امیران، شوالیه‌های امپراتوری و شهرها همگی در قلمرو خود کاملاً مستقل بودند. در قرن پانزدهم تاج امپراتوری باردیگر به خاندان هابسبورگ بازگشت. در زمان فردریک سوم^۱ قدرت امپراتوری به آخرین درجه تنزل یافت، و بقول معاصرین، ملت آلمان تقریباً بکلی فراموش کرد که امپراتور دارد. برخی نواحی از امپراتوری بکلی مجزا شدند و در بقیه مناطق که جزء امپراتوری باقی مانده بود بر قدرت امیران همواره افزوده میشد و فردریک سوم برای مقابله با آنها حتی کوششی هم نکرد زیرا فاقد پول و سپاه بود. این امپراتور در سالهای آخر حکومتش حتی امیرنشین خانوادگی خود یعنی اتریش را نیز - که مجارها آنرا موقتاً اشغال کرده بودند - از دست داده بود. باین ترتیب برخلاف فرانسه، انگلستان و ایالات در آلمان قدرت مرکزی نیرومندی بوجود نیامد و وحدت امیرنشین‌های آلمانی در زیر سلطه یک حکومت واحد تحقق نیافت.



فصل هیجدهم

چك در قرن دوازدهم تا پانزدهم

چك هرچند جزء امپراتوری مقدس روم بشمار میرفت ، اما از استقلال کامل برخوردار بود ، و امپراتور حق نداشت در امور داخلی این سرزمین مداخله کند . پادشاه چك یکی از انتخاب کنندگان بود که به همراه شش تن دیگر در انتخاب امپراتور شرکت میجست .

چك از امپراتوری آلمان مستقل بود ، اما آلمان از راههای دیگر به این کشور نفوذ میکرد . چكها مسیحیت را از آلمانها گرفته بودند و اکثر کلیساهائی که در این سرزمین برپا شده بود آلمانی بود .

مهاجرت آلمانی

مقامات و مسئولیتهای عمده اداره کلیساهای در اختیار آلمانها بود . بدنبال روحانیان آلمانی انگلیسیون نیز در چك رسوخ یافت .

فرقههای مذهبی - شوالیهای ، مانند پاسداران معبدو پرستاران ، نیز در چك مستقر شدند و اکثر آنان آلمانی بودند . پادشاهان چك میپنداشتند که میتوانند از وجود آنان به مثابه نیروی مقاومی در برابر اشراف محلی بهره ببرند و از این رو آنانرا با رغبت دعوت میکردند و به آنان زمین میدادند . از پایان قرن دوازدهم در چك شهرها رو به توسعه نهاد . شهریان تاجریش و صنعتکار نیز ، بخصوص از ژرمانی ، که در آنجا شهرهای زیادی بوجود آمده بود ، بسوی چك روی میآوردند . شاهان چك امید داشتند که از شهرها در آمد سرشاری کسب کنند ، و باین جهت ایجاد شهرها را تشویق میکردند و میکوشیدند که با ایجاد تسهیلات فراوان مهاجرینی از ژرمانی باین شهرها جلب کنند . بعدها در این شهرها گروه صنعتکار چك شکل گرفت ولی گروه پاتریسینها تقریباً بانحصار آلمانیها بودند .

در قرن دوازدهم استحصال معادن غنی چك آغاز شد . برای بهره برداری از این معادن شاهان چك استادکاران آلمانی را که در امور معدن کار آزموده بودند جلب میکردند ، و باین شکل معادن نیز بدست آلمانها افتاد . قسمتی از عایدات استادکاران بشاه داده میشد اما خود نیز سهم عمده ای میبردند ، و بهمین سبب به سرعت ثروتمند شدند .

تقویت چک در قرن سیزدهم تا چهاردهم

شاه چک، از برکت درآمد شرشار خود و بخصوص درآمد حاصله از معادن نقره، ثروتمندترین امپراتوری شد. پرشمیل دوم^۱ (۱۲۵۳ تا ۱۲۷۸) قلمرو چک را وسیعاً بسط داد. او برشوالیه نشین اتریش و مناطق دیگری چونک انداخت و از برکت این فتوحات حکومت چک تقریباً به سواحل دریای آدریاتیک دست یافت. اما جنگ با اشراف از نیروی پادشاه میکاست، و رودولفها بسبورک با استفاده از همین امر اتریش را از چکها باز پس گرفت. در آغاز قرن چهاردهم تخت سلطنت به خاندان لوکسمبورگ^۲، که در این زمان امپراتور نیز از بین آنان انتخاب



قلمرو پرشمیل دوم

میشد ، انتقال یافت . کارل چهارم (۱۳۴۶ تا ۱۳۷۸) درقین خال هم پادشاه چک بود و هم پادشاه ژرمانی . در زمان او پراگ پایتخت و مبدل به مهمترین شهر تجارتنی امپراتوری شد ، و جمعیت آن سه بار افزایش یافت . کارل به تزیین پراگ توجه بسیار داشت ، و در ۱۳۴۸ دانشگاه پراگ را افتتاح کرد .

در قرن چهاردهم چک نیرومندترین حکومت امپراتوری مقدس روم محسوب میشد . اما وضع طبقات زحمتکش به سرعت رو به وخامت میرفت . دهقانان اکثراً به سرف مبدل شدند و مالیاتهای سنگینی به ارباب میپرداختند .

صاحبان ممتول معادن که ذخایر زیرزمینی را در تصرف داشتند معدنگران را بشدت استثمار میکردند ، و در شهرها پاتریسین ها صنعتکاران را تحت فشار قرار میدادند . در شهر روده ناراضیاتی شکل میگرفت .

از میان اربابان بزرگ فتودال عده زیادی آلمانی بودند ، مالکیت معادن از آن آلمانی ها بود ، و پاتریسین شهر از آلمانی ها تشکیل میشد . از اینرو مردم چک به آلمانی ها بنظرستمکاران می نگریستند . اکثر صومعه ها به آلمانی ها تعلق داشت ، و قسمت عمده مقامات عالی کلیسا در اختیار آنان بود . فتودالهای آلمانی خشن ترین استثمارکنندگان دهقانان بودند . در میان طبقات زحمتکش چک اعتراض علیه آلمانی ها و کلیسای کاتولیک هر دو بسط و دامنه مییافت .

نهضت عمومی ملی و ضد کاتولیکی

ناراضیاتی از آلمانی ها و کلیسای کاتولیک به سایر طبقات سکنه چک کشیده شد و در اینجا نیز ، مانند سایر کشورهای اروپا ، شوالیه های تھی دست زیادی وجود داشتند که مجبور بودند در ارتش کشورهای دیگر اجیر شوند . اینان به آلمانی های ثروتمند که صاحب اراضی وسیع بودند ، و همچنین به کلیساهای کاتولیک با حسرت مینگریستند .

چک هایی که در شهرها زندگی مرفهی داشتند صاحبان حرف و بازارگانان - از اینکه تمام امور شهر بدست پاتریسین های آلمانی اداره میشد در خشم بودند . و از قابت بازرگانان آلمانی ، که از طرف حکومت حمایت میشدند ، اظهار ناراضیاتی میکردند . آنان به کلیساهای نیز ، که کانون موهوم پرستی و فریب بشمار میرفت ، بچشم دشمن مینگریستند ، و میاندیشیدند که کلیسا برای مردم مخارج گزافی در بر دارد ، و بایستی املاکش را مصادره کرد . حتی بعضی از فتودالهای نیرومند چک به آلمانی های متمکن و کلیساهای کاتولیک با ناراضی نگاه میکردند .

با این ترتیب در چک جنبش همگانی ملی بصد آلمانی ها و کلیسای کاتولیک شکفته شد .

ژان هوس
و جنگهای هوسیت ها

ژان هوس استاد دانشگاه پراگ جنگ بصد آقائی آلمانی ها و کلیسای کاتولیک را اعلام داشت . هوس بر ضد حرص و مال پرستی روحانیان کاتولیک و فروش آموزش گناه تبلیغ می کرد و میخواست که اراضی کلیسائی مصادره شود . او خود کتابهای مذهبی لاتینی را ، که برای مردم نامفهوم بود ، بزبان چک ترجمه کرد ، با پرازد مسیح خواند و مواظبی را که درباره معصوم بودن پاپ گفته میشد کفر و زندقه نامید . مواظ هوس در سراسر جامعه چک بکرمی طنین انداخت ؛ و او خود صد در جنبش آزادیخواهان ملی شد .

آلمانیها کینه هوس را بدل گرفتند و به تعقیب او پرداختند و کوشیدند تا او را از میان بردارند . مجمع روحانیان عالیرتبه کلیساهای کاتولیک، که در این زمان در کنستانس اجتماع کرده بود ، هوس را به بازپرسی فراخواند . هوس در رفتن به کنستانس تردید داشت ، اما سیکیزموند^۱ امپراتور زرمین سلامت او را تضمین کامل داد . هوس امیدوار بود که حقانیت خود را به مجمع ثابت کند . روحانیان عالیقدری که در مجمع اجتماع کرده بودند با و اجازه ندادند که يك کلمه سخن بگوید و او را با فریادهای شرارت آمیز استقبال کردند و بزندانها انداختند و به مرگ در آتش محکومش ساختند . سیکیزموند حتی بفکر مداخله هم نیافتاد . به هوس پیشنهاد کردند نظریات خود را پس بگیرد ، اما او مرگ را بر تسلیم و استغفار ترجیح داد و در ششم ژوئیه سال ۱۴۱۵ در آتش سوزانده شد . قتل مکارانه او جنبش ملی - مذهبی سراسر چک را بیش از پیش تقویت کرد . این جنبش بنام هوس «جنبش هوسیت» و هواخواهان او «هوسیتها» نامیده شدند . مردم کشیهای کاتولیک را طرد کردند .

در سال ۱۴۱۹ کار جنبش آشکارا شد . در پراگ مردم چک ، و بخصوص صنعتکاران ، کلیساها و صوامع را غارت کردند . صنعتکاران شهرداری را با حمله و هجوم اشغال کردند و اعضای انجمن شهر را ، که در آنجا محبوس شده بودند ، از پنجره ها بیرون انداختند . چکها حکومت سیکیزموند را بر کشور خود نپذیرفتند . آنگاه پاپ بمنظور سرکوب استقلال چک و انقیاد آن زیر لوای امپراتوری آلمان و کلیسای کاتولیک ، جنگ صلیبی را اعلام داشت . در این اردو کشی صلیبی بیش از همه آلمانها شرکت داشتند ، ولی شوالیه های تمام کشورهای اروپا - از اسپانیا تا لهستان - نیز بآن پیوستند . این اردو که امپراتور سیکیزموند در رأس آن قرار داشت بسوی چک راه افتاد اما از هوسیتها شکست خورد . آنگاه « صلیبیان » در چک پراکنده شدند و دهات بلاد دفاع این سرزمین را غارت و ویران کردند . هوسیتها نیز متقابلاً معابد و صومعه های کاتولیکی را در هم کوفتند و اراضی و املاک پادشاه و فئودالهای کاتولیک را مصادره کردند .

هوسیتها به دو دسته منقسم شدند . یکدسته از آنان که معتدل تر بودند

موفق شد اموال کلیساها را مصادره کند و استقلال کلیسای چک را

بدست آورد . بازرگانان ، صنعتکاران ، ملاکان و حتی استادان

دانشگاه پراگ به این دسته تعلق داشتند .

میانة روها

وتابوریتها

زحمتکشان چک - دهقانان ، پیشه وران و کارگران معادن - حزب مخصوصی بنام

«تابوریتها»^۲ تشکیل دادند . اینانرا از آنرو به این نام میخواندند که شهر مستحکم تابور^۳

را برپا داشتند . دهقانان که نیروی اصلی تابوریتها را تشکیل میدادند خواستار لغو سرواز ،

عوارض فئودالی و انتصاب خودسرانه مقامات روحانی بودند . جنگ با آلمانها برای دهقانان

بمنزله جنگ علیه ملاکان بود .

جنبش تابوریتها ، مانند زاکری قیام وات تایلور ، در اساس قیام دهقانان علیه فئودالها بود .

عده ای از تابوریتها ، و بطور عمده تهیدستان شهرها و دهات و کارگران معادن ، الناء کامل

مالکیت خصوصی و اشتراکی کردن ثروت را طلب میکردند. شوالیه‌هایی نیز که از هستی ساقط شده بودند عده‌ای به تابوریت‌ها پیوستند. در میان آنان جنگجویان کار آزموده‌ای یافت میشد. یکی از آنان بنام ژان ژیرکا^۱ فرمانده محبوب سپاه هوسیت‌ها شد.

تشکیلات جنگی هوسیت‌ها

آلمانی‌ها علیه هوسیت‌ها پنج بار به جنگ صلیبی دست زدند (۱۴۲۰ تا ۱۴۳۱) و همگی آنها را شکست مطلق آلمانی‌ها پایان پذیرفت. درچک ارتش انقلابی نیرومندی بوجود آمد. ژان ژیرکا در برابر شوالیه‌های سوار آلمانی پیاده نظام ورزیده و توپخانه سبکی، که برارابه حمل میشد، سازمان داد. ژان ژیرکا از کاروان ارا به‌ها، که با زنجیر و تخته بیکدیگر محکم شده بود، استحکامات تسخیر ناپذیری تشکیل داد که هم برای دفاع و هم برای حمله بکار میرفت. در حفظ و نگاهداری این دزهای متحرک زنان نیز سهم عمده‌ای داشتند.

ژیرکا در یکی از جنگ‌ها با تیرزخمی شد و بینائی خود را از دست داد، اما همچنان در رأس قوای هوسیت باقی ماند و با از خود گذشتگی خدمت به زادگاه خود را ادامه داد. حتی نام او دشمن را دچار وحشت میساخت. هوسیت‌ها او را پدر خود میخواندند. سپاه هوسیت‌ها بشکل خارق‌العاده‌ای تحرك داشت و اغلب درجائی که انتظار نمیرفت ظاهر میشد. میکوبند سپاه «صلیب‌داران Croisé»، فقط با شنیدن صدای ارا به‌های هوسیت‌ها یا بفرار می‌گذاشتند. ارتش هوسیت‌ها براساس نظام وظیفه عمومی بسیج شده بود و در آن انضباطی سخت جاری و شور انقلابی حکمفرما بود. هوسیت‌ها از دفاع به حمله پرداختند و به سوی آلمان اردو کشیدند و تا دریای بالتیک پیش ناхتند. اینان تعالیم خود را همه جا ترویج کردند، و با استقبال ثوبه‌های زحمتکش آلمان مواجه شدند. کشیش‌ها و فئودال‌های آلمانی تعالیم هوسیت‌ها را «سموم چک» مینامیدند.

خیانت میان‌روها. آخرین جنگ هوسیت‌ها

در جنگ‌های هوسیت‌ها تابوریت‌ها نیروی اصلی را تشکیل میدادند. اعتدالیون خود از تابوریت‌ها بیم داشتند و در جستجوی سازش با آلمان‌ها بودند. امپراتور سیگیزموند بالاخره تصمیم گرفت که درخواست‌های میان‌روها را بپذیرد، و موافقت کرد زمین‌هایی که از

کلیسا مصادره شده بود در اختیار آنان باقی بگذارد و استقلال چک را برسمیت شناسد. اعتدالیون در عوض سیگیزموند را بعنوان فرمانروای خود قبول کردند.

اما تابوریت‌ها این سازش را نپذیرفتند و جنبه خائنه آنرا فاش ساختند، و آنگاه جنگ میان تابوریت‌ها و میان‌روها آغاز شد. میان‌روها خائنه به تابوریت‌ها یورش بردند و آنان را در نزدیکی لیپانساخ^۲ شکست دادند (۱۴۳۴) و بشکل خونینی با آنان تصفیه حساب کردند.

جنبش تابوریت‌ها مانند جنبشهای بزرگ دهقانی دیگر - زاکری‌ها و قیام وات‌تایلور - به شکست انجامید. تهیدستان شهر و معدن‌گران، که در جنبش شرکت داشتند، از آن‌رو که خود هنوز بسیار ضعیف و غیرمتشکل بودند، نتوانستند دهقانان را به پیروزی رهنمون شوند. جنبش هوسیت‌ها برای چک‌ها اهمیت بسزائی داشت، زیرا به نفوذ آلمانی‌ها پایان داد و بدنبال آن زبان و فرهنگ ملی در چک‌رو به تکامل نهاد. مردم چک به قهرمانان ملی بزرگ خود - ژان هوس و ژان ژیرکا - مباحثات میکنند.



فصل نوزدهم

ایتالیا از قرن سیزدهم تا پانزدهم

۱ - ونیز و ژن

در قرن سیزدهم ایتالیا به چند حکومت خودمختار تقسیم شده بود.

ثروتمندترین قسمت ایتالیا شمال آن بود. در اینجا شهرها بر اساسی نزدیک دست انداخته و جمهوری‌های مستقلی تشکیل داده بودند. در این جمهوری‌ها تجارت و سیمی رواج داشت و صنعت تکامل یافته بود. نیرومندتر از همه جمهوری‌های ساحلی ونیز^۱ و ژن^۲ و شهر صنعتی ثروتمند فلورانس^۳ در توسکان^۴ بود. ثروت ونیز در زمان جنگهای صلیبی و بخصوص جنگ صلیبی چهارم افزایش یافت. ونیز در شبه جزیره بالکان^۵ و جزایر اطراف آن مراکزی برای خود مستحکم ساخت و نمایندگی‌های تجاری خود را در دریای سیاه و آزوف^۶ تاسیس کرد. یکی از عمده‌ترین این مراکز تانا^۷ (که اینک آزوف نام دارد) بود. این جمهوری از طریق نمایندگی‌های خود به تجارت برده، که بطور عمده از ماوراء قفقاز می‌خرید، می‌پرداخت. ونیز ناوگان تجارتی بزرگی در اختیار داشت و بر دریای مدیترانه مسلط بود، و آنرا بحق «ملکه دریاهای» می‌نامیدند. بازرگانان ونیز کالاهای شرقی را به بازارهای مکاره اروپای غربی می‌آوردند. درون صنعت نیز تکامل یافت، و بخصوص مصنوعات ابریشمی و شیشه‌ای آن شهرتی بدست آورد.

ثروت ونیز در دست گروه بازرگانان بزرگ، که قدرت شهر در اختیار آنان بود، تمرکز داشت. ونیز همچنین دارای حاکم منتخبی بنام دژ^۸ بود. عالیت‌ترین مقام حکومتی شورای بزرگ بود که اعضای آن گرچه بظاهر انتخاب میشدند ولی در واقع فقط ثروتمندان میتوانستند در آن راه یابند. شورای بزرگ دژ را انتخاب میکرد.

1 - Vénétie (بربان ایتالیایی)

2 - Genova (بربان ایتالیایی)

3 - Firenze (بربان ایتالیایی)

4 - Toscane

5 - Balkans

- Mer d, Azov

7 - Tana

8 - Doge

سیادت الیگارش‌ی تجاری موجب نارضائی اهالی و نیز میشد و این نارضائی اغلب با توطئه‌هایی علیه حکومت همراه بود. الیگارش‌ی تجاری برای برهائی از این توطئه‌ها در قرن چهاردهم یک شورای ده نفری تشکیل داد. این شورا عده زیادی عوامل مخفی در اختیار داشت که جاسوسی میکردند و اشخاصی را که برای هیئت حاکمه مضروب یا خطرناک بودند خائنه بقتل میرساندند. شورای دهگانه برای کلیه مامورین خود، و از جمله برای خود دژ، مراقبین مخفی داشت. و باین ترتیب درون‌یشویه جاسوسی و ترور برقرار شد.

و نیز ثروتمند با ساختمانهای نوترتین یافت. بر روی نهرهایی که شهر را قطع میکرد پل‌های زیبایی ساخته شد و عمارات رفیعی سر برافراشت، بخصوص میدان بزرگ و نیز - میدان سن مارک^۱ - باشکوه فراوان تزیین یافت. در این میدان کلیسای عظیمی، که بنام این حواری تقدیس شده بود، برپا بود و کاخ زیبای دژها نیز در همین محل قرار داشت.

رقیب تجاری بزرگ و نیز جمهوری ژن بود، که در آنجا نیز بازرگانان بزرگ حکومت داشتند. ژن نیز در دوران جنگهای صلیبی ثروت بسیار بهنگ آورد. این کشور در دریای سیاه نیرو گرفت، و در جنوب کریمه^۲ یک رشته نمایندگی‌های تجاری در سوداک^۳ (سالدایا)، فتودوسی^۴ (کافه) و مراکز دیگر تأسیس کرد. بازرگانان ژن از این ناحیه با ایران، آسیای میانه، چین، امیرنشین‌های روسیه و لهستان تجارت میکردند.

۲- فلورانس

جنگ فلورانس با فتودال‌ها

شهر فلورانس در دره کوچکی، میان کوهها، در کنار رودخانه آرنو^۵ قرار دارد. در قرن دوازدهم در کوههای اطراف آن قلاع فتودالی سر برافراشته بود فتودال‌ها مبعوث شدند تا بر فلورانس تسلط یابند، و از ابرو در کار بازرگانی ایجاد مزاحمت میکردند و اموال بازرگانان را بغارت میبردند. در این میان صنایع فلورانس رشد مییافت. ماهوت‌های رنگی فلورانس در اروپا و مشرق خواستاران فراوان داشت. در این شهر کار ایجاد مؤسسات بزرگ آغاز شد و استادکاران کوچک بسیاری بوجود آمدند.

فلورانس نه تنها از طریق صنعت، بلکه از کارهای بانکی نیز، ثروت زیادی بدست آورده بود. این شهر که در مسیر یکی از راههای عمده تجارتی ایتالیا قرار داشت، از مدتی پیش مرکز صرافی و سایر عملیات پولی بشمار میرفت. بانکداران متمکن فلورانس با دربار پاپ و حکومت‌های کشورهای مختلف اروپا معاملات پولی عمده‌ای داشتند.

فلورانس با فتودال‌ها به جنگ موفقیت آمیزی دست زد. فلورانس‌ی‌ها فتودال‌ها را مجبور ساختند که دژهای کوهستانی خود را رها کنند و در شهر سکونت گزینند. اشراف در شهر خانه‌های دفاعی عظیمی شبیه قلعه برای خود بنا کردند. در قرن سیزدهم در داخل شهر جنگی قطعی میان

1 - Oligarchie

2 - Saint Marc

3 - Crimée

4 - Soudac

5 - Fèodocia

6 - Arno

اشراف و شهریان در گرفت :

در میان شهریان برابری وجود نداشت . صنعتکاران و بانکداران ثروتمند همراه با اطباء و قضات، هفت «صنف ارشد» را تشکیل میدادند ، و بقیه صنوف «زیر دست» نامیده میشدند . افراد «اصناف ارشد» را به طنز مردم پرواری و توده بنی چیز را مردم لاغر میخواندند.

در پایان قرن سیزدهم قدرت اشراف فلورانس درهم شکسته شد، و قدرت حکومت بدست اصناف ارشد، «مردم پرواری»، افتاد . در رأس حکومت فلورانس شورای مخصوصی - شورای سنیورها - قرار داشت . از نه نفر اعضای این شورا هفت نفر از اصناف ارشد و فقط دو نفر از زیردستان انتخاب میشد .

تشکیلات

صنایع

در قرن چهاردهم در فلورانس اشکال جدید صنایع ، مخصوصاً در تهیه ماهوت ، پایه گزاری شد . در اینجا در سال ۱۳۰۰ قریب سیصد مؤسسه بزرگ ماهوت باقی وجود داشت که سالانه در حدود صد هزار قواره ماهوت فراهم میکرد . ماهوت بافان بزرگ از فلاندر ، انگلستان و یا اسپانیا پشم میخریدند. پشمهایی را که به کشور وارد میشد به محلهای مخصوصی میفرستادند ، در آنجا کارگران مزدور آنرا می‌شستند ، خشک میکردند و شانه میزدند. این پشم هاسپس بین پیشه‌وران کوچک شهری و یا روستائیان توزیع میشد و اینان در برابر اجرت آنرا می‌شستند . نخ تا پیده‌ای که تحویل گرفته میشد بین نساجان تقسیم میکردید . نساجان بنوبه خود نخ‌ها را می‌بافتند و پارچه بافته شده بر میگرداندند . این پارچه‌ها برای يك سلسله عملیات تکمیلی نزد استادکاران متخصص فرستاده میشد و در اینجا بود که کارگران مزدور کرک ماهوت را میچیدند و آنرا رنگ میزدند و پرداخت میکردند.

باین ترتیب مؤسسات عظیمی بوجود آمده که صاحبان آن فقط ممکن بود اشخاص بسیار ثروتمند باشند . بسیاری از پیشه‌وران کوچک تحت تبعیت کارفرمایان بزرگ ماهوت باقی در آمدند. ابزار و ادوات تولید و مواد خام در اختیار پیشه‌وران نبود بلکه بکارفرمایان تعلق داشت . محصولاتی که پیشه‌وران تولید میکردند نیز در اختیار ارباب گذاشته میشد و خود آنان درقبال دسترنجشان فقط اجرت نازلی میگرفتند . پیشه‌وران کوچک امتیازشان از کارگران فقط در آن بود که نه در کارگاه ارباب بلکه در خانه خود کار میکردند . این پیشه‌وران از داشتن تشکیلات صنفی محروم بودند . «مردمان پرواری» میترسیدند که پیشه‌وران از سازمان صنفی بمنظور مبارزه علیه اسامه و حشانه‌ای که به آنان تحمیل میشد استفاده کنند.

کارگران مزدور نیز که در کارگاههای ارباب کار میکردند حق نداشتند برای خود سازمانی درست کنند. مزد کار بسیار نازل بود و بنظر ارباب بستگی داشت . باین ترتیب طبقات جدید بورژوازی و کارگران مزدور بوجود آمد .

چنین مؤسسات بزرگی که کارگران مزدور و پیشه‌وران کوچک وابسته به کارفرما در آن کار میکردند مانوفاکتور نامیده میشد که بمعنای «تولیدی» است . مانوفاکتور از این لحاظ از کارخانه‌های بعدی متمایز میباشد که در آن ماشین بکار نمی‌رفت و تمام کارها با وسایل دستی انجام میگرفت و همچنین عده‌ای از کارگران در خانه خود کار میکردند (صنعتکاران کوچک) . خیلی

قبل از آنکه در سایر کشورهای اروپائی تولید سرمایه‌داری بنا گذاشته شود در ایتالیای قرن چهاردهم استثمار کارگران آغاز شده بود. مانوفاکتور نخستین شکل تولید سرمایه داری بشمار میرود.

برای اولین بار در تاریخ قیام بزرگ کارگران بنام قیام چومپی (در فلورانس کارگران مزدور نساجی را باین نام میخواندند) در فلورانس بوقوع پیوست.

قیام چومپی‌ها

در ۲۰ ژوئیه ۱۳۷۸ چومپی‌ها و پیشه‌وران کوچک درحالی‌که زنک‌ها را بصدادرآورده بودند بکوچه‌ها ریختند. ابتدا کوشیدند قصور سنیورها را تصرف کنند و چون به این امر موفق نشدند به ویران کردن خانه‌های ثروتمندان دست زدند. در ۲۲ ژوئیه چومپی‌ها کاخ سنیورها را تسخیر کردند و اعضای کاخ با وحشت گریختند.

پس از سقوط قدرت «مردمان پرواری» قیام‌کنندگان سه سازمان صنفی تازه - دو سازمان برای پیشه‌وران کوچک و یکی برای چومپی‌ها - بوجود آوردند. نمایندگان این سازمان‌ها به کاخ جدید سنیورها راه یافتند. در رأس این نمایندگان سرکرده چومپی‌ها میکائیل لاندوا - که کارگر بافنده بود - قرار داشت. اما لاندوا خائن از آب درآمد. بورژوازی او را خرید. و او بیش از آنکه درغم حفظ منافع کارگران باشد در اندیشه حمایت از ثروت ثروتمندان بود.

کارفرمایان بزرگ در پاسخ قیام مردم مؤسسات خود را تعطیل کردند، و بدینسان بیکاری و گرسنگی آغاز گردید. چومپی‌ها کوشیدند قیام تازه‌ای برپا کنند اما ثروتمندان به پیشه‌وران کوچک وعده دادند که بر حقوق سیاسی آن بیفزایند. از این روی پیشه‌وران از چومپی‌ها حمایت نکردند. قیام سرکوب و مجازات وحشتناکی آغاز شد. بسیاری از کارگران ناچار از فلورانس گریختند. سازمان صنفی چومپی‌ها منحل گردید و قدرت «مردم پرواری» مجدداً استقرار یافت.

باین ترتیب نخستین قیام کارگران با شکست مواجه شد. کارگران هنوز بسیار ضعیف بودند و از لحاظ عده و از نظر سازمانی آنقدر آمادگی نداشتند که قدرت را در دست خود نگاه دارند.

قیام چومپی‌ها «مردمان پرواری» را وحشت زده کرد، و ترس از شورشیان ناچار آنانرا به جستجوی شکل تازه حکومت برانگیخت. در قرن پانزدهم قدرت بدست بانکدار بزرگ فلورانس کوزیمو دومدچی^۱ افتاد. وی

حکومت مطلقه مدیچی

رسماً هیچگونه مسئولیتی قبول نکرد اما عملاتمام رشته‌های حکومت در دستهای او متمرکز بود. اعضای سنیوری و سایر کارکنان دولتی همچنان از طریق انتخابات تعیین میشدند اما انتخابات بصورتی انجام میگرفت که فقط هواخواهان مدیچی برگزیده میشدند. سنیوری اهمیت خود را بکلی ازدست داد زیرا تمام اقدامات منحصر ابستورمدیچی انجام میگرفت.

کوزیمو دومدچی برای جلب هواخواهی توده‌های مردم و مصرف کردن آنان از مبارزه کارهای ساختمانی عظیمی ترتیب داد. تهی‌دستان فلورانس از کار ساختمانی ابنیه جدید توانستند نان بخور و نمیری فراهم آورند.

1 - Michael Lando

2 - Cosmo de Medicis

3 - Lorenze

تاریخ قرون وسطی

مدیچی‌ها نه تنها در فلورانس بلکه در سراسر اروپا به عنوان يك بانكدار بزرگ معروف بودند. بانك آنها در بسیاری از شهرهای بزرگ شعبه داشت. مدیچی‌ها بپادشاهان وام میدادند و از برکت این وام‌ها نفوذ بین‌المللی آنان بسط یافت.

پس از مرگ کوزیمو قدرت حکومت به پسر وی و سپس به نواده اش منتقل شد. نواده کوزیمو بنام لورنتو املقب به «معلم» زمان درازی بر فلورانس حکومت کرد. او سیاستمداری حیله‌گرو ماهر بود که هیچ چیز از نیل به هدف باز نماند. او برای آنکه به حکومت خود جلا و درخشندگی بیشتری بدهد هنرمندان و دانشوران و شاعرانی که او را میستودند و با او تمایق می‌گفتند بدربار خود گرد آورد. مدیچی‌ها بدون آنکه تاج‌گذاری کنند بر فلورانس فرمان میراندند و باین ترتیب در فلورانس قدرت فردی نامحدودی بوجود آمد. این شکل حکومت، استبدادی و حکام آن مستبد نام گرفتند. حکومت استبدادی در سایر شهرهای ایتالیا نیز استقرار یافت. علت ظهور این شکل حکومت تنها ترس از قیام مردم بود. حکام مستبد غالباً از خانواده‌های اشراف درباری و همچنین از کدوئی‌ها^۱ - سران گروه‌های نظامیان اجیر - بیرون می‌آمدند.

باین ترتیب شهرهای ایتالیا خود مختاری خویش را در برابر فئودال‌ها حفظ کردند ولی در تمدن شهر از ترس شورش مردم ناچار به قدرت مستبدین تن دردادند.

۳- دوران نخستین رنسانس در ایتالیا

ایتالیا در قرن چهاردهم و پانزدهم از پیشقدم‌ترین کشورهای اروپا بشماره رفت. در اینجا قبل از هر کشور اروپائی دیگر اشکال جدید صنعت بوجود آمد، بورژوازی - صاحبان صنایع، بانكداران و بازرگانان - قدرت یافتند، ادبیات و نقاشی و سایر اشکال هنر رشد خود را آغاز کرده بود.

در شرایط جدید دیگر جهان بینی مندرس، افکار مذهبی کهن و نظریات علمی عتیق به چشم مردم نارسا و نامتناسب می‌آمد. موقعیت بازرگانان، صنعتکاران و بانكداران کاملاً به ابتکار شخصی آنها بستگی داشت و انسان دیگر موجودی ناتوان شمرده نمیشد. اینان به قدرت انسان و به حقایق او اعتقاد داشتند، و همین امر موجب جریان فرهنگی جدید شد که هومانیسم^۲ («هومانوس» بزبان لاتینی بمعنی «بشردوستی» است) و نمایندگان آن هومانیست نام گرفتند.

هومانیست‌ها دانش کهنه کلیسایی را مردود شمردند و در میان آثار نویسندگان قدیمی به جستجوی حقیقت پرداختند. اینان در برابر ادبیات باستانی زانو می‌زدند، نسخه‌های خطی نویسندگان قدیمی را جستجو و بررسی میکردند و در تجدید حیات فرهنگ قدیم میکوشیدند. جریان نوین فرهنگ از این رو تجدید حیات (رنسانس)^۴ نامیده شد.

در صف مقدم این فرهنگ نوین نویسنده بزرگ ایتالیائی دانسته^۵ (۱۲۶۵ تا ۱۳۲۱) قرار داشت. بزرگترین اثر دانته «کمدی الهی» La Divine Comédie است. این منظومه بزرگ به زبان ایتالیائی سروده شده و دانته در آن حکایت میکند که چگونه در جنگل انبوهی سرگردان

هومانیسم و رنسانس

دانته،

پترارک،

بوکاچیو،

1 - Lorenze

2 - Condottieri

3 - Humanisme

4 - Renaissance

5 - Dante

و در آنجا شاعر باستانی روم ویرژیل^۱ بر او ظاهر میگردد. دانت به اتفاق ویرژیل بدنیای دیگر سفر میکند. منظومه به سه قسمت - دوزخ ، برزخ و بهشت - تقسیم میشود.

دوزخ در نظر دانت به شکل قیفی تجسم مییابد که از روی زمین به اعماق آن فرو رفته است؛ او از نه محفل جهنمی یاد میکند که « ارواح گناهکار » در آنجا به نسبت معاصی شان گرفتار عذاب های مختلفی هستند . در یکی از این محافل دوزخی گناهکاران مشغول شکستن سنگ های عظیمند ، و در محفلی دیگر در دریاچه سوزانی میسوزند . در جهنم محفلی هست که گناهکاران در سرمای مدعی مجازات می بینند . دانت در محفل دوزخی دیگری حفره ای از آتش می بیند که برای پاپ بیفاس هشتم، که هنوز در قید حیات بود، آماده کرده بودند. دانت خیانت را دشتبارترین گناه می شمارد.

دانت برای نویسندگان باستانی مورد علاقه خود در جهنم ، که بموجب تعالیم کلیسا میبایستی مانند مرتدان در آنجا باشند، جایی نمی بیند. در نظر دانت اینان در آستانه جهنم، آنجا که عذاب و شکنجه وجود ندارد، مکان دارند.

دانت در « کمدی الهی » خود معتقدات مذهبی قرون وسطایی را تکرار میکند. ولی در عین حال خطوط تازه ای نیز، که فقط میتواند مولود شرایط تازه زندگی ایتالیا باشد، در آن منعکس میسازد. دانت بر ضد معتقدات تنگ نظرانه کلیسایی اعتراض میکند، و آزادی احساس، تازه جوئی روح و شوق شناخت جهان را میستاید .

یکی از نخستین هومانست های ایتالیا پترارک^۲ (۱۳۰۴ تا ۱۳۷۴) بود . هنوز در اوان جوانی بود که کتاب را دوست میداشت ، و آثار نویسندگان مشهور روم را مطالعه میکرد. او درباره نسخه های خطی فراموش شده مولفان باستانی به تحقیق دست زد . پترارک دریادداشت های روزانه خود هر يك از کشفیات خویش را به عنوان يك حادثه بزرگ ثبت میکرد .

پترارک پس از خود آثار ادبی بسیاری بجا گذاشت . او بزبان ایتالیائی اشعارى تفراسی سروده که آنرا به لور^۳ تقدیم کرده و همه جا زیبائی و فضیلت او را ستوده است. منظومه بزرگی نیز بنام « افریقا » بزبان لاتین ساخته که در آن از ویرژیل تقلید کرده است . تألیفات منشور فراوانی نیز در باره فلسفه و موضوع های دیگر از او بجا مانده است.

هومانیست بزرگ دیگر بوکاچیو^۴ (۱۳۱۳ تا ۱۳۷۵) دوست پترارک بود. مهمترین

اثر او دکامرون^۵ است (که بزبان یونانی بمعنی « ده روز » میباشد) . بوکاچیو حکایت میکند در آن زمان که طاعون در فلورانس کشتار میکرد ده مردوزن جوان از شهر بیرون رفتند، هر روز دورهم جمع میشدند و هر کدام بنوبت داستان جالبی میگفت. « دکامرون » مجموعه ای از حکایات است که بوکاچیو در آن زهد فروشی و سالوسی ، سحر و معجزه ، روحانیان و کشیشان را به سخره گرفته است. بوکاچیو مردم را به شادی و برخورداری از زندگی دعوت میکرد، مانند پترارک شفته ادبیات قدیم بود و نسخ قدیمی را گرد می آورد و در این باره تحقیق میکرد. اما در عین حال برای شاعران ایتالیائی نیز ارزش فراوان قائل بود و آثار دانت و پترارک را میستود.

هومانیسم در میان مردم تحصیل کرده ایتالیا به سرعت رواج گرفت، و همه جامعافل هومانستی بوجود آمد . فرمانروایان مستبد شهرهای ایتالیا هومانست ها را حمایت میکردند زیرا وجود اینان درخشندگی

توسعه
فرهنگ رنسانس

1 - Virgile

2 - Petrarque

3 - Laure

4 - Boccaccio

5 - Décaméron

و جلای بیشتری به دربار آنان می بخشید. در دوران مدیچی ها فلورانس مرکز هومانیسیم ایتالیا شد. فرهنگ نوین فقط اجتماع محدود فوقانی ایتالیا را دربرگرفت. هومانیسست ها از مردم بدور بودند و تألیفات خود را معمولاً به زبان لاتین، که برای مردم نامفهوم بود، مینوشتند. با وجود این اکثریت هومانیسست ها در تکامل افکار نقش مثبت بزرگی بازی کردند. این اکثریت اعتبار کلیسای قرون وسطائی را بردید و گنجینه هنر، ادبیات و دانش عتیق را برای جامعه تحصیل کرده اروپا برگشود.

رسانس در قلمرو ادبیات محدود ننماید و دامنه آن به نقاشی، پیکر تراشی و معماری نیز گشاده شد. نقاشان و پیکر ترشان میکوشیدند تا آثار خویش را واقعیت بیشتری بخشند و به طبیعت نزدیکتر سازند و برای اینکار از نمونه هنر باستان الهام میگرفتند. معماران نیز از آثار عهد باستان تقلید میکردند، برای ثروتمندان کاخهای روشن، وسیع و زیبا می ساختند و برای مؤسسات دولتی عمارات عظیم برپا میکردند.

تکامل دریانوردی، کشتی سازی و مسافرت های تجارتی افق دید مردم را وسعت بخشید و علاقه آنان را به جغرافی، نجوم، مکانیک و ریاضیات برانگیخت. فرهنگ رسانس از ایتالیا به سرعت به سایر کشورهای اروپائی راه یافت. نفوذ رسانس ایتالیائی تا مسکوی دوردست نیز کشیده شد.

در زمان ایوان سوم^۱، که با سوفیا پالهولوگ^۲ شاهزاده خانم یزانی و تربیت یافته ایتالیا ازدواج کرد، روحانیان ایتالیائی به دربار مسکو راه یافتند. کرمل^۳ با عماراتی که به دست معماران برجسته ایتالیا ساخته شد تزیین یافت.

توسعه فرهنگ رسانس بیش از همه مرهون اختراع چاپ است صنعت چاپ در اواسط قرن پانزدهم در ماینتز (آلمانی) بوسیله یوهان گوتنبرگ^۴ اختراع شد.

تا آن زمان تکثیر کتاب بادیست انجام میگرفت. کشیشان کتابها را بوسیله «محرران» Copistes مخصوصی، که خطاط نامیده میشدند، مینوشتند. کتابها روی پوست Parchemin نوشته میشد، وغالباً حروف اول صفحات را نقش و نگار میکردند. کتاب بسیار گران تمام میشد و تهیه آن فقط برای ثروتمندان ممکن بود. همزمان با بسط فرهنگ در شهرها تقاضای کتاب افزایش مییافت. در شهرها اصنافی بوجود آمدند که به رونویس کردن کتاب اشتغال داشتند. از قرن چهاردهم بعد کتابهایی پیدا شد که از کاغذ بود و از پوست بسیار ارزان تر تمام میشد. همچنین کوششهایی برای تکثیر ماشینی کتاب از طریق چاپ بعمل میآمد. برای این کار تمام متن صفحه را با حروف معکوس روی تخته چوبی حک میکردند، بر آن رنگ میمالیدند و آن را روی کاغذ چاپ میکردند. این وسیله بسیار گران و پرهزمت بود.

گوتنبرگ بر آن شد که تخته چوبی یکپارچه را به حروف متحرکی که از فلز در قالب ریخته میشد تغییر دهد. این عمل کار چاپ را به مراتب آسان کرد و امکان داد که کتابهای زیادی با سرعت منتشر شود.

1 - Ivan III

2 - Sophia Paléologue

3 - Kreml

4 - Johann Gutenberg

تاریخ قرون وسطی

گوتمبرگ برای چاپ یک ماشین دستی مخصوصی تعبیه کرد که بکمه یک پیچ کاغذ را
 بشکل مسطح و یکنواختی به دستگاه میفشرد.

فن چاپ به سرعت در تمام کشورهای اروپائی بسط یافت. همه جا ماشین های چاپ بکار
 افتاد و کتابها بشیوه تازه چاپ شد. کتاب بنحویجالب توجهی ارزان شد و دردسترس مردم قرار
 گرفت. تجارت کتاب رونق یافت. صنعت چاپ به ابزار نیرومند توسعه فرهنگ جدید بورژوائی
مبدل شد.



فصل بیستم

سقوط امپراتوری بیزانس

فتوحات ترک‌ها

پس از جنگ‌های صلیبی بیزانس توانست فقط شبحی از قدرت خود را حفظ کند. این کشور و حکومت‌های همسایهٔ اودر شبه‌جزیرهٔ بالکان - سرستان و بلغارستان که در قرن دوازدهم از سلطهٔ بیزانس خلاصی یافته بودند - با جنگ‌های تقریباً مداوم خود یکدیگر را تضعیف میکردند. در آغاز قرن چهاردهم دشمن خطرناک آنان - ترکان عثمانی - ظهور کردند.

در پایان قرن سیزدهم در میان امیران ترک آسیای صغیر امیر عثمان مقامی عالی یافت (۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰). عثمان قسمت عمدهٔ نواحی ترک نشین رادر حکومت خود متحد ساخت. این حکومت بمناسبت نام او عثمانی خوانده شد. عثمان و پسرش اورخان (که عنوان سلطان برخود نهاده بود) تقریباً تمام متصرفات بیزانس رادر آسیای صغیر به جنگ آوردند و متصرفات خویش را تا دریای مرمره گسترش دادند.

بیزانس، بلغارستان و سرستان در جنگ‌های مداوم خود غالباً از ترکان عثمانی یاری میطلبیدند. ترک‌ها به شبه‌جزیرهٔ بالکان هجوم بردند زیرا باین نتیجه رسیده بودند که تصرف این کشورها، که با کشمکش مداوم از یکدیگر گریخته اند، امری آسان خواهد بود. ترکان به تحکیم وضع خویش در شبه‌جزیرهٔ بالکان پرداختند. در سال ۱۳۶۱ ادرنه^۱ را تصرف کردند و پایتخت خود را به آنجا آوردند.

بلغارها و سرب‌ها، که بر اثر جنگ داخلی فتودالی تضعیف شده بودند، نمیتوانستند در برابر ترک‌ها بطور جدی مقاومت کنند. سال ۱۳۶۹ سلطان مراد دردشت کوسوو^۲ شکست سختی به سرب‌ها وارد آورد و اینان ناچار قید سلطهٔ ترکان را برگردن نهادند.

شاعران ملی سرب در ماتم شکست دشت کوسوو بعنوان يك مصیبت بزرگ ملی ترانه‌های بسیاری سرودند. چندی نگذشت که ترک‌ها بلغارستان را نیز تصرف کردند.

مورد استفاده قرار میداد و آتش کینه‌ده‌ای را علیه عده دیگر برمیافروخت، و بعنوان يك فرمانده جنگی با ضربات قاطع و سریع کارمخالفین را یکسره میکرد، اوحتی برای يك بار هم معنی شکست رادرك نکرد.

تیمور طی تقریباً بیست سال متصرفات خود را وسعتی عظیم بخشید؛ آسیای میانه، ایران، شمال هندوستان، سوریه، آسیای صغیر و قبیله طلائئ را به اطاعت خود در آورد، و سمرقند را پایتخت خویش کرد.

تیمور از کشورهای مفتوحه ثروت سرشاری به پایتخت جدید خود منتقل ساخت، و عده بسیاری از دانشمندان، هنروران و صنعتکاران را با آنجا کشاند. در زمان او در سمرقند عمارات عظیم ساخته شد، این شهر به یکی از مراکز مهم علمی شرق مبدل گردید. اولوغ بیگ نواده تیمور در عصر خود ستاره شناس بزرگی بشمار می‌آمد. وی بهترین منجمین شرق را در سمرقند جمع کرد و رصدخانه جالبی بوجود آورد.

تیمور در امپراتوری خود نظم نیرومندی برقرار ساخت، و کار عظیمی بمنظور ایجاد کافال‌های آبیاری سازمان داد. ا مادر برابر کوچکترین سرکشی سخت بی‌ترحم بود.

اردو کشی او به هند شمالی به ویرانی بی‌سابقه‌ای منجر شد. بسیاری از شهرهای پروتق، و از آن جمله دهلی^۱ تروتمند، به ویرانه مبدل شد. تیمور در سال ۱۴۰۲ ضمن اردو کشی به آسیای صغیر با ترکان عثمانی روبرو شد و ترک‌ها رادر آنکارا بکلی درهم شکست (۱۴۰۲) و بایزید سلطان عثمانی را اسیر کرد. مرگ تیمور (۱۴۰۵) فتوحات بعدی را متوقف ساخت، و حکومت عظیمی که بدست او تشکیل یافته بود به چندین قسمت تقسیم شد.

ضعف ترک‌ها پس از یورش تیمور دست اندازی آنها را به بیزانس موقتاً متوقف ساخت، ولی سپس تهاجمات خود را از سر گرفتند،

در سال ۱۴۵۳ سلطان محمد دوم با سپاه گرانی قسطنطنیه را محاصره کرد. نیروی یونانی‌ها ناچیز بود، در حالیکه ترک‌ها برعکس از لحاظ توپخانه محاصره‌ای در اروپا مقام اول را داشتند. علاوه بر آن ترک‌ها دارای سلاح پرتاب کننده - «منجیق» - بودند که قطعات عظیم سنگ را میتوانست پرتاب کند. بیزانسی‌ها مدخل بندرگاه قسطنطنیه (شاخ زرین) را با زنجیر بستند، ولی ترک‌ها شبانه هفتاد کشتی را بر روی تخته‌ای که بر آن چربی مالیده بود با آنجا منتقل کردند.

محاصره پنجاه و سه روز ادامه یافت. سرانجام در ۲۹ مه سال ۱۴۵۳ قسطنطنیه با حمله گشوده شد و آخرین امپراتور بیزانس، کنستانتین پالهولوگ^۲، در جنگ بقتل رسید. محمد دوم باشکوه و جلال وارد قسطنطنیه شد و آنجا را پایتخت حکومت خویش ساخت. نام قسطنطنیه به استانبول^۳ مبدل شد.

تصرف پایتخت قدیمی امپراتوری روم شرقی در اروپا اثری عمیق بر جا گذاشت. امپراتوری ترک یا عثمانی که بسیار نیرومند بود بصورت يك خطر دائمی حکومت‌های اروپا را تهدید میکرد.

فصل بیست و یکم

چین و ژاپن از قرن سیزدهم تا شانزدهم

تأسیس امپراتوری مغول در چین

در آغاز قرن سیزدهم قبایل مغول ویرانیهای عظیمی در چین بسیار آوردند. مزارع دهقانان را به چراگاه گله‌های خویش مبدل ساختند. مردم بسیاری از میان رفتند. در سال ۱۲۷۱ مغول‌ها در شمال چین امپراتوری خود را به نام یوآن^۱، که پایتخت آن پکینگ بود، تشکیل دادند. بزودی بر ضد امپراتوری سونگ به اردو کشی دست زدند و سراسر مرکز و جنوب چین را به تصرف در آوردند. هانگ-جو^۲ پایتخت امپراتوری را اشغال کردند و امپراتور را به اسارت گرفتند. دیگر سراسر چین زیر سیطره مغول‌ها درآمد، و به قسمت اصلی امپراتوری عظیم مغول، که تقریباً تمام آسیا را تحت قدرت خود داشت، مبدل شد.

صنعت چینی

قبایل مغول کشورهای مسکانه را ویران می‌ساختند اما صاحب چین صنعت و تجارت آن کشور را تشویق کردند تا از این راه بر ثروت امپراتوری خود بیفزایند. آنها ثروتی را که از سایر ملل مغلوب غارت کرده بودند بچین آوردند.

وسعت عظیم امپراتوری مغول و روابط بین‌المللی آن و همچنین رونق فراوان تجارت این امپراتوری با سایر ملل به صنایع چین تکان تازه‌ای داد. کارگاههای عظیمی با کارگران سرف ایجاد شد.

اولین کارگاههای چینی‌سازی در عهد تانگ‌ها بوجود آمده بود. صدها هزار نفر به کار تولید چینی اشتغال داشتند. تقسیم کارچنان بود که يك فنجان، بشقاب و یا گلدان در جریان تولید ازدها دست می‌گذشت. استاد کاران هنرمند مصنوعات چینی را با دست نقش و نگار میدادند. در هانگ‌جو، نانکینگ^۳ و سایر شهرهای عمده کارگاههای بزرگ ابریشم‌بافی وجود داشت. ابریشم چین در تمام جهان مشهور بود. چندین هزار سرف برای ساختن کشتی‌های جنگی و تجارتی کار میکردند. کشتی‌های چینی از کشتی‌های اروپائی بزرگتر و مناسب‌تر بود.

1 - Yuan

2 - Hang Tcheu

3 - Nanking

جنبش ملی بضد مغولان

مغولان مردم چین را برده خود ساختند. دهقانان این کشور در زیر فشار و تعدی سرکردگان نظامی و مأموران اداری مغول رنج میکشیدند. چینی‌ها از اشتغال در امور دولتی کشور خود تقریباً محروم بودند. مغولان نه تنها نسبت به دهقانان چینی دشمنی میکردند بلکه با فئودال‌ها و بازرگانان چینی نیز که در رأس ادارات و ارتش چین بودند خصومت میورزیدند.

تشکیل مجامع توده‌ای زیرزمینی، که هدفشان برانداختن یوغ مغول بود، آغاز شد. مهمترین جمعیت مخفی جمعیت «یاس سفید» بود، که توده اصلی آنرا دهقانان تشکیل میدادند. صنعتکاران شهری و تجار، حتی بسیاری از فئودال‌ها در این جمعیت عضویت یافتند. در جمعیت تنها کسانی پذیرفته میشدند که برای مبارزه قطعی آمادگی داشتند. تجمع افراد در اختفای کامل انجام میگرفت. اعضای جمعیت سوگند میخوردند که تا آخر به جمعیت وفادار بمانند. خائنین با مرگ کیفر میدیدند.

در سال ۱۳۴۸ قیام دهقانان بضد مغول‌ها در جنوب چین در گرفت، و دنبال آن شورش در سراسر چین آغاز شد. قتل عام مأموران اداری و نظامی مغول‌ها براه افتاد. شورشیان متحد شدند و شهرها را تسخیر کردند. جنگجویان دهقانی سراسر چین را به تصرف درآوردند. طبقات دیگر اجتماع چین نیز که خواهان برانداختن یوغ مغول بودند به دهقانان پیوستند. در میان قیام کنندگان بویژه دهقان تهیدستی بنام چو یوانگک^۱ جان از دیگران متمایز بود. اودسته‌های مختلف شورشی را گرد خود جمع کرد، از آنان سپاه بزرگ دهقانی را تشکیل داد و جنگ سازمان یافته‌ای را به ضد سپاهیان مغول پیش میبرد و شهرها را یکی پس از دیگری اشغال میکرد. توده دهقان بتمامی او را حمایت میکرد.

تشکیل امپراتوری مینگ

چو یوانگک^۱ جان بزودی نانکینگ را اشغال کرد و خود را امپراتور خواند، و حکومت خویش را مینگ^۲ نامید. این امر در سال ۱۳۶۸ وقوع یافت، و سکنه جنوب چین بزودی امپراتوری جدید را پذیرفتند. در همین سال امپراتور تازه به اردو کشی علیه مغول‌ها دست زد و پایتخت آنان، پکن، را اشغال کرد. آخرین امپراتور مغول با تمام فرماندهان نظامی و بقایای سپاه خود به دشتهای مغولستان گریخت. چینیان مغول‌ها را تا سرزمین خودشان دنبال کردند و سرانجام آنان را مطیع خویش ساختند.

بدینسان خلق چین نشان داد که اگر سازمان خوب و فرماندهان لایقی داشته باشند هر نبرد طولانی و سهمگینی را از پیش میبرد و حتی بردشمنان نیرومندی مانند مغولان غلبه میکنند. امپراتوری مینگ تا اواسط قرن هفدهم دوام یافت. پایتخت آن ابتدا نانکینگ و سپس پکینگ بود.

تقویت ژاپن

حکومت جزیره نشین ژاپون زمانی در ازد تاریخ جهان نقشی نداشت. روابط خارجی آن فقط به چین و جزایر اقیانوس آرام، که از قدیم با آنها دادوستد داشت، محدود بود. ژاپنی‌ها تقریباً تمام فرهنگ

تاریخ قرون وسطی

خود از جمله خط، مذهب و هنر را از چینی‌ها کسب کردند. در طول صدها سال زاین کشوری بود که به مناطق فتودالی متعددی تقسیم شده بود. امیران فتودال در قلمرو خود همچون پادشاهان کوچک مستقلی فرمانروایی داشتند. در زاین قرون وسطی گروه‌های بهادران - سامورائی‌ها - که به شوالیه‌های اروپای قرون وسطی شباهت داشتند اهمیت فراوانی کسب کردند. در ابتدای قرن هفدهم جریان تشکیل دولت واحد در زاین صورت گرفت. فتودالهای بزرگ و سامورائی‌ها به اطاعت یکی از امیران زاینی گردن نهادند. در این میان تجارت با چین نیز توسعه یافت. ثروت این کشور وسیع سامورائی‌ها را برابر انگلیخت و آنان را بر آن داشت که بر چین دست یابند. دست اندازیهای کم اهمیت سامورائی‌های زاینی از قرن چهاردهم آغاز شده بود، ولی این دست اندازیها بخصوص در قرن شانزدهم شدت و توسعه یافت. زاین مدام به شهرهای چین یورش میبرد، و زاینی‌ها تقریباً همه ساله با کشتی‌های کوچک و سبک خویش به نقاط ساحلی امپراتوری عظیم چین هجوم میبردند، شهرها را غارت میکردند و به سرعت باز میگشتند. حکومت چین ابتدا توجه زیادی به آنان نداشت. اما در قرن شانزدهم مدت پنجاه سال سامورائی‌ها شهرهای بزرگ ساحلی چین - نینگ پو^۲، آموی^۳ و شهرهای نظیر آنها را - مورد تاخت و تاز قرار میدادند. آنان این شهرها را تصرف کردند و در معرض چپاول وحشتناکی قرار دادند. پس از آن زاینی‌ها ناوگان جنگی نیرومندی از راه رودخانه یانگ تسه^۴ گسیل داشتند و یکی از بزرگترین شهرهای چین، نانکینگ را محاصره کردند، و ارتباط میان جنوب و شمال امپراتوری چین را بریدند. اما این پارچینیان در برابر سامورائی‌های زاینی سخت مقاومت کردند، و نه فقط ناوگان زاینی را از نانکینگ عقب زدند بلکه تمام زاینی‌ها را از آموی، نینگ پو و سایر شهرها - که مهاجمین خود را دیگر مالک الرقاب آنها می‌پنداشتند - بیرون راندند. سامورائی‌ها و بقیه سپاهشان با سرافکنده‌گی از چین گریختند، و چینیان به کیفر این تهاجمات گستاخانه هر گونه تجارتی را با زاینی‌ها قطع کردند و حتی آنان را از نزدیک شدن به بنادر چین ممنوع ساختند.

جنگ

چین و زاین

سامورائی‌های کین توز خصومت خلق چین را در دل می‌پروردند، چه قطع تجارت ضربت سهمگینی به بازرگانان زاینی وارد ساخت. از این رو زاینی‌ها نقشه جنگ بزرگی را با چین طرح ریزی کردند. امیر بزرگ زاین هیده یوشی^۵ تصمیم گرفت این نقشه را به مرحله اجرا درآورد. او با حرات تمام خود را برای جنگ آماده ساخت، سپاهی گرد آورد و یک ناوگان جنگی ایجاد کرد. بازرگانان و سامورائی‌های زاین او را یاری کردند. زاین در اواخر قرن شانزدهم تدارکات جنگی خود را پایان رساند و هیده یوشی تصمیم گرفت جنگ را آغاز کند. او همچنین در اندیشه تسخیر کره، منچوری^۶، جزایر فیلیپین^۷ و فرمز^۸ بود و میخواست حکومت واحد امپراتوری آسیائی در اقیانوس آرام بوجود آورد. هیده یوشی از مدت‌ها قبل خود را مالک الرقاب چین میدید،

1 - Samourai

2 - Ning Po

3 - Amoy

4 - Yang - Tse

5 - Hydeyoshi

6 - Mandchourie

7 - Philippines

8 - Formose

فصل بیست و یکم

۱۷۷

پایتخت خود را در شهر چینی نینگپو تعیین کرد، و به سرخویش فرمانروائی چین را وعده داد. سامورائی‌ها و بازرگانان ژاپنی از مدتها قبل پیروزی خود را جشن گرفته بودند، و غارت خلق چین را به رؤیا میدیدند.

در سال ۱۵۲۹ هیده‌یوشی ناوگان جنگی بزرگی تجهیز کرد و آنرا برای تصرف کره، که خراج‌گزار حکومت چین بود، گسیل داشت. سپاه عظیم ژاپن در سواحل کره پیاده شد، شهرهای ساحلی را به تصرف درآورد و بزودی سئول^۱ پایتخت کشور را اشغال کرد.

آنگاه سپاه چین جنگ را آغاز کرد. امپراتور چین در یافته بود که تصرف کره فقط نخستین گام بمنظور هجوم به چین است و از این رو سپاه نیرومندی به یاری کره فرستاد. جنگ سهمگینی در گرفت که چندین سال بطول انجامید. در سال ۱۵۹۷ ژاپنی‌ها سپاه نیرومند جدیدی به چین فرستادند و چینی‌ها از این سپاه بسختی شکست خوردند. ژاپنی‌ها، که پیروزی خود را نزدیک میدیدند، هجوم خود را عمیق‌تر کردند، و با سبمیت از مفلو بان انتقام گرفتند. اشغالگران، در حالیکه مردم کره و چین را سبمانه بقتل میرساندند، گوش و دماغ مردگان را میبردند و آنرا به نشانه پیروزی به پایتخت کشور خویش میفرستادند.

اما چین خود را برای يك اقدام قطعی آماده میساخت. سپاه عظیمی از چینیان که تعلیم کافی یافته و متحد شده بودند سپاه ژاپن را به دریا ریختند (۱۵۹۸)، تمام ژاپنی‌ها را تا آخرین سرباز از چین بیرون راندند و آنرا با مضای قراردادی مجبور ساختند (۱۶۰۷) که بموجب آن سامورائی‌ها از کلیه ادعاهای خود در کره صرف‌نظر میکردند. دیگر دربارۀ نقشه تسخیر سراسر چین سخنی در میان نبود. شکست از سپاهیان چین برای مدتی سامورائی‌ها را از فکر حمله به کشورهای دیگر بازداشت.

۳

پایان قرون وسطی

کشفیات بزرگ جغرافیایی و آغاز تصرفات
 مستعمراتی - ایتالیا در قرن شانزدهم - رفورم
 و جنگ دهقانی در آلمان - رفورم و ارتجاع
 کاتولیکی در اروپا - اسپانیا و انقلاب هلند -
 انگلستان در قرن شانزدهم - فرانسه در قرن
 شانزدهم و نیمه اول قرن هفدهم - جنگ سی ساله -
 لهستان ، سولد و ترکیه - تکامل دانش و فن
 در اروپا

فصل بیست و دوم

کشفیات بزرگ جغرافیائی و آغاز تصرفات مستعمراتی

۱ - کشف آمریکا و راه دریائی به هندوستان

در عهد قدیم و اوایل قرون وسطی دریانوردان جرئت نمی‌کردند در دریا‌های باز به سفرهای دراز دست زنند. بازرگانان و دریانوردان اروپا تنها با دریا‌هایی آشنا بودند که سواحل اروپا را می‌شست. معینا فن دریانوردی رفته رفته تکامل می‌یافت. قطب‌نما اختراع شده بود و وسیله آن ممکن بود بدون ترس از نا‌بودی در دریا‌های باز سفر کرد. ساختن سفینه‌های بادبانی سریع و سبک - کاراول^۱ - آغاز شده بود. این سفینه‌ها با قطب‌نما مجهز بودند و می‌توانستند به سفرهای دریائی دورودراز ره‌پار شوند.

در قرن چهاردهم دریانوردان ایتالیائی دیگر می‌توانستند نقشه‌هایی تنظیم کنند که به حد کافی دقیق بود ولی در این نقشه‌ها بیش از همه دریای مدیترانه ترسیم شده بود زیرا با آن آشنائی بیشتری داشتند. حتی در قرن سیزدهم نظرات قدیمی یونانیان و بویژه تعالیم جغرافی‌دان یونانی بطلمیوس^۲ در مورد کروی بودن زمین رفته رفته رواج می‌یافت.

بر اساس این نظریه جغرافی‌دان و منجم فلورانس بنام توسکانلی^۳ حدس می‌زد که می‌توان از غرب حرکت کرد و به آسیا رسید. وی نقشه‌ای از جهان ترسیم کرده بود که هندوستان را در نقطه مقابل سواحل اقیانوس اطلس (نسبت به اروپا) نشان می‌داد. او بالاخره نتوانست پی‌برد که میان آسیا و اروپا قاره عظیم آمریکا و دو اقیانوس قرار دارد.

1 - Caravelle

2 - (claud)Ptolémée

3 - Toscanelli

نامنی راه‌های خشکی تجارتی با شرق

بازرگانی اروپا با شرق از سرزمین اعراب و از طریق راه‌های بزرگ کاروان‌رو انجام می‌گرفت و این راه‌ها سواحل مدیترانه و دریای سیاه را به هندوستان و سایر کشورهای دور دست قاره آسیا مربوط می‌ساخت. به این مناسبت اعراب حق راه‌داری کلانی در یافت می‌داشتند و کالاهارا هشت‌تاده بار گرانتر از آنچه می‌خریدند بفروش می‌رساندند.

فتوحات ترک‌ها، که سواحل دریای مدیترانه را تصرف کرده بودند، مدام بر تجارت لطمه وارد می‌آورد. به این سبب اروپائیان از مدتها پیش در این اندیشه بودند که آیا نمی‌توان از وساطت اعراب چشم پوشید و راه تازه‌ای به هند یافت؟ بازرگانی از شهر تور^۱ بنام آفاناسی نیکیتین^۲ در سال‌های ۱۳۶۷ تا ۱۴۷۲ از طریق ایران به هندوستان سفر کرد و سفرنامه مفصالی نگاشت. یادداشت‌های او درباره بازرگانی، مذهب، امور نظامی و طبیعت هندوستان اطلاعات جالبی دربردارد. اما این راه بسیار صعب و خطرناک بود، و راه دریائی به هندوستان بر آن برتری داشت.

سفرهای اکتشافی پرتغالیان

نخستین کسانی که خطر سفرهای دریائی دور دست را استقبال کردند پرتغالیان بودند. دریا نورد متهور پرتغالی، دیاز^۳، ضمن عبور به جنوب سواحل آفریقا به دماغه‌ای در آفریقای جنوبی رسید که آنرا دماغه امیدنیک^۴ Bonne - Espérance نامید (۱۴۸۶). واسکوداگاما^۵ پرتغالی دیگر، آفریقا را از طریق اقیانوس هند دور زد و به کرانه‌های هندوستان رسید (۱۴۹۸). پرتغالیان از این زمان به غارت هندوستان پرداختند و از آنجا کالاهای گرانبهای شرقی مانند ادویه، خاک طلا، عاج، سنگهای گرانها و منسوجات ابریشمی با خود می‌بردند. پرتغالیان بازرگانان عرب را از هندوستان بیرون راندند و کلنی‌های خود را بنا نهادند.

کشف آمریکا بوسیلا کلمب

چند سال قبل از آن کشف بزرگ دیگری روی داده بود. در ۱۴۹۲ کریستف کلمب^۶ از اهالی زن آمریکا را کشف کرده بود. کلمب پسر مردی نساج از اهالی زن از چهارده سالگی دریا نوردی را آغاز کرده بود. داستانهای دریا‌های دور و سرزمین‌های تازه در او اثر نهاده بود. وی به اسپانیا روان شد و به خدمت پادشاه آنجا درآمد. او این‌زابل را متقاعد ساخت که بدون عبور از مشرق می‌توان از راه اقیانوس اطلس به سوی غرب، به آسیا رسید. در سوم اوت سال ۱۴۹۲ با سه کاراول کوچک از بندر اسپانیایی پالوس^۷ عزیمت کرد. در ۱۲ اکتبر به جزیره کوچکی از مجمع‌الجزایر باهاما^۸ رسید و آنرا سان سالوادور^۹ نامید. کلمب پس از آن جزایر کوبا^{۱۰} و هائیتی^{۱۱} را کشف کرد و طی سه سفر بعدی خود به ژامائیک^{۱۱}، جزایر آنتیل^{۱۲} و سواحل شمالی آمریکای جنوبی رسید.

تمام اراضی کشف شده مستملکه پادشاه اسپانیا خوانده شد. کولومب تا پایان زندگی باور داشت که سرزمینهای مکشوفه او جزئی از سواحل شرقی آسیا می‌باشد و از این رو سکنه این

- | | | | |
|-----------------------|---------------------|------------|-------------------|
| 1 - Tver | 2 - Afanaci Nikitin | 3 - Dias | 4 - Vasco de Goma |
| 5 - Christophe Colomb | 6 - Palos | 7 - Bahama | |
| 8 - San - Salvador | 9 - Cuba | 10 - Haïti | |
| 11 - Jamaïque | 12 - Antilles | | |

کشورها را هندی (یا هندو) نامید. تنها وسیله مسافردیگری از از اهالی فلورانس بنام آمریک و سپوس^۱ معلوم شده که کولومب دنیای جدیدی کشف کرده است. و سپوس قسمت شمالی آمریکای جنوبی را دنبال کرد و آنرا در نوریدو به این نتیجه رسید که این اراضی قاره جدیدی را تشکیل میدهند. دنیای جدید بنام او آمریکا نامیده شد.

ماژلان در سال ۱۵۱۹ ماژلان^۲ از مردم پرتغال به دستور پادشاه اسپانیا به اولین سفر دور زمین پرداخت. او بسوی غرب براه افتاد، تنگه‌ای (تنگه ماژلان) کشف کرد که منتهایلیه جنوبی قاره آمریکا را از جزیره‌ای بنام سرزمین آتش **Trre de Feu** جدا میساخت. اقبانوس آرام را پیمود و به جزایر فیلیپین راه یافت، و در اینجا در زدو خورد با بومیان کشته شد. ولی همراهان او راه خود را به دور آسیا و افریقا ادامه دادند. از ۲۳۴ نفر که در معیت ماژلان سفر کردند تنها شانزده نفر در سپتامبر ۱۵۲۲ به اسپانیا بازگشتند. عده‌ای که از خطر ورنج راه در بیم افتادند در نیمه راه باقی ماندند و بیشتر آنها از بیماری و محرومیت جان سپردند.

۲- تصرف آمریکا

و آغاز سیاست مستعمراتی اروپا

تصرف مکزیک و پرو همینکه آمریکا کشف شد، جهانگشایان (کونکیستادورها)^۳ و گروههایی که در جستجوی منافع آسان بودند به آنجا شتافتند این گروهها بطور عمده از شوالیه‌های بی‌چیز کاستیل (ایدالگو) تشکیل مییافت. اینان قبل از همه در کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی راه یافتند که در مجاورت جزایری که کولومب بار اول کشف کرده بود قرار داشت. در اینجا، در مکزیک^۴ و پرو^۵، مردمی با فرهنگ کهن میزیستند.

در میان قبایل ساکن مکزیک از همه نیرومندتر قبيله آزتکها^۶ بود. اینان سایر قبایل را مطیع خود ساخته و از آنان به صورت محصول، جواهرات و برده خراج میستاندند. آزتکها برای اینکه قبایل زیر فرمان خود را در هر اس و رقیت نگاه دارند هر چند یکبار بر آنان اردو میکشیدند. آزتکها خود در شهر مکزیکو^۷ در جزیره غیر قابل تسخیری در میان دریاچه‌ای زندگی میکردند. آزتکها از برکت خراجی که از قبایل تحت انقیاد خویش میگرفتند در تجمل میزیستند، ظروف سیمین وزرین بکار میبردند و لباسهای رنگارنگ و زیبای می پوشیدند.

در پرو قدرت در دست قبایل اینکا^۸ بود. در رأس آنان سلطان و کاهن اعظم قرار داشت. عده زیادی از بومیان که به رقیت اینکاها در آمده بودند برای آنان کار میکردند اینکاها خود به کاری اشتغال نداشتند و به خدمت ارتش در آمده بودند و مأمور حکومت بشمار میآمدند. اینکاها

1 - Améric Vespuce

2 - Magellan

3 - Conquistadors

4 - Mexique

5 - Pérou

6 - Aztèques

7 - Mexico

8 - Inca

دردهات و درمیان قبایلی که تازه به اطاعت آنان در آمده بودند دژها و پادگان‌های نظامی بنا میکردند. اینان فرهنگی عالتر از آرتکها داشتند، باطبو نجوم آشنا بودند و میتوانستند حساب سال و روز را نگاهدارند.

اسپانیایی‌ها آرتکها و اینکاها را باسانی مطیع خود ساختند. اسبو سلاح آتشین در این مردم هراس و وحشت ایجاد میکرد. کونکیستا دور اسپانیایی به نام کورتس^۱ با یک گروه چهارصد نفری طی چند سال سراسر مکزیك را مسخر ساخت (۱۵۱۹ تا ۱۵۲۱). ماجراجوی دیگری از اسپانیا بنام پیسارو^۲ باده کمتری پس از ده سال پرو را فتح و غارت کرد. قبایلی که تحت سلطه آرتکها و اینکاها بودند و از اسیرکنندگان خود کینه و نفرت داشتند در تکمیل این فتوحات به اسپانیایی‌ها کمک کردند.

اسپانیاییها نه تنها آرتکها و اینکاها را بهرحماه از میان میبردند بلکه با متحدین خود نیز به همینگونه رفتار میکردند. آنان هندوها را در دهکده‌هایشان قلع و قمع میکردند و با کمترین مخالفتی آنانرا میکشتند و زنده در آتش میسوزاندند و در این حال زنان، مادران و فرزندان آنانرا مجبور میساختند که در تماشای آنها شرکت جویند؛ چه بسا سگها را بجان آنان میانداختند. اسپانیاییها تمام ذخایر طلا و نقره بومیان را گرفتند، زمین‌هایشان را میان خود قسمت کردند و خود آنان را بمنوان برده بکاروا داشتند. آنها هندوان را هزاره‌ها برای کار بسوی معادن نقره، که تازه کشف شده بود، میراندند و رنج کار چنان طاقت فرسا بود که آنانرا بزودی از پای در میآورد. بومیان در اندک مدتی از شدت فرسودگی و رفتار غیر انسانی مهاجمان از میان رفتند. آنگاه اسپانیاییها در صدد برآمدند سیاهان افریقائی را که نیرومندتر وبا بنیه تر بودند به آمریکا منتقل کنند. سیاهان که بازنجیر بیکدیگر بسته شده بودند گروه گروه بدنای جدید اعزام شدند، بسیاری از آنان در راه از گرسنگی و بیماری جان میسپردند.

مستعمرات پرتغال

در هندوستان

پرتغالیها در هندوستان رفتاری بهتر از این نداشتند. اینان در حالیکه در کرانه‌های غربی هندوستان پایگاهائی بتصرف در آورده بودند به مجمع‌الجزایر زوند^۳ و ملوک^۴ دست یافتند و در عین حال که اعراب را تحت فشار قرار میدادند تا زمانی در ازهیچیک از اروپائیان را با آنجا راه ندادند و بازرگانی اروپا را با شرق در انحصار خود گرفتند. پرتغالیان موفق شدند از شاهان محلی حق انحصار خرید ادویه و سایر کالاهای بومیان را بدست بیاورند. آنان خرده‌ریزهایی را که هیچگونه ارزشی نداشت و اشیائی را که به هیچ دردی نمیخورد بزور به بومیان میفروختند و در عوض از آنان ادویه، خاکه طلا، عاج‌های گرانبها، چینی و منسوجات ابریشمی میگرفتند.

کشف آمریکا و راه دریائی به هند در امر تکامل اقتصادی آتی اروپا تأثیری عظیم داشت. تصرف و غارت اراضی جدید نقطه شروع ایجاد مستعمرات اروپائی و استثمار و حشانه ملل مستعمره بوسیله اروپائیان بشمار میرود. ثروت عظیمی که اینک بطور مدام از مستعمرات به اروپا سرازیر میشد تکامل اقتصاد سرمایه‌داری اروپا را تسریع کرد.

۳ - اثرات اقتصادی کشفیات جغرافیائی

اسپانیاییها و پرتغالیان مردم تجارت پیشه ثروتمندی نبودند. نه اسپانیا و نه پرتغال هیچیک صنعتی پیشرفت و مردمی پولدار نداشتند که بتوانند غنایم گرانبهای کونکستادورهای اسپانیایی و یاسوداگران چپاولگر پرتغالی را بخرند. تجارتخانه‌های معتبر جنوب آلمان و ایتالیا برای

تدارك سفر به آنان پول میدادند و در عوض قسمت عمده بار کشتی‌هایی را که از آمریکا و هندوستان می‌آمد می‌خریدند و سپس آنها را به قسمت‌های کوچکتر تقسیم میکردند و به تجار اروپائی می‌فروختند. در اواسط قرن شانزدهم آنورس^۱ (در ندرلند^۲) بمرکز کلیه امور بازرگانی تبدیل

شده بود. سوداگران از تمام کشورهای اروپا باین شهر روی می‌آوردند. دادوستد در عمارات مخصوصی انجام میگرفت که در آنجا نمونه کالاهای مورد فروش به نمایش گذاشته میشد. این ساختمانها بورس^۳ نامیده میشد و بر سر در آن چنین نوشته شده بود: «به سود بازرگانان، از هر ملت و هر زبان». در بورس قراردادهای وام نیز انعقاد مییافت. این زمان در اروپا حکمتهای سلطنتی بزرگی مانند فرانسه، انگلستان و اسپانیا بوجود آمده بود که با هم رقابت داشتند و مدام با یکدیگر می‌جنگیدند و بهمین سبب به پول محتاج بودند. این حکومت‌ها از بازرگانان بزرگ و مؤسسات بانکی وام میگرفتند ولی غالباً در پرداخت قرض خویش در میماندند و اعلام ورشکستگی میکردند. بازرگانان و بانکداران برای جبران این خسارات از مقامات حکومتی بهره‌های کلان میگرفتند. قرض حکومت‌ها و پابپای آن در آمد بانکداران، همواره افزایش مییافت. بدینسان نخستین نتایج کشفیات تازه جغرافیائی عبارت بود از تکامل سریع بازرگانی و صنعت و پیدایش سازمان جدید اعتباری.

دومین اثر این کشفیات در اصطلاح انقلاب قیمت‌ها میباشد. در اروپا مقادیر فراوانی از فلزات گرانبها - زروسیم - که در آمریکا بکمک کار اجباری و ارزان بومیان و یا بردگان سیاه بدست آمده بود به جریان افتاد و این امر سبب ارزانی زروسیم و گرانی قیمت کالاهاشد، قیمت نان سه تا چهار برابر افزایش یافت.

آننانکه در قبال کار مزد میگرفتند مانند کارگران، شاگردان و دهقانان مزدور از انقلاب قیمت بیش از همه رنج می‌بردند. «انقلاب قیمت‌ها» مبارزه طبقاتی را در شهر و روستا حدت بخشد.

فصل بیست و سوم

ایتالیا در قرن شانزدهم

۱ - تضاد طبقاتی در ایتالیای قرن شانزدهم

سقوط اقتصادی ایتالیا

در اواخر قرن پانزدهم انحطاط صنعت ایتالیا دیگر آشکار شده بود. در انگلستان، فرانسه و سایر کشورها تولید محلی تکامل و افزایش یافت، و کالاهای آنان با محصولات ایتالیا رقابت آغاز کردند. انگلستان اینک ماهوت فلورانس را، که قبلاً در سراسر اروپا شهرت داشت، از میدان بدر میراند. ایتالیا در اثر کشف امریکا و راه دریائی به هندوستان خسارات بازم بیشتری متحمل میشود. راههای عمده تجارتی از اوقیانوس اطلس میگذشت و این امر بنفع کشورهای مانند اسپانیا، پرتغال، هلند، انگلستان و فرانسه که در کرانههای غربی اروپا قرار داشتند تمام میشد. برعکس، راههای تجارتی قدیم که در شمال اروپا از طریق دریای بالتیک و دریای شمال میگذشت و در جنوب دریای مدیترانه را طی میکرد به مقام دوم تنزل یافت.

بورژوازی ایتالیا

با وجود این بورژوازی ایتالیا در قرن شانزدهم هنوز نروتمند بود. این بورژوازی در حالیکه در زمینه تجارت و صنعت به عقب رانده میشد بیش از پیش به صرافى و رباخواری روی آورد. بورژوازی که از این راه مکتب و امکان فراوانی کسب کرده بود میخواست از زندگی تمتع برد، و از اینرو پول هنگفتی برای ساختمان کاخهای مجلل، تصاویر و مجسمههای تزیینی صرف میکرد، میکوشید شاعران و نویسندگان را بسوی خود جلب کند و آنان را وادار سازد تا فرهنگ پروری و آزادمنشی او را بستانند.

در عوض زندگی مردم طبقات پائین اجتماع بازم و خیمتر میشد.

پیشموران و مخصوص کارگران به علت کساد شدن بازار صنعت و تجارت گرفتار بیکاری شدند. کارگران شهرها را تخلیه میکردند و به دهات روی آوردند و در اینجا با اجاره قطعات کوچک

زمین زندگی فقیرانه‌ای میگردانند .

دهقان
ایتالیایی
دهقان ایتالیایی نیز تهیدست بود. شیره او را سه انگل میمکید ، انگل‌های درباری که در زندگی اقتصادی هیچگونه سهمی نداشتند و از راه مالیاتی که از دهقانان میگرفتند گذران میکردند . انگل‌های بورژوا ، رباخواران و صاحبان زمین که آخرین دینار دهقانان و کارگران را از چنگشان در میآوردند ، و بالاخره بزرگترین انگل‌ها پاپ رم و گروه بیشمار روحانیان شکمخواره و تن پرور او – اسقف‌ها و کشیش‌ها – که توده بی‌سواد و بی‌چیز خلق را لغت میکردند در هیچ جای اروپا ، مانند ایتالیا میان ثروت و فقر و تجمل و فلاکت اینهمه دوگانگی و اختلاف وجود نداشت .

۲- سازمان سیاسی ایتالیا در قرن شانزدهم.

جنگهای ایتالیا

تفرقه سیاسی
ایتالیا
در سرزمین ایتالیا حکومت واحد وجود نداشت. مهمترین حکومت‌های سواحل مدیترانه جمهوریهای تجارتی زنوونیز بود. در مرکز دشت لمباردی در راه تجارتی عظیمی که اروپای مرکزی را به ایتالیا می‌پیوست شهر ثروتمند تجارتی و صنعتی میلان قرار داشت. در قرن پانزدهم میلان نیرومندترین حکومت ایتالیا بود و حتی زمانی زن را مطیع خود ساخته بود.

در مرکز ایتالیا معتبرترین حکومت‌ها فلورانس و قلمرو فرمانروایی پاپ بود . سراسر جنوب را خاندان بزرگ سلطنتی ناپولیتن^۱ ، که پادشاه اسپانیا بر آنان فرمان میراند ، اشغال کرده بودند. اسپانیا همچنین مالک سیمیل و ساردنی بود .

شهرهای تجارتی ثروتمند شمال و مرکز ایتالیا بطور عمده به تولید و تجارت با بازارهای خارجی اشتغال داشتند. توده‌های شهری ایتالیا چنان تهیدست بودند که نمیتوانستند کالاهایی را که در این شهرها مبادله میشد خریداری کنند. به این مناسبت بازرگانان ایتالیایی به بازار داخلی علاقه‌ای نداشتند و در نتیجه به وحدت سیاسی کشور نیز دلبستگی نشان نمیدادند. ولی در عوض با کشورهای بیگانه‌ای که رابطه تجارتی داشتند رقابت میورزیدند . آنها بهر طریق میکوشیدند یکدیگر را تضعیف کنند و بیش از همه از آن بیم داشتند که چادای یکی از آنان دیگران را مطیع خویش سازد. هیچیک از حکومت‌های ایتالیا آنچنان نیرومند نبود که وظیفه متحد کردن کشور را بکشد. ایتالیا همچنان در تفرقه سیاسی باقی ماند .

حکومت
پاپ
در مرکز ایتالیا حکومت پاپ قرار داشت . پاپ‌ها در آن زمان فرمانروایان مقدسی بودند و با فرمانروایان عادی این تفاوت را داشتند

که نمیتوانستند تخت و تاج خود را به ارث منتقل سازند.

هریک از پاپ‌ها میکوشید به ترتیب - بحق و بناحق - خویشان و ندان خود را به ثروت و تمکن برساند، و هیچک از آنان در این راه به هیچ چیز پابند نبود. در این میان بویژه الکساندر ششم بورژیا^۱ که در سال ۱۴۹۲ بر تخت پاپ تکیه زد بادیست اندازیه و جنایاتش شهرت دارد. پسر او سزار بورژیا^۲ میخواست با استفاده از قدرت پدر به فرمانروائی سراسر ایتالیا برسد، و برای رسیدن به این هدف از هیچ کاری روگردان نبود؛ ابزار کارش فریب و نیرنگ، سوگندشکنی، خنجر و زهر بود.

نزاع میان حکومت‌های کوچک ایتالیا و کشمکش بین آزمندان خودسر هر یک از این حکومت‌ها بنحوی مدام جریان داشت. فساد و عهدشکنی، کشتن و زهرخوراندن بکمک اراذل مزدور در این سرزمین از وسایل عادی تصفیه حساب با دشمنان بشمار میرفت.

جنگ‌های ایتالیا سرمایه داری ایتالیا دیگر مدت‌ها بود که نظر آزمندان^۳ همسایگان را به خود جلب کرده بود. فرانسه و اسپانیا به حکومت‌های سلطنتی نیرومند و بزرگی مبدل شده بودند، جنگ‌ها و غارتگریهای فتودالی، مانند آن زمان که قدرت سلطان اندک بود، دیگر نمیتوانست روی دهد. اشرافیت اینک در اترش‌های بزرگ سلطنتی کمر بخدمت بسته و از سران خود - شاهان - میخواست که پیروزمندان به کشورهای دیگر لشکر کشی کند.

ابتدا فرانسویان به ایتالیا حمله کردند. پادشاه فرانسه شارل هشتم^۴ در سال ۱۴۹۴ با سپاهی نیرومند از آلپ گذشت و قسمت عمده ایتالیا را متصرف شد. فاتحان به غارت پیر حمانه اهالی پرداختند. آنگاه حکومت‌های ایتالیا نیروهای خود را بضمیمه اجماع و حدت بخشیدند و شارل هشتم که از قطع ارتباط خود با فرانسه بیم داشت شتابزده به میهن بازگشت.

تلاش برای اشغال ایتالیا در زمان جانشینان شارل هشتم همچنان ادامه یافت. سپس بر سر تصرف ایتالیا جنگی دراز مدت میان پادشاهان فرانسه و هابسبورگ‌ها در گرفت.

۳- فرهنگ ایتالیا در قرن شانزدهم

ماکیاولی در جریان تمام این جنگ‌ها ایتالیا که میدان تاخت و تاز بیگانگان بود غارت و ویرانی مداومی را تحمل میکرد. اکثر رجال روشن بین و سیاستمداران بزرگ ایتالیا به این نتیجه رسیده بودند که تفرقه سیاسی کشور و فقدان وحدت مسبب این وضع میباشد. مورخ و سیاستمدار مشهور فلورانس، ماکیاولی^۴ (۱۴۶۹ تا ۱۵۲۷) به همسریان خویش مؤکداً خاطر نشان میکرد که ایتالیا تا زمانی که بصورت حکومت واحدی در نیاید، در معرض غارت لاشخوران بیگانه خواهد بود.

ماکیاولی آماده بود با نظام پادشاهی کنار بیاید، باشد که ایتالیا در زیر لوای این نظام وحدت یابد و مانند فرانسه و اسپانیا کشوری نیرومند گردد.

1 - Alexandre vī Borgia

2 - César Borgia

3 - Charles IIx

4 - Machiavel

تاریخ قرون وسطی

ماکیاولی بادر نظر گرفتن روحیهٔ هموطنان خود و بیزاری آنان از اقدامات جنگی، که دیگر در ایتالیا شکل عادی بخود گرفته بود، اعتقاد خود را به فضایل خوی انسانی ازدست داده بود و برای ایجاد وحدت آنی ایتالیا زیر پا گذاشتن همهٔ فضایل را توصیه میکرد؛ انسان میتواند برای نیل به هدف به نیرنگ دست بزند و برای از میان برداشتن مخالفان از هر وسیله‌ای کمک بگیرد.

دورهٔ دوم در آغاز قرن شانزدهم ایتالیا هنوز مرکز دانش و فرهنگ اروپا بشمار **رنسانس در ایتالیا** می‌آمد. شهرهای تجارتی ثروتمند آن کشور، بورژوازی‌ای که برای

تجمل و خوشگذرانی حرص میزد، حکام مستبد و دربار مجلل پاپ همه میکوشیدند در درخشندگی و زیبایی کاخ‌ها و در هنر نمائی شاعران و نقاشان و مجسمه‌سازان خود بر یکدیگر سبقت گیرند. آن زمان در ایتالیا نقاشان بزرگی می‌زیستند. لئوناردو داوینچی^۱ (۱۴۵۲ تا ۱۵۱۹)، میکِل آنژ^۲ (۱۴۷۵ تا ۱۵۶۴) و رافائل سانسیو^۳ (۱۴۸۳ تا ۱۵۲۰).

لئوناردو داوینچی تنها نقاشی بزرگ نبود، ذهن متجسس او همه جاراه مییافت. او مجسمه ساز، معمار، مهندس و دانشمندی بود که افکار داهیانهٔ انسانی خود را تقریباً در تمام رشته‌های دانش: فیزیک، ریاضیات، هئیت، زمین‌شناسی و شیمی بکار انداخته بود. او همچنین در تشریح بدن انسان و مکانیسم حرکت آن تحقیق میکرد، پرواز پرندگان را مورد مطالعه قرار میداد، و با پشتکار میکوشید مسئله ساختمان دستگاه پرواز را حل کند. او این امر را کاملاً ممکن میدانست چه بنا بمقیدهٔ وی پرنده دستگاهی است که بر اساس قوانین ریاضی کار میکند.

مجسمه تراش، نقاش و معمار بزرگ میکِل آنژ^۲ لئوناردو داوینچی دوران جوانی را در اضطراب مطلق و تکان‌های سیاسی بسختی از سر گذراند. او در سیمای نیرومند انسانی‌ای که با تمام قدرت خویش تجسم یافته‌اند (« موسی » و « داود » دو چهره از پیامبران عتیق) سجایائی را که در مبارزه آبدیده شده منعکس می‌سازد. نقاش برجسته رافائل سانسیو احساسات و تأثرات خاص دیگری داشت. او در کارهای خود زیبایی سحرانگیز مادری را تجسم می‌بخشید.

در این زمان معماری به درجهٔ عالی تکامل یافت. آثار معماری دوران رنسانس از نظر تناسب و هم‌آهنگی شکل کلاسیک و منظمی بخود گرفت. عمارات سبک رومی جسیو فشرده و کوتاه بود، رواق‌ها و شبستان‌های کوتیکهٔ بسیار رفیع بود، اما در معماری رنسانس ارتفاع بنا با حجم کلی آن کاملاً تناسب یافت، بناها ناجی از گنبد های زیبا بر سر داشتند که با ستون‌هایی به سبک قدیم زینت یافته بود. معماران بزرگ ایتالیائی در دوران رنسانس عبارت بودند از: برنلس کو^۴، برامانتی^۵ و میکِل آنژ^۶ لئوناردو داوینچی.

با وجود این در قرن شانزدهم فرهنگ عالی ایتالیا به انحطاط گراییده بود. سقوط اقتصادی ایتالیا بخصوص از نیمهٔ دوم این قرن در شئون مختلف حیات فرهنگی این کشور نیز اثر می‌گذاشت و

1- Léonardo da Vinci

2- Michel Angelo Buonarroti

3- Raphaël Sanzio

4 - Gothique

5 - Brunellesco

6 - Bramante

توسعه فقر توده‌های خلق، برای تفکر در باره علل بيمدالتی اجتماعی و عوامل استقرار آن زمینه مناسبی فراهم میکرد .

کامپانلا (۱۵۶۸ تا ۱۶۳۹) متفکر برجسته نیمه دوم قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم بود. اودر جنوب ایتالیا، کالابریا^۲، در آنجا که که یوغ فئودالی سنگین تر و فقر مردم از سایر نقاط این کشور شدیدتر بود، متولد شد. این منطقه در تملک اسپانیاییها بود و اشراف فئودال محلی برای استثمار سنگین مردم به قدرت این بیگانگان تکیه میکردند. کامپانلا در جوانی در توطئه‌ای که بحد اسپانیاییها ترتیب داده شده بود شرکت جست، ولی توطئه کشف و کامپانلا زندانی شد (۱۵۹۹) و بیست و هفت سال در زندان بود. مهذا غلوزنجیر نتوانست روح این فیلسوف و انقلابی رادرم بشکند. اودر زندان به کسب دانش ادامه داد و کتاب مشهور خود را بنام شهر خورشید Cité du Soleil ، به رشته تحریر درآورد و در آن تصویری از نظام اجتماعی ایده آل بدست داد .

ساکنین شهر خورشید نه مالکیت شخصی و نه غنا و نه فقر ، هیچیک را نمیشناسند . در آنجا نه مردم انگل وجود دارند و نه غلامان نیازمندی که در زیر بار کار اجباری دوتا شده اند . همه - زن و مرد - متفقاً کار میکنند . سازمان تولید آنچنان خوب تنظیم یافته که روز کار از چهار ساعت تجاوز نمیکند. همه با هم در مساکن بزرگ و وسیع زندگی میکنند. کودکان از طرف حکومت پرورش میابند. آموزش و پرورش در شهر خورشید دارای اهمیت درجه اول است. بر روی دیوار بناها تصویر انواع حیوانات، ابزار کار ، اشکال جغرافیائی و سیمای اشخاص بزرگ ترسیم شده است . در زیر هر تصویر توضیح کوتاهی به شعر داده شده است. کودکان در حال گردش تعلیم می بینند و معلومات - و دمنند فرا میگیرند.

کامپانلا برخی تصاویر جامعه کمونیستی کنونی را پیشبینی میکرد اما آرمانی که او ترسیم کرده بود برای آنزمان رؤیائی تحقق ناپذیر بود.



فصل بیست و چهارم

دفورم و جنگ دهقانی در آلمان

۱- آلمان در آغاز قرن شانزدهم

در قرن شانزدهم در آلمان نیز ، مانند ایتالیا ، حکومت واحدی نبود . در این کشور هم امپراتور و هم رایشناگ ظاهر وجود داشت ولی هر دو فاقد قدرت بودند . آلمان مرکب بود از امیرنشینهای کوچک فراوان و شهرهای آزاد و تعداد فراوان تری (بیش از هزار) مناطق تحت حکومت شوالیه‌های امپراتوری که بلاواسطه به امپراتور وابسته بودند و تقریباً در عمل استقلال کامل داشتند .

تفرقه سیاسی
کشور
کارل پنجم

از نظر مناسبات اقتصادی و فرهنگی ، جنوب تری آلمان از نقاط دیگر غنی‌تر و تکامل یافته‌تر بود . در اینجا بر سر راههای بزرگ آبی و در دو انتهای کناره‌های کوهستانی آلپ که آلمان و ایتالیا را بهم می‌پیوست ، شهرهای ثروتمندی واقع شده بود که تجارت پرونی در آنها جریان داشت و صنعت تکامل یافته بود . در شهرهایی مانند آوگسبورگ^۱ ، نورنبرگ^۲ ، اولم^۳ و اشتراسبورگ^۴ بازرگانان متمکن میزیستند . فوگرها^۵ ، بازرگانان و معدن‌داران آوگسبورگ ، صاحب ثروت‌های ملیونی بودند . اینان معادن تیرویل^۶ و مجارستان را در اختیار خود داشتند و منابع زیرزمینی را در اسپانیای دور دست به اجاره می‌گرفتند . فوگرها پول‌گزافی به کارل هابسبورگ پادشاه اسپانیا ، نواده فردیناند ، دادند و او از برکت این پول‌ها توانست انتخاب کنندگان را بخرد و موجبات انتخاب خود را در امپراتوری آلمان تأمین کند . وی در ۱۵۱۹ بنام کارل^۷ پنجم امپراتور شد .

دولت عظیمی که در دست کارل پنجم متمرکز شده بود اسپانیا و متصرفات ایتالیائی آن

1 - Augsburg

2 - Nürnberg

3 - Ulm

4 - Strasbourg

5 - Fugger

6 - Tyrol

7 - Karl

(جنوب ایتالیا و سیل)، مستملکات امریکائی، امپراتوری آلمان و هلند را در بر میگرفت. در باره کارل پنجم میگفتند که آفتاب در قلمرو حکومت او هیچگاه غروب نمیکند. امور مربوط به این دولت عظیم و ویژه جنگ با پادشاهان فرانسه بر سر ایتالیا رفته رفته موجب بی توجهی کارل پنجم نسبت به آلمان شد؛ و همین سبب نتوانست اعتبار قدرت امپراتوری را در این کشور اعتلاء بخشد.

مبارزه طبقاتی در آلمان در آستانه رفرم

در آغاز قرن شانزدهم مبارزه سیاسی و اجتماعی در آلمان به نهایت حدت خود رسید. امپراتور میخواست امیران را تضعیف کند و امیران نیز تمام نیروی خود را مصروف از هم گستن قدرت امپراتور میکردند. هر اشرافی آرزو داشت که مانند امیران مستقل شود. اشراف خرده پا - شوالیه ها - پس از معمول شدن سلاح های آتشین اهمیت جنگی گذشته خود را از دست دادند و بتدریج تهی دست شدند و از اینرو به امیران متهول، به زندگی مرفه شهریان و بازرگانان و همچنین به املاک وسیع کلیسای کاتولیک، بارشک و حسد مینگریستند.

نبردی شدید و خونبار در شهرها در گرفت. در شهرها قدرت در دست طبقات عالی و متمکن - پاتریسین ها^۱ - بود که میکوشیدند مالیات های سنگینی بر دوش طبقات متوسط و بی چیز تحمیل کنند. بازرگانان ثروتمند، خاندان فوگرها، تلاش میکردند تا کلیه امور بازرگانی را در دست خود گیرند و از این راه تجار متوسط و خرده پا را خانه خراب ساختند. باین سبب طبقات میانه حال سکنه شهر (که در آلمان آنها را «بورگر»^۲ میخوانند) بخاطر سلطه بر شهر با پاتریسین ها به نبرد پرداختند.

شاگردان و کارگران ساده، روزمزدان و همچنین شهریان از هستی ساقط شده، تهیدستان و ولگردان در شهرها طبقه پلبین^۳ را تشکیل میدادند. پلبها که از وضع خود ناراضی بودند از هر جنبشی که بضد طبقات حاکمه در میگرفت پشتیبانی میکردند.

وضع و حال دهقانان بیش از همه وخیم بود. کلیساها، اربابان اشرافی و شهرها همگی دهقانان را غارت میکردند. دهقانان بایستی به کلیسا عشریه (یک دهم محصول زحمت خود را) بپردازند. علاوه بر این، اسقفها و کشیشان غالباً خود ارباب دهقانان بشمار میآمدند و از اینرو دهقانان علاوه بر عشریه تمام تحمیلات فئودالی از قبیل سیورسات و بیگاری و غیره را بایستی بنفع کلیسا بپردازند. از یکطرف اشراف ورشکسته که میکوشیدند آخرین دینار دهقانان را از چنگشان بدر آورند، منابع مفید عمومی را مانند جنگلها، مراتع و آبها که قبلاً مورد استفاده مشترک آنان و دهقانان بود، در دست خود گرفتند از طرف دیگر شهرها املاک اشراف را تصاحب کردند و از این طریق خسود ارباب شدند و از دهقانان سیورسات و بیگاری طلب کردند. دهقانان برای پرداخت مالیات به اربابان خود اغلب مجبور بگرفتن قرض میشدند، و در اینجا رباخواران شهری کمین کرده بودند. باین شکل شهر هم بعنوان ارباب و هم بصورت وام دهنده استثمار دهقانان را آغاز کرد.

در میان دهقانان جنبش آغاز شد. سال ۱۴۷۶ در حاشیه شهر وورنسبورگ^۴ چوپان

1 - Patriciens

2- Burger

3 - Plebien

4 - wörzburg

و نوازنده روستائی هانس بهایم^۱ به موعظه پرداخت و گفت همه مردم برادرند ، دولتمند و فقیر نباید وجود داشته باشد ، زمین باید از اربابان و روحانیان پس گرفته شود و میان دهقانان تقسیم گردد . مردم زیادی برای شنیدن مواعظ او براه افتادند . اسقف فرمان داد بهایم را بعنوان رافضی دستگیر کنند . او را محاکمه کردند و در آتش سوزاندند ، اما این کار نتوانست دهقانان را آرام سازد . ایجاد سازمانهای زیرزمینی در میان آنان توسعه یافت ، و روستائیان بعنوان نشانه قیام برضد چکمه اشراق برپرچم خود علامت کفش روستائی نقش کردند .

۴ - آغاز رفورم در آلمان

کلیسای کاتولیک در آلمان در آن زمان که جنبش وسیع اجتماعی ، که در تاریخ بنام رفورم^۲ شهرت دارد ، آغاز شد وضع در آلمان چنین بود . این جنبش با مطالبه اصلاحات در کلیسا در گرفت . در قرن شانزدهم در آلمان هیچ سازمان دیگری وجود نداشت که با اندازه کلیسا موجب نارضائی عمومی و در نتیجه یکپارچگی مردم گردد .

در حکومتهایی که قدرت سلطنتی مانند انگلستان و فرانسه نیرومند بود ، پادشاهان براشتهای پاپها دهنه زدند و آنانرا از قسمت بزرگی از در آمد گذشتهشان محروم ساختند . در آلمان چنین نیروئی وجود نداشت و حرص پاپ در اینجا حدود مرزی نمیشناخت . پاپ زول دوم میگفت هرگاه آلمان پرداختهای خود را به تاج و تخت رم قطع کند رم به فلاکت فرو خواهد افتاد . اما کار پاپ تنها به باجستانی محدود نمیشد . زمینهای وسیع و هرگونه چیز مرغوب و مطلوبی به صومعهها ، کلیساها و سایر سازمانهای کلیسایی تعلق داشت . اسقفها و آبهها^۳ ، خادمین ، بیشمار کلیسا ، انبوه کشیشان بیکاره و تزیینات شهریان و دهقانان مزبستند . امیران ، اشراف و شهریان به ثروت کلیساها با نفرت مینگریستند و رحمتکشان شهروده نسبت به کشیشان ، که آنانرا لخت میکردند کینه داشتند . تمام طبقات جامعه از کلیسا ناراضی بودند . نارضائی نسبت به کلیسای کاتولیک قبل از همه در میان روشنفکران آلمان پدید آمد . بارشده بورژوازی در آلمان ، مانند ایتالیا ، هومانیزم^۴ رواج یافت .

در بسیاری از دانشگاههای آلمان محافل هومانیزتی از استادان و دانشجویانی تشکیل شده بود که دانش کاذب قرون وسطائی را مردود میدانستند و از کلیسای کاتولیک و سازمانهای آن با تندی انقاد میکردند .

اراسم^۵ اهل رتردام (۱۴۶۷ تا ۱۵۳۶) در آلمان از نفوذ عظیمی برخوردار بود .

مهمترین اثر او طنزنامه « مدح دیوانگی » Eloge de la Folie ، است . این کتاب طی چند سال بیست و هفت بار به چاپ رسیده و بسیاری از زبانهای اروپائی ترجمه شد . اراسم در این

1 - Hans Behaim

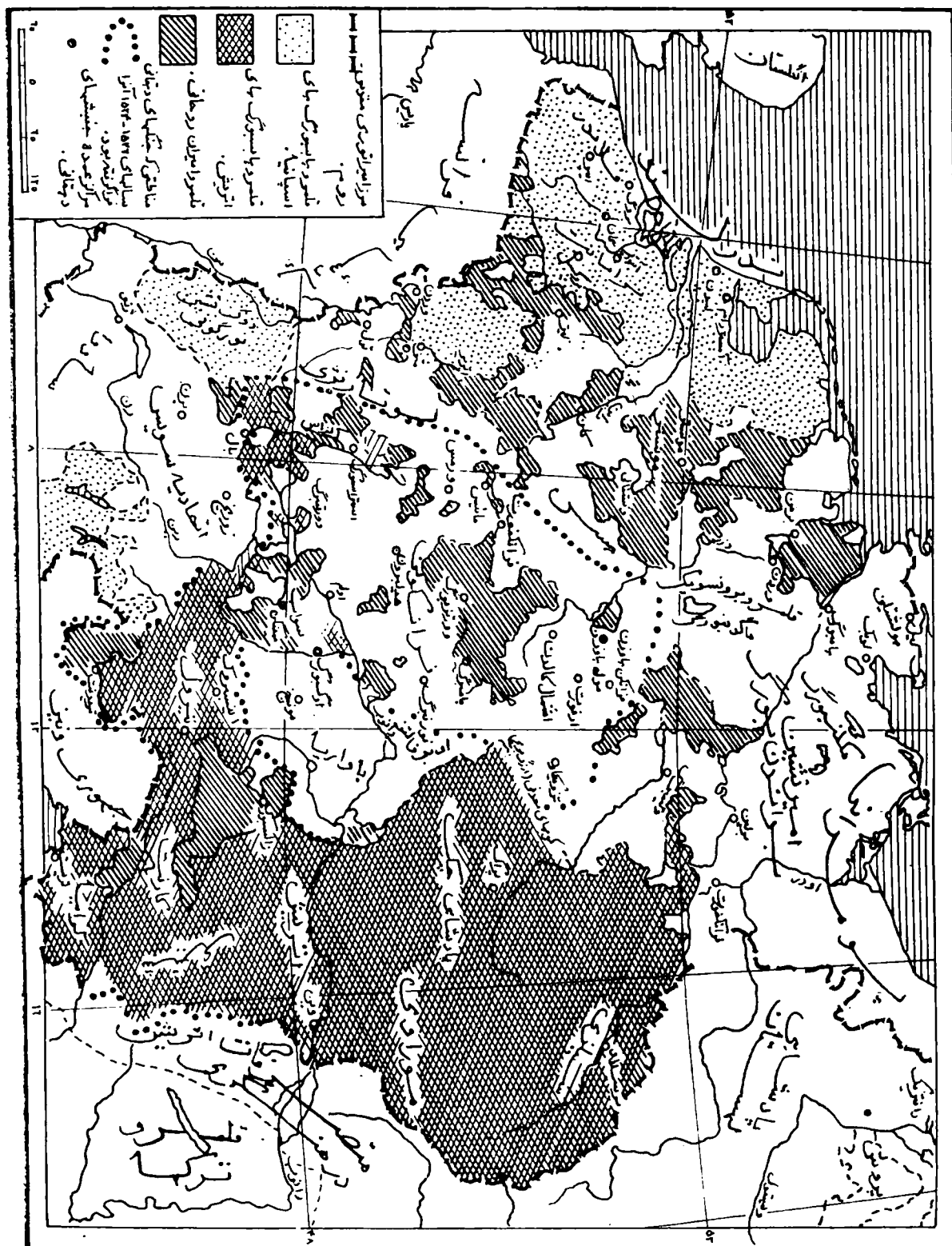
2 - Reforme

3 - Abbé

4 - Humanisme

5- Érasme

آلات در زمان رفسورم جنگهای دمتانی



اثر معایب زمان خود را باطنزو نیشخند به سخره میگیرد و نشان میدهد که بسیاری از نظامات فقط باین دلیل وجود دارند که: شهبانوی جنون، حامی آنهاست. اودر طنزنامه خود بیش از همه بی‌بند و باری کلیسای کاتولیک و بویژه پاپ‌رم را، که از برکت دیوانگی انسان آزادانه دوروی، زمین زندگی میکند، مورد نکوهش قرار داده است.

یکی از محافل هومانستی هجونامه‌ای باسم «نامه جاهلان» انتشار داد. دراین کتاب بشیوه یادداشتهای کشیشان بیسواد ازحقه بازیهای آنان سخن رفته و تعالیم کلیسایی که مسائل پوچ و میان‌تهی را به شکل جدی تحلیل میکند به استهزاء گرفته است. این هجونامه موفقیت بزرگی بدست آورد، و از آن زمان تمام مخالفین روشنفکری نام «اپسکوراانت» (که از اسم لاتینی ویری اپسکوری^۱ یعنی «اشخاص تیره منزه») (پاتاریک فکر) گرفته شده بخود گرفتند.

درتألیف «نامه جاهلان» یکی از بزرگترین هومانستهای آلمان، شوالیه و شاعر اولریخ فن هوتن^۲ (۱۴۸۸ تا ۱۵۲۳) شرکت داشت. او همیشه در نظر داشت که کلیسای کاتولیک و پاپ تاجه حد برای وطن اوزیان بارند و تمام قدرت و استعداد خود را در مبارزه با آنان به کار میبرد. هوتن در آثار متعدد خود بیرحمانه علیه‌رم مبارزه میکرد و آرزو داشت زمانی فرا رسد که آلمان برای نبرد ضد دشمن بزرگ خود - پاپها - متحد شود و به حکومت نیرومند واحدی مبدل گردد.

چنین بود اوضاع اجتماعی آلمان، هنگامیکه مارتین لوتر^۳ (۱۴۸۳ تا ۱۵۴۶) به تبلیغ رفرورم پرداخت.

لوتر ابتدا فروش آمرزش *vendre des indulgences* را بوسیله پاپ مورد اعتراض قرار داد. سال ۱۵۱۷ تتسل^۴ کشیش عامی و بیسواد با انبانی پراز الواح آمرزش به آلمان اعزام شد. او به شهرها و دهکده‌ها سفر میکرد و به تمام کسانی که مایل به خرید آمرزش گناه بودند کالای خود را عرضه میداشت و اطمینان میداد که به محض اینکه پول آمرزش در صندوقچه او برسد درآید همانند روح گناهکار روانه بهشت میشود.

لوتر که از این تجارت پرآشفته بود تازیانه ردیه خود را بصورت نود و پنج اصل در آستانه کلیسای وی تمبرک^۵ فرو داد (لوتر در این شهر واعظ و مدرس بود). اودر این اصول فروش آمرزش را محکوم ساخت و تمام کسانی را که با وی موافق نبودند به مبارزه فراخواند.

خروج لوتر در سراسر آلمان طنین افکند. لوتر خود مردی بسیار معتدل و حتی در ابتدا مخالف هرگونه کشمکش با پاپ بود. اما معصیان عمومی به ضد کلیسا و خدمه آن در آلمان چنان عظیم بود که لوتر بر آن شد تا پیوند خود را با کاتولیسیسم بکشد. پاپ او را از کلیسا طرد کرد. اما لوتر دستخط پاپ *La Bulle* را در آتش انداخت.

جنبش رفرورم به سرعت آلمان را فرا گرفت.

امیران، شهرها و حتی دهات دوردست اجرای رفرورم را پذیره شدند. هر طبقه‌ای رفرورم را بشیوه خاص خود درک میکرد. امیران، اشراف و شهرنشینان ثروتمند هدفشان تنهارفرورم کلیسا بود

1- Obscurante

2 - Viri - Obscuri

3-Ulrich Von Hotten

4-Martin luther

5-Tetzel

6- Wittenberg

تاریخ ثروت وسطی

با اینمندی که میخواستند کلیسارا از ثبیت پاپ خارج سازند و بر اموال و اراضی آن دست اندازند ، ولی اینان حتی در بین خود نیز بایکدیگر سازش نداشتند. امیران و اشراف میخواستند با تصاحب ثروت کلیسا بردارائی خود بیا فزایند ؛ شهریان برعکس به این دل خوش کرده بودند که رفورم امیران و اشراف را ناتوان میکند و آلمان رازیر قدرت امپراتور وحدت می بخشد .

دهقانان و تهیدستان شهر رفورم را نه فقط بصورت اصلاح کلیسا ، بلکه بعنوان تغییر شکل کامل تمام سازمان اجتماع تلقی میکردند ، این جنبش توده ها نه تنها فتودال ها ، بلکه ثروتمندان شهر را نیز به وحشت انداخت. لوتر خود نیز در هراس شد.

توماس مونتر^۱ (۱۴۹۳ تا ۱۵۲۵) به رهبری جنبش انقلابی برآمد.

توماس مونتر
و آنا باپتیست ها

مونتر آرزومند آنچنان نظام اجتماعی بی بود که در آن از استثمار کننده و استثمار شونده اثری نباشد ، همه با هم برابر باشند و ثروت از آن تمام جامعه باشد. بدینسان وی فرضیات درهم و آشفته ای درباره جامعه سوسیالیستی بدون طبقات داشت. ما میدانیم که چنین نظام اجتماعی تنها پس از انقلاب سوسیالیستی و تنها از طریق دیکتاتوری پرولتاریا^۲ تحقق میپذیرد ، اما در آن زمان پرولتاریا^۳ تازه قدم بر سر وجود نهاده و آرمان های مونتر تحقق ناپذیر بود . مونتر خود نیز دریافته بود که واقعیت چندان کمک نمیکند تا او به آرمان های خویش حیات بخشد ، اما او همچون یک انقلابی واقعی تمام استعداد سازماندهی و رهبری خود را در راه متحد کردن همه انقلابیان زمان در مبارزه ضد نظام فتودالی بکاربرد.

در سال ۱۵۲۱ مونتر کشیش شهر تزویکا^۴ در نزدیک ناحیه کوهستانی ساکس و تورینگن^۵ بود . در تزویکا و شاگردان ساجان بسیاری میزیستند و جوشش انقلابی از دیرباز در اینجا ببار آمده بود. در میان اینان تعالیم آنا باپتیست^۶ یا تعمید یون رواج یافت که میآموختند انسان فقط تعمید را از روی عقل و شعور و بهنگام بلوغ باید بپذیرد . بسیاری از آنا باپتیست ها بر این عقیده بودند که همه چیز باید از آن همگان باشد و همگان باید یکسان تهیدست باشند. در آن زمان اعتراض تنگدستان ضد غای اقلیت و فقر اکثریت چنین بود .

توماس مونتر خود آنا باپتیست نبود اما با داعیان این گروه همدست شد و قیام آنانرا رهبری کرد زیرا دعوت گرم این مبلغین به مبارزه ، موجب اعتلای روحیه انقلابی دهقانان و تهیدستان شهر میشد . در سال ۱۵۲۱ شاگردان اصناف تزویکا تودست به قیام زدند اما قیام به سرعت منکوب شد. لوتر که از جنبش انقلابی به هراس افتاده بود ، یکباره به امیران ، اشراف و شهریان مرفه امید بست و رهبری جریان اعتدالی رفورم را بدست گرفت. برعکس ، تبلیغات مونتر بیش از پیش جنبه انقلابی بخود گرفت . او در گفتارهای خود نه فقط کشیشان بلکه امیران ، اشراف و ثروتمندان شهر را نیز به مبارزه فرا میخواند . او میگفت « تقصیر با خود اربابان است که تهیدستان با آنان دشمن شده اند ، او دولت مندان را به انقلاب آینده تهدید میکرد : « درست بگویم ، من خلق را خواهم شورانند . »

شهرها و دهات به جنبش درآمدند ، مردم کلیساها را بستند و کشیشان کاتولیک را بیرون راندند.

1-Thomas munzer
4-Zwickau

2-Dictature du Proletariat
5- Thüringen

3 - Proletariat
۶-Anabaptistes

۳- جنگ دهقانی

در سال ۱۵۲۴ شورش بزرگ دهقانی آغاز گردید، که در تاریخ بنام جنگ کبیر دهقانی معروف است. مناطق عمده شورش نواحی سواب، فرانکونی، و تورینگ - ساکس بود. قیام همچنین جنوب شرقی آلمان - اراضی اسقف نشین سالسبورگ^۱ و قسمت جنوبی اتریش - را دربرگرفت.

مناطق اصلی
قیام

قبل از همه دهقانان در گوشه جنوب غربی آلمان، در سواب، بیاخاستند. آنان از همان سال ۱۵۲۳ از خدمت به اربابان خویش خودداری کردند و دست به اسلحه بردند. در آغاز سال ۱۵۲۵ دهقانان شورشی فوجهای

بزرگ جنگی تشکیل دادند و خواستهای خود را که دره دوازده گفتار^۲ بیان شده بود به اربابان ارائه کردند. این گفتارها به چاپ رسید و در سراسر آلمان راه یافت. دهقانان طلب میکردند که جنگلها، چمنزارها و مراعاتی که سنیورها غصب کرده بودند به آنان بازپس داده شود، به آنان اجازه دهند از رودخانهها و دریاچهها ماهی بگیرند و در جنگل بشکار پرندگان بپردازند؛ که عوارض و مالیاتهای آنان تخفیف یابد و دهقانان از قید سرواژ آزاد شوند؛ که دهقانان مجاز باشند خودشان کتیشهای خود را انتخاب کنند، یک قسمت از عشریه دهقانان ملفی گردد؛ و قسمت دیگر در راه نگهداری کتیشان و تهیدستان صرف شود.

اربابان میکوشیدند با گذشتهای ناچیز زمان را به یاری گیرند، تا بتوانند نیروهای خود را گرد آورند و بر سر دهقانان فرو ریزند. در مارس ۱۵۲۵ دهقانان به عملیات قاطعی دست زدند و صومعهها را تصرف کردند و کاخهای بیلاقی اشراف را آتش زدند. تعدادی از شهرها به جانبداری از شورشیان برآمدند.

جنبش انقلابی به شمال سرایت کرد. در فرانکونی عدای از شورشیان و حتی شوالیهها به دهقانان ملحق شدند. دهقانان اسلحه و تفک بدست آوردند، گروههای مسلح دهقانی صدها قلعه اربابی و صومعه را ویران ساختند و شهر هیلبرون^۳ را متصرف شدند. در اینجا برنامه تازه شورشیان، که بنام «برنامه هیلبرون» معروف است، تدوین یافت. از آنجا که این برنامه از جانب نهریان BOURGERES تنظیم شده بود مطالبات دهقانان به تاریکی افتاده بود. در عوض در این برنامه تمایل به وحدت سراسر آلمان تحت لوای امپراتور، برقراری سیستم واحد اوزان و اندازهها، پول واحد و تضعیف قدرت امیران و اربابان و در یک کلمه - تمام آنچه که برای رشد و تقویت بورگرها ضروری است - بیان شده بود.

جنبش دهقانان در آلمان مرکزی، در نواحی کوهستانی و صنعتی تورینگ - ساکس خصلت انقلابی بیشتری یافت. در اینجا شاگردان، تهیدستان و کارگران معادن فعالانه در جنبش شرکت جستند. در رأس آنان توماس مونتر قرار داشت. شهر مولهاوزن^۴ به مرکز انقلاب مبدل شد. اهالی این شهر

قدرت پاتریسین‌های خود را سرنگون ساختند و «شورای جاویدان» را، که بدستور مونتسر عمل می‌کرد، بنیان نهادند. در شهر اسلحه می‌ساختند، توپ و تفنگ می‌ریختند و نیروهای چریک را تعمیم می‌دادند. مونتسر دعوت آتشین خود را متوجه شهرها و دهکده‌ها کرد و از آنان خواست تا بصد دشمنان - اربابان و پاپ‌ها - بپاخیزند. دهقانان به قلاع اربابان و صومعه‌ها هجوم بردند و آنها را به ویرانی و آتش سپردند.

سرکوبی قیام

در ماه‌های آوریل و مه ۱۵۲۵ قیام دهقانی تقریباً سراسر جنوب آلمان را فراگرفت. اما نیروهای دهقانان پراکنده بود، سازمان و انضباط افواج آنان ضعیف بود، میان نواحی مختلف قیام رابطه وجود نداشت، و سران دهقانی بی تجربه بودند. از این رو امیران، اشراف و شهرنشینان متمول متحد شدند و قیام دهقانان را درهم کوفتند. اینان ارتش عظیمی گرد آوردند و سرهنگی سفاک و آزموده بنام تروخزس^۱ برآس آن گماشتند. تروخزس با این ارتش مسلح و مجهز به دهقانان هجوم برد. آن قسمت از شهریان که ابتدا به دهقانان ملحق شده بودند بمحض احساس خطر آنانرا ناجوانمردانه رها کردند. تروخزس افواج پراکنده دهقانی را یکی پس از دیگری درهم شکست، از اسیران بیرحمانه انتقام گرفت، و از رهبران هر کدام که بدستش می‌افتاد شکنجه میداد و زنده در آتش می‌سوزاند.

در همین زمان امیران به ضد مونتسر دست به کار شدند. ارتش آنان به رهبری فرانکن‌هاوزن^۲،

با نقض متارکه، بناگاهان بر دهقانان تاخت و آنانرا پراکنده ساخت (۱۵ مه ۱۵۲۵). مونتسر اسیر شد و پس از شکنجه‌های دهشتبار او را گردن زدند. افواج دهقانی نواحی اسقف نشین سالزبورگ دیر زمانی پایداری کردند. سرکرده آنان، هایسمایر^۳، ادامه دهنده کار مونتسر به اجیران اسقف اعظم و سپاه او، که به یاری امیران آمده بود، شکست‌های فراوان وارد آورد.

هایسمایر، که در محاصره نیروهای برتر دشمن قرار گرفته بود، ناچار با بازمانده سپاه خویش به قلمرو و نیزبها عقب نشست و در آنجا خود را برای تجدید عملیات جنگی آماده می‌ساخت که دشمنان با قتل خائنان او خویشتن را خلاص کردند.

قیام دهقانان در دریائی از خون غرق شد. صدها هزار دهقان نابود شدند و هزاران ده در آتش سوخت. لوتر که در آغاز امیران و اربابان را دعوت میکرد که در برابر دهقانان اندکی گذشت کنند اینک سرانجام به جانب زورمندان لغزیده و آنانرا اینطور تشویق میکرد: «بکشید، خفه سازید و قطعه قطعه کنید دهقانان را، همچون سگان هار».

سرکوبی قیام در تاریخ آتی آلمان اثراتی عظیم داشت. پیروزمندان مرجع‌ترین طبقات جامعه آلمان بشمار میرفتند، امیران، اشراف و پاتریسین‌های شهرها. وضع و حال دهقانان از آنچه بود وخیم‌تر شد. پیروزی فئودال‌ها آلمان را ضعیف ساخت، و آنرا به مجموعه‌ای از حکومت‌های کوچک تبدیل کرد، و به سقوط اقتصادی آلمان، که از زمان کشف «دنیای نو» و عبور راههای تجارتی به سوی غرب آغاز شده بود، سرعت بخشید. در آن زمان که سایر حکومتها به قدرت

بزرگ‌تر و نیرومندتری مبدل شده بودند، آلمان بیش از پیش برای همسایگان مقتدر خود بمنزله طعمه لذیذی تلقی میشد.

آخرین طنین جنگ دهقانی، قیام پیشه‌وران و نهیدستان شهر مونستر^۱
قیام
 در وستفالی به سال ۱۵۳۴ تا ۱۵۳۵ بود. در مونستر تمالیم
مونستر
 آنا باپتیست‌ها رواج داشت.

شورشیان اسقف - ارباب هارا از شهر بیرون راندند و قدرت را بدست گرفتند. عده‌بیشماری آنا باپتیست از هلند به کمون مونستر سرازیر شدند. ثروتمندان شهر گریختند و خیاطی بنام ژان اهل‌لیدن^۲ که سازماندهی با استعداد و رهبری شجاع بود در رأس حکومت شهر قرار گرفت. هنگامی که سپاهیان اسقف و عده‌ای از امیران شهر را محاصره کردند ژان‌لیدن دفاع آنرا در دست گرفت. در شهر محاصره شده نظامات تازه و بی‌سابقه‌ای برقرار شده بود. همگان وظیفه داشتند از زرو سیم خود بگذرند و آنرا به خزانه عمومی بپردازند. لباس و اثاث خانه‌شهریان میان همه به تساوی تقسیم شده بود. غذا خوردن مجانی و دسته جمعی بود. تمام اهالی شهر می‌بایست به سود کمون کار کنند. اما مالکیت خصوصی، بر خانه، باغچه‌های شخصی و ابزار تولید به صورت سابق باقی ماند. این کمونیزم پیشه‌وران خرده‌پایی بود که ابزار تولید کوچک را در اختیار داشتند. آنها فقط توزیع متساوی محصولات را طلب می‌کردند نه اجتماعی کردن وسایل تولید را.

شهر شانزده ماه در برابر سپاهیان اسقف قهرمانانه پایداری کرد. تنها پس از آنکه گرسنگی بر شهر سایه افکند اسقف توانست از راه خیانت بر مونستر دست یابد. شهر یکسره ویران شد. فاتحان به زنان و کودکان نیز رحم نکردند. رهبران مونستر و از جمله ژان‌لیدن پس از تحمل شکنجه‌های دهشتبار اعدام شدند.

۴ - تحکیم جناح اعتدالی رفورم

سرکوبی جنگ دهقانی بیش از همه به سود امیران تمام شد. آنان
رفورم
 از رفورم بنفع خود بهره‌برداری کردند. اراضی مقامات روحانی
امیران
 رفته رفته به آنان انتقال یافت. تنی‌چند از امیران روحانی از عنوان روحانیت صرف‌نظر کردند و مالکیت خود را بر امیرنشین‌های سابق خویش اعلام داشتند. فی‌المثل پیشوای بزرگ فرقه توتونیک عنوان دوک پروس را پذیرفت (۱۵۲۵). اما عده‌ای از امیران که از ترس جنبش دهقانان به هدفهای رفورم گزند نهاده بودند بهتر دانستند که ممتدات گذشته خود را همچنان حفظ کنند. کلیسای کاتولیک، که مایل بود آنان را در این تصمیم تقویت کند، خود بآنان اجازه داد که قسمتی از اموالش را ضبط کنند. باین ترتیب رفورم حتی امیرانی را که کاتولیک باقی مانده بودند، تقویت کرد.
 طرفداران رفورم را «پروتستان»^۳ نامیدند.

در سالهای ۳۰ و ۴۰ پروتستان‌ها موفقیت‌های تازه‌ای کسب کردند. کارل پنجم، که همیشه

سرگرم فرانسویان و ترکان بود و تقریباً هیچگاه در آلمان حضور نداشت. حتی از این بیمناک شده که اکثر اعضای پارلمان به جانب رفورم گرایش یابند و هابسبورگهای کاتولیک تاج و تخت امپراتوری را از دست بدهند. بدین سبب شتاب زده با فرانسوی^۱ اول پادشاه فرانسه قرارداد صلح منعقد ساخت، به آلمان بازگشت و امیران پروتستان را درهم شکست.

اینک دیگر امیران آلمان همگی خطر را احساس کردند و دریافتند که اگر کار به همین منوال پیش برود آنان قدرت خود را یکسره از دست خواهند داد. از اینرو نه فقط امیران پروتستان بلکه عده‌ای از شاهزادگان کاتولیک نیز بضد امپراتور قیام کردند. کارل پنجم شکست یافت و چیزی نماینده بود به اسارت رود. کارل پنجم که از جنگهای بریایان و بی‌ثمر فرسوده شده بود بر آن شده که از تخت و تاج کناره گیرد. امور آلمان را به برادر خود فردیناند اول^۲ تفویض کرد، و او بسال ۱۵۵۵ در اوگسبورگ با امیران قرارداد صلحی منعقد ساخت.

صلح مذهبی اوگسبورگ

بموجب این قرارداد، که به صلح مذهبی اوگسبورگ^۳ شهرت یافته، کاتولیک‌ها و پروتستانها متساوی الحقوق شناخته شدند، ولی حق تعیین مذهب رعایا فقط از اختیارات امیران بود. رعیت مجبور بود به مذهب امیر خویش درآید. این وضع در این جمله خلاصه شده است: «الناس علی دین ملوکهم». رفورم پروتستان برای امیران منافع عظیمی دربرداشت. لوترانچنان سازمانی به کلیسای پروتستان داد که بصورت وسیله جدیدی برای تقویت ساططه امیران درآمد. درهریک از امیرنشینهای آلمانی امیران بعنوان رئیس کلیسا شناخته شدند و بولتن^۴ مخصوصی که مسائل کلیسائی را نشر میکرد در زیر فرمان آنان قرارداشت. و نیز مأموران ویژه‌ای مبلغان (سرپرست‌های مذهبی) را که خود مستخدم حکومت بودند مراقبت میکردند. این مبلغان وظیفه داشتند مردم را دقیقاً طبق دستورهای رؤسای خود راهنمایی کنند. بدین شکل کلیسای پروتستان به اداره‌ای تحت تبعیت کامل امیران مبدل گردید. طبق تقاضای بورژوازی، که مایل بود کلیسای «ارزان» داشته باشد، لوتر تشریفات پرطمطراق و مجلل کلیسا را ملغی ساخت و مراسم دعا و نماز را نیز مختصر کرد. شمایل و پرستش قدیسان و اشیاء متبرک برافتاد.

فصل بیست و پنجم

رفورم و ارتجاع کاتولیکی در اروپا

۱ - کلیسای کالونی

رفورم کلیسایی تنها در آلمان گسترش نداشت ، بلکه در انگلستان و کشورهای شمال (سوئد، دانمارک و پروژ) ، در هلند و سویس نیز رسوخ یافت .
در سویس شهرهای جمهوری فراوانی وجود داشت ، که در آنها قدرت بدست بورژوازی بود .
از این رو در آن سرزمین شکل خاصی از پروتستانسیم بوجود آمد که با شکل زندگی و فعالیت بورژوازی مطابقت داشت .

بنیان گذار این شکل نوین پروتستانسیم کالون^۱ (۱۵۰۹ تا ۱۵۶۴) بود . او درژنو^۲ میزیست و موعظه میکرد .

کالون میآموخت که مأموریت مردمان از پیش بوسیله خداوند مقدر شده ، و از این رو انسان در هر مقامی که باشد باید در کارش به موقیتهائی نایل آید ، و میگفت که انسان برگزیده خداوند است . او میآموخت که هر بازرگان و صاحب کاری بایستی تا حد ممکن بر ثروت خود بیفزاید . زیرا که این ثروت را خداوند بآنها سپرده است . بهره کشی از کارگران مزدور در نزد پیروان کالون به امری خدا پسند مبدل شد .

کالون نظام جمهوری تازه ای ، که برای سیادت بورژوازی مناسب بود ، در کلیسای خود برقرار ساخت .

مازمان اداری کلیسای کالونی از این قرار بود . در ژاس هر جامعه کلیسایی شورائی از نمایندگان کلیسا قرار داشت و این شورا از واعظان و ریش سفیدان (پرسبیترها^۳) تشکیل مییافت و از این رو کلیسای کالونی را گاهی پرسبترین^۴ نیز مینامند (مانند انگلستان

1 - Calvin

2 - Genève

3 - Presbytere

4 - Presbyterien

تاریخ قرون وسطی

واسکاتلند) . در جامه کالونی قدرت اصلی به سرپرستان تعلق داشت ، و این سرپرستان معه-ولا ازمیان افراد متمکن و متنفذ برگزیده میشدند . باین سبب کلیسای کالونی از همان آغاز کار در دست سرمایه داران مرفه الحال افتاد . برای اتخاذ تصمیم درباره امور عمومی برگزیدگان جوامع کلیسائی در مجمعی بنام «سینود» اجتماع میکردند .

کلیسای کاتولیک در این زمان نبرد سهمگینی با پروتستان ها آغاز کرد . کالونیم به سازمان جنگی پروتستانها مبدل شد و مانند کلیسای کاتولیک در مناسبات خود با پیروان سایر عقاید روشی آشتی ناپذیر در پیش گرفت .

کالون در زانو نظامات سختی برقرار ساخته بود ، و (مانند پاپ) کسانی را که مانند او نمی اندیشیدند از کلیساهای خود طرد میکرد ، بزندان می انداخت و «ملحدان» را به اعدام و تبعید کیفر میداد . در سال ۱۵۵۳ فرمان دستگیری دانشمند اسپانیائی ، سروه^۲ ، را صادر کرد زیرا او تعالیم مسیحیت را درباره «تثلیث Trinité» رد کرده بود . این یکی از بی معنی ترین تعالیم مسیحیت است و متضمن این نظریه است که خدا یکی و در عین حال از سه شخصیت تشکیل یافته است ، ابوابن و روح القدس . سروه میگفت که این اصل با منطق تناقض دارد . مقامات حاکمه زانو سروه را محاکمه کردند و او را بمنزله یک مرتد به سوختن محکوم ساختند .

هنگامیکه به کالون میگفتند که با قتل رافضیان نمیشود معتقدات آنانرا کشت با خشونت پاسخ میداد که باید مرتدان را ازدم تیغ گزنانید ، و میگفت ، «خداوند برخی اقوام را یکسره از رحم خویش محروم ساخت ، فرمان داد تا شهرها از بن ویران شوند و اثری از آنان برجای نماند» .

دشمنان کالون او را به مسخره «پاپ زانو» میخواندند . در آنجا که سرمایه داری بسرعت تکامل مییافت و آنجا که بورژوازی بر سر قدرت به جنگ با فئودالها برخاسته بود تعالیم کالون و کلیسای کالونی ، یا پرسببترین ، وسیعاً شایع گردید . سازمان جمه-وری این کلیساهای صوف بورژوازی را استحکام بخشید و او را در جنگ به ضد فئودالیزم یاری کرد .

۲ - ارتجاع کاتولیکی و فرقه ژوئیتها

پروتستانسیم به کلیساهای کاتولیک لطمه شدیدی وارد آورد . بعضی کشورها یکسره از کلیسای کاتولیک جدا شدند . قسمت اعظم آلمان و سویس ، انگلستان ، کشورهای اسکاندیناوی ، هند و اسکاتلند به

ارتجاع
کاتولیکها

پروتستانسیم گرویدند ، مراسم دعا و نماز کاتولیکی را ملتی ساختند ، کشیشان و روحانیان کاتولیک را بیرون راندند و اراضی و عواید کلیساهای را ضبط کردند .

اما کلیسای کاتولیک هنوز نیرومند بود . امپراتور آلمان و بسیاری از امیران این کشور و همچنین طبقات حاکمه کشورهای فئودالی بزرگی مانند فرانسه و اسپانیا هوا دار آن بودند .

فرمانروایان و اشراف سایر کشورهای فئودالی به کاتولیسیسم به مثابه بهترین وسیله فرمانروایی بردهقانان جاهل و پامال شده مینگریستند. عواید کلیسا و ثروت ارضی آن در این کشورها در اختیار اشراف قرار داشت زیرا مقامات پرمداخل کلیساها معمولاً از طرف آنان اشغال شده بود. از این رو در عده‌ای از کشورها کلیساهای کاتولیک با پروتستانها به جنگ خونینی دست زدند. این جریان بنام ارتجاع کاتولیکی نامیده میشود.

ژزویت‌ها اشراف اسپانیا بنام لوپولا^۲ تاسیس یافته بود، ابزار اصلی ارتجاع

کاتولیکی گردید. لوپولا در ارتش خدمت میکرد ولی پس از آنکه

زخمی شد ناچار از خدمت ارتش کناره گرفت. او نسبت به مذهب کاتولیک وفادار و متمصب بود. تصمیم گرفت زندگی خود را وقف جهاد ضد «مرتدان» کند و «سرباز مسیح» *Compagnie de Jésus* شود. لوپولا فرقه جدید ژزویت‌ها را، که بزودی به ابزار عمده پاپ در مبارزه با رفرمیت‌ها مبدل شد، پایه گذاشت. پاپ این فرقه را در سال ۱۵۴۰ مورد تایید قرارداد.

فرقه نوین به فرقه‌های کشیشی قدیم مانند نبود، اعضای آن مجبور به ترک زندگی نبودند. برعکس، آنان موظف بودند که در اجتماع باقی بمانند و نیروی خود را در جهت کسب قدرت، جاب فرمانروایان و مقامات عالیرتبه و استفاده از نفوذ آنان برای تقویت کلیسا بکار برند. سازمان فرقه شکل نظامی داشت. والاترین فضیلت هر عضو در اطاعت بی‌چون و چرا از مافوق و رعایت انضباط سخت بود. عضو کوچکتر میبایست در دست مافوق «مانند جسد بیجان» باشد.

در رأس فرقه «ژنرال» قرار داشت که قدرتش نامحدود بود. اعضای فرقه به چهار درجه تقسیم میشدند و درجه بالائی به عده بسیار قلیلی محدود میشد.

در نیمه دوم قرن شانزدهم ژزویت‌ها به تمام کشورهای پروتستان راه یافتند و موفق شدند عده‌ای از فرمانروایان را دوباره به آئین قدیم بازگردانند. این فرمانروایان خود را عاری‌ای خویش را به بازگشت به دین سابق مجبور میساختند.

ژزویت‌ها در جنگ با دشمنان به هیچ چیز پای بند نبودند. ژزویت حيله گر با مهارت میتوانست به دربار بخزد و با مردمان متنفذ، گاه به تملق و گاه با تهدید، در آمیزد و آنان را به اجرای دستورهای خود مجبور سازد. در هنگام ضرورت ژزویت‌ها از بکار بردن رشوه، خنجر و زهر دریغ نمیورزیدند. هرگاه فرمانروائی به جانبداری از کاتولیک‌ها برمیخواست اینان در مبارزه به ضد «مرتدان» از قدرت او استفاده میکردند، و اگر جانب «ارتداد» را میگرفت آنگاه او را «خودکامه» مینامیدند و کشتن چنین فرمانروائی را شاهکار قهرمانی میخواندند.

ژزویت‌ها مسکوشیدند مدارس را در اختیار خود گیرند، تانسل جوان را با روح کاتولیکی پرورش دهند. فرقه انضباط و سازمان خود را در راه کسب ثروت بکار انداخت. اعضای فرقه

کلاه ثروتمندان را بر میداشتند و به رهاخواری و سفته بازی اشتغال داشتند. فرقه صاحب املاک ارضی و سبع، کارخانه‌ها و کشتی‌های خصوصی بود و در دنیای جدید بر اراضی پهناوری دست انداخته بود. سرانجام ززوئیت‌ها آنچنان به کثافات سفته بازی و تقلب و تزویر آلوده شدند و چنان نارضائی بحد خویش برانگیختند که حتی پاپ خود بر آن شد که فرقه را منحل سازد (۱۷۷۳) اما پس از اندک زمانی دوباره بمرصه آمد (۱۸۱۴)



فصل بیست و هشتم

اسپانیا و انقلاب هلند

۱ - اسپانیا در قرن شانزدهم

کارل پنجم در نیمه اول قرن شانزدهم اسپانیا در زمره مستملکات عظیم کارل پنجم (که در اسپانیا اورا شارل اول مینامیدند) درآمد.

کارل میکوشید حکومت اسپانیا را به سلطنت مطلقه و خود کامه مبدل سازد و برای این امر لازم بود که خود مختاری فئودال های بزرگ و استقلال شهرهای اسپانیا به سر آید و از قدرت کورتس کاسته شود. اما سیاست کارل مخالفت شهرها را برانگیخت. هنوز در آغاز سلطنت او بود که در اثر مطالبات مالی کارل و تمذیات مشاورین وی شورش در گرفت. شهرها بدنبال شهر طلیطله Toledo بپا خاستند و «خونت^۱ مقدس» (یعنی اتحاد مقدس) را تشکیل دادند. اما سپاه شاه به ارتش خونت شکستی قطعی وارد آورد (۱۵۲۱). قیام درهم شکست، رهبران آن اعدام شدند و سپاه قیام کنندگان پراکنده گشت.

ضربتی که بشهرها وارد آمد به انحطاط کورتس و استقرار خود کامگی سهمگینی منجر شد. در بین نمایندگان شهرها در کورتس، اشرافی راه یافتند که داوطلبانه به پادشاه اجازه میدادند تا مالیات های تازه ای وضع کند بشرط آنکه امتیاز معافیت از پرداخت هرگونه مالیات را از آنان سلب نکند. پادشاه به «هدیه» دادن به آنان، یعنی خریدن آنان، دست زد تا گوش فرمان اراده او باشند. رفته رفته کورتس به آلت مطیع استبداد سلطنتی مبدل شد.

فیلیپ دوم و آغاز انحطاط اسپانیا پس از استعفای کارل پنجم (۱۵۵۵) قلمرو حکومت او تجزیه شد. برادر او فردیناند امپراتوری آلمان یافت، و علاوه بر آن ملک موروئی ها بسپورکها - اتریش - نیز به او رسید.

اسپانیا و مستملکات امریکائی آن و متصرفات واقع در ایتالیا و هلند به فیلیپ دوم (۱۵۵۵)

(۱۵۹۸) پس کارل داده شد. او بر متصرفات خود مانند پادشاهی خود کامه فرمان میراث داشت.

تاریخ قرون وسطی

دوم کاتولیکی متعصب بود و اعتقاد داشت که قدرت او و دیمه‌ای الهی است و هیچ اظهارحیاتی را از جانب رعایای خود نمیتوانست تحمل کند. او عزلت نشین و مردم‌گریز بود و تقریباً هیچگاه در خارج از کاخ خویش ظاهر نمیشد و ارتباطش با دنیای خارج از طریق گزارشهای بی حساب منشیانش تأمین میشد.

تکیه گاه عمده شاه « انکیزیسیون مقدس Sainte inquisition » بود. مفتشین مأمورینی بودند که عزل و نصبشان با شخص پادشاه بود. هرگونه مخالفت با استبداد پادشاهی « ارتداد » شناخته میشد. کسی که در جنگال انکیزیسیون اسیر میشد بزحمت جان بدر میبرد. اموال « مرتد » را مصادره میکردند و خود او به شکنجه‌های وحشتناک و مجازاتهای سخت کیفر میدید. اغلب او را به مرگ در آتش محکوم میکردند، دو سوم دارائی او به خزانه پادشاه و یک سوم آن به کلیسا تحویل میشد. انکیزیسیون دشمنان شاه را از هستی ساقط میکرد و آنانرا نابود میساخت. و بدینسان به ابزار وحشتناک حکومت مطلقه اسپانیا مبدل گردید.

در عهد فیلیپ دوم انحطاط اقتصادی اسپانیا آغاز شد. و بدنبال آن دیری نپائید که قدرت سیاسی نیز بعنوان یک کشور بزرگ درهم شکست.

جریان زروسیم از مستعمرات صنایع اسپانیا را رونق بخشید بلکه به سقوط آن انجامید. و فور فلزات گرانبها بالارفتن سریع قیمت کالاها را در پی داشت. در اسپانیا قیمت‌ها سریع‌تر و شدیدتر از هر نقطه دیگر اروپا بالامیرفت. از این رو بازرگانانی که کالا به مستعمرات صادر میکردند کالاهای ارزانتر خارجی را ترجیح میدادند.

در اسپانیا و مستعمرات آن قاچاق کالاهای ارزان‌تری که از فرانسه، انگلستان و سایر کشورهای اروپا وارد میشد، به مقیاس بی‌سابقه‌ای رواج یافت. فرآورده‌های گرانبه‌ای اسپانیا برای خود بازاری نمییافت و صنعت آن کشور، که بخودی خود ضعیف بود، به انحطاط گرایید. ترانزنامه اقتصادی اسپانیا در پایان قرن شانزدهم رقت بار بود. صنعت سقوط کرده و شهرها بی چیز شده بودند.

تعقیب و راندن مورها به ویرانی کشور کمک کرد. مورهایی که در جنوب شرقی اسپانیا میزیستند اخلاف مورهای مسلمانی بودند که دین مسیح را پذیرفته بودند، و در تولید ابریشم و زراعت آشنائی و سابقه فراوان پیدا کرده بودند.

اما انکیزیسیون با سوء ظن نسبت به آنان رفتار میکرد و آنانرا به شدت زیر پا کرد قرار میداد. بسال ۱۶۰۹ قریب نیم‌ملیون از مورها که برای اسپانیا مفید بودند، از سرحدات کشور رانده شدند و اموالشان مصادره گردید. تولید ابریشم در اسپانیا تقریباً از میان رفت.

بدینسان تکامل بورژوازی در اسپانیا دیرزمانی متوقف شد. اشراف فئودال انگل، روحانیان، باولیک و مأمورین شاهی، که با استثمار حریصانه مستعمرات و کشورهای تابعه و بهره‌کشی از دهقانان نیم‌جان خود بسر میبردند، بر اسپانیا حکومت میکردند.

دهقانان اسپانیا در زیر فشار مالیات‌های سنگین حکومتی و تحمیلات اربابی زندگی رقت‌باری داشتند. گروههایی از اشراف بی چیز، «ایدالکوا» که کار کردن را حقیر میشمردند

تنها خدمت بشاه را در لباس افسرو یا مأمور دولت برای خویش مناسب تشخیص میدادند . در حقیقت احتیاج آنان را به خدمت کشانده بود. بدینسان جماعت جدید مستخدمین تشکیل یافت، بوروکراسی وسعت گرفت و مأمورین بیکاره و رشوه خواره همه جا را پر کردند . کندکاری اداری و رشوه خواری پدیده معمولی حیات اجتماعی اسپانیا گشت .

ارستوکرتهای بزرگ زمیندارو اشراف درباری و سپاهی عواید سرشاری داشتند در کاخهای رفیعی ، که با آثار هنری تزیین یافته بود ، بسر میبردند .

فرهنگ
اسپانیا
سالهای پایان قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم اسپانیا باشکفتگی خارق العاده ادبیات ، نقاشی ، معماری و سایر رشتههای هنر ممتاز است .

قصور عالیه گراندهای^۱ اسپانیا شکوهی بی نظیر داشت و با آثار نقاشان معروف تزیین یافته بود . هنر اسپانیا در این زمان استادانی پرورد که در سراسر اروپا شهرت یافتند . نقاش بزرگ اسپانیا ولاسکز^۲ در ترسیم تصاویر رئالیستی استادی عالیقدر بود .

بزرگترین نماینده ادبیات اسپانیای آنروز سروانتس^۳ بود (۱۵۴۷ تا ۱۶۱۶). اوداستان دایهانهای بنام «قهرمان هوشمنددن کیشوت» از اهل مانش ، نوشت که تقریباً به تمام زبانها ترجمه شده است . مردم زمان ما نیز مجنون «دن کیشوت» فنا ناپذیر میشوند . این کتاب تصویری روشن و صادقانه از زندگی اسپانیای قرن شانزدهم است که در عین حال بیانی هجائی از تمام دنیای فئودالی میباشد . سروانتس درباره سرگذشت مضحك و در عین حال غم انگیز ایدالگوی سفیهی حکایت میکند که مجنون داستانهای قهرمانی گذشته میشود ، خود را بشکل شوالیههای زمان سابق در میآورد ، و به امید انجام کارهای قهرمانی به سیر و سفر راه میافتد . او از عزم جنگجویانه ، نجابت و شرافت سرشار است ولی در عین حال رفتار سراسر سفیهانه اش اورامدام در وضع مضحك و غم انگیزی قرار میدهد .

سروانتس در این داستان نه فقط اشراف اسپانیائی را ، که هنوز بر افتخارات مرده خود تکیه میکردند ، ترسیم کرد بلکه تصویری از خود اسپانیائی نیز بدست داد ، يك دربار سلطنتی که در اشکال منسوخ فئودالی و کاتولیکی متحجر شده بود .

۲ - انقلاب پی با

علل انقلاب
شاه و درباریان اسپانیا به حساب دهقانان خودی و کشورهای ثروتمندی که زیر سلطه آنان بود زندگی میکردند . درآمد خزانه اسپانیا بیش از همه از غنیترین این کشورها - پی با - تأمین میشد . بازرگانان و صنعتکاران پی با به این فکر افتادند که هرگاه کار بدینمنوال بگذرد دیری نخواهد گذشت که آنان نیز مانند تجار و پیشوران اسپانیائی از هستی ساقط خواهند شد .

1 - Grand 2 - Vélasquez 3 - Cervantes
4 - Don Quichotte de la Manche

تاریخ قرون وسطی

این خطر بویژه هنگامی افزایش یافت که فیلیپ دوم تحت سلطنت اسپانیا را اشغال کرد. این پادشاه تصمیم گرفت که کشورهای پی‌با را بطور قطع مطیع خویش سازد و آنها را به ایالات معمولی اسپانیا بدل کند و هرگونه مالیاتی که خود صلاح بداند از آنان بستاند. اما پادشاه در این محاسبه بخطا رفت؛ بورژوازی پی‌با و تمام ملت به ضد حکومت مطلقه اسپانیا بپاخاستند. این رستاخیز نخستین انقلاب پیروزمند بورژوازی اروپا است که پی‌با را از یوغ اشراف و شاهان اسپانیا نجات داد.

ایالات هفده‌گانه پی‌با در قرن شانزدهم بلژیک^۱، قسمتی از فرانسه، لوکزامبورگ^۲ و هلند^۳ امروزی را دربرمیگرفت. ولایات پی‌بادر مصبرودخانه‌های راین، ماس^۴ و شلد^۵، که پی‌با را با فرانسه و آلمان مربوط میساختند، قرارداد داشت. سکنه صنعتگر کار دوست به انبوهی در کشور کوچکی گرد آمده بودند. در پی پایه ملیون جمعیت، دوپست شهر، یکصد و پنجاه نقطه صنعتی و شش هزار دهکده وجود داشت. مرکز صنعتی این ایالات شهر تجارتی آنتورپ^۶ در مصب شلد بود. آنتورپ در سر راه مناسبی قرار داشت که پی‌با را از راه رودخانه به فرانسه و آلمان و از راه دریا به انگلستان مربوط میساخت. پس از آنکه پرتغالیها راه دریائی هندرا کشف کردند این شهر به سرعت ثروتمند شد. به قول انگلیسیها آنتورپ «بازرگانان کشورهای دیگر را با کالاهایشان می‌بلعید». این شهر در قرن شانزدهم مهمترین شهر تجارتی اروپا بشمار میرفت. پی‌با دیگر در قرن شانزدهم از لحاظ روابط اقتصادی کشور تکامل یافته‌ای بود. در این کشور در کنار اشراف فئودال، بورژوازی متمکن و متنفذی وجود داشت و صنایع سرمایه‌داری نیرومندی که کارگران مزدور و پیشه‌وران و تولیدکنندگان کوچک روستاها را استثمار میکرد، شروع به رشد کرده بود.

تضاد میان بورژوازی متمدنی پی‌با و سلطنت فئودالی عقب مانده اسپانیا که میخواست به حساب کسبه کشور پر ثروت پی‌با زندگی کند، بیش از پیش شدت یافت.

هریک از این هفده ولایت، حکومتی خاص خود داشت و در هر یک از آنها مجلس ولایتی حکومت میکرد. شهرهای بزرگ از خود دارای حکومت بودند. برای اتخاذ تصمیم در امور مشترك، نمایندگان ولایات مختلف در یک مجمع عمومی اجلاس میکردند. در رأس تمام این حکومت‌ها و همچنین شورای حکومتی، پادشاهی قرار داشت که او را اشتاتودر^۷ میخواندند.

سیاست فیلیپ دوم بر آن شد که به خودمختاری پایان بخشد و این ولایات ثروتمند را بلامانع به نفع خزانه خویش غارت کند. به این منظور او میخواست به همان وسیله‌ای که در اسپانیا آزمایش شده بود، یعنی تفتیش عقاید و پیکرد و حشتناک «ملحدین»، دست بزند.

در پی‌با از دیرباز تعالیم پروتستانها رواج یافته بود. بورژوازی متمکن شهرها و اطلبانه کالوینسیم را پذیرفته و شوراهای پروتستانی Consistoires را از روی نمونه شورای ژنو تشکیل

1 - Belgique

2 - Luxemburg

3 - Holland

4 - Maas

5 - Scheld

6 - Antwerpen

7 - Stathouder

داده بودند . ثروتمندترین و با نفوذترین افراد ، تجار و کارفرمایان به سرپرستی این شورا برگزیده شدند و باین ترتیب کلیسا به بازار سیادت بورژوازی مبدل شد .

بین پیشه‌وران ، شاگردان و کارگران آنا باپتیسیم رواج یافته بود .

فیلیپ به منظور ریشه کن کردن «الحاد» *Hérésie* اسپانیائی‌ها را برراس مقامات عالی روحانیت گماشت و خود را آماده ساخت تا انگیزسیون اسپانیائی را در پی پا بمورد اجرا گذارد .

قاضیان کلیسا به اکناف کشور روان شدند و هرکس را که نمیخواست خود را کاتولیک بداند و یا به معابد کاتولیکی پرورد دستگیر میساختند . تعقیبات دستجمعی ، اعدام‌ها و زنده در آتش سوختن‌ها آغاز شد . از این رو کالوینیست‌ها و آنا باپتیسیت‌ها (یعنی بطور عمده بورژوازی ، صاحبان حرف و کارگران) مدافعین پر حرارت رهائی کشور و آزادی ملی شدند . برای اینان کاتولیسیم بمعنای انگیزسیون اسپانیائی ، خدمت مشقت بار سربازی برای اسپانیا و چپاول پی با از جانب اشراف سلطنتی اسپانیا بود .

اما سلطان اسپانیا با سیاست تمصب آمیز خود حتی اشراف پی بار ، که اکثرشان حاضر بودند به پادشاه و مذهب قدیم - کاتولیسیم - خدمت کنند ، مجبور ساخت . به جانب انقلاب بگروند . اوسر کردگان اشرافی پی با را باطرد از حکومت و اشراف کوچک را باعدم پذیرش آنان در مقام افسری ارتش از خود دور ساخت .

روحانیان کاتولیک پی با نیز دچار نگرانی شدند زیرا انتصاب اسقف‌های جدید بیگانه و تقسیم درآمد کلیسای پی با با آنان ، روحانیان محلی را از عوایدشان محروم میکرد و اسپانیائیها را ثروتمند میساخت .

آریستوکرات *Aristocrate* های ناراضی فرستاده‌ای به مادرید نزد پادشاه اعزاء داشتند تا شاه را متوجه این حقیقت سازد که اعمال انگیزسیون در پی با ممکن است به عصیان عمومی منجر گردد . این رسالت نتیجه‌ای نبخشید . اشراف کوچک مصمم تر وارد عمل شدند .

طبقه اشراف کوچک در پایان سال ۱۵۶۵ سازمانی مخفی بنیان گذاشت و سوگند یاد کرد که در برابر انگیزسیون و خارجیان یعنی اسپانیائی‌ها از کشور دفاع کند . این سال ، سال آغاز انقلاب پی با محسوب میشود .

جنبش اشراف در سراسر کشور طنین انداخت . دریائیز سال ۱۵۶۶ جنبش وسیع ملت ، که علیه کاتولیسیم و سلطه اسپانیائی‌ها بر کشور متوجه بود ، در شهرهای بزرگ صنعتی درگیر شد . جمعیت ، که در اثر موعظ و عاط کالوینیست برانگیخته شده بود ، به کلیساها ریخت ، تزیینات آنرا از میان برد و شمایل‌ها و مجسمه‌ها را درهم شکست .

جنبش طبقات پائین اجتماع ، اشراف پی بار را بهراس افکند . حکومت اسپانیا با استفاده از هراس اشراف قسمتی از آنانرا به خود جالب کرد و با کمک آنان جنبش خلق را منکوب ساخت .

کشتار
آلب

فیلیپ دوم بر آن شد که بایک ضربت به نافرمانی پایان دهد. در سال ۱۵۶۷ دوک دآلب اسفاک و سختگیر که پی‌ها را بصورت یک مستعمره مینگریست به این سرزمین اعزام شد. او آماده بود که بامردم پی‌ها مانند هندو های امریکائی رفتار کند. دوک دآلب بمحض رسیدن به پی‌ها «شورای عصیان‌ها Conseil des Troubles» را، بمنی محکمه فوق‌الماده‌ای درباره ملحدان و خائنان به حکومت، ترتیب داد که به علت خصلت جنایتکارانه آن نام «شورای خون» بخود گرفت.

در دورانی که آلب حکومت میکرد تعداد قربانیان این محاکمات از هشت هزار نفر تجاوز کرد.

کشتاری که در زمان آلب در پی‌ها بعمل آمد نه فقط باین منظور که ملحدان را فریسه کن سازد بلکه در عین حال هدف آن غارت سرمایه داران و اشراف پی‌ها بمنظور انباشتن خزانه اسپانیا و پرداخت دستمزد سپاهیان و ماموران حکومت نیز بود. آلب به پادشاه چنین نوشته بود: «من اکنون بزهکاران ثروتمند و وحشتزده را توقیف میکنم و به جبر از آنان پول میستانم، سپس شهرهای عاصی را جریمه میکنم، و بدینسان صندوق اهلحضرت مبالغ هنگفتی دریافت خواهد داشت».

فرار دستجمعی به خارج آغاز شد، گییوم دورانژ^۱، زمیندار متنفذ و بزرگ که از کشتار به وحشت افتاده و به آلمان گریخته بود، در راس اشراف پی‌ها، که از سلطه اسپانیا ناراضی بودند، قرار گرفت. مردمی که از هستی ساقط شده و امید خود را از دست داده بودند گروههای کوچکی تشکیل میدادند و در جنگلها پنهان میشدند و ضرباتی به اسپانیائیها وارد میساخنند. ارتش آلب این «گیوز»های جنگلی را به سرعت قلع و قمع کرد.

آلب بر آن شده که شیوه مالیاتی اسپانیا را که «آلکا بال» نامیده میشد در پی‌ها اجرا کند. آلب طلب میکرد که هر کس به هنگام فروش زمین و خانه خود پنج درصد قیمت و در موقع فروش کالا ده درصد قیمت آنرا بعنوان مالیات بپردازد. این مالیات تاراج واقعی کشور بود. فرار به خارج شدت یافت، تجارت و صنعت بنا بودی گرائید، بیکاری و گرسنگی بروز کرد. در شمال بسیاری از کارگران در ناوگان‌های بزرگ تجارتی هلندوزلاند^۲ بعنوان جاشو بکارگمارده شدند. هنگامیکه بازرگانی قطع شد دریا نوردان بر کشتیهادست انداختند و به سفاین اسپانیائی هجوم بردند و به جنگ دریائی با اسپانیائیها دست زدند. این چریکهای دریائی نام «گیوز دریائی» برخود نهادند.

در ۱۵۷۲ «گیوزهای دریائی» دریکی از جزایر زلاند شهر بریل^۳ را تصرف کردند.

این شهر مرکز مقاومت شورش شمال گردید. شورش ولایات شمالی هلند و زلاند را فراگرفت. مهاجرینی که قبلاً از پی‌ها به انگلستان و فرانسه و آلمان گریخته بودند به این محل بازگشتند.

شورش
شمال

1 - Duc d, Albe

2 - Guillaum d,orange

3 - Gueux

4 - Alcobal

5 - Zélande

6 - Brille

تاریخ قرون وسطی

تمام کسانی که به اسپانیا کینه میورزیدند، و کسانی که حاضر بودند زندگی خود را بخاطر رهایی میهن قربان کنند اینک به این شهر روی میآوردند. گییوم دوراثر نیز به اینجا آمد و شتانودرهلند و زلاند شد. گییوم گروهائی از سربازان مزدور تجهیز کرد و آنانرا به جنگ با اسپانیائیها گسیل داشت.

عده ای بشمار از صاحبان حرف، کارگران و جاشوان به «گیوزهای دریائی» پیوستند. آلب گرفتار وضع سختی شد. نگهداری ارتش گران تمام میشد، اموال مصادره شده از دست رفته بود و مخاصمت در کشور بنحوروز افزونی و سمت میگرفت. محاصره ها رله هشت ماه بطول انجامید و برای آلب بقیمت دوازده هزار کشته و زخمی تمام شد.

سپاه اسپانیا دوبار شهر لیدن^۱ را که موقعیت مهمی داشت، در محاصره گرفتند. در شهر خواربار روبه اتمام میرفت؛ شوراها ی هلند دستور دادند که سدها و بندھائی که کشور را باید از غرق شدن محافظت میکرد بشکنند و بکشایند. ناوگان گیوزها برای محاصره شدگان ارزاق میآورد. سپاه اسپانیا برای نجات خویش از غرق شدن ناچار بهزیمت شد. سلطان که از عدم موفقیت درخشم شده بود آلب را از پی با فراخواند (۱۵۷۳).

جانشینان بعدی آلب به فیلیپ دوم خاطر نشان ساختند که لازم است از هلند دست بکشند، اما شاه بر سر حرف خود ایستاد و چیزی نمانده بود که تمام کشور را از دست بدهد. پول در خزانه نبود، حقوق

لغات و ویرانی
آنتورپ

ارتش را نمیپرداختند و سربازان اسپانیائی بغارت کشور دست زدند. در سال ۱۵۷۶ به شهر ثروتمند آنتورپ یورش بردند، قریب هفت هزار نفر از ساکنین را کشتند و شهر را چنان درهم کوفتند که پس از آن دیگر نتوانست مرمت یابد.

قتل و غارت نظامیان اسپانیایی عساکران را در پی با برانگیخت. ولایات جنوبی که بوسیله اسپانیائیها ویران شده بودند تصمیم گرفتند به شمال ملحق شوند. نمایندگان هر دو قسمت در گنت گرد آمدند و اتحادیه

«وافتنامه»
گنت

سراسری پی با را تشکیل دادند (۱۵۷۶)

در «موافقتنامه گنت» که در این شهر مورد قبول واقع گردید مطالبات زیر مطرح شده بود: لغو فرمانھائی که بضد راضیان صادر شده بود، حق ولایات شمالی در قبول و حفظ پروتستانیسیم، عفو تمام شورشیان، خارج ساختن ارتش اسپانیا از پی با و اجلاس منظم مجمع نمایندگان.

اما این اتحاد دوام نیافت. در ولایات جنوبی روحانیت کاتولیکی (که منشاء اشرافی داشت) قوی بود. اشراف میترسیدند که بارواج کالوینیسیم اراضی و عواید خود را از دست بدهند. بعلاوه از سال

اتحاد
اوترخت

۱۵۷۷ جنبش دموکراتیک در شهرهای جنوبی پی با آغاز گردید. در بروکسل^۲، گنت، آراس^۴ و سایر شهرها صاحبان حرف و کارگران قدرت را بدست گرفتند، کمیته های خود را بر رأس شهرها

گماشتند و برای تأمین احتیاجات جنگی و سایر نیازمندیهای خود به اخذ مالیاتهای کلانی از بورژوازی مبادرت کردند .

یکی از معاصرین مینویسد: « طبقه روحانی به گوشه‌ای خزیده بود ، اشراف از وخشت میلرزیدند ، و متمکنین شهر در خانه‌های خویش نیز احساس ایمنی نمی‌کردند . »
 بورژوازی ثروتمند ولایت جنوبی ، که از جنبش خلقی در بیم شده بود ، به سوی روحانیان و اشراف گرائید . نیروهای چریک اشرافی کمیته‌های دموکراتیک را از شهرها راندند و قدرت سابق اشراف و تجار رادوپاره مستقر ساختند . اشرافیت ، روحانیت و بورژوازی ایالات جنوبی آمادگی خود را برای فرمانبری از پادشاه اسپانیا اعلام داشتند تا مگر از وحشت انقلاب خلق رهائی یابند .

در پاسخ این امر هفت ولایت شمالی در سال ۱۵۷۹ اتحادی منعقد ساختند که بنام اتحاد اوترخت^۱ امضاء شد . آنان قرار گذاشتند که « برای همیشه بایکدیگر متحد باشند ، چنانکه گوئی ایالت واحدی تشکیل داده اند ، » و متفقاً بر ضد اسپانیائی‌ها بجنگند . پس از آن چندی نگذشت که فیلیپ دوم را مستعفی اعلام داشتند . در این سند اعلام شده است که « خداوند رعایا را برای حکمرانان نیافریده ، بلکه همکس حکمرانان را بخاطر رعایا خلق کرده است . هرگاه حکمران منافع رعایا را نادیده گرفت اود دیگر فرمانروا نیست ، خود کامه ایست که نباید اطاعتش کرد » . بورژوازی متمکن شمال با گماشتن پادشاهی بر رأس دولت تازه مخالفتی نداشت و میاندیشید که مناسب‌ترین نامزد برای اینکار گییوم دوراث می‌باشد .

اما گییوم دوراث در سال ۱۵۸۴ بدست آدمکشان مزدور از میان رفت . « شورای ملی ، که از نمایندگان بورژوازی ثروتمند و بزرگان تشکیل یافته بود ، در رأس حکومت قرار گرفت . جنگهای بعدی با اسپانیا »
 حکومت جدید نام ولایات متحده Provinces – unies ، و یاساده تر بنام یکی از پرجمعیت‌ترین و ثروتمندترین ایالات مفتکانه « جمهوری هلند » نامیده شد . جمهوری هنوز میبایستی مدت‌ها بخاطر استقلال خود با اسپانیا بجنگد .

اسپانیا در سال ۱۵۸۱ پرتغال و تمام مستملکاتش را بخود ملحق ساخت . اینک دیگر نه تنها مستملکات امریکائی بلکه متعلقات هندی پرتغال نیز در اختیار پادشاه اسپانیا قرار گرفت . انگلستان ، که از قوت یافتن اسپانیا مضطرب شده بود ، آشکارا به یاری ولایات متحده برخاست . فیلیپ دوم بر آن شد که بزرگترین دشمن خود – انگلستان – را که به مستملکات و ناوگان اودست اندازی کرده بود در هم بشکند . « آرمادای شکست‌ناپذیر Invisible Armada ، که ناوگان عظیمی برای هجوم به انگلستان بود – در شهر قادس^۲ تجهیز گردید .

« آرمادا ، از یکصد وسی کشتی بزرگ و گرانبار که در زیر بار سلاح سنگین شده بود و سی سفینه باری تشکیل یافته بود . اما طوفان ناوگان اسپانیا را در هم شکست . قسمتی از آن بوسیله کشتیهای انگلیسی قلع و قمع شد و تنها بقایای ناچیزی از آرمادای شکست‌ناپذیر ، به اسپانیا باز گشت .

1 – Utrecht

2 – Cadiz

تاریخ قرون وسطی

فیلیپ دوم مجبور شد از نقشه‌های مغرورانه خود صرف‌نظر کند. در سال ۱۶۰۹ بین اسپانیا و ولایات متحده قرارداد متارکه‌ای به امضا رسید که بموجب آن اسپانیا استقلال دولت جدید را برسمیت شناخت.

به این ترتیب انقلاب هلند- نخستین انقلاب بورژوازی در اروپا که تاج پیروزی بر سر نهاد- پایان پذیرفت. این انقلاب با شکست حکومت مطلقه فئودالی اسپانیا و پیروزی بورژوازی بی‌با خاتمه یافت. در این باره آنچه مهم است مفهوم متریقی این حادثه می‌باشد.

بورژوازی تنهادر اثر شرکت فعال ثوومه‌های خلق در انقلاب بود که توانست به پیروزی برسد، اما ثمره این پیروزی فقط نصیب بورژوازی شد.

۳- هلند در قرن هفدهم

انقلاب قرن شانزدهم هلند را به قدرت دریائی و تجاری نیرومند اروپا
رویک اقتصادی نمونه کاپیتالیستی گردید.

در هلند کشتی‌های بزرگی ساخته شد که بیش از هزار تن ظرفیت داشت و بمنظور گذار از اقیانوس‌ها مجهز شده بودند. در اینجا برای اولین بار ساعتهای دقیق (کرونومتر^۱)، تلسکوپ^۲، سکستان^۳ (ابزار نجومی برای تعیین موقعیت کشتی در دریاها یا باز) و نقشه‌های جغرافیائی کامل با مقیاس‌های دریائی بشکل وسیعی مورد استفاده قرار گرفت.

مستعمرات سال ۱۶۱۵ هلندیها ناوگان اسپانیارا در سواحل مالاکا^۴ در هم شکستند و بربك سلسله از نقاط کرانه‌های هندوستان دست انداختند و با چین و ژاپن مناسبات تجاری برقرار کردند. موقعیت هلندیها بشراز همه در جزایر زوندو ملوک مستحکم شد. مناطق عمده تولید ادویه- فلفل، میخک، دارچین و جوزالطیب- در دست آنان بود. در جزیره جاوه^۵ کشت وسیع قهوه معمول گردید. هلندیها برای اولین بار چاورا، که بسرعت رواج یافت، از چین به اروپا آوردند.

دست اندازیهای استعماری غرب، در آمریکا نیز صورت میگرفت. تعدادی از جزایر آنتیل بتصرف هلندیها درآمد و در آنجا کشت و سیع نیشکر رواج یافت.

بازرگانی هلند در دست شرکت‌های بزرگ تجارتي قرار داشت. معتبرترین این شرکتها کمپانی هند شرقی^۶ بود که در سال ۱۶۰۲ تأسیس یافته و انحصار تجارت با هندوستان را در دست خود متمرکز کرده بود. این کمپانی برای خود پول مخصوصی سکه میزد، از خود ارتش داشت، شهرو دژ می‌ساخت، به نصب مأموران و قاضیان دست میزد و حتی حق اعلام جنگ و انقراض قرارداد صلح داشت. کمپانی هند شرقی نیروی اصلی مستعمراتی هلند را تشکیل میداد. تجارت هلند در بالتیک و با حکومت روسیه اهمیت زیادی داشت. بازرگانان هلندی در روسیه از تسهیلات فراوانی

1 - Chronomètre 2 - Tólescope 3 - Sextant 4- Malacca
5 - Jova 6 - Compagnie des Ind Orientales

برخوردار بودند و از آنجاغله ، شاهدانه، قطران، الوار ، خزو کالاهای دیگر به اروپای غربی وارد میکردند.

مرکز حیات اقتصادی هلندیها شهر آمستردام^۱ بود. در آغاز قرن هفدهم این شهر یکصد هزار جمعیت داشت. اهمیت آمستردام تنها از لحاظ تجارت و صنعت آن نبود ، ثروتمندترین و عظیمترین بانکهای سراسر اروپا در اینجا قرار داشت.

نظام سیاسی بورژوازی در هیچ جای دیگر مانند ولایات متحده از چنین قدرتی برخوردار نبود. تمام حیات سیاسی در شهرها متمرکز شده بود. در رأس هر شهر شورائی از نمایندگان ثروتمندترین خانوادههای تجار قرار داشت. وکلای شهر در مجلس ولایتی اجتماع میکردند و نمایندگان خود را به مجلس عامه ، که در لاهه اجلاس میکرد، میفرستادند. مجلس عامه سیاست خارجی و امور نظامی ، دریائی و مالی را اداره میکرد و مأمورین عالیرتبه را بر سر کار میگماشت. هیئت اجرایی مجلس عامه شورای حکومتی بود که در رأس آن شانتودر قرار داشت و هدایت نیروهای نظامی با او بود.

شانتودرها تقریباً همیشه از خانواده ارائ بودند و ریاست جمهور بعنوان مقام وروئی این خانواده تلقی میشد .

منازعات طبقاتی در هلند بیش از هر کشور اروپائی دیگر حدت یافته بود . در هیچ جا يك چنین کثرت عددی پرولتاریا به چشم نمیک خورد. روزکار دراز و مزدکار ناچیز بود . در کارخانهها از کار زنان و کودکان وسیعاً استفاده میشد. و این امر مزد کار را باز هم پائین تر میآورد. وضع دهقانان نیز به وخامت گرائید. علی رغم انقلاب بقایای روابط سرواز در بسیاری از نقاط، و بخصوص در نواحی شرقی هلند به موجودیت خود ادامه میداد ، بورژوازی بزرگ این میراث فئودالی را حفظ کرد زیرا خود به خرید اراضی اشراف پرداخت و به اقیاد دهقانان علاقمندهد . يك فیلسوف آلمانی میگوید: توده های مردم هلند در سال ۱۶۴۸ بیش از توده های مردم بقیه اروپا از کار طاقت فرسا رنج میبردند ، فقیرتر بودند و یوغ ظالمانه تری را تحمل میکردند .

فرهنگ در ولایات متحده نظام بورژوا - آریستوکراتیک حکومت میکرد ، **بورژوائی** اما برای بورژوازی کشورهای دیگر، که در زیر یوغ سلطنت فئودال قرار داشتند، هلند به مثابه يك کشور آزاد نمونه بشمار میرفت .

بی بای شمالی کانون چاپ و تجارت کتاب شده بود که شهرهای آمستردام و لیدن مرکز آن بود .

روزنامه ها رواج وسیعی یافتند. این روزنامه ها نه تنها اخبار اقتصادی و سیاسی را در اکناف اروپا منتشر می ساختند ، بلکه مسائل سیاسی را نیز به بحث می گذاشتند و خوانندگان را تحت تأثیر قرار میدادند.

هنر رونقی درخشان یافت. اکثر نقاشان هلندی در صحنه ها و تصاویر خانوادگی Tableau de Genre خود زندگی سیروراحت بورژوازی پیروزمند و غنی را منعکس می ساختند. در تابلوهای

نقاشی این زمان بیننده سیمای ازخود راضی بورژوا را مشاهده میکند. اما در میان صورتگران هلندی جنبه دیگری نیز دیده میشود. برخی از نقاشان روح مبارزه جویانه بورژوازی دوران انقلاب هلند را حفظ کردند. در میان آنان نقاش و صورت ساز عالیقدر رامبراند^۱ (۱۶۰۶ تا ۱۶۶۹) از معاصرانش بسی برتر بود. وی پسر آسیا بانی از لیدن بود و قسمت اعظم عمر خود را در آمستردام سرکرد. تابلوهای رامبراند از اندیشه‌ای عمیق سرشار بود و جنبه دراماتیک داشت. او با ظرافتی استادانه و قدرتی تمام تأثرات آدمی - خشم، شادی، غم و رنج - را تجسم می‌بخشید. تصاویر Portraits او بویژه عالی است. قدرت او - مخصوصاً در سایه روشن چشم میخورد. او با نور میتواند به سیمای واقفانه بر جستگی شکفت انگیزی بدهد. رامبراند فقط در دوره اول زندگی خود از موفقیت در نزد معاصرانش برخوردار شد. آثار او هر چه جدی‌تر و عمیق‌تر میشد سلیقه بورژوازی هلند کمتر به آن توجه میکرد. رامبراند تنها و از یاد رفته زندگی را بدرود گفت.



فصل بیست و هفتم

انگلستان در قرن شانزدهم

۱- آغاز شکفتگی سرمایه‌داری انگلستان

پیدایش مانوفاکتور در قرن شانزدهم انگلستان کشور کوچکی بود که دوونیم تاسه ملیون جمعیت بیشتر نداشت و جمعیت آن از اسپانیا سه بار و از فرانسه پنج بار کمتر بود. اما قرن شانزدهم برای انگلستان بویژه دوران آغاز آنچنان رونق اقتصادی‌ای بود که از برکت آن این کشور طی سیصدسال به‌زرادخانه‌ی تمامی جهان و نیرومندترین حکومت مستعمراتی مبدل گردید.

در انگلستان از دیر باز کوسفندداری رواج داشت و پشم آن بمقادیر فراوان به سایر کشورها و بخصوص فلاندر^۱ صادر میشد. از قرن چهاردهم در خود انگلستان تهیه‌ی ماهوت وسعت یافته بود. انگلیسها صدورپشم رامتوقف ساختند و خودبه‌یافتن ماهوت پرداختند. تهیه‌ی ماهوت نه تنها اربابان حرف‌را در شهر بخود مشغول داشته بود بلکه صنعتکاران روستا نیز در عین حال که زمین‌را کشت میکردند به نخ‌ریسی و بافندگی هم اشتغال داشتند. چون این صاحبان حرف اکثراً تهی‌دست بودند محتکران ماهوت به آنان پشم و ابزار میدادند و از آنان میخواستند تا کلیه‌ی مصنوعات خود را منحصراً به آنان بفروشند. از قرن پانزدهم این انحصار گران برای اینکه به جریان کار نظارت بیشتری داشته باشند خود کارگاههای بزرگی تأسیس کردند و عده‌ای از استاد کاران وابسته بخود را در آن بکارگماشتند. در انگلستان مانوفاکتورهای ماهوت بافی بسیاری بوجود آمد و روش تولید سرمایه‌داری روبه توسعه نهاد.

این تغییرات در صنایع انگلستان، اثرات بی‌حسابی در مجموعه اقتصاد و اجتماع کشور بجا گذاشت.

تاریخ قرون وسطی

بی‌زمین شدن دهقانان «حصارکشی»

صنعت شکوفان سرمایه‌داری بمنظور صدور به کارافتاد و ازاین‌رو بیشتر از صنایع صنفی قدیمی، که برای بازار محدود محلی کار میکرد، به پشم و بازوی کار نیاز داشت. پرورش گوسفند دیگر کار سودآوری شده بود. برای پرورش گله‌های بزرگ، اراضی وسیع ضروری بود و قسمت عمده اراضی، که برای چراگاه مساعد بود در اختیار اقتصاد کوچک روستائی قرار داشت. این بود که زمین‌داران بزرگ-لردهای انگلیسی - دهقانان را از زمین‌هایشان بیرون راندند و اراضی را از کف آنان بدر آوردند. دهقانانی که از زمین خود رانده شده اموال و وسایل معیشت خود را از دست داده بودند ناچار برای کار به خدمت سرمایه‌داران درآمدند. کنده شدن دهقانان از زمین در چنین وضعی از یکسو برای لردها مفید بود زیرا که زمین برای چراگاه بدست می‌آوردند و از سوی دیگر برای سرمایه‌داران مفید بود از آنرو که بازوی کار ارزان در اختیارشان قرار میگرفت. دهقانان گروه گروه از کلبه و کاشانه خود رانده میشدند و دهکده‌ها یکسره از سکنه خالی میشد.

در میان روستائیان افراد مرفهی وجود داشتند که غصب اراضی دهقانان از طرف لردها برای آنان مفید بود. این دهقانان مرفه از مالکان بزرگ ارضی زمین‌هایی اجاره گرفتند و خود به پرورش گوسفند و یا ایجاد اقتصاد بزرگ روستائی آغاز نهادند و به کمک برزگرانی که مزد ناچیزی دریافت میکردند به کشت‌گندم، بمنظور فروش، دست زدند. هم لردان اشرافی که به پرورش گوسفند اشتغال داشتند و هم اجاره‌داران (Farmers) هر دو سرمایه‌دار بودند زیرا از کار کارگران مزدور استفاده میکردند.

لردها و فارمرها زمینهای منصوبه را حصار کشیدند و بدینسان آنها را از زمینهای دهقانان جدا کردند. از این‌رو جریان غصب اراضی و راندن دهقانان را در انگلستان «حصارکشی» Enclosure می‌نامند.

قانون‌گذاری خونین ضد آزادگان و تهیدستان

دهقانان و کارگران در انگلستان گرفتار وضع وخیمی شدند. اشراف و بورژوازی علیه آنان بودند. دهقانان برای مبارزه به ضد «حصارکشی» ناتوان بودند. بسیاری از دهقانان که از زمین رانده شده بودند نمیتوانستند کاری پیدا کنند. در جاده‌های انگلستان توده‌های بی‌چیز

و بی‌کار آواره بودند. دهکده‌ها متروک و تعداد تهیدستان آنچنان فزونی گرفت که حتی حکومت انگلستان را به وحشت انداخت. حکومت از این بیم داشت که با خانه خرابی دهقانان دیگر کسی باقی نماند که مالیات بپردازد و در ارتش به خدمت درآید. از این‌رو بمنظور متوقف ساختن «حصارکشی» قانونی وضع کرد اما از آنجا که طبقه حاکم یعنی اشراف به امر «حصارکشی» علاقمند بود مساعی حکومت به جایی نرسید.

برعکس هیچکس حکومت را از یورش به تیره‌بختانی که از وسایل معیشت محروم بودند باز نداشت. حکومت بیکارهایی را که عمداً از کار بیرون کرده بودند «آواره» خواند و بر ضد آنان چنان قوانین وحشتناک و ظالمانه‌ای منتشر کرد که م. مجموعه آنرا قانون‌گذاری خونین نامید. «آوارگی» را با شلاق، بردگی و حتی مرگ کیفر میدادند

شورش
رابرت کت

دهقانان بصد «حصار کشی» و قانونگزاری خونین به مخالفت برخاستند. در نواحی مختلف کشور شورشهایی سرزد. این شورها بخصوص در شرق کشور بیشتر بود زیرا «حصار کشی» در آنجا وسعت بیشتری داشت. عظیمترین شورش در درك نشین نورفولك^۱ در مشرق انگلستان برهبری رابرت کت^۲ در گرفت (۱۵۳۹). دهقانان میخواستند حصارها برداشته شود، زمینهای مشترك منصوبه بازپس داده شود و پرورش گلههای بزرگ احشام و اغنام موقوف شود. شورش نورویچ^۳ شهر عمده دوک نشین را فرا گرفت. حکومت فوج عظیمی از سربازان اجیر را که از خارج آورده بود به همراه توپخانه بصد شورشیان گسیل داشت. کت شکست خورد، بیش از سه هزار دهقان بقتل رسید و عده بیشتری دستگیر و اعدام شدند و کت را در میدان نورویچ به دار آویختند.

۲ - حکومت مطلقه تیودورها . رفورم انگلستان

حکومت مطلقه
انگلستان

اشراف و بورژوازی به حکومت نیرومندی نیاز داشتند که به آنها اجازه دهد تا از دهقانان و کارگران بآرامی بهره کشی کنند و از تجارت انگلستان در برابر رقیبانی مانند اسپانیا، فرانسه و پی با دفاع کند. دشمن خطرناک سلطه نیرومند سلطنت، فئودالهای بزرگ بودند. اما اکثریت آنان در زمان جنگ رزها از میان رفته بودند. خاندان جدید تیودورها^۴ (۱۸۴۵ تا ۱۶۰۳) با برخورداری از حمایت کامل پارلمان اشرافی بورژوازی تقریباً قدرت نامحدودی بدست آورد. از این رودوران خاندان تیودور را عصر حکومت مطلقه انگلستان مینامند.

رفورم
در انگلستان

هانری هفتم^۵، نخستین پادشاه سلسله تیودور (۱۴۸۵ تا ۱۵۰۹)، با فئودالهای نافرمان به مبارزه موفقیت آمیزی دست زد، اموال آنان را مصادره کرد و دزهای آنان را درهم کوبید. پس از هانری هفتم^۶ (۱۵۰۹ تا ۱۵۴۷) مستبدی سفاک و دمدمی و درعین حال سیاستمداری زیرک و ماهر بود. وی کلیسای انگلستان را یکسره از کلیسای رم منتزع ساخت و خود را رهبر کلیسای نو بنیاده انگلیکان^۷ اعلام کرد (۱۵۳۴).

کلیسای نوین چیزی میان پروتستانسم و کاتولیسیم بود. در اینجا مسانند کلیسای لوتری، یاست با شاه بود ولی در عوض مراسم دینی و هیئت اسقفان و کشیشان مانند کلیسای کاتولیک بر جای ماند. صومعهها منحل و اراضی و دارائی صومعهها مصادره شد و از آنجا که پادشاه به پول احتیاج داشت این اراضی را بفروش رساند. در انگلستان معامله احتکاري زمین به نحو بی سابقه ای رواج یافت و قسمت عمده آن به چنگ تاجار و صاحبان صنایع افتاد. این خریداران

1 - Norfolk

2 - Robert Kett

3 - Norwich

4 - Tudor

5 - Henri VII

6 - Henri VIII

7 - Anglicanisme

زمین در زمره اشراف درآمدند و دهقانان را یا از اراضی صومعه‌ها بیرون راندند و یا آن‌ها را شدیدتر از اربابان پیشین استثمار کردند. اما اراضی کلیساها و اسقف‌ها مصادره نشد و کلیسای انگلیکان بصورت زمین‌دار بزرگی باقی ماند. این کلیسا مانند کلیسای کاتولیک همچنان عشریه می‌گرفت. باین ترتیب کلیسای انگلیکان به کلیسای دولتی مبدل گردید. تمام انگلیسها به تبعیت از این کلیسا مجبور بودند در غیر این صورت مانند مقدمین علیه دولت Recusants مورد تعقیب قرار می‌گرفتند. کلیسای انگلیکان بورژوازی و اشراف جدید را ارضا نمی‌کرد. بورژوازی می‌خواست کلیسا ساده‌ترو کم‌خرج‌تر شود، از تعطیلات کاسته گردد و بر روزهای کارافزوده شود. بورژوازی همچنین می‌خواست کلیسا را از بقایای کاتولیسیسم «پاک‌کند». طرفداران این «تطهیر» را در انگلستان پوریتان^۱ (از کلمه لاتینی Purus به معنای پاک) می‌نامند.

پوریتان‌ها مقررات کلیسای کالونی را مرجع می‌شمردند. در میان خلق تعالیم مذهبی دیگری رواج یافت که با هرگونه دولتی بودن کلیسا مخالف بود و می‌خواست که جوامع مذهبی استقلال کامل داشته باشند. طرفداران این تعالیم بنام «مستقل‌ها» Independents نامیده شدند.

۳ - تجارت و سیاست خارجی انگلستان در قرن شانزدهم

توسعه بازرگانی و صنعت وظایف جدیدی در امر سیاست خارجی در انگلستان و اسپانیا
برابر انگلستان قرار داد. انگلستان در دریا با حریف نیرومندی
مانند حکومت اسپانیا مواجه بود. مناسبات با اسپانیا در زمان تئودورا
مهمترین مسئله سیاست خارجی انگلستان بود. محافل فئودال انگلستان در وجود فئودال‌های
اسپانیا حامیان خود را جستجو می‌کردند و از این‌رو می‌کوشیدند تا انگلستان را به اسپانیا نزدیک
سازند. محافل تجاری - صنعتی و اشراف جدید به جنگ قطعی علیه اسپانیا معصم بودند. از آنجا
که در میان بورژوازی و اشراف جدید پوریتانیسم رواج یافته بود کینه این محافل نسبت به
اسپانیا و نسبت به کاتولیسیسم یکسان رشد می‌کرد. برعکس در همین حال فئودال‌ها که به اتحاد
با اسپانیا گرایش داشتند بی‌میل نبودند که کاتولیسیسم را در انگلستان احیاء کنند، و پس از
مرگ هنری هشتم در طی مدت کوتاهی به تحقق این امر توفیق یافتند. اینان مری^۲ دختر هنری
هشتم را، که در ۱۵۵۳ به تخت نشسته بود، به عقد ازدواج فیلیپ دوم^۳، وارث تخت و تاج اسپانیا
و پادشاه آینده این کشور، درآوردند. مری تئودور مجدداً کاتولیسیسم را برقرار کرد و آنچنان
رافضیان را با سفاکی تعقیب می‌کرد و میکشت و در آتش می‌سوزاند که او را «خونخوار»
لقب دادند.

اما موفقیت‌های اقتصادی انگلستان در نیمه دوم قرن شانزدهم موقعیت بورژوازی و اشراف
جدید را تقویت کرد و به آنها امکان داد که بر فئودال‌ها چیره شوند. در زمان ملکه جدید،
الیزابت^۴ (۱۵۵۸ تا ۱۶۰۳) حکومت انگلستان با قاطعیت تمام در راه تجارت و صنعت این
کشور و مبارزه سرسخت با اسپانیا و کاتولیکها گام نهاد. اینک در انگلستان قلع و قمع بیرحمانه

1 - Puritan

2 - Mary

3 - Philippe II

4 - Elizabeth

کاتولیکها آغاز شده بود .

کمپانی‌های تجارتی

در زمان الیزابت دولت با اتخاذ تدابیر مختلف به تشویق تجارت و صنعت همت گماشت ، باین ترتیب که کمپانیهای تجارتی را حمایت و حق انحصاری تجارت با کشورهای دور دست را بآنان تفویض میکرد . کمپانی‌های ترکی ، شرقی و آفریقائی تشکیل شد . در سال ۱۵۵۲ سه کشتی در جستجوی براه‌هند از طریق دریای شمال از انگلستان روانه شدند . دو کشتی در میان یخها از میان رفت و کشتی سوم بفرماندهی چنسلر^۱ به مصب رودخانه دوینا^۲ شمالی رسید . چنسلر از اینجا از طریق خولموگور^۳ به مسکو رسید ، به حضور ایوان مخوف^۴ باریافت و اجازه تجارت با حکومت روسیه را از وی کسب کرد . در سال ۱۵۵۳ در انگلستان کمپانی‌ای برای تجارت با مسکو ، ایران و کشورهای شمالی ، و یا بطور مختصر کمپانی مسکوی تأسیس یافت .

امام‌مترین و پولدارترین این شرکتها کمپانی هند شرقی بود که در سال ۱۶۰۰ تأسیس یافته و حق انحصار تجارت با مناطق واقع در شرق دماغه امید نیک را دریافت داشته بود . بر اثر توسعه تجارت و صنعت در انگلستان بورس لندن بوسیله گرشام^۵ بانکدار تشکیل شد . ملکه الیزابت در افتتاح بورس شرکت یافت و به گرشام عنوان شوالیه اعطا کرد .

سیاست خارجی

هرچه موفقیت‌های بازرگانی انگلستان افزایش مییافت برخورد با اسپانیا ناگزیرتر میشد . سفاین جنگی و تجاری انگلستان بر سواحل اسپانیا دست اندازی میکردند ، به کشتی‌های این کشور هجوم میبردند و سواحل مستعمرات اسپانیا را در آمریکا و ایران میساختند . در انگلستان کمپانی‌هایی وجود داشت که کارشان تجهیز دزدان دریائی بود که از طریق اخذ غنائم گذران میکردند . الیزابت خود در این کمپانی‌ها شرکت پنهانی داشت و به شورش پی با برضد اسپانیا آشکارا کمک میکرد . فیلیپ دوم نیز توسط فرستادگان و جاسوسان خود در توطئه‌های بضد ملکه شرکت میجست . در ۱۵۸۸ فیلیپ برای فتح انگلستان ناوگان عظیمی بنام «آرمادای شکست ناپذیر» بسیج کرد ولی قسمتی از آن بر اثر طوفان از میان رفت و قسمتی بوسیله انگلیسیها قلع و قمع شد . نابودی «آرمادای شکست ناپذیر» برای اسپانیا ضربتی آنچنان سهمگین بود که هرگز جبران نشد . از این زمان انگلستان بصورت قدرت دریائی درجه يك اروپا در آمد .

۴ - فرهنگ انگلستان در قرن شانزدهم

در قرن شانزدهم در انگلستان ، مانند سایر کشورهای اروپا ، تعالیم نوین بورژوائی رشد یافت و نقطه نظرهای هومانستی روبه توسعه نهاد . بزرگترین هومانست انگلیسی توماس مور^۶ بود . وظیفه مهم لرد خزانه‌داری بمعهده او بود و با هنری هشتم دوستی نزدیک داشت ولی با همه دوستیها

توماس مور
و داتوپیا، ی او

- | | | |
|----------------------|-------------|-----------------|
| 1 - Chancellor | 2 - Dvina | 3 - Kholmogor |
| 4 - Ivan le Terrible | 5 - Gresham | 6 - Thomas Moor |

هنکامیکه توماس مور از شناختن این پادشاه مستبد بعنوان رئیس کلیسا سرباز زد بوسیلهٔ او اعدام شد (۱۵۳۵).

توماس مور از آن چنان افکار نجیبانهٔ انسانی برخوردار بود که نمیتواند به نظم موجود تن در دهد و با جامعهٔ طبقاتی و استثمار تهدستان بوسیلهٔ اغنیا سازش کند .
مور در مرز فاصلهٔ دو دوران تاریخی - فئودالی و سرمایه‌داری - قرار داشت . او میدانست که تودهٔ سادهٔ خلق قبلاً زندگی بدی داشته اما بحق از آن میترسید که شرایط جدید وضع زندگی توده را باز هم بدتر کند .

دوران جدید اینک خود را با راندن دستجمعی دهقانان از زمین ورشد بی‌سابقه فقر نمایان میساخت . مور نوشت ، «آیا عادلانه است که جواهر فروش و رباخوار متمکن بدون تولید چیزی در رفاه کامل و بیکارگی و تن‌پروری زندگی کنند در حالیکه مزدوران ، باربران ، پیشه‌وران و بزرگان در فقر غوطه زنند و بزحمت چیزی برای سد جوع بدست آورند ؟ مهندسین چنان زیاد وسخت کار میکنند که هیچ حیوانی طاقت تحمل آنرا ندارد ، اما زحمت آنان چنان ضروری است که هیچ اجتماعی بدون آن حتی یکسال هم نمیتواند به موجودیت خود ادامه دهد» .
مور میگفت در انگلستان بر اثر «حصار کشی» اینک گوسفندانند که آدمها را میخورند راه خروج از این وضع کجاست ؟ مور نتوانست به این سؤال پاسخ درستی بدهد . او کوشید از نظام اجتماعی ایده‌آل که هیچگاه و در هیچ جا وجود نداشته تصویری رسم کند ، او اثر خود را از این رو اوتوپیا^۱ نامید که در زبان یونانی بمعنی «هیچ جا» است . بعدها هر اثری که در باره نظام ایدآلی اجتماعی ، که در زمان خود وجود نداشت و صرفاً خیالپردازی بود ، منتشر میشد «اوتوپیا» نام میگرفت . توماس مور نیز مانند کامپانلا یکی از نمایندگان سوسیالیسم تخیلی بود .
تنها در قرن نوزدهم بود که سوسیالیسم علمی بنیان نهاده شد که نه بر اساس خیالپردازی بلکه بر مبنای استنتاجات علمی قرار گرفته است .

مور در اثر خود «اوتوپیا» که در سال ۱۵۱۶ نوشت زندگی را در جزیره‌ای خیالی واقع در نقطه‌ای دور از مغرب زمین توصیف کرد . در آنجا مالکیت خصوصی وجود نداشت ، نفی بلد در انتظار تنبلیها و بیکاره‌ها بود ، زراعت و گله‌داری کار اصلی ساکنان بشمار می‌آید ، ساده‌ترین حرفه‌ها نیز در آنجا وجود داشت زیرا زندگی در جزیره ، ساده و براساس پدرسالاری Patriarcale بود ، این حرفه‌ها عبارت بودند از نساجی ، آهنگری و نجاری . ابزارهای عمومی تمام محصولات اقتصاد روستائی و حرفه‌ای را تحویل میگرفت ، و هر کس هر چه لازم داشت از آنجا دریافت میکرد . کارهای سخت و سیاه بر عهدهٔ غلامان بود . اسیران جنگی و مقدمین علیه حکومت به غلام مبدل میشدند .

در این تصویر خطوطی از جامعهٔ کمونیستی آینده و نظام پدرسالاری کهن در هم آمیخته است .

قرن شانزدهم که از مبارزات طوفانی سرشار است ، سیمای هنری خود را در آثار نمایشنامه نویس بزرگ ویلیام شکسپیر^۲ (۱۵۶۴ تا ۱۶۱۶)

شکسپیر

یافت . او حوادث و مضامینی را که از دوره‌های پر تلاطم تاریخ انگلستان بیرون کشیده بود بصورت نمایشنامه درآورد. اما مهمترین آثار او تراژدی‌های او («هاملت»^۱ ، «ماکبث»^۲ ، «لیرشاه»^۳ ، «اتللو»^۴ و غیره) است که قهرمانان آنها مردمانی با اندیشه‌ای توانا و اراده‌ای نیرومند میباشند ، سرشار از شور و شوق و هیجانند و هیچ خطری آنها را بر جای متوقف نمی‌کند . آثار شکسپیر مجموعه‌ایست از کاراکترهای گاه تراژیک و گاه کمدیک که در آنان همه جا زندگی با نیروئی درخشان درجوش است .

در آن زمان مردم نمایشنامه نویسان را دوست میداشتند و تأثر در قرن شانزدهم و هفدهم سرگرمی مورد علاقه اروپائیان بود . در لندن تأثر معروفی بنام «گلوب»^۵ وجود داشت که بوسیلهٔ برج^۶ تأسیس شده بود . ساختمان این تأثر بسیار ساده بود، از محوطهٔ بیضی‌شکلی تشکیل مییافت که برخلاف تأثرهای کنونی محل نشستن تماشاچیان Parterre سقف نداشت . مردم در پارتر میایستادند . گرانیهاترین محل‌ها روی صحنه بود که تماشاچیان در آنجا روی حصیر لم میدادند. دکور مطلقاً وجود نداشت و بجای آن تیرك‌هائی به صحنه می‌آوردند که بر آن الواح چوبی نصب شده و بر روی این الواح کلماتی مانند « جنگل » ، « کاخ » ، « رودخانه » و غیره نوشته شده بود. آثار شکسپیر در چنین تماشاخانه‌هائی بر روی صحنه می‌آمد .

پایه‌گذاران سوسیالیسم علمی برای شکسپیر بعنوان شاعر و نمایشنامه‌نویس ارزش فراوانی قائل بودند و اغلب در آثار خود از او نقل قول میکردند . تراژدیهای داهیانهٔ شکسپیر هنوز تا زمان ما ارزش خود را حفظ کرده است .

1- Hamlet
5- Globe

2- Macbeth
6- Bridge

3- King Lear

4- Othello

فصل بیست و هشتم

فرانسه در قرن شانزدهم و نیمه اول قرن هفدهم

۱ - فرانسه در نیمه اول قرن شانزدهم

وضع اقتصادی فرانسه

در پایان قرن پانزدهم وحدت فرانسه تکمیل شد. فرانسه از لحاظ وسعت از امروز اندکی کوچکتر بود و قریب پانزده میلیون جمعیت داشت، و از لحاظ سکنه بزرگترین حکومت اروپا بشمار میرفت. در فرانسه قرن شانزدهم مانند سایر کشورهای اروپای غربی صنعت و تجارت در حال رونق بود. تولید پارچه های کرباسی، پشمی و ابریشمی و همچنین تور، قالی، شیشه و بدل چینی توسعه می یافت. از پایان قرن پانزدهم کار چاپ بخصوص در لیون^۱ و پاریس^۲ رواج گرفت. در کنار اصناف شهری صنعتکاران ده، که تحت تبعیت محاکمین بودند، پیداشدند و اینجا و آنجا مانوفاکتورهای بوجود آمد.

با همه اینها رشد صنعت و بازرگانی در فرانسه بسیار کند تر از انگلستان صورت گرفت. فرانسه در اساس بصورت کشوری کشاورزی باقی ماند که پیش از نه دهم سکنه آن در روستاها مینویستند.

در قرن شانزدهم اکثر دهقانان فرانسوی از لحاظ شخصی آزاد بودند و میتوانستند برای کار بهر جا که در نظر داشتند بروند. اینان که در قرن پیشین آزادی خود را باز خرید کرده بودند هنوز صاحب زمین هاشان نبودند و در نتیجه به پرداخت منال زمین و تحمل بیگاری و دادن یک رشته عوارض به ارباب جبراً ادامه میدادند و همچنین دعاوی آنان در محاکم اربابی رسیدگی میشد. برای آنها مالیاتهای دولتی رانیز، که دائم افزایش می یافت، میبایستی افزود. وضع دهقانان فرانسه فوق العاده وخیم بود.

در قرن شانزدهم اشراف همچنان بعنوان طبقه حاکم فرانسه باقی ماندند. برای اشراف وجود یک قدرت سلطنتی نیرومند ضروری بود تا از موقعیت حاکمه آنان دفاع کند و شورشهای

دهقانی رادرم شکند. بورژوازی نیز برای منقاد کردن کارگران کارخانه‌ها و پیشه‌وران دهات و دفاع از منافع تجارتی بازرگانان فرانسوی به چنین قدرتی احتیاج داشت. بدینسان در فرانسه رفته رفته حکومت بی‌قید و شرط پادشاه یا سلطنت مطلقه بنیان گذاشته شد. فرانسوای اول (۱۵۱۵ تا ۱۵۴۷) به قدرت بی‌حد و حصص خود اعتقاد کامل داشت چنانکه حتی یکبار نیراناژنرو رادعوت نکرد. او در فرمانهای خود مینوشت: «چنین است اراده سنیۀ من» و می‌پنداشت که برای تنفیذ قوانین جدید همینقدر کافی است.

با پهای افزایش قدرت سلطنت مالیات‌ها نیز افزایش مییافت. حکومت بر آن شد که مالیات‌ها را بمزایده بگذارد. در اینجانبین بورژواها برنده مزایده بودند. اینان اغلب به حکومت قرض میدادند و به ازای آن بهره هنگفتی دریافت میداشتند. باین ترتیب برخلاف بورژوازی خلاق انگلیسی، بورژوازی فرانسه خرید مشاغل اداری و مقاطعه‌کاری و ربا خواری را بر تجارت و صنعت ترجیح میداد.

جنگ‌های ایتالیا

اشراف فرانسوی برخلاف اشراف انگلستان نه گله داری میکرد و نه کشاورزی، و فقط با آن‌چه که از دهقانان میگرفت گذران میکرد. بسیاری از خانواده‌های بزرگ فتودالی در جنگ‌ها و طغیان‌های قرن پانزدهم از میان رفتند و بقیه را پادشاهان کوشیدند بتدریج در زمره درباریان خود در آورند. «اشراف درباری» از پادشاه حقوق (مستمری) دریافت میداشتند و در دربار پادشاه در پاریس با تجمل و تن‌پروری روزگار بسر میبردند. اشرافی‌هم که ثروت کمتری داشتند و در دهکده‌ها میزیستند («اشراف ولایتی») کار را برای خود تنگ می‌شمردند و میکوشیدند در ارتش پادشاهی با درجه افسری خدمت کنند. جنگ تنها کاری بود که در خور اشراف محسوب میشد؛ در جنگ می‌توانستند مورد توجه قرار گیرند، به درجات بالاتر برسند و دست به غارت بزنند. از این رو سلطنت اشرافی فرانسه حکومتی جنگ طلب بود.

همینکه فرانسه وحدت خود را در زمان لوئی یازدهم پایان داد پادشاهان این کشور بمنظور ایجاد مشغولیت و کسب غنیمت برای اشراف جنگجو به اردو کشی‌های اشفال‌گرا نۀ عظیمی دست زدند.

در جنوب فرانسه سرزمین ثروتمند ایتالیا قرار داشت که به علت محرومیت از وحدت ناتوان و ضعیف بود و از اینرو نخستین ضربات حکومت پادشاهی جدید - فرانسه - متوجه این کشور شد.

فرانسوای اول جنگ‌هایی را که اسلافش با ایتالیا آغاز کرده بودند ادامه داد جنگ‌های او در ابتدا با پیروزی همراه بود ولی بعد با حریف تازه‌ای - کارل پنجم هابسبورگ پادشاه اسپانیا و امپراتور آلمان - در ایتالیا روبرو شد. فرانسوای اول در سال ۱۵۲۵ در نبردی نزدیک پاوی^۱ از سپاه امپراتور بسختی شکست خورد و خود به اسارت افتاد. متصرفات فرانسوا در شمال ایتالیا از دست رفت. جنگ‌های بعدی فرانسوای اول با کارل پنجم نیز موهبت آمیز نبود. سپاه کارل چندین بار مرزهای فرانسه را شکافتند و دوبار تا نزدیکی‌های پاریس رسیدند.

فرانسوا همه جا در جستجوی متحدینی میگشت و باین منظور با سلطان تركها رابطه برقرار ساخت و به حمایت امیران پروتستان در آلمان به ضد کارل برخاست .

جنگ در زمان هانری دوم^۱ پسرو جانشین فرانسوای اول همچنان ادامه داشت . به سال ۱۵۵۹ پس از قریب شصت سال جنگ دائمی قرارداد صلح در کاتو کامبریزی^۲ منعقد شد . ایتالیا برای همیشه از دست فرانسویان خارج گردید و هر دو طرف متقابلاً از ادعاهای خود نسبت به یکدیگر صرف نظر کردند .

رنسانس در فرانسه . جنگهای ایتالیا فرانسویان را با رنسانس این کشور آشنا ساخت . پروتستانیسیم فرانسویان ابتدا صورت ظاهر فرهنگ ایتالیا را پذیرفتند . پادشاهان

و سنیورهای فرانسه بجای قلمه های کهن قرون وسطائی با دیوارهای ضخیم و پنجره های کوچک ، که نور بزمحت از آنها نفوذ میکرد ، به ساختن کاخهای وسیع و روشنی دست زدند که در میان پارکها و باغها احاطه شده و بامجسمه ها و نقاشی های پیکرتراشان و نقاشان مشهور ایتالیائی تزیین یافته بود . آشنائی با زندگی پررونق و فرهنگ غنی ایتالیا برای رشد فرهنگ فرانسه تکان دهنده بود . هومانیسیم در فرانسه رونق گرفت . یکی از بزرگترین هومانیستهای فرانسه رابله^۳ بود که رمان هجائی « گارگانتوا^۴ و پانتاگروئل^۵ » را نوشت و در آن با فطانت و شیطنت به کلیسا و کشیشان نیشخند میزند .

پروتستانیسیم از سالهای ۲۰ قرن شانزدهم به فرانسه راه یافت . از آنجا که فرانسوای اول از کارل پنجم میترسید و با امیران پروتستان آلمانی روابط دوستانه داشت توسعه پروتستانیسیم را در کشور خود نادیده میگرفت . اما در سال ۱۵۳۴ « رافضیان » چنان جسارت یافتند که که همه جا ، حتی در دربار شاه اوراقی چسباندند که در آنها مردم را به سرنگون کردن « بت پرستی کاتولیکی » فرا میخواندند . شاه در این قضیه گسیختگی قدرت خود را مشاهده کرد و به تمقیب پروتستانها پرداخت . این تمقیبات در زمان هانری دوم پسر فرانسوای اول شدت بیشتری یافت . « کوردهای آدم-بوزی » ساخته شد و « ملحدان » را متعصبانه در خرمنهای آتش میسوزاندند .

علیرغم تمام این تدابیر برعهده پروتستانها روز بروز افزوده میشد . از پایان سالهای چهل کالوینیزم گسترش یافت . کالوینیزم ابتدا در میان بورژواها ، پیشووران و کارگران از موفقیت برخوردار شد ولی در عهد هانری دوم در میان اشراف و بخصوص در جنوب سرعت نشر یافت . هانری دوم خود کامه ای خشن و مقتدر بود ، با اشرافیت به خشونت رفتار کرد . برای اولین بار بود که اشراف سنگینی دستهای سلطنت مطلقه را احساس کردند .

در این میان نتایج رفورم در آلمان - ثروتمند شدن و نیرو گرفتن امیران آلمانی - نمونه های فریبنده ای بود . در جنوب فرانسه هنوز بسیاری از سنیورهای بزرگ استقلال گذشته خود را از یاد نبرده بودند . آنان میخواستند مانند امیران آلمانی در فرمانروائی خود مختاری داشته باشند . بسیاری از اشراف خرده پای جنوب که خانه خراب و تهی دست شده بودند با حسرت

1 - Henri II

2 - Cateau Cambresis

3 - Rabelais

4 - Gargantua

5 - Pantagruel

به ثروت کلیسای کاتولیک مینگریستند و بی میل نبودند که براین اموال جنگ اندازند و آنرا میان خود قسمت کنند. اینان به کالوینیسم روی آوردند ، - آخر کالوینیسم خواهان مصادره اراضی کلیسائی بود . کالوینیسم از آنرو اشرافرا بخود جلب کرد که به آنان سازمان میداد و موجب وحدت و هم آهنگی آنان میشد. کالوینیستها در فرانسه هوگنوا^۱ نامیده شدند .

۲ - جنگهای مذهبی در فرانسه

پس از مرگ هانری دوم پسران ناتوان و ناشایسته اویکی پس از دیگری بر تخت نشستند . اعتبار مقام سلطنت روبرو اضمحلال نهاد. در زمان فرانسوای دوم، پسر ارشدهانری، قدرت بدست دوكهای خاندان گیز^۲

آغاز

جنگهای مذهبی

افتاد. اینان مالك ثروتمند اراضی وسیع و بخصوص املاك کلیسائی بودند و از این جهت با سرسختی به دفاع از کاتولیسیم بپا خاستند.

خود کامکی گیزها و تعقیب بیرحمانه پروتستانها از جانب آنان خشم اشراف هوگنو را برانگیخت . بوربونها^۳ که نزدیکترین بستگان خاندان سلطنتی والوا^۴ بودند در رأس قسمتی از هوگنوها قرار داشتند . ارشد خاندان بوربون سلطان ناوار^۵ (حکومت پادشاهی کوچکی در کوههای پیرنه واقع در مرز فرانسه و اسپانیا) بود.

پس از مرگ فرانسوای دوم پسر دوم هانری که ده ساله بود بنام شارل نهم^۶ بر تخت نشست. نایب السلطنه او کانرین دومدسی^۷ مادر حیلہ گر و فتنه انگیزش بود. او ابتدا از تعقیب هوگنوها در بیم بود زیرا بسیار نیرومند بودند و میتوانستند برای او ایجاد خطر کنند . و از اینرو مابین کاتولیکها و هوگنوها ، گیزها و بوربونها مانور میگرد.

اما دیری نگذشت که میان هوگنوها و کاتولیکها برخوردهای خونینی رخداد . در بهار سال ۱۵۶۲ دوك دو گیز که با موکب خود از ناحیه کوچکی بنام واسی^۸ میگذشت به هوگنوها ، که برای عبادت اجتماع کرده بودند، هجوم برد . در این جدال ده ها نفر مقتول و در حدود دویست نفر زخمی شدند. قتل عام واسی، باب جنگ میان کاتولیکها و هوگنوها را گشود. طی سی سال ده بار میان آنان جنگ روی داد که هر بار بنفع یکی از دو طرف میانجامید. هم اشراف کاتولیک و هم اشراف هوگنو این جنگهای طولانی را وسیله غارت دهقانان و شهرنشینان قرارداد داد. بودند.

انگلیسیها و امیران پروتستان آلمانی به هوگنوتها ، و اسپانیائیها به کاتولیکها کمک میکردند. خاندان گیزها با فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا همدمت بود و مدام کمک مالی از او دریافت میداشت.

کاتولیکها تصمیم گرفتند با یک ضربت به کار هوگنوها پایان دهند . در تابستان سال ۱۵۷۲ بسیاری از اشراف هوگنو بمناسبت عروسی رهبر خود هانری نادر^۹ با مارگریت^{۱۰} خواهر پادشاه در

شب

بارتولومی

1 - Huguenot

2 - Guize

3 - Bourbons

4 - Valois

5 - Navarre

6 - Charles IX

7 - Catherine de Médicis

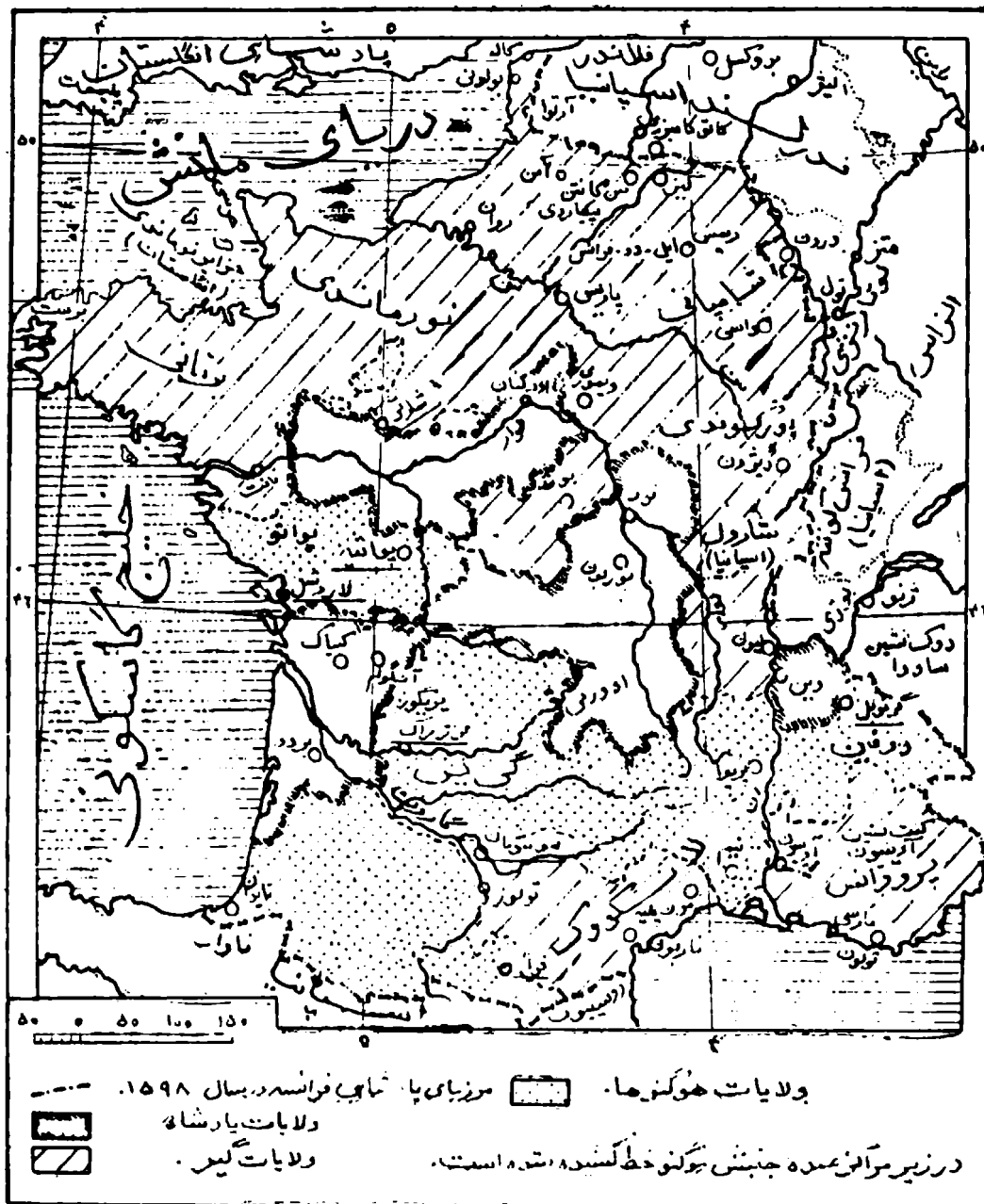
8 - Vassy

9 - Henri de Navarre

10 - Marguerite

تاریخ قرون وسطی

پاریس اجتماع کردند. سران کاتولیک بر آن شدند که آنانرا قتل عام کنند. کاترین دوم دیسی از این توطئه آگاه بود ولی تصمیم گرفت که در اجرای آن جلوگیری نکند به امید آنکه در این زد و خورد سران هوگنو از میان خواهند رفت و آنگاه او خواهد توانست آنانرا به طبع خویش سازد. کاتولیک ها بورژواهای پاریس را با نقشه خود موافق ساختند. پاریسی ها از آن میترسیدند



فرانسه در زمان جنگ های هوگنو

که با تقویت سنیورها و شهرهای جنوب فرانسه، که در آنجا بخصوص هوگنوها نیرومند بودند، پاریس اهمیت خود را بعنوان مرکز حکومت از دست بدهد و از اینرو با هوگنوها به مخالفت برخاستند.

در شب میان بیست و سوم و بیست و چهارم اوت، در عرّفه روز سن بارتولومی^۱، نوای شوم مصیبت از تمام ناقوسهای پاریس طنین افکند. با این علامت قتل عام هوگنوها که در خواب غافلگیر شده بودند آغاز شد (« شب بارتولومی »). جنگ در روزهای بعد ادامه یافت و به ولایات کشیده شد. بنابه تخمین معاصران در این واقعه بیش از سی هزار تن کشته شدند.

پاپرم و پادشاه اسپانیا از شوق به هیجان آمدند. پاپ دستور داد به مناسبت غلبه بر ملحدان در رم چراغان کنند و به افتخار این حادثه مدالی بسازند. پادشاه اسپانیا به شارل نهم از داشتن چنین مادری، و به کاترین دومدسی از داشتن چنین پسری، تهنیت گفت.

کاترین دومدسی تصور میکرد که واقعه شب بارتولومی هوگنوها « **جمهوری هوگنوها** » را مرهوب میسازد و آنانرا به اطاعت وامیدارد، اما نتیجه درست برعکس بود. هوگنوها به ضد پادشاه شوریدند. اشراف جنوب فرانسه و شهرهای جنوب جنگ را آغاز کردند. دژ دریائی لاروشل^۲ پایگاه اصلی پروتستانهای جنوب در برابر ده بار حمله سپاهیان شاه بسختی مقاومت کرد.

شارل نهم در سال ۱۵۷۴ درگذشت و تخت سلطنت به برادرش هانری سوم^۳، که پادشاهی سبک مغز و فاسد بود، رسید. در زمان او اعتبار سلطنت هکلی از میان رفت و فرانسه وحدت خود را از دست داد. حکام در ولایات خود مانند فرمانروایان مستقل حکومت میکردند و مالیاتها را برفع خویش گرد میآوردند. سنیورها بنوبه خود از حکام اطاعت نمیکردند، به یکدیگر میخواستند و شهر و ده را غارت میکردند.

اشراف هوگنوها و شهرها اتحادیه ای بوجود آوردند و نوعی جمهوری مستقل تشکیل دادند. در داخل دولت فرانسه دولتی با تمام ادارات، ارتش، مالیه، دادگستری و مذهب مخصوص بخود از طرف هوگنوها تشکیل شد.

کاتولیکها نیز مانند هوگنوها برای خود سازمانی بوجود آوردند. اینان اتحادیه کاتولیکی با رهبری دوک دو گیز بوجود آوردند. پس از مرگ هانری سوم که وارثی نداشت هانری بوربون^۴ (ناوار) به تخت نشست. اتحادیه کاتولیک وراثت رهبر هوگنوها را نپذیرفت و رهبر خود هانری دو گیز^۵ را نامزد کرد. اما در اتحادیه کاتولیک توافق کامل وجود نداشت.

بورژوازی پاریس به علت خصومت با هوگنوها وارد اتحادیه گیزها شده بود اما اعتقادی به سنیورهای کاتولیک نداشت. از اینرو پاریس مستقلاً اقدام میکرد.

در پاریس « شورای شانزده گانه » به تعداد محلات شهر، برگزیده شد. نیروی چریک مرکب از پیشه وران، بازرگانان کوچک و ناویان بوجود آمد.

باین ترتیب در فرانسه علاوه بر پادشاه هانری سوم سه حکومت دیگر وجود داشت: هانری بوربون در رأس هوگنوها، هانری گیز در رأس اتحادیه کاتولیک، و « شورای شانزده گانه » در رأس پاریس.

1 - St. Bartholemey

2 - La Rochelle

3 - Henri III

4 - Henri de Bourbon

5 - Henri de Guize

تاریخ قرون وسطی

هانری سوم بر آن شد که خود را از شر دشمنان رها سازد . ابتدا به جنگ با حکومت پاریس دست زد . ولی هنگامیکه ارتش را به پاریس فراخواند اهالی شهر دست به شورش زدند (۱۵۸۸) .
کوچه ها با بازیکادها مسدود شد . پادشاه بزحمت توانست از پاریس بگریزد . آنگاه هانری سوم تصمیم گرفت خود را از شر گیز خلاص کند . بفرمان او هانری گیز خائنه بقتل رسید . این کار فقط موجب خشم اتحادیه کاتولیک شد . وعاظ کاتولیک اینک مردم را به قتل پادشاه دعوت میکردند .

پادشاه ، که از هرسو در محاصره دشمنان قرار گرفته بود ، بر آن شد که با هانری ناوار آشتی کند . سپاه متحد دوهانری بسوی پاریس برافراشت . پایتخت خود را برای مقاومت مسلحانه آماده میکرد ولی در این هنگام پادشاه بوسیله کشیشی بنام ژاک کلمان^۱ ، که در اردوگاه از او ناسزا شنیده بود ، بقتل رسید (۱۵۸۹) .

بامرگ هانری سوم سلطنت خاندان والوا در فرانسه پایان یافت . تخت پادشاهی نصیب هانری چهارم^۲ بوربون سرسلله خاندان بوربون شد .

هانری چهارم

دست یافتن بردولت هنوز در پیش روی پادشاه جدید قرار داشت . ولی روز بروز بر تعداد هواخواهان او افزوده میشد . کشور مدت مدیدی بود که گرفتار عصیان شهرنشینان بود . جنبش های دهقانان و تهیستان شهرها در کشور آغاز شده بود . این جنبش ها برای طبقات عالی آنچنان خطرناک شده بود که گیزها و بوربون ها ، کاتولیک ها و پروتستان ها در برابر آن اختلافات خود را بیکسو گذاشتند .

هانری چهارم سنیهورهای بزرگ کاتولیک را با اعطای مستمری ها و مقامات پرمداخل خرید اما به تصرف پاریس موفق نشد . در اینجا کاتولیک های آشتی ناپذیری مسکن داشتند که اسپانیا بآنان کمک میکرد . آنگاه هانری مقرر داشت که « پاریس مراسم مس^۳ را برپا دارد » (مس عبادت خاص کاتولیک است) و چون به مذهب کاتولیک درآمد بود ، ژوازی پاریس دروازه شهر را بروی او گشود .

در آن هنگام که هانری چهارم براریکه پادشاهی دست یافت فرانسه سخت ویران بود . خزانه تهی و قرض بسیار بود . صنعت از پا در افتاده و تجارت از دست رفته بود . دسته های راهزنان در راهها پرسه میزدند و دهقانان ، شهریان و بازرگانان را غارت میکردند .

در سالهای ۱۵۹۳ تا ۱۵۹۵ دهقانان بپا خاستند . این « کروکان ها »^{*} دهقانان شورشی را به این نام میخواندند - که در اثر احتیاج و ستم اشراف بجان آمده بودند با گروه های مسلح متحد شدند و به قصرهای بیلاقی اشراف و مالیات بگیران منفور هجوم بردند .

شورش سرکوب شد ، سنیهورها و حشیانه باشکست خوردگان تصفیه حساب کردند و بسیاری از دهقانان را کشتند .

1 - Jacques Clément

2 - Henri IV

3 - Messe

* فریاد جنگجویانه شورشیان چنین بود « Aux Croquants » (« بسوی جانوران چرنده ») و منظور از جانوران چرنده اشراف و مالیات بگیران بود . از این روشو شورشیان خود بنام « کروکان » نامیده شدند .

فرمان
نانت

در برابر هانری چهارم مشکل دیگری نیز وجود داشت. او میبایست رضایت خاطر متحدین سابق خود - هوگنوها - را فراهم کند. سال ۱۵۹۸ هانری چهارم در شهر نانت^۱ فرمانی منتشر ساخت که بموجب

آن کالونیزم مذهب مجاز شناخته شد. هوگنوها با کاتولیکها متساوی الحقوق اعلام شدند. تشکیلات کلیسایی هوگنوها و جلسات دائمی آنان همچنان برقرار ماند. هوگنوها بمنظور تضمین حقوق خود قلاع بسیاری (لاروشل و غیره) را در اختیار گرفتند که میتوانستند در آنجاها از خود پادگان داشته باشند. هوگنوها در این شرایط با پادشاه از درآشتی درآمدند. هانری چهارم که عده‌ای از سنیورهای بزرگ را اعدام کرده و قسمت اعظم بقیه را خریده بود بالاخره توانست اشرافیت را آرام سازد. برای آرام ساختن دهقانان نیز مالیاتها را تا حدودی کاهش داد. و باین ترتیب رفتار موفقی شد کشور را آرامش بخشید.

آرامش کشور اعتلای صنعت، تجارت و اقتصاد روستائی را در پی داشت. اوضاع فرانسه بنحو قابل ملاحظه‌ای بهبود یافت و بجای قرض‌های گذشته خزانه از موجودی فراوان انباشته شد.

انتشار فرمان نانت^۲ و اغماض مذهبی هانری چهارم موجب خشم کاتولیک‌های متعصب و بویژه ژزوئیت‌ها گردید. چندین بار سوء قصد هائی ضد او سازمان داده شد که ژزوئیت‌ها در آن دست داشتند. سرانجام هانری چهارم در سال ۱۶۱۰ به ضرب کارد یکی از آدمکشان ژزوئیت از پا درآمد.

۳- استقرار حکومت مطلقه در فرانسه

اشراف فئودال که در زمان حیات هانری چهارم خاموش شده بودند پس از مرگ وی دوباره سر برداشتند. اشراف میگفتند: «شاه هنوز صغیر است و حال آنکه ما خود بالغ هستیم». نایب‌السلطنه لوئی سیزدهم^۳ مادر بی‌اراده‌اش ماری دومدیس بود. درباریان با استفاده از ضعف نایب‌السلطنه با تمنا و تهدید او را مجبور میساختند که بآنان مستمری، هدایا و مشاغل پرمداخل واگذار کند. خزانه دولت بزودی تهی شد. آنگاه حکومت بر آن شد که اتاژ نو را فراخواند (۱۶۱۴). امادر اجتماع اتاژ نو بار دیگر مخالفت شدید طبقات ضد یکدیگر آشکار گردید. نمایندگان طبقه سوم (بورژوازی) در گفتارهای خود دولت را به خانواده‌ای تشبیه میکردند که دارای سه پسر است و میافزودند که خانه غالباً بدست بزرگتر (طبقه عالی) خراب و بدست کوچکتر برپا میشود. اشراف این تعبیر را بمنزله جسارتی تلقی میکردند و اعلام میداشتند که نمیخواهند «کفایت‌زادگان آنان را برادر خود بخوانند». دولت اتاژ نو را مرخص کرد و این مجمع مدت ۱۷۵ سال یعنی تا انقلاب بورژوائی فرانسه دیگر تشکیل نشد.

1 - Nantes

2 - Edit de Nants

3- Louis XIII

4 - Marie de Médicis

تاریخ قرون وسطی

ریشلیو

در سال ۱۶۲۴ قدرت بدست نیرومند صدراعظم کاردینال ریشلیو^۱ افتاد. وی سیاستمداری آگاه و پرتوان بود. لوئی سیزدهم از وزیر خود حرف شنویی کامل داشت. ریشلیو تحکیم قدرت سلطنت و درهم شکستن سازمان حزب هوگنوها، از میان بردن سنیورهای خود سروتقویت موقعیت بین المللی فرانسه را در اروپا وجهه همت خود قرار داد.

سپاه شاهی، لاروشل - دژ هوگنوها - را تسخیر کرد. شهرها و قلاع مستحکم هوگنوها از دستشان بدرآمد و سازمان سیاسی آنان برای همیشه از میان رفت. با همه اینها ریشلیو به آزادی مذهبی آنان دست اندازی نکرد.

این کاردینال مقتدر حکام را معزول میکرد، بزرگان میافکند و هر يك از اشراف سرشناس را که خودسری نشان میداد به اعدام میسپرد. او فرمان داد تمام قلاع اشراف را با خاک یکسان کنند تا دست آنان را از دژهاشان کوتاه کند و به اطاعت از پادشاه و ادارشان سازد. ریشلیو دوئل^۲ - تلافی جوئی خونین میان اشراف - را ممنوع کرد. از آن پس اشراف میبایست فقط در راه شاه خون خود را بریزند.

ریشلیو بمنظور تقویت حکومت مرکزی و تضعیف قدرت اشراف محلی مأموران مخصوصی بنام انتانندان^۳ به ولایات گسیل داشت و کم کم قدرت خود را در تمام نواحی تثبیت کرد. این کارگزاران از طرف دولت منصوب میشدند و حکومت هر وقت میخواست میتوانست آنانرا معزول سازد. انتانندانها مجریان گوش فرمان اراده حکومت بودند.

حکومت برای افزایش درآمد خزانه به تشویق صنعت و تجارت همت گماشت. به کشتی رانی مساعدت کرد، شرکتهای بزرگ نیرومند تشکیل داد و مستعمرات را وسعت بخشید. ریشلیو میکوشید که به حساب تضعیف آلمان بروسمت مستملکات فرانسه بیافزاید.

مخارج نظامی نیمی از مخارج دولت را تشکیل میداد. ریشلیو چند برابر بر میران مالیات افزود و سنگینی آن بیش از همه بردوش توده های زحمتکش افتاد. ریشلیو بعنوان نماینده واقعی دربار سلطنتی معتقد بود که مردم فقط برای تحمل بار مالیات و عوارض خلق شده اند. در پاسخ افزایش مالیات در نواحی مختلف فرانسه شورشهای چندی برپا شد ولی حکومت همه را سرکوب کرد و از سیاست خود بازنگشت.

مازارن

و فروندها

پس از مرگ ریشلیو (۱۶۴۲) و در گذشت لوئی سیزدهم که بفاصله کمی پس از آن روی داد (۱۶۴۳) در فرانسه عصیان ها از سر گرفته شد. پادشاه جدید، لوئی چهاردهم^۴، هنوز کودک بود و قدرت به دست کاردینال خپله گر

ایتالیائی مازارن^۵ افتاد. این مرد سیاست تحکیم قدرت سلطنت را، که بوسیله ریشلیو بنیان نهاده شده بود، ادامه داد. معاهدای بر سر آن نبود که مانند ریشلیو با شدت و خشونت عمل کند بلکه بیشتر از راه فریب و تطمیع وارد میشد.

در زمان مازارن باردیگر شورش اشراف بضد اقتدار سلطنت در گرفت. این شورش نام «فروندها»^۶، که بمعنی نوعی بازی است، بخود گرفت. شورشیان قصد نداشتند حکومت را تغییر دهند؛

1 - Richelieu

2 - Duel

3 - Intendant

4 - Louis XIV

5 - Mazarin

6 - Fronde

اینان فقط در اندیشه آن بودند که به غارتگری دست زنند و از حکومت پول و افتخارات بیشتری کسب کنند . مازارن اشراف را با هدایای سخاوتمندانه خود تطمیع کرد و بدینسان فروند پایان یافت.

اکثر اشراف فرانسه به ضد قدرت سلطنت اقدامی نکردند . اینان که هدایای گرانبهائی دریافت داشته و جنبش خلق را در خطررها ساخته بودند اینک با ثبات قدم سلطنت مطلقه را حمایت میکردند.



فصل بیست و نهم

جنگ سی ساله

۱ - آغاز جنگ

تفرقه و انحطاط ژرمانی

امپراتور ژرمانی در اوگسبورگ (۱۵۵۵) با امیران قرارداد
صاحی منعقد ساخت . اما علی‌رغم این قرارداد جنگ بین امپراتور
و امیران همچنان ادامه داشت . امیران میکوشیدند تا استقلال
کامل بدست آورند ولی امپراتور از هر کدام از این شاهزادگان به‌تنهایی نیرومندتر بود و نلانی
میکرد که آنانرا در زیر سلطه خود درآورد ، اما هر بار که در صدد بره‌آید تا اندیشه خود را عملی
کند امیران با یکدیگر متحد می‌شدند و به‌مقابله بر می‌خاستند . ژرمانی همچنان در حال تجزیه
باقی ماند .

در قرن شانزدهم انحطاط اقتصادی در آلمان آغاز شد . بدنبال اکتشافات بزرگ‌راه‌های
مهم تجارتنی به اقیانوس اطلس انتقال یافت . تجارت ایتالیا از میان‌رفت و گذرگاه‌های کوهستانی
آلب متروک شد . همچنین جنوب غربی آلمان از رونق افتاد . بازرگانان و صاحبان صنایع
هلند ، انگلستان و فرانسه همه‌جا تجار آلمانی را ، که دیگر به‌تنگدستی افتاده بودند ، زیر
فشار قرار میدادند . تجارتخانه‌های عمده جنوب آلمان ، از قبیل فوگرها ، به‌ورشکستگی
گراییدند . سقوط فوگرها در وضع خزانه اسپانیا تأثیر نامساعدی بجا گذاشت .
فوگرها مبالغ هنگفتی به‌فیلیپ دوم وام داده بودند اما او از پرداخت وام‌های خود
سر باز زد و این امر ضربت نیرومندی بر فوگرها وارد آورد .

در همین زمان « هانزای بزرگ » نیز در شمال آلمان سقوط کرد ، دولتهای مقتدر –
انگلستان و هلند – تجارت هانزا را زیر فشار قرار دادند . شهرهای هانزا برای آخرین بار در
سال ۱۶۶۹ مجمع خود را تشکیل دادند دیگر این قدرت تجارتنی عظیم قرون وسطی موجودیت

فصل بیست و نهم

۳۳۳

خود را از دست داده بود .

انحطاط تجاری و رابط میان قسمت‌های مختلف آلمان را تضعیف کرد . هر يك از امیر نشین‌ها بدون نیاز بدیگران ، بزندگی خاص خود ادامه میداد .

امیر نشین‌های امپراتوران دریافته بودند که پروتستانسیم امیرانی را، که بر اموال **کاتولیک و پروتستان** کلیسا جنگ انداخته و بر آن تسلط یافته‌اند ، قدرت بخشیده است . از این‌رو کاتولیسیم را برای خود بمنزله تکیه گاهی می‌یافتند . ملك موروثی امپراتوران خانواده هابسبورگ - اتریش - به مرکز فعالیت ژزوئیت‌ها مبدل شد . اتریش بزرگترین و نیرومندترین منطقه آلمان بود ، و از قرن شانزدهم به بعد در اثر الحاق چك و قسمتی از هنگری به آن قدرت یافته بود . بسال ۱۵۲۶ در جنگی که در موهاک^۱ در هنگری روی داد ترکها ارتش هنگری را بکلی درهم شکستند و این کشور تجزیه شد . قسمتی از آن بوسیله ترکها اشغال گردید و قسمتی دیگر به اتریش پیوست . چك به امید آنکه در برابر ترکها برای خود مدافعی بیابد مطیع هابسبورگ‌ها شد . امپراتوران در قلمرو خود پروتستان‌ها و «زندیقان» هوسیت را تعقیب میکردند و با تداوم مختلف به تحکیم کاتولیسیم میپرداختند .

در سالهای اول قرن هفدهم امیران آلمانی به دو اردوی متمایز تقسیم شدند . امیران پروتستان «اتحادیه» ای union تشکیل دادند ، و در مقابل آن فرمانروایان کاتولیک نیز در يك «اتفاق» Ligue متحد شدند .

در سال ۱۶۱۸ جنگی داخلی آغاز شد که سی سال بطول انجامید و در تاریخ بنام جنگ «سی ساله» معروف شد .

جنگ میان امیران پروتستان از یک سو، و امپراتور و لیگ از سوی دیگر در گرفت . در طی زمان اکثر قدرت‌های اروپائی به جنگ کشانده شدند و این جنگ به اولین جنگ بزرگ سراسر اروپا مبدل گردید .

ابتدا دانمارک و سپس فرانسه و سوئد در کشمکش میان فرمانروایان ژرمانی مداخله کردند و با همدستی آنان این منطقه را ویران ساختند .

۲ - سیر جنگ

دوران جنگ سی ساله در چك اغتشاشات در چك موجب آغاز جنگ شد . اشراف چك و بخصوص هوسیت‌ها، که از پیکردهای مذهبی بجان آمده بودند، بضدامپراتور شوریدند و چندن از مأموران حکومتی را از پنجره قصر سلطنتی پراگ بزیارنداختند . جنگ میان چك‌ها و امپراتور در گرفت . اما دهقانان چك که از ستم اشراف رنج میبردند آنانرا یاری نکردند . امپراتور فردیناند دوم سپاه بزرگی علیه چك‌ها

تاریخ قرون وسطی

گسیل داشت که در کوهستان سفید، در نزدیکی پراگ، سپاهیان چک را بسختی شکست داد (۱۶۲۰). چک‌ها بشکل وحشتناکی کین‌فریدند. در بعضی از نواحی بیش از یک‌سوم از سکنه باقی نماند. قسمتی از اشراف قلع و قمع گردیدند و قسمتی برای همیشه از مرزهای چک رانده شدند. املاکشان مصادره و بعنوان پاداش به هواخواهان فردنیاند دوم اعطا شد. در چک املاک بزرگی بوجود آمد که از طریق بیکار گرفتن دهقانان کشت میشد. آخرین بقایای دهقانان آزاد در زیر دست اربابان جدید، و مخصوص آلمان‌ها، به سرف مبدل شدند.

چک زیر نام بوهم یکی از ایالات اتریش شد و ژوئیت‌ها فرمانروای آن گردیدند. آنان فرهنگ چک را زیر نظر قرار دادند و تمام کتابهایی را که به زبان چک چاپ شده بود، بدون توجه به محتویات آن، آتش زدند.

دوره جنگ سی ساله
در دانمارک
بیروزی امپراتور وحشی در کشورهای انگلستان، هلند و فرانسه ایجاد کرد. اینان که از افزایش قدرت امپراتور و الحاق آلمان به قلمرو او در بیم شده بودند با کریستیان چهارم^۱ پادشاه دانمارک

که میل داشت بحساب نواحی متصرفی آلمان‌ها در بالتیک قلمرو خود را توسعه دهد متحد شدند. دانمارک که با پول متحدین سپاه گرانی گرد آورده بود در سال ۱۶۲۵ جنگ را آغاز کرد.

وضع امپراتور شدت وخیم شد. در این لحظه سخت والنشتاین^۲، مالک ثروتمندی که بر املاک مصادره شده از اشراف چک دست انداخته بود، به امپراتور پیشنهاد کرد که سپاهی با یانزده هزار پیاده و شش هزار سوار تشکیل دهد. فردیناند پادشاهی این پیشنهاد را پذیرفت و والنشتاین را به فرماندهی سپاه آینده منصوب کرد. والنشتاین در مدتی کوتاه ارتشی به تعداد پنجاه هزار نفر گرد آورد. برای اجیر کردن سرباز امکانات فراوان وجود داشت. دهقانان بی‌زمین و پیشاوران بیکار اجیر شدند. هنگام جنگ سکنه شهرها و دهات ویران، که غارت شده و چیزی در آنها باقی نمانده بود، به سربازان اجیر می‌پیوستند.

سپاه والنشتاین در سال ۱۶۲۶ دانمارکیها و متحدین آلمانی پروتستان آن‌ها را درهم کوبیدند. پادشاه دانمارک به انقراض قرار داد صالح ناگزیر شد (۱۶۲۹) و تمهید سپرد که از آن‌ها پس در امور ژرمانی دخالت نکند.

والنشتاین دوک نشین مکلنبورگ^۳ را بعنوان پادشاه دریافت داشت و خود در زمره امیران آلمان درآمد. او عنوان «ژنرال یسموس» دریای بالتیک و اقیانوس را بدست آورد و به ایجاد ناوگان دریائی پرداخت. والنشتاین نقشه‌های وسیعی برای احیای‌ها نزد نظر داشت و هدفش این بود که تمام تجارت بالتیک را بدست آلمان‌ها بسپارد و دست انگلیس‌ها و هلندی‌ها را از آن کوتاه سازد. و در عین حال از تمایل امپراتور برای استقرار حکومت مطلقه حمایت میکرد. والنشتاین میگفت: «من میخواهم که امپراتور در قلمرو خود مانند پادشاه فرانسه مختاره طاق باشد». اما نه تنها امیران پروتستان بلکه شاهزادگان کاتولیک نیز به این امر رضا ندادند و «مهرانه از امپراتور خواستند که

1 - Cheeristian IV

2 - Wollenstein

3 - Mecklenburg

4 - Generalissimus

فصل بیست و نهم

۳۳۵

والنشتاین را معزول کند .

در این زمان امپراتور «فرمان استرداد Restitution» را منتشر ساخت (۱۶۲۹) . بموجب این فرمان املاک کلیسایی ای که امیران پروتستان از سال ۱۵۵۲ تصرف کرده بودند میبایستی از آنان مسترد شود . امیران شمال ژرمانی که بیش از همه منافعشان در خطر افتاده بود دست به اسلحه بردند .

از آنجا که وجود يك آلمان نیرومند برای فرانسه خطرناك بود ، ریشیلو بهكمك امیران پروتستان ژرمانی برخاست . باین ترتیب فرانسه کاتولیک پروتستانها را در مبارزه علیه کاتولیکها یاری کرد . فرانسه نیروی مقتدر تازه‌ای - سوئد - را بهجنگ برضد امپراتور جلب کرد و وعده داد که سالانه چند میلیون لیور به گوستاو آدولف^۱ پادشاه سوئد بمعاون کمک مالی بپردازد .

سوئد

و مسئله بالتیک

در قرن هفدهم کشور سوئد در شمال اروپا نقش بزرگی بازی میکرد زیرا در این زمان بهحکومت پادشاهی متحد و نیرومندی بدل شده بود . اما این کشور علی رغم توسعه استخراج آهن و رشد صنعت آهنکاری همچنان سرزمین فقیری باقیمانده بود . طبیعت ناهنجار و خاك بی حاصل آن که کار و زحمت سختی را طلب میکرد برای اشراف فئودالی عواید ناچیزی بدست میداد ولی اشرافیت و حکومت سوئد توانست منابع جدیدی برای کسب عواید پیدا کند . در بالتیک تجارت پر رونق غلات که از پروس ، براندنبورگ^۲ و لهستان به هلند و انگلستان صادر میشد توسعه یافت . سوئدیهاییستلند^۳ را اشغال کردند ، حوزه دریایچه لادوگا^۴ و مصب رودخانه نوآ^۵ را از روسیه و لیفلندیا^۶ را از لهستان گرفتند . فلاندرها نیز از همان قرن دوازدهم تصرف کرده بودند . باین ترتیب تقریباً تمامی حوزه شمال بالتیک بدست سوئدیهها افتاده بود . اینك آنها میخواستند سواحل جنوبی بالتیک را نیز بهجنگ آورند ، دریا را سراسر تصرف کنند و درآمد بازرگانی آنها را بخود اختصاص دهند . تصرف کرانههای بالتیک از جانب والنشتاین این نقشهها را برهم زد .

دوره جنگ سی ساله

در سوئد

شاه جوان سوئد ، گوستاو آدولف ، که فرمانده لایقی بود در تابستان ۱۶۳۰ با سپاه كوچك ولی مجهز و متشكل خود به پومرانی سرازیر شد . سپاه سوئد ارتش با انضباطی بود که نه از سربازان اجیر ، بلکه از دهقانانی تشکیل یافته بود که بنا بر وظیفه بخدمت سربازی فراخوانده شده بودند . گوستاو آدولف تاکتیک جنگ پیاده نظام را تکامل بخشید ؛ نحوه یکه اگر دشمن يك تیر خالی میکرد تفنگداران او میتوانستند سه تیر بیاندازند . این پادشاه با مهارت تمام توپخانه متحرك و سبك خود را مورد استفاده قرار میداد . مهمترین نیروی نظامی او در حملات، تیراندازی سواره نظام

1- Gustavus Adolphus

2 - Brandenburg

3 - Yestlandia

4 - Ladouga

5 - Néva

6 - Liflandia

او بود .

در لایپزیک^۱ سوئدیها ارتش تیلی^۲ را به سختی شکست دادند (۱۶۳۱) . در بهار سال بعد گوستاو آدولف در کنار رودخانه لخ^۳ پیروزی جدیدی بدست آورد . سپس به باویر^۴ حرکت کرد و مونیخ را متصرف شد و پایتخت امپراتوری - وین - را مورد تهدید قرارداد . در این لحظه خطرناک امپراتور برای بار دوم از والنشتاین کمک خواست . والنشتاین خواست تا حکومت سرزمین‌هایی که فتح میکند باو واگذار شود و همچنین پاداش بزرگی به او اعطاء گردد . او در خفا آرزوی تسلط بر تاج و تخت چک را در سر میپروراند . والنشتاین سپاه عظیمی گرد آورد و در سال ۱۶۳۲ در لوتزن^۵ با سپاهیان گوستاو آدولف تلافی کرد . در این نبرد گوستاو آدولف کشته شد .

والنشتاین که خود را در قلعه افتخار میدید برای تحقق نقشه‌های آزمندانه خود دست به کار شد و از همین رو برای جلب حمایت سوئدیها درخفا با آنان وارد مذاکره گردید ، ولی ژنرال‌ها و افسران او با جنگ زنده بودند و بهیچوجه میل نداشتند دست از جنگ بکشند . در میان آنان توطئه‌ای ترتیب داده شد و والنشتاین بقتل رسید (۱۶۳۴) و با کشته شدن خود امپراتور را ، که از آزمندی ماجراجویانه‌اش بهراس افتاده بود ، بسی شادمان ساخت .

سپاهیان سوئد نمیخواستند از ژرمانی خارج شوند و بصورت غارتگرانی
ویرانی
آلمان
 درآمده بودند که از دستجات والنشتاین دست کمی نداشتند . ریشلیو برای درهم شکستن قدرت هابسبورگ‌ها از این موقعیت مناسب استفاده کرد . سپاهیان فرانسه به ژرمانی اعزام شدند و این کشور در معرض غارت و ویرانی سختی قرار گرفت . بسیاری از شهرها و دهات یکسره به تلی از خاکستر مبدل شد . در بعضی از نقاط ژرمانی تنها عده‌ای مفلوک و نزار باقی ماندند .

۳ - پایان جنگ

ژرمانی بوسیله سوئدیها و فرانسویها و همچنین بدست گروههای اجیر آلمانی بشکل وحشتباری ویران شد . اما اشراف و امیران آلمانی در عوض آنچه از دست داده بودند خیلی زود پادشاهی گرفتند . اشراف که کادر افسری سپاهیان اجیر را تشکیل میدادند از غنایم جنگ آمده سهم شیر را دریافت میکردند . اشراف شمال شرقی ژرمانی از ویرانی کشور استفاده کرده بر زمینهای دهقانان دست انداختند و دهقانان را به بیگاری بیشتری مجبور ساختند .

جنگ با صلح وستفالی (۱۶۴۸) پایان یافت . فرانسه قسمتی از
صلح
وستفالی
 آلزاس^۶ را گرفت و سوئدیها قسمتی از پومرانی و مصب رودخانه اودرو مصالب و وزر^۷ را صاحب شدند . باین ترتیب مداخل مهم‌ترین راه تجارتنی ژرمانی بدست سوئدیها افتاد . اما مهمترین نتیجه جنگ شناسائی استقلال

1 - Leipzig

2 - Tili

3 - Lech

4 - Bavièr

5 - Lützen

6 - Alsace

7 - Weser

کامل امیران آلمانی بود . آنها حق تشکیل اتحادیه‌های مستقل و انعقاد قرار داد با دولت‌های خارجی را بدست آوردند . ژرمانی به ۲۹۶ دولت، کوچک تجزیه شد درحالیکه املاک باصطلاح « شوالیه‌های امپراتوری » که در حقیقت مستقل بودند (بیش از هزار) بحساب نیامده است . علامت مشخصه صلح و ستفالی در پیروزی کامل امیران بر امپراتوری خلاصه میشود . شاهزادگان آلمانی رفته رفته هر یک به پادشاه خود کامه‌ای مبدل شدند و بتقلید از فرمانروایان بزرگ اروپا برای خود دربار پرخرج و باشکوهی ترتیب دادند، ارتش مخصوص برای خود تجهیز کردند ، آزادیهای سابق شهرها را از میان بردند و به استثمار بیرحمانه اتباع خود دست نهادند .



فصل سی ام

لهستان، سوئد و ترکیه

۱- حکومت لهستان در قرن هفدهم و هیجدهم

لهستان تا قرن شانزدهم

در قرن دوازده و سیزده لهستان به املاک فئودالی متعددی تقسیم شده بود. فئودال‌های بزرگ (ماگنات‌ها^۱) در قلمرو خود از حقوق امارت برخوردار بودند. اشراف کوچک (شلیاخی‌ها^۲) به ماگنات‌ها وابسته بودند و ملتزمین جنگی آنان محسوب می‌شدند، از آنان زمین دریافت می‌داشتند و در دربار آنان گذران می‌کردند. در سراسر اروپا هیچ‌جا مانند لهستان چنین سرکردگان مختار و خودسری وجود نداشت. جنگ، ضیافت، شکار، تجاوز به همسایگان - چنین ود سراسر زندگی پان‌ها و نجای (شلیاخی) لهستان. ماگنات‌ها و شلیاخی‌ها بتدریج دهقانان را منقاد خویش کردند و آنان را به سرفاجل ساختند. تعداد شهرها در لهستان اندک بود و برخلاف اروپای غربی در تاریخ آن کشور نقشی نداشتند.

در قرن چهاردهم سرزمین لهستان به‌نام یک کشور سلطنتی وحدت یافت و کار به رسم^۳ (از ۱۳۳۳ تا ۱۳۷۰) پادشاه سراسر لهستان شد. اما این وحدت کاملاً صوری بود و قدرت همچنان به پان‌ها تعلق داشت. در عهد این پادشاه لهستان امبرنشین گالیسی^۴ و قسمتی از ولینی^۵ را که جزء سرزمین اوکراین بود به تصرف درآورد. در این سرزمین املاک بزرگی به پان‌های لهستان واگذار شد.

لهستان مجبور بود بار جنگ خطرناکی را با تاتارها که از جنوب شرقی و فرقه توتون‌ها که از شمال به این کشور دست‌اندازی می‌کردند بدوش بکشد. لیتوانی نیز با تاتارها و فرقه توتونی در جنگ بود و همین امر موجب وحدت این دو کشور شد. در سال ۱۳۸۶ پان‌های لهستان یادویک^۶ ملکه آن کشور را مجبور ساختند که با یادویگا^۷ (یا یادویگا) امیر لیتوانی ازدواج کند. لهستان و لیتوانی تحت لوای خاندان یاگلون‌ها^۸ وحدت یافت.

1- Magnat

2- Szlachta

3- Casimir III

4- Galicie

5- Volhyni

6- Jadvig

7- Jagaila

8- Jagellon

اتحاد لهستان و لیتوانی. يك اتحاد شخصی بود باینمعنی كه تنها دارای پادشاه مشترکی بودند، و گذشته از آن لیتوانی استقلال حکومتی خود را همچنان حفظ كرد. در این زمان حکومت لیتوانی علاوه بر مناطقی كه لیتوانی ها مسكون کرده بودند قسمتی از سرزمین های روسی، اوکراینی و بلوروسی را نیز دربر میگرفت.

نیروهای متحد لهستان و لیتوانی با كمك افواج سمولنسکی^۱ (روس ها) توانستند نیروهای فرقه توتونی را در گرینوالد^۲ درهم بشكنند (۱۴۱۰). این شكست ضربه وحشتناکی به این فرقه وارد ساخت. فرقه مجبور شد خود را واسال لهستان بشناسد و يك سلسله اراضی منجمله گدانسك^۳ (دانزیک^۴) و وپروس غربی را به این کشور واگذار كند (۱۴۶۶) و باین ترتیب لهستان به دریای بالتیک راه یافت.

وضع دهقانان

در قرن

شانزدهم و هفدهم

اینك ماكنات ها و شلیاخت ها به تجارت وسیع محصولات زراعتی، كه اروپای غربی به آن نیاز داشت، دست زده بودند. بازرگانان برای خرید غلات، كتان، احشام، چرم و چوب از کشورهای غرب به لهستان رو می آوردند. اشراف تصمیم گرفتند كه بدون پرداخت عوارض گمرکی محصولات را از مرز خارج سازند. صدور غله از طریق دانزیک از پایان قرن پانزدهم تا اواسط قرن هفدهم ده برابر افزایش یافت.

این امر دروضع دهقانان لهستان تأثیر مهمی بجا گذاشت. پان ها و شلیاخت های لهستان كه میخواستند حتی المقدور محصول بیشتری برای فروش بدست آورند اقتصاد خود را به حساب اراضی دهقانان توسعه دادند، بر شدت استثمار سرواز دهقانان افزودند و بیكاری را تشدید كردند. دهقانان موظف بودند كه پنج روز در هفته (با اسب و گاو كار خود) بنفع مالك كار كنند. طی قرن شانزدهم وضع دهقانان روبه وخامت نهاد. «خلوپ»^۵ های لهستان (سرف ها) در قرن هفدهم در شمار اموال مالك درآمدند. پان های لهستان دهقانان آن کشور را به تحقیر «بدلو»^۶ یعنی حیوان كار میخواندند. بسیاری از دهقانان سرف به «صحرائی»^۷ حقیقی، استپ های كم جمعیت جنوب شرقی، گریختند.

قهوه خانه ها و دكان های روستاها معمولاً به شلیاخت ها تعلق داشت - خلوپ محصولات لازم را از دكانها به قیمت گران میخرید و در قهوه خانه ها آنچه را كه مالك نتوانسته بود به وسیله دیگر از او بگیرد خرج نوشیدنی میکرد. فقط اشراف و روحانیان اجازه داشتند صاحب ملك باشند و زمینهایی كه به آنان تعلق داشت از مالیات معاف بود.

سازمان سیاسی

لهستان

از بابان واقعی لهستان پان های بزرگ - ماكنات ها بودند كه ده ها شهر و صدها دهر در تصرف داشتند. هر يك از آنان نمیتوانست سپاه کاملی بمیدان جنگ بیاورد و كاخی بر پا سازد كه با قصر پادشاه همسری كند. ناتوانی قدرت مرکزی برای پان ها سودمند بود چه در این ناتوانی بود كه آنان «آزادی طلایی» اشراف را مشاهده میکردند. فقط پان ها نمیتوانستند به مقامات عالی (گتمان^۲

1-Smolensk

2- Grinwald

3- Gdansk

4- Danzig

5-Khlop

6- Bydlo

7- Hetman

و وایوود^۱ (برسد و املاک سلطنتی را بدست آورند. پادشاه بدون موافقت سیم نمیتوانست هیچ قانونی را توشیح کند. سیم مرکب بود از «سنا»، که از سنوورهای بزرگ و روحانیان عالی مقام تشکیل مییافت، و «کلبه سفیران» که در آن نمایندگان «سیمهای کوچک» - یعنی مجمع محلی شلیاخیهای کوچک - اجتماع میکردند.

شلیاخی سرکش و بیاضباط در کار بی عرضه و بی استعداد بود «شلوغ مثل سیم» یک اصطلاح لهستانی است که هرج و مرج حاکم بر این مجلس را توصیف میکند. برای اخذ تصمیم در سیم اتفاق آراء لازم بود. از اواسط قرن هفدهم قاعده بر آن بود که هرگاه یک نماینده شلیاخی فریاد کند «موافق نیستم» جلسه سیم را ترک گوید تمام تصمیمات سیم بی اثر شده و مجمع بهم میخورد. این رسم کار سیم را به هرج و مرج کامل کشیده بود.

شلیاخی از پادشاه حرف شنوی نداشت. اتفاق می افتاد که در گیر و دار اردو کشی شلیاخیها با پادشاه در ادامه جنگ مخالفت میکردند.

همینکه خاندان یا گاون منقرض گردید مقام سلطنت در لهستان بصورت انتخابی درآمد (۱۵۷۲) و پادشاه معمولاً در جلسه مشترک درباریان، که در آن دهها هزار ماگنات و شلیاخی اجتماع میکرد، انتخاب میگردد. پادشاه منتخب تعهد میکرد که هیچ وجه در نقض حقوق و امتیازات شلیاخیها اقدامی نکند و هرگاه این تعهد از جانب پادشاه نقض میشد شلیاخی نیز خود را از قید اطاعت شاه آزاد میدانست و حق داشت بضاد دست به شورش («روکوش»^۲) بزند. باین ترتیب بانها و شلیاخیها با تقویت قدرت مرکزی مخالفت میورزیدند زیرا ممکن بود خود سری آنان را محدود سازد. لهستان بصورت کشور فئودالی تجزیه شده، که در آن مستبدان درباری فعال مایشاه بودند، باقی ماند. در واقع تمام قدرت حکومت در دست گروه کوچک ماگناتها بود که شلیاخیهای کثیرالعدده نیز وابسته بآن بودند.

در سال ۱۵۶۹ در یکی از جلسات سیم در لوبلین^۳ بانهای لهستان وحدت کامل لهستان و لیتوانی را بدست آوردند و قرار بر آن شد که هر دو حکومت نه فقط یک پادشاه بلکه یک سیستم پولی و یک سیم داشته باشند و در این هنگام نواحی اوکرائین^۴ که در تصرف لیتوانی بود زیر سلطه لهستان قرار گرفت. بانهای لهستان به تصرف اراضی اوکرائین و سرف کردن دهقانان آنجا پرداختند و شهرهای این ناحیه را ویران کردند. در اوکرائین نواحی بزرگ فئودال نشین متعلق به بانهایی مانند پاتوسکی^۵، ویشنه و نسکی^۶ و غیره وجود آمد.

در قلمرو بانها و شلیاخیهای لهستان، لهستانیها، اوکرائینیها، بلوروسیها^۷، لیتوانیها، یهودیها، آلمانها و تاتارها بسر میبردند. شلیاخی لهستانی حکومت خود را «رچ پاسپولیتا»^۸ (یعنی جمهوری) نام داده بود. این حکومت از مناطق مختلفی تشکیل شده بود که خلقهای آن از ملیت های مختلفی بودند و پیوند ضعیفی با یکدیگر داشتند.

1 - voivod

5-potoski

8- Retch pospolita

2- Rokoche

6-Vishnévetski

3-Lublin

7-Bieloruss

4- Ukrain

در «رج پاسپولیتا» ظلم و ستم مذهبی حکمفرما بود. شلیاخی لهستانی برای آنکه اوکراینی‌ها و بلوروس‌ها را لهستانی کند در صدد برآمد آنانرا به کیش کاتولیک درآورد. در سال ۱۵۹۶ در برست^۱ وحدت، یعنی تبعیت کلیساهای ارتودوکس^۲ قلمرو لهستان از پاپ رم، اعلام گردید. اوکراینی‌ها و بلوروس‌ها با اجرای وحدت بشدت مخالفت کردند. مبارزه در راه مذهب ارتدکس برای آنان بمنزله شمار ملی مبارزه برضد یوغ لهستان شد. سیاست استقرار وحدت و لهستانی کردن اهالی از جانب وزوئیت‌ها که در لهستان از نفوذ عظیمی برخوردار بودند با شدت و خشونت تعقیب میشد.

مداخله لهستانیها در حکومت روسیه

در نیمه دوم قرن شانزدهم لهستان با حکومت روسیه که در جستجوی راهی بدریای بالتیک بود برخورد کرد. پان‌های لهستان به فکر اشغال سراسر کشور روسیه افتادند و چون جرأت نمیکردند آشکارا به حکومت روسیه هجوم برند ابتدا شیادی بنام لژدیمتری^۳ را اعزام داشتند. پاپ وزوئیت‌ها از این ماجراجوی گستاخ حمایت میکردند و اوسپاهیان خود را از میان کسانی که شلیاخی‌ها آنانرا خانه خراب کرده بودند گرد آورد. این شیاد وعده میداد که سمولنسک و سرزمین‌های شمال را به لهستان واگذار کند و استقرار کاتولیسیسم را در کشور روسیه عملی سازد. وی موفق شد بر تخت تزار روسیه بنشیند ولی فشار وزور گوئی لهستانیها در مسکو شورشی برانگیخت که در جریان آن لژدیمتری کشته شد. تلاش پان‌ها در اعزام یک شیاد دیگر بناکامی انجامید. آنگاه لهستان بر آن شد که به مداخله آشکار دست زند. پادشاه سیگیزموند^۴ به حکومت روسیه اعلام جنگ کرد. گتمان لهستانی زولکوسکی^۵ موفق شد مسکو را اشغال کند و آنگاه موج جنبش ملی در روسیه بحرکت درآمد؛ چریک خلق زیر رهبری می‌نین^۶ و پاژارسکی^۷ مسکو را از جنگ لهستانیها آزاد ساخت و آنانرا از سرزمین‌های روس بیرون راند.

مبارزه اوکرائین بضد یوغ لهستانیها

اهالی اوکرائین که از طرف پان‌ها و کسندزهای^۸ (روحانیان) لهستان در زیر فشار بودند چندین بار بضد حکومت لهستان قیام کردند. ولی پان‌های لهستان هر بار این قیام‌ها را درهم شکستند و قیام کنندگان را با سفاکی مجازات کردند. سرانجام تمام خلق اوکرائین بضد پان‌های لهستان متحد شدند. در رأس شورش باگدان خملنیتسکی^۹ قرار داشت (۱۶۴۸). خلق اوکرائین در مبارزه بضد تبه‌کاران لهستانی از خلق برادر روس کمک گرفت. در سال ۱۶۵۴ اوکرائین با دولت روسیه حکومت واحدی تشکیل داد. بین روسیه و لهستان جنگی آغاز گردید که در سال ۱۶۶۷ با صلح آندرو سووسکی^{۱۰} پایان یافت و بموجب آن قسمتی از اوکرائین و کیف^{۱۱} به روسیه بازگشت.

لهستان پان‌ها که درگیر و دار مبارزات طبقاتی و تضادهای ملی و خود کامگی اشراف از هم گسیخته شد، بر اثر شورشیهای دائمی به لرزه درآمده و از هر طرف در میان همسایگان نیرومند

1 - Breste

2 - Orthodox

3 - Ljedimitri

4 - Sigismonde

5 - Jolkovksi

6 - Minin

7 - Pojarski

8 - Xendse

9 - Bogdan Khmielnitski

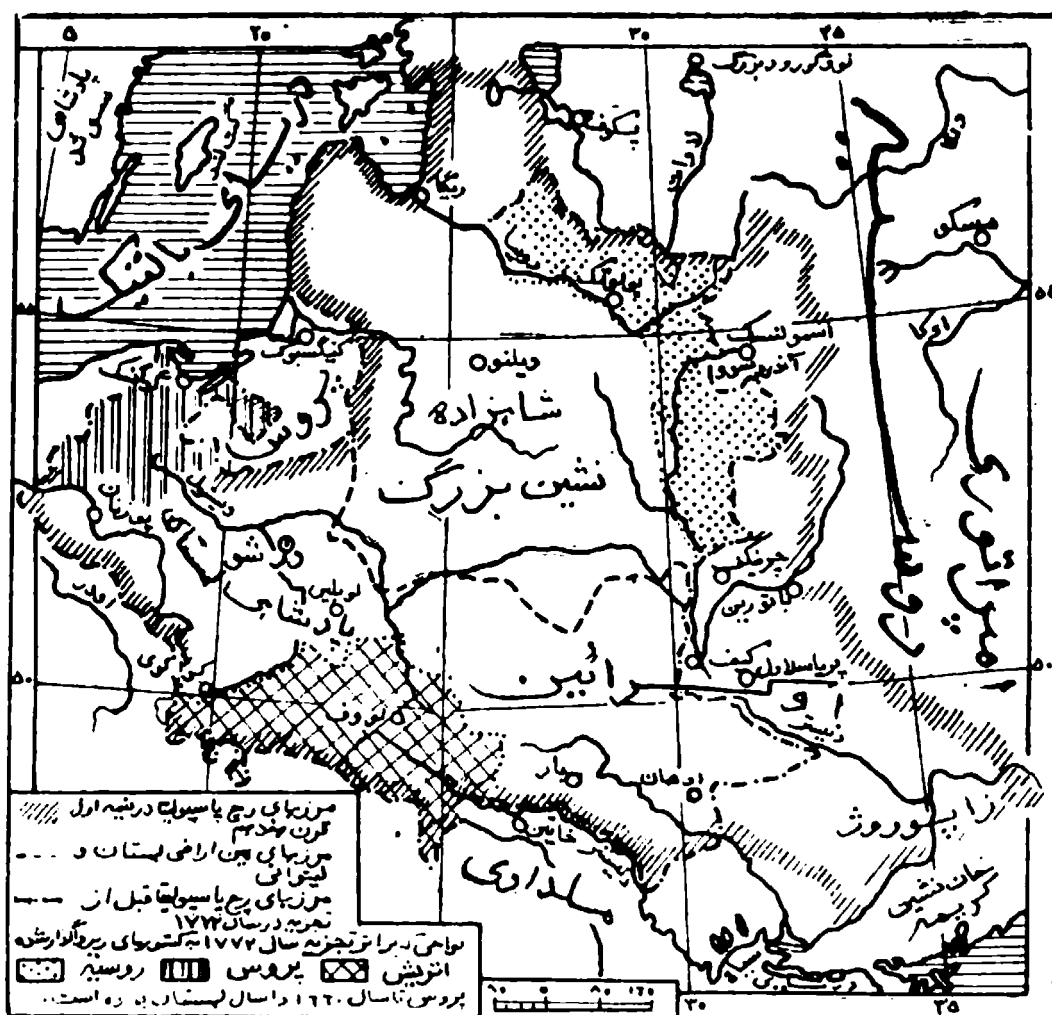
10 - Androusovski

11 - Kiev

قرار گرفته بود دیری بسر نبرد و رو باضمحلال نهاد.

۲- سوئد در قرن هفدهم تا هیجدهم

سوئد در اثر جنگ سی ساله بشکل قابل ملاحظه‌ای نیرومند شد و بر مصب رودخانه‌های آلمان و قسمت اعظم ساحل بالتیک دست یافت. غنیمت که از غارت آلمان بدست آمد اشراف را



ریچ پاسپولیا (حکومت متحد لهستان و لیتوانی)

ثروتمند ساخت. فلزکاری و استخراج معادن سرعت توسعه یافت، و در چوب‌بری نیروی آب وسیعاً مورد استفاده قرار گرفت. بروست تجارت خارجی افزوده شد. تعداد سفاین نیروی دریایی سوئد از هزار تجاوز کرد.

سوئد با تأسیس یک ارتش دائمی که بخوبی سازمان یافته بود به تقویت مواضع خود در کرانه‌های بالتیک مصرانه ادامه داد و با لهستان، روسیه و دانمارک به جنگهای موفقیت آمیزی دست زد، و از آنجا که حق عبور آزادانه را در خلیج‌ها از دانمارک بدست آورده بود مستقیماً در امور بازرگانی جهانی شرکت جست.

در زمان شارل دوازدهم^۱ (۱۶۹۷ تا ۱۷۱۸) سوئدی‌ها سیاست فتوحات پر دامنه خود را از سر گرفتند. در سال ۱۷۰۰ جنگ بزرگ شمال بین سوئد از یکطرف و روسیه و لهستان و دانمارک، از طرف دیگر آغاز گردید. جنگ ابتدا با پیروزیهای درخشان شارل دوازدهم، که فرماندهی شایسته بود، پیش می‌رفت. ولی سوئد نتوانست جنگ طولانی و سختی را با روسیه، که بر اثر اصلاحات پتر^۲ اول بصورت قدرت جنگی نیرومندی درآمده بود، تحمل کند. شارل در سال ۱۷۰۹ در پولتاوا^۳ از سپاهیان روس شکست خورد. اما پس از آن نیز جنگ را بمدت دوازده سال ادامه داد و سرانجام باز دست دادن استونی، لیتوانی، قسمتی از فنلاند و متصرفات سوئد در آلمان خاتمه یافت. سوئد دیگر هرگز نتوانست این شکست را جبران کند. در آن کشور دیگر الیگارشی اشرافی که آشکارا منافع کشور را به حکومت‌های نیرومند خارجی فروخته بود تسلط داشت. سوئد اهمیت یک قدرت بزرگ را از دست داد.

۳- ترکیه در قرن شانزدهم تا هیجدهم

ترک‌ها که در سال ۱۴۵۳ قسطنطنیه را تصرف کرده بودند سیاست اشغال کرانه وسیعی در پیش گرفتند. آنان در شبه جزیره بالکان و آسیای صغیر یک سلسله سرزمین‌هایی که هنوز مستقل بودند فتح کردند، خان‌های کریمه^۴ را به اطاعت خویش درآوردند و با نفاق تاتارهای کریمه کولونی زن^۵ را در آن سرزمین ویران ساختند و سکنه آنجا را به غلامی فروختند. ترک‌ها سوریه، فلسطین و مصر را اشغال کردند، و عربستان را با شهرهای مکه و مدینه که شهرهای مقدس مسلمانان میباشد تصرف درآوردند. فتوحات ترک‌ها تا قفقاز و بین‌النهرین^۶ بسط یافت. در نتیجه سلطان ترک عنوان خلافت بخود داد که مقام ریاست بر قاطبه مسلمانان میباشد. امپراتوری عثمانی در زمان سلطان سلیمان دوم (۱۵۲۰ تا ۱۵۶۶) که اروپائیان به او لقب عظیم الشان داده‌اند، به اوج عظمت خود رسید.

سلیمان در آن زمان ارتش عظیمی داشت که تعداد نفرات آن از ۲۵۰ هزار می‌گذشت، بهترین توپخانه جهان را که شمار توپ‌های آن به ۳۰۰ میرسید در اختیار داشت و صاحب یک نیروی دریائی بود که تعداد کشتی‌های آن از سیصد تجاوز میکرد. در سال ۱۵۲۶ در بریدی در موهاک سلیمان به ارتش متحد چک و مجار شکست سختی وارد آورد و قسمت عمده خاک مجار را متصرف شد. ارتش سلطان پس از آن با فاصله کمی اتریش را مورد تاخت و تاز قرار داد و شهر وین را محاصره کرد. پیشروی در دریا نیز موفقیت کمتری در بر نداشت. سفاین ترک کرانه‌های ایتالیا و اسپانیا را دچار وحشت ساخته بود. طی قرن شانزدهم تقریباً کلیه سواحل شمالی افریقا تصرف ترک‌ها درآمد. ترک‌ها که راههای بازرگانی مهم را در دست خود گرفته بودند حق عبور کالاهای تجاری را بالا برده و از این راه خزانه سلطان را می‌انباشتند.

1 - Charles XII

2 - Peter

3 - Poltava

4 - Crimée

5 - Gene

6 - Mésopotamie

پیشرفت سریع ترکها فقط بابرتری نظامی آن کشور توجیه نمیشود. دشمنیهای متقابل قدرت‌های اروپائی، ترکها را در فتوحاتشان کمک بسزائی کرده است و در بحبوحهٔ اردو کشی‌های اروپائی سلیمان عظیم‌الشان، فرانسوای اول پادشاه فرانسه که مانند هم پادشاهان فرانسه عنوان «مدافع مسیحیت» داشت، با خلیفهٔ مسلمانان - سلطان - ضد امپراتور کارل پنجم متحد شد (۱۵۳۵). حکومت ترک از پادشاه فرانسه حق استفاده از بندر فرانسوی تولون^۱ را بدست آورد. بحریهٔ فرانسه به معیت سفاین ترک با نیروی دریائی کارل پنجم بهنگام پرداخت. اکثر ملل مغلوب مایل بودند آزادانه به تسلط ترکها گردن نهاده و اشراف ترک برای آنکه آنانرا باطاعت خویش مجبور سازند به وحشیانه‌ترین اقدامات دست میزدند. هر اردو کشی ترک ویرانی شهرها و دهات و خانه خرابی و برده شدن صدها هزار نفر را بدنبال داشت.

آغاز

انحطاط ترک

امپراتوری عظیم ترک نقطهٔ انحطاط را در خود نهان داشت. گرچه فتوحات این امپراتوری برای سلطان و اشراف ترک ثروت و بحسابی می‌آورد ولی اکثریت ترکان و همچنین اهالی کشورهای دست نشانده از طبقهٔ دهقانان استثمار شونده تشکیل میشد. اشراف ترک زندگی سادهٔ گذشته را بکلی فراموش کرده بودند و اینک در تهیهٔ کاخ‌های مجلل و پارک‌ها و خدمه و کوبهٔ پر طعطر اراق با یکدیگر رقابت میکردند. در قصر سلطان تعداد خدمه و نوکران به پانزده هزار میرسید. این تجمل درآمدهنگفتی را ایجاد میکرد و این درآمد از طریق مالیات‌هایی که به سنگین‌ترین وجهی به اهالی زحمتکش تحمیل میشد بدست می‌آمد. از همان زمان حکومت سلیمان عظیم‌الشان آشوب در میان دهقانان و تهیدستان شهر پدیدار شده بود.

در ترکیه استبداد نظامی حکومت میکرد. در رأس حکومت ترک سلطان - خلیفه - قرار داشت که قدرت او بی‌حد و حصر بود. همه از اربابان بزرگ گرفته تا تهیدستان در شمار «غلامان سلطان» بودند. زندگی و دارائی هر یک از رعایا به میل و هوس سلطان بسته بود. حتی نیرومندترین اربابان نیز از خطر دائمی برانگیختن خشم سلطان و گرفتار شدن به شکنجه در امان نبودند. ولی سلاطین خود نیز در قید تبعیت از کاردهای خود - ینی‌چری‌ها - گرفتار بودند. ینی‌چری‌ها پادشاهان را گرانبهایی از سلطان دریافت میداشتند و سران آنان بزودی ثروتمند میشدند. ینی‌چری‌ها خانواده‌ای تشکیل دادند و مقام گارد سلطان شغل موروثی آنان شد. اینان غالباً بمیل خود سلطان‌ها را به تخت می‌نشانند و پا از تخت بریز می‌آوردند.

نیروی نظامی امپراتوری عثمانی را بطور عمده فتودال‌هایی تشکیل میدادند که سلطان به آنان زمین اعطاء کرده بود. اینان درازای زمینهای دریافتی موظف بودند به هنگام دعوت پادشاه در جنگ شرکت کنند و عدهٔ معینی سرباز به همراه خود بیاورند. این فتودال‌ها اراضی بیش گفته را ملک موروثی خود کردند و خود به ملاکاتی بدل شدند که دهقانان را با سفاکی استثمار میکردند. فتودال‌ها هر روز بیش از پیش مخالفت خود را در تبعیت از سلطان آشکار می‌ساختند و بنحوی از خدمت او سرباز میزدند. حقوق گمرکی فوق‌العاده رشتهٔ بازرگانی را گسیخت. علاوه بر این

به علت کشف آمریکا و راههای دریائی به هند که راههای عمده تجارتی را از دریای مدیترانه به اقیانوس اطلس منتقل کرد تجارت ترکیه را دستخوش سقوط ساخت صنعت ترکیه نیز گرفتار انحطاط شد. رشد سریع مافوق کتور^۱ در اروپای غربی در جریان قرون شانزده و هفده به آنجا منجر شد که کالاهای ارزان قیمت اروپائی در ترکیه فرآورده های محلی را از میدان بیرون براند. رشته های کاملی از تولیدات صنعتی ترکیه سقوط کرد.

در سال ۱۵۷۱ در نزدیکی لیانتو^۲ ناوگان ترك از بحریه متحد اسپانیا - ونیز به سختی شکست خورد (سروانتس مؤلف « دن کیشوت » در این جنگ بعنوان سرباز شرکت داشت و دست خود را از کف داد). شکست لیانتو اولین ناکامی بزرگی بود که آشکار شکست ناپذیری ترکها را بر باد داد.

در پایان قرن شانزدهم فتوحات تركها به آخر رسید و همزمان با آن سیل غنایمی که سلطان و سران ترك را غنی می ساخت باز ایستاد. آنان برای دوام شکوه و جلال زندگی خویش به افزایش مالیاتها و تشدید استثمار زحمتهای متوسل شدند. حکومت مطلقه و گردآوری مالیات وجود سپاهی از مأمورین دولتی را ایجاد میکرد و اینان با اخاذیها و باجگیریهای خود فشار بر توده اهالی را بیش از پیش افزایش میدادند. همه اینها اندك اندك اساس اقتدار امپراتوری را از هم گسیخت.

هر چه ترکیه به زوال نزدیکتر میشد دولتهای نیرومند اروپائی در مرزهای شمالی آن بیشتر رشد میکردند؛ اتریش و حکومت روسیه، که در زمان پطراول به امپراتوری مقتدر روسیه مبدل شده بود. از پایان قرن هفدهم ترکیه مستملکات خود را یکی پس از دیگری از دست میداد و روسیه و اتریش بر آنها دست می انداختند.

فصل سی و یکم

تکامل دانش و فن در اروپا

در قرن شانزدهم و هفدهم

رشد تکنیک

تکامل صنایع و حمل و نقل در قرن شانزدهم و هفدهم بسیار سریع تکنیک هستگی داشت که نا آزمان با کندهی پیشرفت در رشته استخراج و عمل آوردن فلزات بیش از رشته‌های دیگر موفقیت بدست آمد، از اواخر قرن پانزدهم تهیه چدن از طریق ذوب سنگ آهن (با ذغال چوب) در تنوره‌ای خانگی تازه آغاز شده بود و فقط در آغاز قرن هیجدهم بود که برای این منظور ذغال سنگ مورد استفاده قرار گرفت. در قرون وسطی ماشین آلات تقریباً بکار نمی‌رفت، و ماشین منحصر بفرد در این زمان آمیا بود (با قوه محرکه آب یا باد). ساعت را اروپائیان در قرن یازدهم از اعراب اقتباس کرده بودند، و این يك ساعت دیواری زمختی بود که يك عقربه داشت. ساعت جیبی در آغاز قرن شانزدهم اختراع شد.

ماشین بخار در اواخر قرن هفدهم برای اولین بار بکار افتاد و برای بیرون کشیدن آب از چاه معدن مورد استفاده قرار گرفت و این يك ماشین زمخت و سنگینی بود که مصرف سوخت آن بسیار زیاد بود.

جنگهای بیشمار موجب رشد سریع تکنیک نظامی شد. باروت و توپ در قرن چهاردهم در اروپا پیدا شد. در قرن پانزدهم تفنگهای سنگینی پیدا شد که برای تیراندازی، آنها را بر روی پایه مخصوصی قرار میدادند. ابتدا در تفنگ باروت را آتش میزدند ولی بعدها تفنگ چخماقی بوجود آمد و این اسلحه سبک تر و راحت تر بود. در قرن هفدهم برای تفنگ سر نیزه تعبیه شد. در زمینه اقتصاد روستائی، بخصوص در انگلستان و هلند، پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای دست داد. در قرن شانزدهم ملاکان و فارمرهای سرمایه‌دار که زمین‌های خود را حصار کشیده بودند در اقتصاد کشاورزی دیگر از مرحله کهنه آیش سه ساله *Assolement triennal* به مرحله

آش چندین ساله **Assolement - Multiple** گذشتند . در قرن هفدهم به اصلاح نژاد چهار پایان ، بخصوص گوسفندان، دست زدند، به کشت علوفه پرداختند و ازار کشاورزی را تکمیل کرد . اینها همه بر درآمد اقتصاد روستائی افزود . اما این اصلاحات همه بنفع ملاکان و فارمرهای سرمایه دار تمام میشد . این ابداعات نیز نتوانست برای خانه خرابی دهقانان درمانی باشد .

کشف راههای نوین تجارتنی و فتوحات مستعمراتی به تکمیل کشتی سازی منجر گردید . ساختن کشتی های محکم تر و تندتر آغاز شد و دستگاه بادبانها تکامل یافت .

اختراعات و کشفیات در قلمرو تکنیک بطور لاینفکی با خواستها و مطالبات تکامل اجتماعی بستگی داشت . رشد مناسبات سرمایه داری - که در آن زمان هنوز متریقی بود - موجب گشته اختراعات گرانها شد .

اختراعات و کشفیات از تکمیل اطلاعات علمی جدائی ناپذیرند . احتیاجات تکنیکی علم را ده پیشرفت خود یاری میکند و ترقی تکنیک بنوبه خود بدون گردآوری اطلاعات علمی و بکار بستن آن میسر نیست . بقول یکی از بنیان گذاران سوسیالیسم علمی اگر تولید به دانش مدیون است دانش بر مراتب بیشتر به تولید مدیون است .

بورژوازی برای تکامل صنعت به دانشی نیاز داشت که نیروهای طبیعت را مورد بررسی قرار دهد .

تا این زمان علم در قبال کلیسا فقط خدمتگزاری بیمقدار بود که اجازه نداشت از مرز ایمان تجاوز کند . اکنون دانش بورژوائی در برابر کلیسا سر به عصیان بر میدارد .

قرن کشفیات بزرگ، افق جغرافیائی اروپائی را بطور خارق العاده ای گسترش داد. گوئی دنیا مرزهای خود را بروی آنان میکشود . کشف سرزمین ها و جزایر تازه با سرعتی افسانه ای یکی پس از دیگری صورت میگرفت .

توسعه علوم جغرافیائی

دریا نوردان هلندی متهورانه به جستجوی کلنی های جدید دست زدند . بارنتس^۱ هلندی در سالهای بین ۱۵۹۴ تا ۱۵۹۷ به منظور یافتن راه دریائی شمال به چین سه بار در طول سواحل شمالی اروپا به مسافرت قطبی اقدام کرد . او در ارض جدید *Novaia zemlia* و جزایر مدوژی^۲ و شبیتز برگ^۳ تحقیقاتی بعمل آورد و در سفر سوم خود نابود شد ولی نام او بر روی دریای بارنتس باقی ماند .

در اوایل قرن هفدهم تا همان^۴ دریا نورد هلندی کرانه استرالیا^۵ را دور زد و تاسمانی^۶، زلند نو^۷ و جزایر تنگا^۸ و فیجی^۹ را کشف کرد . در همین زمان مسافران بی باک روس زمین های ناشناخته ای در سیبری شرقی و سواحل شمالی آسیا کشف کردند . در اوایل قرن هفدهم دژ نف^{۱۰} قزاق شجاع از جانب بطر اول برای حل این مسئله که آیا آسیا با امریکام بواسطه است مأموریت یافت و به منظور انجام این مأموریت

1- Barents

2 - Medveji

3 - Spitsberg

4-Tasman

5- Australie

6- Tasmanie

7- Nouvelle - zelande

8- Tonga

9-Fidji

10- Degenief

بود که وی از خلیجی، که بعدها بنام رئیس يك گروه اکتشافی برینگه^۱ نامیده شد، عبور کرد و از آسیا به آمریکا راه یافت. برینگ هشتاد سال پس از دژنف از این خلیج گذشت. به همراه کشفیات جدید اطلاعات راجع به کشورهایی که قبلاً شناخته شده بود تصحیح و دقیق تر شد. جغرافیا بعنوان علم بوجود آمد.

مسافرت های کلمب و ماژلان کروی بودن زمین را در عمل ثابت کرد. **کوپرینک.** مهم ترین مسئله ای که اینک علم میبایستی حل میکرد روابط متقابل میان زمین و خورشید و سیارات بود. تا قرن شانزدهم سیستم پtolmئوس بر علم نجوم تسلط داشت و بموجب آن زمین مرکز ساکنی بود که خورشید، ثوابت و سیارات بدور او میگردیدند.

در سال ۱۵۴۳ کتابی تحت عنوان «در باره چرخش کرات آسمانی» منتشر شد که مؤلف آن دانشمند لهستانی نیکلای کوپرینک^۲ (۱۴۷۳ تا ۱۵۴۳) بود. در این کتاب او ثابت کرد که زمین گرد محور خود میچرخد و همراه با سایر سیارات به دور خورشید میگردد. نظریه کوپرینک ثابت میکرد که زمین چیزی جز یکی از اجرام سماوی نیست این سیستم نظریه پاپ را دایر بر اینکه زمین مرکز جهان است از هم گسست. بقول یکی از بنیانگذاران سوسیالیسم علمی تالیم کوپرینک «بر تئولوژی^۳ خط بطلان کشید». همین دانشمند میگوید از این زمان «علم با گام هایی غول آسا تکامل مییابد».

کتاب کوپرینک از طرف رم ممنوع اعلام شد و تمام کارهایی که بمنظور اثبات حرکت زمین انجام میشد تحت تعقیب قرار گرفت.

در طی زمان سیستم کوپرینک دقیق تر و علمی تر شد. متفکر ایتالیائی جوردانو برونو^۴ (۱۵۴۸ تا ۱۶۰۰) از این سیستم نتایج فلسفی ای گرفت که با تالیم کلیسا ماینت داشت. برونو میآموخت که جهان لایتنهای است، خورشید - مرکز جهان نیست بلکه فقط مرکز منظومه ماست که خود یکی از منظومه های پشمار دیگر کیهان است و سراسر کائنات از يك قانون تبعیت میکند. برونو که در تمام طول حیات خود تحت تعقیب کلیسا بود از طرف انگیز سیون دستگیر شد و هشت سال در زندانهای ونیز و رم بسر برد.

علی رغم همه اینها برونو از نظرات خویش دست برنداشت. در هفدهم فوریه سال ۱۶۰۰ جوردانو برونو را در رم به آتش سوزاندند و خاکستر او را به آب تیر^۵ سپردند.

کوپرینک می انگاشت که زمین و سیارات همه با حرکتی یکنواخت بر روی مدار دایره ای شکل در حرکتند. این عدم دقت بوسیله کپلر^۶ (۱۵۷۱ تا ۱۶۳۰) ستاره شناس بزرگ تصحیح شد. کپلر آشکار ساخت که حرکت سیارات یکنواخت نیست (سیاره هرچه بخورشید نزدیکتر میشود حرکتش سریعتر میگردد). این حرکت نه بر مدار دایره بلکه بر مدار بیضی صورت میگیرد.

1- Béring

2- Copernic

3 - Théologie

4 - Giordano Bruno

5 - Tibre

6 - Képler

فعالیت دانشمند نابغه ایتالیا گالیله^۱ (۱۵۶۴ تا ۱۶۴۲) برای دانش بیش از همه دارای اهمیت بود. گالیله ضمن تحقیق درباره قوانین حرکت اجرام اساس مکانیک علمی را بنیان نهاد.

سال ۱۶۰۷ در هلند تلسکوپ اختراع شد. گالیله از روی شرحی که درباره تلسکوپ بدستش رسیده بود پیش خود لوله‌ای ساخت که سی برابر بزرگتر بود. آسمان در برابر چشمان گالیله منظر تازه‌ای بخود گرفت. هنگامیکه او برخی از ملاحظات خود را در کتاب «سفر ستاره‌ای» طرح کرد معاصران حیرت‌زده‌اش میگفتند: «همان‌طور که کلمب قاره جدیدی کشف کرد گالیله جهان نوینی را کشف کرد».

گالیله تعالیم کوپرنیک را، هرچند نهانی، تأیید میکرد. برای انکیزیسیون همینقدر کافی بود که دانشمند بزرگ هفتاد ساله را بگیرد و بزنند اندازد. تنها استغفار از «گناهان» و زانو زدن در ملاء عام و «اعتراف» مؤکد، گالیله را به آزادی نیم‌بندی رساند.

جهان‌بینی تازه بیکن

پاپ‌ها با تمام قوا میکوشیدند که رشد علوم و فلسفه مترقی جوان را خفه سازند ولی رشد بورژوازی که مناسبات فئودالی را از هم میگسیخت راه را برای جهان‌بینی تازه هموار کرد. نماینده برجسته این جهان‌بینی فیلسوف انگلیسی فرانسیس بیکن^۲ (۱۵۶۱ تا ۱۶۲۶) بود که پدر واقعی ماتریالیسم^۳ محسوب میشود. بیکن خاطر نشان میساخت که علم باید بر مبنای بررسی ماتریالیستی جهان، طبیعت قرار گیرد.

وزالیوس هاروی

در قرن شانزدهم و هفدهم در تشریح Anatomie و فیزیولوژی انسانی موفقیت‌های بزرگی بدست آمد. بنیان‌گذار علم تشریح آندره وزالی^۴ اهل پی‌با بود (۱۵۱۴ تا ۱۵۶۴).

دانش فیزیولوژی را بزرگ انگلیسی‌هاروی^۵ (۱۵۷۸ تا ۱۶۵۷) بنیان‌گذار، و برای اولین بار سیستم گردش خون را کشف و بررسی کرد. هاروی تأکید میکرد که او «تجرباری» سطور کتابهایی که دیگران نوشته اند بلکه بکمک نتایج بیش‌ماری که برواقعیات تکیه دارد، به اکتشافات خود نائل آمده است. تکنیک که سرعت تکامل مییافت برای تجدید سازمان خود به مکانیک و فیزیک نیازمند بود و این علوم نیز نمونه خود مانند نجوم و جغرافیا به ریاضیات تکیه داشتند. این مطلب را قبلاً لئوناردو داونچی^۶ خاطر نشان ساخته بود. لئوناردو یک رشته فرضیه‌های مهم درباره مکانیک و اپتیک^۷ بیان داشت. در نیمه اول قرن هفدهم متفکر و دانشمند فرانسوی رنه دکارت^۸ (۱۵۹۶ تا ۱۶۵۰) ریاضیات را غنا بخشید و هندسه تحلیلی را ابداع کرد.

دکارت لایب‌نیتز نیوتون

در حد میان قرن هفدهم و هجدهم دانش فیزیکو - ماتماتیک^۹ گام بزرگی به جلو برداشت. این موفقیت‌ها مدیون فعالیت لایب‌نیتز^{۱۰} در آلمان و نیوتون^{۱۱} در انگلستان بود. لایب‌نیتس عالمو فیلسوف، با استعداد و معلومات همه‌جانبه و استثنائی خود جلب توجه میکند. اوفیلسوف، مورخ، دیپلمات، پداگوگ^{۱۲}، حقوق‌دان، طبیعی‌دان، مهندس و زبان‌شناس بود. در زمین‌شناسی طرحی

1 - Galilée

2 - Francis Bacon

3 - Materialisme

4 - André Vésale

5 - Harvey

6 - Optique

7 - Descartes

8 - Physico - mathématique

9 - Leibnitz

10 - Newton

11 - Pédagogue

تاریخ قرون وسطی

درباره تاریخ کسره زمین بدست داد و دست بیک رشته تحقیقات گرانها زد. زمین شناسی از لحاظ کارمندن مدیون اوست. او ماشین حساب را اختراع کرد و بر روی طرح زیر دریائی مطالعاتی بعمل آورد.

یکی از پیروزیهای بزرگ علمی لایبنتیس در ریاضیات نظریه او درباره کمیت‌های بی‌نهایت کوچک، محاسبات دیفرانسیال و انتگرال بود. این نظریه اساس ریاضیات عالی معاصر را تشکیل میدهد.

افتخار کشف محاسبات فاضله *différentiel* و جامعه *intégral* میان لایبنتیس و ریاضی‌دان و فیزیک‌دان بزرگ انگلیسی اسحق نیوتن^۱ (۱۶۴۲ تا ۱۷۲۸) مورد منازعه است. در این مشاجره هر دو طرف حق دارند. تحلیل بی‌نهایت کوچک‌ها، از جانب هر دو دانشمند تقریباً هم‌زمان و مستقل از یکدیگر کشف شد اما اهمیت فعالیت‌های نیوتن از سر حد این اکتشاف پافرازمینهد.

سال ۱۶۸۷ اثر برجسته نیوتن «اصول ریاضی فلسفه طبیعت» بیرون آمد. نیوتن در این کتاب قوانین اصلی حرکت اجسام را، که مبنای مکانیک علمی میباشد، بنیان گذاشت. او آنچه را که مورد توجه لئوناردو داینچی قرار گرفته و گالیله آنرا آغاز کرده بود، پایان رساند. او همچنین کشفیات کپلر را تکمیل کرد. کپلر قانون حرکت سیارات را وضع کرد. اما چه نیروی ستارگان آسمان را بر حرکت و امیدارد؟ اکتشاف نیوتن درباره نیروی جاذبه عمومی باین سؤال پاسخ داد. قانون جاذبه، «مکانیک آسمان» را که بسیار بفرنج و پیچیده است روشن میکند و آنرا در سیستم منظم واحدی قرار میدهد.

در عصر مورد بحث کلیسا نرمن‌نیز، منند تکامل علم بود. اسکولاستیکسم^۲ پاپ‌ها از دیرباز با خشونت بضد دانش نوین، که بر اساس تجربه و استدلال قرار داشت، در جدال بود اما با اینها همه نمیتوانست مانع تکامل دانش گردد.

جدال
دانش نوین
با کلیسا
و مکتب اسکولاستیک

مبارزه کلیسا و علم مبارزه طبقاتی میان فئودالیسم میرنده و بورژوازی را، که در آن زمان مترقی بود، منعکس میساخت. اما بورژوازی خود پس از پیروزی با مذهب همدست شد تا بتواند توده‌های استثمارشونده خلق را فریب دهد و آنانرا در انقیاد خویش نگاه دارد.

۴

آغاز عصر جدید

انقلاب انگلستان - حکومت مطلقه سلطنتی
در فرانسه - زرمائی در قرن هفدهم و هیجدهم -
قظام بورژوازی در انگلستان - هندوستان و
چین در قرن های شانزدهم تا هیجدهم.

فصل سی و دوم

انقلاب انگلستان

انقلاب بورژوازی انگلستان (۱۶۴۰ تا ۱۶۶۰) دوران نوین تاریخ بشریت - عصر جدید - را آغاز میکند . این دوران تا انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در سال ۱۹۱۷ ادامه مییابد . برخلاف قرون وسطا، که تسلط با نظام فئودالی بود ، در عصر جدید نظام سرمایه داری، که بر اساس استثمار کارگران مزدور قرار گرفته است ، حکومت میکند . این نظام قبل از همه در هلند و انگلستان استقرار یافت . ولی در قرون هفدهم و یا هیجدهم در اروپا هنوز کشورهای بسیاری (فرانسه ، اتریش ، پروس و غیره) وجود داشتند که نظامات فئودالی را همچنان حفظ کرده بودند .

نظام سرمایه داری سرانجام از زمان انقلاب بورژوائی فرانسه در اواخر قرن هیجدهم در اروپا استقرار یافت .

۱ - انگلستان در آستانه انقلاب

در پایان قرن شانزدهم بورژوازی و اشراف جدید انگلستان چنان ثروتمند شدند و قوت یافتند که دیگر به قیومت مقام سلطنت نیازی نداشتند . در این میان پادشاهان انگلستان گمان میبردند که هنوز هم میتوانند ، مانند پادشاهان فرانسه و اسپانیا ، به حکومت مطلقه

قدرت سلطنت
و
پارلمان

خود ادامه دهند . اما پارلمان برای پادشاهان مانعی بشمار میرفت . نمایندگان پورزوازی و اشراف جدید که در پارلمان نشسته بودند میخواستند که خود بر کشور سیاست خارجی آن حکومت کنند ، و میخواستند که پادشاه از پارلمان تبعیت کند . از این رو مبارزه بخاطر قدرت میان پادشاه و پارلمان در گرفت .

برخورد میان پارلمان و قدرت پادشاه از مدتی قبل ، از زمان ملکه الیزابت ، آغاز شده بود ولی بنصوص در زمان جانشینان او حدت یافت .

با مرگ الیزابت سلسله تیودورها منقرض شد و پادشاه اسکاتلندی **جیمز اول استوارت**^۱ (۱۶۰۳ تا ۱۶۲۵) بر تخت سلطنت انگلستان

دست یافت .

جیمز اول که مردی سبک مغز و یاوه گو بود دوست داشت که از قدرت نامحدود پادشاهی سخن به میان آورد و به پادشاهان مقتدر اروپا با حسرت مینگریست . او فشار بر پوریتان ها را ، که با قدرت مطلقه پادشاه مخالف بودند ، شدت داد . بسیاری از اعضای مجلس عوام House of Commons پوریتان^۲ بودند و با سیاست کلیسایی دولت مخالفت میکردند .

رابطه پارلمان و پادشاه سال بسال تیره تر میشد . سیاست مالی حکومت شاه بخصوص نارضائی پارلمان را برانگیخت . پارلمان از تصویب مالیات های تازه سر باز زد .

در زمان چارلز اول^۳ (۱۶۲۵ تا ۱۶۴۹) ، جانشین جیمز ، مبارزه میان شاه و پارلمان به نهایت حدت خود رسید . پس از یک رشته کشمکش ها پادشاه در سال ۱۶۱۱ پارلمان را تعطیل کرد و مدت یازده سال بلامعارض بر کشور فرمان راند .

حکومت بدون پارلمان
دوک استرافورد^۴ نزدیکترین مشاور شاه شد . او طرح «حملة مستقیم» را پیشنهاد کرد و بیرحمانه به تعقیب دشمنان سیاسی پادشاه پرداخت . اود^۵ اسقف کانتربری هم فکر استرافورد بود . در زمان اینان زندان ها از پوریتان ها پر شد . آنان را با شلاق استنطاق میکردند ، بسا آهن گداخته داغ میزدند و گوش و دماغشان را میبردند .

حکومت بدون دعوت پارلمان مالیات های جدیدی وضع کرد . مردم زه زمه اعتراض را آغاز نهادند .

به سال ۱۶۳۷ در اسکاتلند شورش در گرفت . اینجا سرزمین فقیر و کم جمعیتی بود . سکنه مناطق کوهستانی شمال اسکاتلند به گله داری و شکار اشتغال داشتند . در کوهستانها نظام طایفه ای حفظ شده بود . در اکثر طوایف پراکنده ، که کلان^۶ نامیده میشدند ، حکومت بسا ریش سفیدان طایفه بود و از نظر رابطه با حکومت استقلال خود را حفظ کرده بودند . در جنوب ، در جلگه اسکاتلند ، بندها نشان های وسیع و آبادتری وجود داشت و سکنه آن انبوه تر بود . اینان با شهرها غالباً رفت و آمد میکردند .

1 - James Stuart

2 - Puritan

3 - Charles

4 - Earl of Strafford

5 - Laud

6 - Clan

در اسکاتلند در قرن شانزدهم رفورم صورت گرفته و پرسیترین (کالونیزم) مذهب دولتی شده بود.

استوارت‌ها^۱ هم پادشاه اسکاتلند و هم پادشاه انگلستان بودند. چارلز اول از روی نمونه انگلستان در اسکاتلند حکومت مطلقه برقرار ساخت و مقررات کلیسایی انگلستان را در آنجا اجرا کرد. در اسکاتلند شورش در گرفت. در این منطقه سر بازان ورزیده‌ای وجود داشت زیرا بسیاری از کوه‌نشینان اسکاتلندی در ارتش کشورهای دیگر به‌مزدوری خدمت کرده بودند و تعالیم نظامی خوبی داشتند. سپاه اسکاتلند شمال انگلستان را اشغال کرد، چارلز پول نداشت و ناچار پارلمان را دعوت کرد.

۲ - آغاز انقلاب

در نوامبر سال ۱۶۴۰ پارلمان اجتماع کرد و با استفاده از پیروزی
پارلمان
دراز
 های اسکاتلندی‌ها و کاهش درآمدهای شاه مطالبات خود را، که مورد حمایت اهالی لندن نیز بود، با قاطعیت اعلام داشت.
 اعلامیه‌های انقلابی بردیوار خانه‌ها پدیدار شد، و حکومت شدت به وحشت افتاد.
 پادشاه از طرد پارلمان بیم داشت و ناچار بود با آن از در سازش درآید. این پارلمان (که آنرا پارلمان «دراز»^۲ مینامند) بیش از دوازده سال بدون وقفه ادامه داشت.
 پارلمان طولانی، که خود را نیرومند احساس میکرد، موفق شد استرافورد را بساتهام خیانت بحکومت بازداشت کند. مجلس لردان^۳ و شاه طرفدار استرافورد بودند، اما مردم که استرافورد را مسبب اصلی تمام تیره‌روزیهای خود میدانستند، به مداخله برخاستند و در عمارت پلرلمان و کاخ پادشاهی ازدحام کردند. پارلمان استرافورد را خائن اعلام داشت و شاه مجبور شد فرمان مرگ - گوگلی خود را صحنه بگذارد.
 اسقف اعظم لود، مشاور دیگر شاه، نیز اعدام شد.
 پارلمان تأکید کرد که هیچ مالیاتی بدون موافقت او نمیتواند وضع و جمع‌آوری گردد.
 قرار بر آن شد که پارلمان جز با رأی خود قابل تعطیل نباشد.
 در این میان آشوب دهقانان در روستاها آغاز شد. آنان حصارها را ویران می‌ساختند و از پرداخت اجاره بهایه مالکین خودداری میکردند. در صفوف پارلمان شکاف پیدا شد. بسیاری از نمایندگان پارلمان به سبب وحشت از جنبش خلق میکوشیدند تا با حکومت از در آشتی درآیند اما اکثریت میاندیشید که باید قبلاً از پادشاه امتیازات معینی بگیرد. شاه درصدد برآمد از این عدم توافق پارلمان استفاده کند، و دربار خود را برای واکنش ضدانقلابی آماده می‌ساخت. اشراف هوادار پادشاه از ولایات گرد می‌آمدند. در خیابان‌ها و میدان‌های نزدیک پارلمان و کاخ شاهی میان افسران و مردم، میان سواران Chevalier - هواخواهان شاه را باین نام میخواندند - و گردسران Round heads - پوریتان‌ها به‌مناسبت اینکه موی سرشان را کوتاه میکردند به این

اسم شهرت داشتند - زردو خورد هائی روی میداد .
 پادشاه بر آن شده که با قاطعیت وارد عمل شود . وی تسلیم رهبران اصلی جناح مخالف را
 از مجلس عوام طلب کرد . مجلس این تقاضا را رد کرد . آنگاه پادشاه بادرسته مسلحی در پارلمان
 حضور یافت ولی رهبران جناح مخالف توانستند درستی^۱ (مرکز لندن که مؤسسات صرافى و
 بازرگانى در آنجا قرار دارد) پنهان شوند . هیجان شدیدی بر لندن حکم فرما شد ، جمعیت
 خشمگین کوچها را پرکرد و بسیاری از آنان دست به اسلحه بردند .
 آنگاه پادشاه از لندن بیرون رفت و به شمال ، که در آنجا نظام فتودالى هنوز بحد کافى
 مستحکم بود و هواخواهان بسیاری در آنجا داشت ، روی نهاد . پارلمان نیز خود را برای مبارزه
 آماده کرد و به سازمان دادن ارتش پرداخت .
 در اوت سال ۱۶۴۲ شاه به پارلمان اعلان جنگ داد .

۳ - جنگ خانگی

کشور به دو اردوی متخاصم - هواخواهان شاه و طرفداران پارلمان - تجزیه شد . بقایای
 اشراف فتودال و روحانیان انگلیکان از پادشاه حمایت میکردند . در آغاز جنگ پادشاه موفق
 شد بیش از نیمی از کشور را تصرف کند . سراسر شمال ، قسمت اعظم دوک نشینهای غرب و برخی
 از دوک نشینهای مرکز به زیر سلطه شاه درآمد .
 اما این منطقه بطور عمده سرزمینی عقب مانده و فقیر بود . ناحیه پر جمعیت و ثروتمند
 جنوب شرقی ، مناطق صنعتی شرق و قسمتی از ناحیه مرکزی پشت سر پارلمان ایستاده بود .
 تمام بنادر و شهرهای تجارتی - صنعتی نیز از پارلمان حمایت میکردند . حمایت لندن
 بویژه اهمیت زیادی داشت . صرافان ، بازرگانان ثروتمند و سیتی لندن از پارلمان حمایت میکردند
 و برای کمک پولی از خود آمادگی نشان میدادند .
 اما در میان هواداران پارلمان وحدت وجود نداشت . در پارلمان نقش اصلی را حزب
پرسبیترینها (کالوینیستها) ایفاء میکرد . بازرگانان ثروتمند ، صرافان ، زمینداران بزرگی
 که جزء اشراف جدید بودند در این حزب عضویت داشتند . اینان از توده های خلق میترسیدند و
 میخواستند حقوقی را که در سالهای اول انقلاب برای خود بدست آورده بودند تسجیل کنند و با
 چنین شرایطی حاضر بودند که پادشاه کنار آیند . ایندپندنتها نیز جانب پارلمان را گرفته بودند .
 نیروی عمده آنان از بورژوازی متوسط ، اشراف جدید کوچک و متوسط تشکیل میشد . دهقانان
 مرفه ، بازرگانان خرده پا و پیشه‌وران نیز به ایندپندنتها پیوسته بودند . صفوف دهقانان ،
 شاگردان و کارآموزان صنایع و حرف ، ناویان و پرولتاریای شهروده برای اولین بار به حمایت
 پارلمان برخاستند . اینان انقلابی ترین گروههای اهالی بودند که قاطعیت و روح انقلابی به جنبش
 دمیدند .

نیروی پارلمان از نیروی شاه خیلی بیشتر بود ولی حزب پرسبیترینها ، که حزب

تاریخ قرون وسطی

اشراف جدید بزرگ و بورژوازی بود و برپارلمان تسلط داشت ، در مبارزه سستی نشان میداد و درصدد بود که نهانی با پادشاه به توافق برسد و سپس موج انقلابی را که اوج میگرفت سرکوب کند. سرفرمانده ارتش پارلمان لرد اسکس^۱ یکی از ثروتمندترین ملاکان انگلستان جنگ را بنحوی هدایت میکرد که ارتش برتری قاطعی بدست نیاورد .

در چنین شرایطی به اشکال میشد انتظار موفقیت داشت . ارتش پارلمان چندین بار شکست خورد . تنها در دریا بود که پارلمان از همان آغاز بر شاه تفوق داشت . ناویان یکسره به جانبداری از پارلمان برخاستند و افسران را به پیروی از خود مجبور ساختند .

پارلمان شتابزده به اقداماتی دست زد که بنفع قشر بالائی بورژوازی و اشراف جدید بود ؛ اراضی شاه و اسقفها و همچنین زمینهای فئودالهایی که به شاه وفادار بودند مصادره کرد و بفروش آنها

فعالیت
پارلمان

دست زد ، قسمت عمده این زمینها را بازرگانان و صرافان ثروتمند خریدند . زیرا خریداران عمده را مقدم داشتند و دهقانان نتوانستند از این اراضی نصیبی ببرند . در مورد مالیاتها نیز سیاست طبقاتی بکار برده شد ؛ برای اشیاء کثیرالمصرف مالیاتهای جدیدی - « اکسیز^۲ » - وضع شد که بار سنگینی بردوش زحمتکشان نهاد .

سیاست معاشرات پارلمان در برابر شاه وعدم موفقیت ارتش پارلمان ناراضائی محافل وسیع جامعه انگلستان را به سرعت برانگیخت . ناراضیان به گرد حزب ایندپندنتها^۳ حلقه زدند . یکی از

اولیور
کرامول

سرکردگان این حزب الیور کرامول^۴ - یکی از نیرومندترین فعالین انقلاب انگلستان - بود .

کرامول در سال ۱۵۹۹ در یک خانواده اشرافی کوچک ولایتی بدنیآ آمد. در سال ۱۶۴۰ به عضویت پارلمان انتخاب شد و خود را به منزله یک سازمانده جنگی نشان داد. در فوج سوار نظامی که او تشکیل داد انضباط انقلابی شدیدی برقرار بود ؛ کرامول سپاهیان خود را از میان دهقانان و پیشه‌وران برگزید . سربازان کرامول - که « آهنین میان Ironside » نامیده میشدند - در ژوئیه سال ۱۶۴۴ در نبرد مارستون موز^۵ برای اولین بار بر « سواران » پیروز شدند .

پس از این پیروزی نام کرامول به عظمت شهره شد . در پایان سال ۱۶۴۴ کرامول در فورم کامل ارتش را که مصرانه طلب میشد جامعه عمل پوشاند.

در سال ۱۶۴۵ ژنرال جوان لرد فیرفاکس^۶ در رأس ارتش قرار گرفت کرامول معاون او بود . ارتش اصلاح شده بنام « ارتش نمونه جدید » New Model Army نامیده شد . توده اصلی این

اصلاح ارتش
در سال ۱۶۴۵

ارتش را دهقانان و پیشه‌وران تشکیل میدادند ، وعده زیادی از دهقانان و پیشه‌وران در مقامات فرماندهی جزء قرار داشتند و بسیاری از آنان به مقامات عالیتر نیز رسیده بودند . اما کساد عالی فرماندهی بطور عمده به اشراف کوچک و متوسط و بورژوازی متوسط تعلق داشت .

1 - Lord Essex

2 - Excise

3 - Independents

4 - Oliver Cromwell

5 - Marston Moor

6 - Fairfax

فرماندهی ارتش جدید متمرکز بود . مقرریها منظمأ پرداخت میشد و ساز و برگ سپاه مدام بهبود مییافت. در ارتش انضباط آهنینی بکار برده میشد. ارتش نیروی اصلی انقلابی کشور شد. سربازان کرامول مردمانی سخت کوش و مقاوم بودند . بحقانیت امر خویش عمیقأ ایمان و به پیروزی خود اطمینان داشتند . شعار ارتش کرمول چنین بود : « به خدا توکل کن و بازوت خود را خشک نگاه دار Trust god and keep your powder dry ».

تحول در ارتش یکباره نتایج درخشانی ببار آورد . در ژوئیه سال ۱۶۴۵ کرامول سپاه شاه را در نزدیکی نیزبی^۱ به سختی سرکوب کرد . پنجهزار اسیر، تمام نیروی توپخانه و مهمات جنگی فراوانی به غنیمت گرفته شد . پس از نیزبی کار شاه بکلی خراب شد . شاه که پس از آن چند بار شکست خورد به اسکاتلند گریخت ولی در ژانویه سال ۱۶۴۷ اسکاتلندیها پادشاه انگلستان را در مقابل چهار صد هزار پوند استرلینگ به انگلیسیها تحویل دادند .

۴ - مساوات طلبان و «گراندها». دومین جنگ داخلی

مساوات طلبان حزب پرسبیتترینها و در رأس آن پارلمان میانگاشت که انقلاب پایان یافته است ، سلطنت مطلقه درهم شکسته شده ، قدرت در دست پارلمان است و فقط باید با شاه اسیر سازش کرد .

اما توده مردم انقلاب را طور دیگری درک میکردند . آنان توقع داشتند وضع اقتصادی خود را بهبود بخشند ، از حقوق سیاسی وسیع و آزادی مذهبی بیشتری برخوردار شوند ، ولی پارلمان در این باب هیچ کاری انجام نداد . باین مناسبت روحیه انقلابی در توده مردم بالا گرفت. اینان بدنبال کسانی که در اصطلاح لولرها^۲ (یعنی « هموارکنندگان ») نامیده میشدند ، برای افتادند . با استمدادترین رهبر لولرها جان لیورن^۳ (۱۶۱۸ تا ۱۶۵۷) بود که مبارز سیاسی و مبانی Agitateur شجاع بود و چندین بار بخاطر معتقادات خود بزندان افکنده شد . حزب جدید ، حزب لولرها ، بطور عمده از دهقانان و پیشه‌وران تشکیل یافته بود . لولرها حق انتخابات عمومی ، انحلال قدرت پادشاه و بازگشت زمینهای «محصور» به دهقانان را طلب میکردند .

سربازان ارتش کرمول نیز جانب لولرها را گرفتند و ارتش به کانون تبلیغات انقلابی مبدل شد . آنگاه پارلمان پرسبیتترین بر آن شد که بیهانه پایان یافتن جنگ ارتش را مرخص کند . این تصمیم موجب عصیان عظیمی در ارتش شد. افواج ، نمایندگان خود - «آزیتاتورها» -

جنبش انقلابی در ارتش و مراتب آن

را برای تشکیل شوراهای نمایندگان سربازان برگزیدند . ارتش نمیخواست پراکنده شود و و از «گراندها» (سربازان ایندپندنت های کادر فرماندهی عالی ارتش را به مسخره گراندها مینامیدند) عمل مصممانه طلب میکرد .

کرمول برای اینکه به سربازان امکان ارتقاء ندهد شورای عمومی ارتش را بوجود آورد که فرماندهی عالی و نمایندگان افسران و سربازان (از هر هک دو نماینده از هر کدام) در آن

1 - Naseby

2 - Levellers

3 - Jhon Liburne

4 - Grand

یافت که در آن «گراندها» ولولرها بایکدیگر روبرو شدند. شورا به اخذ تصمیم نهائی موفق نشد. لولرها حق انتخابات عمومی را درخواست میکردند ولی آنان نیز مانند مالکان کوچک محروم ساختن کارگران و مستخدمان را از این حق ممکن میشماردند. «گراندها» برای شرکت در انتخابات پارلمان به رعایت توانائی مالی Cens معتقد بودند. اینان از حق همگانی انتخابات بیم داشتند. یکی از فرماندهان میگفت: «بی چیزان بی چیزان را انتخاب خواهند کرد، و اکثریت با آنان خواهد بود، و آنان خواهند توانست بر اساس قانون مالکیت خصوصی را از میان بردارند و فرمان تساوی ثروت را صادر کنند». میان «گراندها» ولولرها موافقتی حاصل نشد. آنگاه سر بازان لولر در افواج ارتش شورش کردند. کرامول این شورشها را درهم کوفت. شورای عمومی ارتش منحل شد و شورای افسران جای آنرا گرفت.

این کشمکشها در ارتش بزودی مورد استفاده ضد انقلاب قرار گرفت. **دومین جنگ داخلی**
و استقرار جمهوری
 پرمبیتترینها با رویالیستها^۱ (خواخواهان شاه) متحد شدند. ضد انقلابیون در بهار سال ۱۶۴۸ آشکارا دست به کار شدند. شاه که از جنگ محافظان فرار کرده بود در سازمان آشوبگران شرکت جست و توانست بسا اسکاتلندیها سازش کند. در عده ای از نواحی شورش رویالیستها در گرفت. بار دیگر سپاه اسکاتلند به مرزهای انگلستان نزدیک شد ولی این بار نه بصد شاه بلکه برای حمایت او. اقدام ضد انقلاب سبب شد که ارتش دوباره صفوف خود را متحد کند. ارتش کرامول اسکاتلندیها را شکست داد و آشوب رویالیستها را سرکوب کرد. پادشاه دستگیر شد و ارتش دوباره لندن را اشغال کرد. یک واحد ارتش که فرماندهی آن بمعهده سرهنگ پراید^۲ بود عمارت پارلمان را در محاصره گرفت. فهرست نام نمایندگان پرمبیتترین در دست او بود. بیش از صد تن از نمایندگان پرمبیتترین از پارلمان اخراج شدند.

پس از «تصفیه» پراید Pride Purge، فقط نمایندگان ایند پندنتها، که کاملاً گوش بفرمان سران ارتش بودند، در پارلمان باقی ماندند.

توده خلق انگلستان از آشوب ضد انقلابیون و نقشی که شاه در آن بازی میکرد بیزار بود. در پارلمان اوراق فراوانی انتشار یافت که در آن محاکمه فوری «تبهکار بزرگ» یعنی شاه را طلب میکرد. مجلس عوام «دادگاه عالی» را تشکیل داد. بموجب رأی ۳۰ زنویه سال ۱۶۴۹ صادره از این دادگاه، شاه به جرم خیانت به حکومت گردن زده شد.
جمهوری انگلستان اعلام شد. این جمهوری «بدون پادشاه و مجلس لردان» بود و بدست پارلمان و وزرای منصوب او اداره میشد.

۵ - جمهوری و پروتکتورات^۳

جنگ داخلی اقتصاد انگلستان را متلاشی ساخت. چند سال کم حاصلی سبب گرسنگی شد. اپیدمی Epidemie شیوع یافت. زندگی سخت گران شد اما مزدکار بالانرفت و در این میان دولت منظم

جمهوری
انگلستان

1 - Royalist

2 - Colonel Pride

3 - Protectorat

برمیزان مالیات میافزود. مدتی بود که صنعت نوشکفته انگلستان بخاطر تنگی بازار درهم ریخته بود. بازار خودی در اثر جنگهای داخلی فلج شده و بازار بیگانه تقریباً بکلی بسته بود، اکثر کشورهای اروپا از شناسائی نظام جمهوری انگلستان خود داری کرده بودند.

وضع در اسکاتلند و ایرلند خطرناکتر بود. اسکاتلند همیشه سنگر پرسببترین ها بود. پس از آنکه پرسببترین ها آشکارا به سوی شاه گرایش یافتند ستاد کل روالیست های ضد انقلاب در اسکاتلند تشکیل شد. پس از اعدام چارلز اول پسر او چارلز دوم^۱ پادشاه اسکاتلند خوانده شد. بمنظور هجوم به انگلستان در اسکاتلند ارتشی تجهیز یافت. ایرلند از همان سال ۱۶۴۱ که شورش در گرفته بود بکلی از انگلستان جدا شده بود.

از هم گسیختگی اقتصاد، احتیاج، گرسنگی و اپیدمی نارضائی توده
حفاران راحت بخشید. برنامه لولرها، که در شورای پوتنی کارگران را
از حق رأی محروم ساخته بود، دیگر تهیدستان روستاها و شهرها را ارضاء نمیکرد.

در حزب لولرها انشعاب راه یافت و جریان قاطع تری بنام «لولرهای واقعی» یا «دیگرها»^۲ («حفاران») از آن جدا شد. دیگرها بحق بر آن بودند که زحمتکشان برای کشت زمین های عمومی نباید اجاره بهاپردازند. در چندین ده دیگرها خودسرانه زمین های متروک را اشغال کردند و آنرا بمنظور بندریاشی کردند. آنانرا بیرون راندند ولی هیچ مقاومتی از خود نشان ندادند. دیگرها فقط با وسایل آشتی جویانه مبارزه آشنا بودند و به نیروی عقیده بیشتر تکیه داشتند و در دعوت های خود مدام باین مطلب تکیه میکردند که هدف آنان مسالمت آمیز است و قصد ندارند در برابر حکومت از خود مقاومت نشان دهند. دیگرها با تمام اشکال مالکیت خصوصی زمین مخالف نبودند و اعلام میکردند که میخواهند فقط زمین های مشترک را «بمنفع عموم» کشت کنند و به اراضی مالکین کوچک نظری ندارند.

نقطه نظرهای دیگرها بوسیله وینسنتلی^۳ بیان شده است. او در اثر خود «قانون آزادی» (۱۶۵۲) نقشه وسیع تجدید سازمان جامعه را ترسیم کرد. وینسنتلی مالکیت خصوصی و عدم تساوی ثروت ناشی از آنرا آفتی بزرگ میشمرد. او فکر میکرد که همه باید به تساوی از زمین و ثمرات آن برخوردار شوند.

وینسنتلی تأکید میکرد که انقلاب هنوز پایان نیافته و اگرچه انقلاب بخصوص بخاطر «مردم ساده» روی داده ولی مطلقاً چیزی به آنان نداده است. وینسنتلی نقش ارتجاعی مذهب را درک کرده بود. بقول او، مذهب دروغ، دزدی، غارتگری است؛ بزرگ و جامه ای است بر حرص و

فصل سی و دوم

۲۶۱

و ستم بشری، و فریب پینوایان از جانب ثروتمندان حيله کار است. کمونیزم وینستلی مانند کمونیزم مورو کامپانلا تخیلی بود. اندیشه او درباره تقسیم مساوی زمین و محصول آن، با کمونیزمی که اینک در دست ساختمان است وجه اشتراکی بسیار اندک دارد.

سال ۱۶۴۹ کرامول برای سرکوبی ایرلند دست به عمل زد. ارتش مجازات او، که خود در رأس آن قرار داشت، به وحشیگری بی نظیری دست زد. در شهرهای اشغالی تمام اهالی را قلع و قمع کرد. دهکده های بیشمار به آتش سوخته شد و مناطق وسیعی به ویرانه های غیرمسکون مبدل گردید. ایرلندیان قهرمانانه جنگیدند و تسلیم نهائی «جزیره سبز» (ایرلند را اغلب باین اسم مینامند) فقط در سال ۱۶۵۳ صورت گرفت.

فاتحان زمین ها را از ایرلندیها گرفتند و قسمتی از آنرا به قطعات کوچکتر و کم حاصلتر تجزیه و آنها را بین سربازان قسمت کردند، اما قسمت عمده سربازان سهم خود را فروختند.

خریداران سهام، افسران و بورژواهایی بودند که اینک به مالکین بزرگ مبدل شده و دیگر نه به انقلاب، بلکه به پایان بخشیدن بآن میاندیشیدند. مالکین انگلستان که از خرید اراضی ایرلند غنی شده بودند به سنگراتجاعتی ترین خط مشی سیاسی در این کشور مبدل شدند. مردم غارت زده و ستمدیده ایرلند نسبت به انگلیسیها که بمنزله اسیرکنندگان آنان بودند، نفرت پیدا کردند. غارت ایرلند خصوصت ملی را میان انگلیس و ایرلند بوجود آورد. بدنبال ایرلند نوبت به اسکاتلند رسید، کرامول طی چندجنگ ارتش چارلز دوم را درهم شکست. پادشاه هزیمت کرد و کرامول دستور داد تاج شاهی اسکاتلند را به دارپاویزند. سال ۱۶۵۴ قانون وحدت انگلستان، اسکاتلند و ایرلند تحت حکومت واحد انتشار یافت.

موفقیت های کرامول اقتدار جمهوری را استحکام بخشید. حکومت های خارجی مناسبات تجاری و سیاسی خود را با انگلستان از سر گرفتند. این کشور با رقیبان خود به مبارزه شدیدی دست زد. در سال ۱۶۵۱ «قانون دریانوردی Navigaton act» انتشار یافت. بموجب این

سیاست
داخلی و خارجی
جمهوری

قانون کشتیهای انگلیسی و سفاین کشورهایی که کالاهای وارداتی شان در انگلستان تولید میشد حق داشتند کالاهای خارجی را به این کشور حمل کنند. این قانون قبل از همه علیه هلند متوجه بود که تجارت کالاهای خارجی را بطور عمده در دست داشت. در عین حال هلند از تجارت با مستعمرات انگلستان در امریکا ممنوع شد. از اینرو هلندیها از شناسائی قانون دریانوردی سر باز زدند. بین انگلستان و هلند جنگ آغاز شد که دو سال طول کشید و در سال ۱۶۵۴ با پیروزی کامل انگلیسیها پایان یافت. هلند سرانجام قانون دریانوردی را پذیرفت و به پرداخت خراجها ناچار گردید. انگلستان تجارت با مستعمرات خود و سایر کشورها را مجدداً برقرار ساخت. صنایع این کشور نیز بزودی به سطح قبل از انقلاب ترقی کرد.

موفقیت های انگلستان در سیاست خارجی، سرکوب جنبش انقلابی، رفع بحران اقتصادی- تمام اینها را اشراف نوین و بورژوازی مدیون کرامول بودند. هر قدمی در راه تقویت کرامول

برداشته میشد هم از جانب بورژوازی و هم از طرف مالکین، که توده‌ها را لگدمال میکردند و بسیاری از آنان فقط از حرکت انقلاب زمیندار شده بودند، با استقبال مواجه میشد. آنان در کرامول سیمای کسی را میدیدند که هم از جنبش خلق و هم از مساعی رویالیست‌ها برای بازگشت نظام قبلی جلوگیری کرده است.

در دسامبر سال ۱۶۵۲ کرامول به‌عنوان لرد پروتکتور جمهوری

دیکتاتوری

کرامول

انگلستان، برای تمام عمر، انتخاب گردید. وی بیرحمانه جنبش لولرها را سرکوب کرد. سانسور شدیدی برقرار شد. زندانها از توقیف شدگان سیاسی انباشته گردید. کرامول به‌جانب رویالیست‌ها نیز تاخت برد. حملات شورشی رویالیست‌ها سرکوب شد و رؤسای آنان اعدام شدند. کشور به‌دو منطقه نظامی تقسیم گردید و در رأس هر کدام یک جنرال - مایور^۱ با اختیارات بسیار وسیع پلیسی گمارده شدند. کرامول سیاست خارجی خود را با موفقیت پیش میبرد. پس از شکست دادن هلند، توجه اسپانیا را گردید. در هند غربی انگلیسها به تصرف جزیره جامائیکا از اسپانیا نائل آمدند و در تنریف^۲ ناوگان اسپانیا را از میان بردند و بار طلا و نقره‌ای را که از امریکا حمل میشد تصاحب کردند. پیروزی در دریا پیروزیهایی در خشکی بدنبال داشت.

گروهی از سربازان انگلیسی دونکرک^۳ را در پی بای اسپانیا تصرف کردند. سرخ خفتان‌های کرامول بزودی عنوان افتخار آمیز بهترین سربازان را بدست آوردند.

در سال ۱۶۵۸ کرامول در اوج افتخار درگذشت.

کرامول فرمانده و سیاستمدار نابغه‌ای بود. او از مواضع سخت و دشوار پیروز بیرون می‌آمد و با ارتش خود که در جنگهای انقلابی آبدیده شده بود پیروزیهای درخشانی بدست می‌آورد، او حتی یک بار نیز شکست نخورد. بورژوازی انگلستان پیروزیهای خود را مدیون اراده شکست‌ناپذیر و استعداد سازمان‌دهی او می‌اند، او بود که ارتجاع فئودالی را سرنگون کرد، سلطه بورژوازی را استحکام بخشید و نفوذ بین‌المللی انگلستان را به پایه‌ای بالا برد و هرگز سابقه نداشت.

پس از مرگ کرامول قدرت در دست گروه افسران عالی‌رتبه باقی ماند. بورژوازی و اشراف جدید انگلستان به‌ساطه نیرومندی احتیاج داشت تا بدانوسیله بتوانند تمام آنچه را که در زمان انقلاب بدست آورده بودند محکم نگاه دارند و در عین حال هرگونه جنبش خلق را درهم کوبند. بورژوازی و اشراف راه دیگری جز استقرار مجدد حکومت سلطنتی نداشتند.

آنکه پسر پادشاه معدوم - چارلز دوم^۴ استوارت که از اسکاتلند گریخته بود - را بخاطر آوردند. در سال ۱۶۶۰ پارلمان رأی داد که حکومت باید به شاه، لردها و عامه تعلق

1 - Lord Protector

2 - General - Major

3 - Ténériffe

4 - Dunkerque

5-Charles II

داشته باشد ، . قانون اساسی قدیم مجدداً احیا شد و چارلز دوم پادشاه انگلستان اعلام گردید .
 این استقرار مجدد پادشاهرا «رستوراسیون» Restoration مینامند .
 انقلاب بورژوازی انگلستان پایان یافت ، در این کشور نیز مانند پی‌بهار انقلاب را
 توده زحمتکشان - دهقانان ، پیشه‌وران و کارگران - بدوش کشیدند . ولی ثمرات انقلاب فقط
نصب بورژوازی و اشراف نوین گردید .



فصل سی و سوم

حکومت مطلقه سلطنتی در فرانسه

۱ - حکومت مطلقه لوئی چهاردهم

لوئی چهاردهم

پس از مرگ کاردینال مازارن^۱ (۱۶۶۱) لوئی چهاردهم^۲ ریاست دولت را خود بدست گرفت . سلطنت طولانی او (تا سال ۱۷۱۵) در عین حال که اوج رشد حکومت مطلقه سلطنتی فرانسه

بود ، آغاز سقوط آن نیز محسوب میشد .

لوئی چهاردهم در این باره شك نداشت که سلطنت از جانب خداوند باو تفویض شده و کسی دیگر در آن حق دخالت ندارد . وی شخصی بود با استمدادی متوسل و مودعی و پرهیزگار ، خود خواهی بی عاطفه و سخت دل ، و فکر میکرد که او برای حکومت نیست بلکه حکومت برای اوست . او یکبار چنین نوشت : « اراده خداوند بر آن قرار دارد که هر کس رعیت بدنیای آمده بدون چون و چرا فرمانبردار باشد » . این عبارت را که میگوید « حکومت یعنی من » به او نسبت میدهند . چاپلوسان او را « پادشاه خورشید مثال Roi Soleil » مینامیدند . دربار لوئی چهاردهم مرکز فرانسه و کانون واقعی حکومت آن بود . پادشاه در اینجا ، که بوسیله عده ای اشراف انگل و خوشگذران محاصره شده بود ، تصمیمات عمده ای اتخاذ میکرد که بعداً بصورت قانون در میآمد .

لوئی چهاردهم به قصرهایی که پیشینیانش ساخته بودند قانع نبود و برای خود در ورسای^۳ در هجده کیلومتری پاریس کاخ عظیمی بنا کرد . برای ساختمان کاخ ورسای ، باغهای شکفت انگیز و بارکها و چشمه - ارمای آن ده ها هزار کارگر طی ده سال زحمت کشیدند و برای ساختن آن مبالغ عظیمی صرف شد .

سیاست اقتصادی
حکومت مطلقه.
مرکانتیسم

بخاطر همه این تجملات ، بخاطر جنگهایی که بنام عظمت و افتخار شاه بسیارگران تمام میشد ، و بخاطر هدایایی که به اشراف درباری داده میشد مبالغ هنگفتی پول به صرف میرسید . برای تهیه این پولها مالیاتها افزایش مییافت و بار سنگین آن بردوش زحمتکشان قرار داشت . ولی این پولها هم کفایت نمیکرد . حکومت سلطنتی در تکامل صنعت و بازرگانی منابع درآمد دیگری یافت .

آنجا که صنعت و تجارت تکامل یافته و بورژوازی ثروتمندتر است ، برای پرداخت هزینه های دربار شاه میتوان عواید بیشتری بدست آورد . دست راست دربار لوئی چهاردهم کلبر^۱ بود که منشاء بورژوائی داشت و اداره امور مالی دولت در دست او بود . (« بازرس کل دارائی *Controleur général de finances* » بود) . بمنظور افزایش درآمد خزانه شاه سرپرستی توسعه صنعت و تجارت بمهده او محول شده بود .

کلبر فکر میکرد فقط آن هنگام دولت غنی خواهد شد که در امر بازرگانی میزان فروش بیش از میزان خرید باشد . از این رو صنعت را حمایت میکرد ، برای تأسیس مانوفاکتورهای تازه میکوشید ، استادکاران ماهر را از خارج میآورد و خدمت میگمارد ، به بازرگانان و صاحبان صنایع وام میداد و شرکتهای تجارتی بوجود میآورد . این سیاست که بمنظور بالا بردن مقدار طلای کشور از طریق افزایش صادرات بر واردات صورت میگيرد مرکانتیلیسم^۲ نامیده میشود . کلبر برای این عقیده بود که باید به رقیبان تجارتی با زور اسلحه زیان وارد آورد ، و میکوشید هلند را ، که در آن زمان بزرگترین قدرت تجارتی اروپا بشمار میرفت ، از میان بردارد و به این منظور سیاست جنگی پادشاه خود را تأیید میکرد و در پرداخت پول برای تقویت سازمان ارتش دریغ نداشت .

ارتش فرانسه نیم میلیون سرباز داشت و بزرگترین ارتش اروپا بود ، و لوئی چهاردهم خود یکی از نیرومندترین فرمانروایان این قاره محسوب میشد . او با استفاده از ضعف و تجزیه آلمان ، نواحی مرزی و در سال ۱۶۸۱ شهر اشترابورگ را بدون هیچ بهانه ای تسخیر و بفرانسه ملحق کرد . او همچنین برایالت فرانسه کونته^۳ که به اسپانیا تعلق داشت دست انداخت ولی مساعی او برای فتح هلند سرانجام بی نتیجه ماند . این جنگها بسیارگران تمام شد و فرانسه را به ویرانی کشاند .

کلبر برای مستعمرات اهمیت زیادی قائل بود . در اینجا مواد خام بدست میآمد و در عین حال بمنزله بازار مصرف محصولات صنعتی بود . علاوه بر یک رشته مهاجرنشین های کانادا^۴ (فرانسه جدید *Nouvelle France*) فرانسویان میکوشیدند نواحی پائین رودخانه میسیسیپی^۵ را نیز به مستعمره خود مبدل سازند . این ناحیه «لوئیزیانا» نام گرفت . در اواسط قرن هیجدهم در امریکا در حدود هشتاد هزار مهاجر فرانسوی بسر میبردند . امتیازات و کمکهای مالی زیادی

۱ - Colbert
۴ - Canada

۲ - Mercantilisme
۵ - Mississippi

۳ - Franche Compté
۵ - Louisiana

برای تجارت با هندوستان، آفریقا و شرق به کمپانیهای فرانسوی اعطا میشد. معهذاً رقابت هلندیها و انگلیسها از فعالیتهای موفقیت آمیز این کمپانیها جلوگیری میکرد.

فرهنگ فرانسه
دوره لوئی چهاردهم
لوئی چهاردهم بمنظور آنکه به سلطنت خود درخشندگی و جلای بیشتری بدهد هنر و ادبیات و دانش را مورد حمایت قرار داد. هنرمندان، نویسندگان و دانشوران موظف بودند قدرت وی را ستایش کنند. معماری شکفت و درخشان و شکوه و جلال تزئینات پرارزش داخلی کاخها بیگانگان را به حیرت میافکند. فرمانروایان بزرگ و کوچک اروپا بر آن شدند از این نمونهها، که برای آنان قابل حصول نبود، تقلید کنند.

دربار لوئی چهاردهم مرکز فرهنگ اشرافی بود. نمایش نامه نویس های بزرگ عصر - کورنی^۱ (۱۶۰۶ تا ۱۶۸۴) و راسین^۲ (۱۶۳۹ تا ۱۶۹۹) - در ترازوی^۳های خود وظایف خطیر و رشادت قهرمانانی که جامعه را به اطاعت از خود وادار میسازند ستایش میکنند. قهرمانان آنها را شاهان متهور و اصیل، سنیورها، و شوالیه های بزرگواری که نسبت به تمهیدات خود وفادار بودند، بوجود میآوردند. بورژوازی هنوز بیش از هر چیز موضوع طنز و ریشخند بود. هزل نویس بزرگ این زمان مولیر^۴ (۱۶۲۲ تا ۱۶۷۳) هدف خود را تحلیل جنبه های مضحك طبیعت انسانی قرارداده بود و معایب جامعه را با طنز و شوخی بروی صحنه میآورد.

مولیر در کمدیهای خود دریا و تزویر و روحانیت (تارتوف^۵) با «فریبکار»^۶، تهی مغزی خود خواهی اشراف (دون ژوان^۷) را به شکل برجسته ای توصیف میکند. همچنین حرص و خست بورژوازی (دسیس Avare) و اشتیاق ثروتمندان تازه بدوران رسیده را برای تقلید زرق و برق ظاهری درباری (بورژوازی اشرافی^۸) بسخره میگیرد. طنزهای مولیر دشمنان فراوانی برای او تهیه دید. روحانیت حتی از دفن او در گورستان جلوگیری کرد.

۲. انحطاط فرانسه

در سال ۱۶۸۳ کلمبر درگذشت. از این زمان آغاز انحطاط فرانسه
بچشم میخورد.

القای
فرمان نانت

قوای کشور به امت استعمار بی پروای زحمتکشان و جنگهای لاینقطع تحلیل رفت. این سقوط مخصوصاً به مناسبت هجوم به و گنوها تسریع شد. از این زمان اشرافیت از صفوف هو گنوها فاصله میگیرد. اکثر هو گنوها به کار صنعت و تجارت پرداخته بودند. در میان آنان استادکاران ماهر فراوان بود. بورژوازی هو گنو برای حکومت مطلقه خطری محسوب میشد. «یک خدا، یک عقیده، یک قانون، یک پادشاه» - چنین بود شعار

1 - Corneille

2 - Racine

3 - Tragedy

4 - Molière

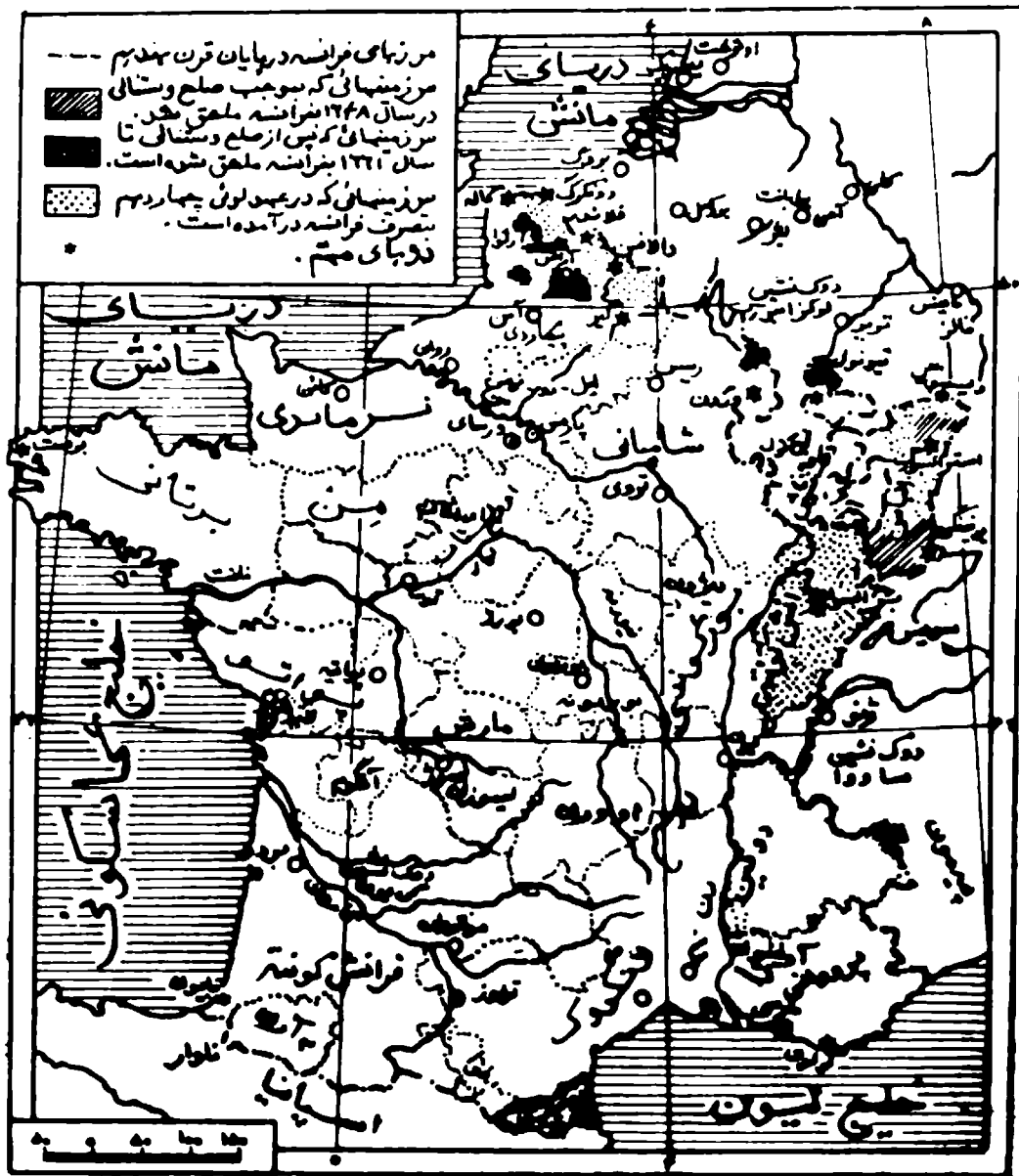
5 - Comédie

6 - Tartufe

7 - Don Juan

8 - Bourgeois Gentilhomme

زروئت‌ها که در دربار لوئی چهاردهم بیش از پیش کسب اهمیت کرده بودند . در سال ۱۶۸۵ به‌اصر آنان فرمان نانت^۱ ، که اجرای آن از طرف ریشلیو تقریباً متوقف مانده بود ، سرانجام ملغی گردید . هوگنوها مجبور بودند یا بدین کاتولیک درآیند و یا میهن خود را ترک گویند . نتیجه‌ی الهای فرمان نانت مهاجرت دسته‌جمعی هوگنوها بود . تا اواسط قرن هیجدهم در حدود چهارصد هزار تن پروتستان از فرانسه بخارج کوچ کردند و سرمایه‌ی زیادی (که برای آن زمان بسیار هنگفت بود) از کشور بیرون بردند . فرانسه بسیاری از استادکاران ورزیده و ماهر خود را از دست داد .



فرانسه در قرن هجدهم

خانه خرابی
دهقانان

درفرانسه، مانند انگلستان، اقتصاد مالکیت بزرگ وجود نداشت. زمین وسیلهٔ اربابان کوچک-دهقانان- کشت میشد و سنگینی هزینهٔ دولت و دربار، که وجوه بسیار هنگفتی را می‌بلعید، و مخارج جنگهای لاینقطع بخصوص بردوش آنان قرار داشت. دهقانان علاوه بر آن مجبور بودند به اربابان منال Droits seigneuriaux و به کلیسا عشریه Dime پردازند. سنگین‌ترین مالیات‌ها مالیات مستقیم نای^۱ بود، که مدام افزایش می‌یافت. یک‌دسته مالیات‌های جدید وضع شد. کمتر اتفاق می‌افتاد که گردآوری مالیات بدون توسل به نیروهای مسلح انجام پذیرد و این امر نه تنها سنگینی مالیات بلکه خودسری کامل مأموران را در موقع جمع‌آوری آن نیز نشان می‌داد. بورژوازی و دهقانان ثروتمند با رشوه موفق میشدند که از میزان مالیات خود بکاهند. درباریان و روحانیان از پرداخت نای معاف بودند.

تعداد و میزان مالیات‌های غیرمستقیم یعنی مالیات بر تمام مواد مصرفی بنحو غیر قابل انعطافی افزایش می‌یافت و بخصوص مالیات نمک بسیار سنگین بود. قیمتی که بر روی نمک گذاشته شده بود آنچنان زیاد بود که تهیدستان ترجیح میدادند غذای خود را بدون نمک بخورند ولی اینکار درد آنانرا دوا نمی‌کرد زیرا قانونی وجود داشت که بموجب آن هر فرد از هفت-ساله بی‌الا مجبور بود در سال لااقل سه کیلو نمک برای «بادیه و نمکدان» (برای تهیهٔ غذا) خریداری کند. اهالی فرانسه برای نمک سود کردن محصولات نیز می‌بایستی جداگانه نمک بخرند. هرگونه تخلف از این مقررات بمنوان یک عمل قابل تعقیب شدیداً مجازات میشد. مالیات‌های غیرمستقیم بمزایده گذاشته شد. مأموران وصول مالیات دهات قبلاً مبالغ معینی به خزانه می‌پرداختند و در عوض حق داشتند که مالیات‌ها را برفع خود جمع‌آوری کنند. سوء استفاده‌های مأموران وصول و عمال آنان سنگینی مالیات‌ها را بیش از پیش تشدید میکرد.

جنگ
برسر میراث
اسپانیا

سلطنت لوئی چهاردهم با عدم موفقیت فرانسویان در جنگ برسر میراث اسپانیا خاتمه یافت. در اسپانیا شارل دوم^۲ پادشاه بلاعقب درگذشت. مدعیان جانشینی او، یعنی مدعیان اسپانیا، از اطراف و اکناف بسوی این سرزمین روی آوردند؛ نوادهٔ لوئی چهاردهم- فیلیپ- و شاهزادهٔ اتریشی شارل^۳. شارل دوم در سال ۱۷۰۰ در جالبیکه تمام قلمرو خود را به فیلیپ هدیه کرد درگذشت. نوادهٔ لوئی بنام فیلیپ پنجم^۴ پادشاه اسپانیا خوانده شد. تصرف اسپانیا بدست فرانسه برای انگلستان و هلند بمنزلهٔ آغاز از دست دادن تجارت با اسپانیا بود و نیز این امر بازرگانی آنانرا در دریای مدیترانه تهدید میکرد و برای متصرفات مستعمراتی آنان در آمریکا خطرناک بود. در سال ۱۷۰۲ انگلستان، هلند و اتریش به فرانسه اعلان جنگ دادند. در این زمان

1 - Taille

2 - Charles II

3 - Charles

4 - Philippe V

قوای کشور از هم گسیخته بود . در سال‌های نور قرن هفدهم یکی از معاصران چنین نوشت :
 « مردم از گرسنگی میمیرند ، کشت مزارع تقریباً متوقف مانده ، شهرها و دهات از سکنه خالی
 میشوند . سراسر فرانسه بمشابه خسته خانه‌ویرانی است که از وسایل معیشت در آن اثری نیست » .
 جنگ تا سال ۱۷۱۳ طول کشید و در ابتدا موفقیت‌گاه از این‌وگاه از آن بود . اما از
 سال ۱۷۰۴ فرانسه پیاپی متحمل شکست‌های سختی شد . فرانسویان ناگزیر به تخلیه مناطق
 اشغالی شدند . هنگامیکه سپاه دشمن به فرانسه راه یافت اهالی محل در برابر مهاجم مقاومت
 نکردند . زیرا نسبت به سرنوشت دولتی که جز فلاکت و تیره‌بختی از آن نصیبی نبرده بودند
 وضع بی‌تفاوتی داشتند .

شورش کامیزارها

در همان سال که بر سروراث اسپانیا جنگ در گرفت هوکنوهای
 مطرود در ناحیه سون^۱ (جنوب فرانسه) شورش برپا کردند . در میان
 تهیدستان شهر وروستاداعیانی پیدا شدند که مردم را به شورش و
 وتشکیل گروه‌ها تهییج میکردند . وقتیکه رهبر با استعدادی چون ژان کاوالیه^۲ در رأس شورش قرار
 گرفت یورش‌های شبانه و کشتار کشیشان و مأموران جای خود را به عملیات وسیع‌تری داد . شورشیان ،
 که پیراهن سفید میپوشیدند ، « کامیزار^۳ » (در لغت بمعنای « پیراهن پوش » است) نامیده میشدند .
 تقلیل مالیات‌ها و منال‌های اربابی به خواست مشترک همه زحمتکشان مبدل شد . سپاهی که به
 سرکوبی « کامیزارها » اعزام شد شکست خورد . نیروهای جنگی عظیمی برای سرکوبی شورش به
 حمله پرداختند . بیش از چهارصدده با خاک یکسان شد و شورش طی سال‌های ۱۷۰۴ و ۱۷۰۵
 سرکوب گردید . بسیاری از « کامیزارها » هجرت کردند و ناحیه سون سراسر به ویرانه‌ای دودزده
 تبدیل یافت .

در زمستان سال ۱۷۰۹ فرانسه تا سرحد نابودی پیش رفت . درختان زیتون ، تاکستان‌ها
 و کشت‌های پائیزه در سرمای دهشتبار یخ‌زد . گرسنگی فراز آمد ، گروه‌گره مردم و حیوان‌های
 کار از پا در افتادند . خیل گرسنگان در طلب نان و رسای را در محاصره گرفتند . سپاهیان جامه‌های
 مندرس در برداشتند و چون بیم آن میرفت که از گرسنگی از پای در افتند به غارت و
 قاچاق پرداختند .

صلح اوترخت

اما دشمنان فرانسه نیز در اثر جنگ‌های طولانی از رمق افتاده
 بودند . در آوریل سال ۱۷۱۳ در اوترخت^۴ قرار داد صلح بامضاء
 رسید . اسپانیا بیش از دیگران زیان دید . متصرفات این دولت در
 ایتالیا و هلند به هابسبورگ‌های اتریش انتقال یافت . سلطه خاندان بوربون^۵ بشرط عدم الحاق
 به فرانسه ، در اسپانیا تحکیم یافت . فرانسه علاوه بر اینکه نواحی کوچکی را در اروپا از
 دست داد از يك عده متصرفات مستعمراتی خود در آمریکای شمالی نیز محروم شد .
 در صلح اوترخت انگلیسها بیش از همه سود بردند . جبل الطارق ، قسمتی از مستعمرات ،
 چندین امتیاز مهم تجارتي و آسینتو^۶ی ننکین - حق تهیه غلام سپاه برای مستملکات امریکائی

1 - Cévenes
5 - Bourbon

2 - Cavaliers
6 - Asiento

3 - Camisard

4 - Utrecht

اسپانیا - نصیب انگلستان شد .
وضع داخلی فرانسه در اواخر سلطنت « پادشاه خورشید مثال » اسفانگیر بود . ستم حکومت مطلقه و جنگهای خانمان برانداز کار خود را کرد . مارشال ووبان^۱ مهندس معروف نوشت که يك دهم جمعیت فرانسه را تهیدستان تشکیل میدهند و پنج دهم در آستانه تهیدستی قرار دارند ، سه دهم بزرگوار معاش میکنند و فقط یکدهم در رفاه و فراوانی بسر میبرند .
قریب يك میلیون نفر از جمعیت کاسته شد .
خلق از خبر مرگ شاه آشکارا به پایکوبی دست زد . مردم از شنیدن این خبر مسرتاثر بیکدیگر تبریک میگفتند . در این موقع خزانه دولت خالی بود و قرض به ۲۵ میلیارد لیور بالغ میشد و این مبلغ معادل در آمد هیجده سال دولت بود .

۳ - فرانسه در نیمه اول قرن هیجدهم

در سال ۱۷۱۵ تاج پادشاهی فرانسه به لوئی پانزدهم^۲ (۱۷۱۵ تا ۱۷۷۴) نبیره لویی چهاردهم ، که در آن زمان فقط پنج سال داشت ، انتقال یافت و دوک فیلیپ اورلئان^۳ به نیابت سلطنت Régence منصوب شد .

حکومت وامهای فراوانی بگردن داشت . خزانه خالی بود و تمام کوششهای جان لا^۴ که برای بدست آوردن پول میشد بجائی نمیزسید .
در این زمان (۱۷۱۶) در پاریس بانکدار و سفته بازی از اهالی اسکانلند بنام جان لا^۴ پیدا شد که راه جدیدی برای بیرون کشیدن پول از مردم پیش پای حکومت فرانسه گذاشت .
نایب السلطنه شادمانه طرح او را تأیید کرد . جان لا بانکی گشود و با موافقت دولت به انتشار پولهای کاغذی Billets de Banque دست زد و آنها مانند پولهای فلزی بجریان انداخت و وعده داد که این پولها را عندالمطالبه با پول فلزی مبادله خواهد کرد . لا بمنظور آنکه برای این کار پولی فراهم آورد يك رشته مؤسسات کامل و از جمله کمپانیهای برای تجارت با آمریکا تشکیل داد و سهام این مؤسسات ، یعنی کاغذهای را که دارند آن حق مشارکت در سود این مؤسسات را دارا بود ، بمرض فروش گذاشت و مژده داد که خریداران سهام سودهای افسانهای بچنگ خواهند آورد . تمام مردم برای خرید این سهام هجوم آوردند و قیمت هر سهم از پانصد تا بیست هزار لیره ترقی کرد .

اما امید سود تحقق نیافت . اعتماد و اطمینان به لا متزلزل شد و همه با سراسیمگی و وحشت برای فروش سهام خود و تبدیل اسکناسهای بانکی که از طرف لا انتشار یافته بود حمله کردند ولی در بانک پولی موجود نبود . سهام و پولهای کاغذی ارزش خود را بکلی ازدست داد . بسیاری از مردم از هستی ساقط شدند و لا به خارج گریخت .
اما حکومت با این پولهای کاغذی لا موفق شده بود . مطالبات کلیه طلبکاران خود را بپردازد و خود را از زیر بار قرض آزاد سازد .

1 - Vauban

2 - Louis xv

3 - Philippe Orléans

4 - Jhon Law

داستان لا نمونه‌ای است از سفته بازی‌های بورسی، قاچاق و حقه بازی‌هایی که از جانب حکومت‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. از ابتدای قرن هیجدهم کمپانی‌هایی که به خریداران سهام خود وعده سودهای خارق‌العاده میدادند به تعداد بسیار رو به توسعه نهادند. پس از این کمپانی‌ها را شیادان و قاچاقچیان تشکیلی میدادند که اشخاص خوش‌باور را خانه خراب ساختند. توسعه سرمایه‌داری آن چنان سفته بازی را رشد داد که در آن بسیاری از مردم هستی خود را از کف دادند و فقط کلاهبرداران ماهر به تمول و مکنت رسیدند.

در سال ۱۷۲۲ لوئی پانزدهم به سن بلوغ رسید و مستقلاً به اداره کشور پرداخت وی مردی تهی‌مغز بود که جز تفریح و سرگرمی خود در اندیشه دیگری نبود. او یک بار گفته بود: «پس از ما - گو طوفان نوح بیاید» و این عبارت بخوبی روحیه جامعه درباری و از جمله شاه را منعکس می‌سازد که همه عمر در ضیافت‌ها و تفریحات و غارت خزانه حکومت سرمی‌کردند. هم بورژوازی و هم اشخاص دوراندیش محافل اشراف درباری و مقامات عالیه به پی برده بودند که چنین وضعی نمیتواند تا مدتی دوام داشته باشد. آنها پیشنهاد میکردند امتیاز معافیت اشراف از پرداخت مالیات ملغا گردد، سیستم بمزایده فروختن مالیات که از برکت آن عمال و مأموران جمع‌آوری مالیات بر ثروت و مکنت خود میافزایند برجیده شود و وضع مالیات هماهنگ و منظم گردد.

در سال ۱۷۵۰ وزیر مامور کوشید تا این اصلاحات را جامعه عمل ببوشاند. او مالیاتی وضع کرد که همگان و از جمله اشراف به پرداخت آن موظف بودند. این رفورم موجب نارضایتی روحانیان و اشراف شد و آن‌ها را به ضد وزیر برانگیخت. در نتیجه اقدامات آنان مالیات همگانی ملغی گردید و وزیر ناچار کشور را ترک گفت.

فرانسه در سیاست خارجی پیاپی متحمل شکست و ناکامی میشد. حکومت فرانسه این کشور را به یک سلسله جنگ‌های کشاند (۱۷۴۱ تا ۱۷۶۳) که بهیچوجه با منافع مستقیم فرانسه ارتباط نداشت. انگلستان قسمتی از مستعمرات فرانسه را در آمریکا تصاحب کرد. این کشور را

توسعه نارضایتی
در میان بورژوازی
و دهقانان

از هندوستان بیرون راند و رشته تجارت آنرا از هم گسیخت. دهقانان - توده اصلی سکنه فرانسه - در شرایط بسیار سختی بسر میبردند. دهقانان که مالیات سنگینی به دولت میدادند، هنوز هم به سنبوره‌های خود همه‌گونه مالیات‌های فئودالی میپرداختند و به کلیساهای کاتولیک عشریه میدادند.

قسمت اعظم آنچه که دهقان بدست می‌آورد با این یوغ سه‌گانه ازدست میداد. در قرن هیجدهم وضع دهقانان به مراتب سخت‌تر شد. سنبورها میکوشیدند دهقانانی را که به ارث مالک قطعه زمینی شده بودند به اجاره‌دارانی مبدل سازند که همیشه ممکن بود آن‌ها را از زمین بیرون کرد. سنبورها به برقراری مجدد مالیات‌هایی آغاز کردند که مدت‌ها پیش منسوخ و طی چند قرن فراموش شده بود. این تمایل اربابان ملک در نیمه دوم قرن هیجدهم تقریباً عمومیت یافت و بنام «ارتجاع

فئودال ، خوانده شد .

در این زمان روستائیان دیگر یکدیگر شهادت نداشتند . در ده قشردهقانان مرفه پیدا شده بود که تهیدستان ده را استثمار میکرد ، عوارض و مالیات هائی که دهقانان به سنوور میپرداختند به اجاره میگرفت و برای آنکه در سلك همشهری ها پذیرفته شود از حمایت سنوورها استفاده میکرد . در ده نارضائی توسعه مییافت . دهقان فرانسوی آزادی از قید مالیاتهای فئودالی را طلب میکرد و آرزو داشت که قطعه زمین وی به ملکیت قطعی او در آید .

نظم موجود برای بورژوازی نیز ناراحت کننده بود . یوغ حکومت مطلقه سلطنتی او را خفه میساخت . هاردربار اسرافکار و حکومتی که جنگهای غیر لازمی را دنبال میکرد و مأموران بسیاری را نگاهداشته بود نه تنها بردوش خلق زحمتکش بلکه برشانه های بورژوازی نیز ، که در تنگنای کساد صنعت و تجارت افتاده بود ، سنگینی میکرد . بورژوازی میخواست اشتهای درباریان و روحانیان را محدود کند ، امتیازاتشان را ملغی سازد و آنانرا در موقعیتی همطراز سایر شهریان در آورد . بورژوازی پی برده بود که تنها در صورتی میتواند به این خواستها نایل آید که در اداره امور کشور سهم گردد .

باین ترتیب در فرانسه از ابتدای قرن هیجدهم آشکار گردید که جامعه به دو قسمت ، که آماده اند بضد یکدیگر وارد جنگ شوند ، انشقاق یافته است . یک طرف توده و بورژوازی و در طرف دیگر پادشاه و قشرهای صاحب امتیاز جامعه فئودالی کهن - روحانیت و اشراف - قرار گرفته بودند . فئودالیسم و حکومت سلطنتی آخرین روزهای حیات خود را میگذراندند .



فصل سی و چهارم

ژرمانی در قرن هفدهم و هیجدهم

۱ - اتریش

هنگام انحطاط و تفرقه ژرمانی در قرن هفدهم دو حکومت مقتدر اتریش و پروس سربرداشتند و نیرو گرفتند . این دو قدرت در نواحی شرقی امپراتوری روبه توسعه نهادند . از قرن شانزدهم هنگامیکه در کشورهای واقع در کرانه‌های اقیانوس اطلس اقتصاد سرمایه‌داری شروع به رشد کرد و شهرها قویاً روبه توسعه نهاد و تقاضای نان‌افزایش یافت این نواحی شرقی ژرمانی نیز به تهیه‌کننده عمده غلات برای کشورهای غربی مبدل شدند .

اتریش و پروس:
نواحی شرقی
ژرمانی

بسیاری از شوالیه‌های اشرافی باین تجارت سودآور مشغول شدند و درصدد برآمدند بنرافشانهای خود را توسعه دهند و برای اینکار دهقانان را از زمین‌هایشان بیرون راندند و اراضی آنان را تصاحب کردند و خود دهقانان را به سرف مبدل ساختند و به بیکارشان گرفتند . به این ترتیب پروس و اتریش بصورت قلمرو واقعی اشراف سرف دار در آمدودیری نیایند که این دو حکومت بر سر سلطه بر ژرمانی با یکدیگر بجنگ پرداختند .

پس از جنگهای سی‌ساله و پایان تجزیه امپراتوری هنوز با سپورگها خود را مالک الرقاب امپراتوری مقدس روم میخواندند ، و حال آنکه در حقیقت سلطه آنان فقط بر سرزمینهای موروثی خودشان محدود میشد . اهالی این سرزمینها به ملیتهای مختلفی تعلق داشتند و به

اتریش
پس از جنگهای
سی‌ساله

زبانهای متفاوتی سخن میگفتند .

در مرکز امپراتوری ، دولتشین اتریش با سکنه آلمانی آن قرار داشت و باین مناسبت سراسر کشور را اتریش میخواندند .

تاریخ قرون وسطی

اسلاوهای چک و کروآسی، ناحیه نیمه ایتالیائی تیرول^۱ که مجارهای هنگری در آن سکونت داشتند (قسمت دیگر هنگری به ترکها نعلق داشت)، و یک سلسله سرزمینهای دیگر جزئی از مجموعه این دولت بودند.

در اتریش حقوق سرواژ به سختترین شکل آن برقرار بود. زمینداران با فرآوردههای خویش تجارت میکردند و از اینرو دهقانان را به بیگاری هرچه شدیدتر وادار میساختند. آنان را خود سرانه محاکمه و محکوم میکردند و از قطعه زمینی به قطعه ای دیگر انتقال میدادند. در قسمت اعظم اتریش ملاکان یا آلمانی و یا مجار بودند که دهقانان اسلاو را در فشار مینهادند و به آنان ستم میکردند و بدینسان مبارزه طبقاتی با خصومت ملی بهم آمیخته بود. دهقانان بجنبش در آمدند و خواستند به امپراتور مراجعه کنند ولی نمایندگانشان بزندان افتادند و شورش با اعدام و دار مجازات پاسخ داده شد.

اتریش با ترکها، که از جانب مشرق حمله آورده بودند، پیوسته در جنگ بود. ترکها پس از تصرف قسطنطنیه (۱۴۵۳) به سرعت یک رشته کشورها را اشغال کردند و امپراتوری عظیمی تشکیل دادند که شبه جزیره بالکان، آسیای صغیر، سوریه، فلسطین، عربستان و مصر را دربر میگرفت. متصرفات ترکها تا بین النهرین و قفقاز کشیده میشد. ترکها کریمه را نیز منقاد خود ساخته بودند. آنان با تصرف قسمتی از هنگری برای اتریش که در همسایگی آن قرارداد خطر ایجاد کرده بودند. اتریش چندین بار هجوم آنان را متحمل شده بود. در سال ۱۶۸۳ ارتش عظیم ترکها که قسمت جنوب شرقی اتریش را اشغال کرده بود به وین رسید. پایتخت که در محاصره بود مردانه از خود دفاع کرد ولی با اینهمه وضع وخیم بود. فقط کندی فوق العاده سپاهیان ترک و حرم قره معطفی وزیر که به غارت و چپاول بیش از جنگ توجه داشت به اتریشیها امکان داد که نیروهای خود را جمع آوری کنند. سپاهیان لهستانی به سرکردگی پادشاه زان-ویسکی^۲ نیز بکمک شتافتند. ارتش ترک در کنار وین ده هزار کشته داد، درهم شکسته شد و هزیمت اختیار کرد. فاتحان سیصد توپ و غنایم دیگر به جنگ آوردند.

نبرد نزدیک وین در جنگ با ترکها لحظه ای بحرانی بود. در سالهای بعد ترکها شکستهای دیگری متحمل شدند و بسیاری از شهرها و سرزمینهای اشغالی را از دست دادند. دولت روسیه از جانب شمال ترکها را تحت فشار قرارداد دور سال ۱۶۹۹ بین ترکها و اتریش قرارداد صاحب (کارلوویتسکی)^۳ با مضاء رسید. با این صلح اتریش تقریباً تمام آن قسمت از هنگری را که در تصرف ترکها بود بدست آورد.

اتریش در جنگی که بر سر وراثت اسپانیا در گرفته بود شرکت جست و بموجب صلح اوترخت (۱۷۱۳) قسمتی از متصرفات قبلی اسپانیا را - جنوب پیبا و یکرشته نواحی در ایتالیا - تصاحب کرد. از این نواحی درآمدهای هنگفتی به خزانه اتریش سرازیر میشد. در نیمه دوم قرن هیجدهم صنعت و مانوفاکتور در اتریش رو به رشد نهاد. بورژوازی

سیاست خارجی
اتریش.
جنگ با ترکان

آلمان که صاحب این مانوفاکتورها بود به امر وحدت کشور و قدرت متمرکز نیرومندی که از صنایع حمایت کند علاقمند بود .

ماری ترز^۱ (۱۷۴۰ تا ۱۷۸۰) بخاطر منافع و علائق گروههای بورژوازی بر آن شد که وحدت نواحی جداگانه حکومت کثیرالملله خود را استحکام بخشد . از اینرو برای تمام مناطق تحت حکومت خود شورای مشترک و وزارتخانههای مشترکی تأسیس کرد . سراسر قلمرو امپراتوری به چند منطقه تقسیم شد و مأموران آلمانی دولت باین مناطق اعزام گردیدند . صنایع جدید به کار آزاد احتیاج داشت در حالیکه اکثریت دهقانان به قید سرواژه بودند . حکومت نیز که گرفتار جنگهای دائمی بود پول و سرباز لازم داشت که آن نیز بطور عمده از دهقانان بدست میآمد . از این جهت دولت مسئله آزادی دهقانان را مطرح ساخت ولی حکومت ماری ترز در این مورد از مساعی نیمبندی بمنظور محدود ساختن بیگاری قدمی فرانهاد و حتی این اقدامات نیز خشم فوقالعاده اشراف سرفدار را برانگیخت .

ژوزف دوم (۱۷۸۰ تا ۱۷۹۰) پسر ماری ترز در راه اصلاحات با قاطعیت بیشتری قدم نهاد . او در چند ناحیه از قلمرو حکومت خویش آزادی شخصی دهقانان را عملی ساخت و حق تغییر محل سکونت و شغل را به آنان اعطاء کرد . سپس بر آن شد که اشراف را مانند سایرین به پرداخت مالیات مجبور سازد . ولی او در اجرای این اصلاحات با مخالفت شدید اشراف روبرو شد . وی با انجام اصلاحات دیگری کلیسای کاتولیک را علیه خود برانگیخت . ژوزف دوم در امر مذهب مردی بی طرف بود . متجاوز از هزار صومعه را بست و منابع در آمد آنرا بشفیع مقاصد سودمند خویش صرف کرد ، از هزینه اسقفها کاست و مدارس ژوزویتها را منحل کرد .

اقدامات ژوزف دوم اشراف و روحانیان را بصدوی برانگیخت . موقعیت او ، بهدوی در اثر عدم موفقیت عایش در سیاست خارجی بیش از پیش مشکل شد .

ژوزف دوم با امپراتریس روسیه کاترین^۲ دوم طرح تقسیم ترکیه را ریخته بود . به موجب این طرح قسمت غربی متصرفات ترکیه واقع در دریای آدریاتیک مبیاست به اثریش و قسمت دیگر که در سواحل دریای سیاه قرار داشت به روسیه واگذار میشد . جنگی که با ترکیه در گرفت نشان داد که ترکها آنطور هم که متحدین میانگاشتند ضعیف نیستند . ژوزف دوم با ناکامی مواجه شد . در داخل کشور ناراضائی سربلند کرد . اشراف خود را برای شورش آماده میساختند . ژوزف که بر اثر این پیش آمدها موقعیت متزلزلی پیدا کرده بود در این هنگام درگذشت . جانشین او به استقال خواستهای اشراف و روحانیان کاتولیک شتافت و اصلاحات ژوزف دوم را لغو کرد . اثریش به حالت حکومت پادشاهی اشراف - بردگی همچنان باقی ماند .

۲ - پروس

دولت پروس از چند قسمت پراکنده تشکیل شده بود. در آغاز قرن پانزدهم خاندان امیران هونتزولرن^۱ در ناحیه براندنبورگ^۲ عنوان امیران انتخاب کننده را نیز بدست آوردند. در آغاز سده همد نماینده شاخه دیگری از این خانواده - آلبرخت^۳ - بعنوان صدر بزرگ فرقه توتونیک برگزیده شد. آلبرخت در سال ۱۵۲۵ علی رغم اعتراض امپراتور و پاپ در نواحی تحت سلطه فرقه تغییراتی بعمل آورد و آنرا به قلمرو موروئی دوک نشین پروس مبدل ساخت. در آغاز قرن هفدهم براندنبورگ و پروس بدست یکی از هونتزولرن ها وحدت یافتند، و در نتیجه حکومتی بوجود آمد که بعداً پادشاهی پروس نام گرفت.

در اثر جنگ های سی ساله سراسر حومه براندنبورگ به ویرانه متروکی مبدل شد. در عوض بموجب صلح وستفالی امیران انتخاب کننده - فردریک ویلهلم^۴ (۱۵۴۰ تا ۱۶۸۸) - سرزمین های کم بار و برخوردار که «امپراتوری شزار» خوانده میشد بصورت قابل ملاحظه ای توسعه داد.

امیر انتخاب کننده
فردریک ویلهلم
و تقویت حکومت مطلقه

امیر انتخاب کننده فردریک ویلهلم با حرم و ولع سیاست اشغالگرانه ای را تعقیب میکرد. کشور پروس گاه با دسیسه و گاه با نیروی جنگی قطعه قطعه زمین های مجاور را اشغال میکرد. فردریک ویلهلم بموجب صلح وستفالی بر نواحی وسیعی از پومرانی^۵ شرقی و یک رشته اراضی دیگر دست انداخته بود. در اواخر حکومت فردریک ویلهلم قلمرو او بیش از دو برابر افزایش یافته بود.

فردریک ویلهلم هم خود را بطور اساسی مصروف ارتش میکرد. نفرات ارتش او بالغ بر ۲۷ هزار تن بود و ۷۲ توپ و یک ناوگان کوچک در اختیار داشت. فردریک ویلهلم برای نگاهداری ارتش مالیات ها را افزایش داد.

در زمان حکومت مطلقه فردریک ویلهلم سلطه سرواژ - نظامی بیش از پیش استحكام یافت که تکیه گاه آن اشراف سرف دار (دیونکر^۶ نامیده میشدند) بودند. آنان درازای حمایتی که از قدرت مرکزی بعمل می آوردند از مزایای بسیاری برخوردار بودند و سرکردگان عمده شان حق داشتند از طریق اعمال سرواژ دهقانان را استثمار کنند.

یونکرهای پروس به تجارت پررونق فرآورده های کشاورزی و گله داری مشغول بودند. غله پروس به کشورهای متمدنی اروپای غربی - انگلستان، هلند و فرانسه - صادر میشد و این امر استثمار سنگین و بیرحمانه دهقانان را تشدید میکرد.

در دهات شکل مسلط تولید براساس استحصال از طریق بیکاری سرواژ بود. گاهگاه بیکاری آنچنان شدید بود که دهقانان برای کشت زمین های متصرفی خود مجبور بودند شبانه و

1 - Hohenzollern

2 - Brandenburg

3 - Albrecht

4 - Frédéric

Guillaume

5 - Poméranie

6 - Junker

در روشنائی ماه کار کنند . ملاکان یونکر خود سرانه عوارض سرفها را افزایش میدادند و اراضی آنانرا ضبط میکردند .

خانه خرابی ناشی از جنگ سی ساله پیش از پیش یوغ اسارت دهقانان را محکم کرد . فردریک ویلهلم صنایع را تشویق میکرد . او پس از الفای فرمان نانت در سال ۱۶۸۵ هوگنوهاى تبعیدی فرانسه را به کشور خود راه داد . در براندنبورگ قریب بیست هزار هوگنو که اغلب پیشه‌ور ، صاحب کارگاه و یا بازرگان بودند سکونت گزیدند و سرمایه و اطلاعات فنی خود را در اینجا بکار انداختند . ولی با اینهمه پروس از نظر توسعه صنایع نسبت به اروپای غربی عقب افتاده بود و تکامل آن به کندی صورت میگرفت . شهرها کم جمعیت بود بطوریکه در پایان قرن هفدهم جمعیت پایتخت کشور - برلین - جمعاً ۲۴ هزار نفر بود .

در زمان امیر پسر انتخاب کننده فردریک ویلهلم - فردریک اول - امیر نشین پروس - براندنبورگ از امپراتور عنوان پادشاه نشین بدست آورد (۱۷۰۱) . جانشین او پادشاه فردریک ویلهلم ۲ اول (۱۷۱۳ تا ۱۷۴۰)

پادشاهی
پروس

سیاست جد خویش را تعقیب کرد .

«پادشاه لثیم» بشدت از مخارج کاست و تجمل درباری را ، که پدرش برآمانداخته بود ، از میان برداشت . برای پادشاه پروس قبل از هر چیز سرباز لازم بود و سرباز را نیز با پول فراوان میشد تجهیز کرد .

پروس سرانجام در سیاست خارجی خود ، بنا باظهار معاصران به « حکومت جنگجو » ، مبدل میشود و با تغییر دادن و عوض کردن پسی در پی متحدین خویش قلمرو خود را وسعت می بخشد .

در قرن هجدهم پروس بیش از دو میلیون - یعنی سه چهار بار کمتر از اتریش - جمعیت نداشت در حالیکه ارتش این دو کشور از لحاظ شماره برابر بود . بیش از سه چهارم تمام هزینه دولت مصروف احتیاجات نظامی میشد . کلیه درجات افسری منحصراً در دست درباریان بود . افسر پروسى بصورتى پرورش مییافت که جز سربازخانه در اندیشه دیگری نبود و طوری بار میآمد که به « طبیعت خدائی » پادشاه خویش اعتقاد داشت . رفتار افسر با سربازان دست کمی از رفتار مالک با دهقانان نداشت . خدمت سربازان تا بیست و پنج سال و گاه تا پایان عمر ادامه مییافت . انضباط سهمگینی حکمفرما بود و تربیت بدنی خشونت آمیزی اجرا میشد . بانوان جزء سازو برگ رسمی درجه داران ارتش بود . قسمت قابل ملاحظه ارتش را مزدوران بیگانه تشکیل میدادند . فردریک ویلهلم مخصوصاً به شکل ظاهری سربازان خود و هیکل آنان اهمیت زیاد میداد . یک واحد گارد عموماً از افراد غول پیکر *Garde de Colosses* تشکیل میشد . چنین ارتش پرورش یافته ای سازمان بوروکراتیک منظمی را ایجاب میکرد . در اینجا نیز انضباط به خشن ترین وجهی حکمفرما بود ولی این انضباط نیز مانند انضباط ارتش ، بهیچوجه آگاهانه نبود . بدون هیچ چون و چرا *Nicht raisonniren* ، چنین بود شمار اساسی . از مأموران اطاعت کورکورانه و

دقت تشریفانی طلب میشد. پادشاه از ناسزاگفتن و گاه کتک زدن وزیران خود، ضایقه نداشت. او در کوچههای برلن راه میافتاد و هرکس را بنظرش میآمد که بیکار میگردد بدست خود با باتون میزد.

این آموزش و انضباط باتونی در زمان پادشاه فردریک دوم^۱ (۱۷۴۰ تا ۱۷۸۶) به نقطه اوج خود رسید. او مستبدی بود که از فراز عظمت خود اشخاص را تحقیر میکرد، فرمانبری میخواست و هیچ حرف مخالفی را نمیتوانست تحمل کند. او تمام امور حکومت را خود اداره میکرد و از آنجا که رعایا و همکاران خود را به اجرای کورکورانه تعلیم داده بودند نتوانست سازماندهان، فرماندهان، افراد شجاع و با تدبیر و مصمم بیروارند.

فردریک
دوم

فردریک دوم رئیس واقعی یونکرهای زمیندار پروسی بود که بیرحمانه از دهقانان خویش کار بیمزد میکشیدند. اما او دریافت که زحمت دهقانان کینه آنان را نه فقط نسبت به زمینداران اسیر کننده بلکه نسبت به دولت فئودال نیز برمیانگیزد.

قانون
«حمایت» دهقانان

در اواسط قرن هیجدهم ملاکان مرفقی با بن عقیده رسیدند که اقتصاد کشاورزی را با کار سرواژ نمیتوان سازمان داد و کار اجباری برای خود ملاکین نیز سودی دربر ندارد. اما اکثر یونکرها نظام قدیم را با تمام قوا حفظ میکردند و همچنان دهقانان را از زمینهایشان بیرون میراندند و اراضی آنان را به املاک خود ملحق میساختند. این امر مایه ناراحتی حکومت بود زیرا دهقانان عمده ترین مالیات دهنده بودند و سربازان ارتش را تأمین میکردند. از اینرو فردریک دوم در املاک سلطنتی خود بیرون راندن دهقانان را ممنوع ساخت و به آنان حق تملک موروثی زمین را در قطعات مزرعیشان واگذار کرد. فردریک دوم درصدد برآمد از مالکیت خصوصی دهقانان جانبداری کند و بمنظور «حمایت» دهقانان فرمان هائی صادر کرد. اوازالحاق زمینهای دهقانان به اراضی ملاکین بزرگ جاوگیری کرد اما دهقانان حق نداشتند علیه ملاکین خود عرضحال بدهند و بالنتیجه امکانات فراوانی برای احتراز از اجرای فرمانهای پادشاه بوجود میآمد. باین ترتیب حتی این «فرم» نحیف بروی کاغذ باقی ماند.

سیاستی که مقامات فئودال - نظامی پروس اعمال کرده اند هرگز مانند زمان فردریک دوم بیشرمانه نبوده است. ارتش بزرگی با دویست هزار سرباز در اختیار پادشاه بود. او در همان سال اول سلطنت خود (۱۷۴۰) ناحیه صنعتی سیلزی^۲ را از اتریش گرفت. اتریش توانست به سرعت اتحادیه ای از فرانسه، روسیه، سوئد و ساکسونی برضد فردریک دوم تشکیل دهد. جنگ هفت ساله (۱۷۵۶ تا ۱۷۶۳) آغاز گردید. پروس را از هر طرف محاصره کردند و این کشور به بن بست افتاد.

سیاست خارجی
فردریک دوم

در سال ۱۷۵۹ سپاهیان روس به فرماندهی گراف سالتیکوف^۳، فردریک را در کونرسدورف^۴ سختی شکست دادند، و در سال ۱۷۶۰ نظامیان روس برلین را اشغال کردند.

1 - Frédéric

2 - Silésie

3 - Saltikov

4 - Kunersdorf

فردريك تنها با این مناسبت نجات یافت که الیزابت پتروونا^۱ امپراتریس روسیه درگذشت و امپراتور جدید پتر سوم^۲، که خود را آلمانی الاصل میدانست و پادشاه پروس را به عظمت میستود، با اوقرار صالح بست و سرانجام فردريك دوم اتریش را مجبور ساخت که سیلزی را به اتر بازگرداند. استعمار بیرحمانه دهقانان، زورگوئی یونکرها، انضباط چماق، سیاست اشغالگری اینهاست خطوط برجسته دولت پروس.

اولین تقسیم لهستان

در قرن هیجدهم لهستان پانها بکلی وضع آشفته ای داشت. دهقانان سرف، و همچنین سکنه غیر لهستانی (اوکراینی ها، پاوروسها^۳، یهودی ها) ستم وحشتناکی را تحمل میکردند. در لهستان شلیاخت (اشرافیت) خود سروبی بندوباری حکومت میکرد که بسیار نامتجانس بود و کشور را بنا بر مبنای میکشاند. مقام سلطنت هیچگونه قدرتی نداشت و از این رو لهستان برای همسایگان زورمندش غنیمتی سهل الحصول بشمار میرفت. فردريك دوم با اتریش و روسیه از در سازش در آمد و آنان را به تجزیه لهستان کشاند. (۱۷۷۲). به موجب این تقسیم روسیه بر قسمت بلوروسی، اتریش بر گالیسی^۴، و پروس بر ناحیه ای در سواحل بالتیک (پروس غربی) که به پروس شرقی و براندنبورگ ملحق شد، دست انداختند. جمعیت کشور فردريك دوم از برکت پیروزیهای او از دو میلیون به پنج میلیون تن رسید. لهستان باز هم طی دو ده سال بعدی برای بار دوم و سوم تجزیه شد و در نتیجه موجودیت خود را به عنوان یک دولت مستقل از دست داد.



1 - Elizabeth Petrovna

2 - Pierre III

3 - Bielorrusses

4 - Galicie

فصل سی و پنجم

نظام بورژوازی در انگلستان

چارلز دوم

چارلز دوم^۱ در میان شادی و سرور رو بایست‌ها به انگلستان بازگشت. ممه‌ها نظام کهن دیگر وجود نداشت. چارلز دوم مجبور بود فرمان عفو عمومی شرکت‌کنندگان در جنگ داخلی را امضاء کند و حق مالکیت زمین‌هایی را که در زمان انقلاب مصادره شده بود صحنه بگذارد. او همچنین مجبور بود موافقت کند که رسیدگی به امور مالی دولت و وضع مالیات‌ها خاص پارلمان باشد. املاک سلطنتی نیز به چارلز باز نگشت و بجای آن پارلمان برای او یک حقوق مستمری مقرر داشت و بالاخره حق داشتن ارتش مخصوص نیز از او سلب شد. در نتیجه دیگر پادشاه صاحب اختیار کشور نبود بلکه پارلمان یا بهتر بگوئیم طبقاتی بودند که نمایندگان خود را به پارلمان می‌فرستادند: زمینداران بزرگ و سرمایه‌داران. اما این طبقات از انقلاب می‌ترسیدند، پادشاه را حمایت می‌کردند و پرخاشگری‌های ارتجاعی اریستوکرات‌های مهاجر را، که به‌مراه او بازگشته بودند، نادیده می‌گرفتند. علیرغم عفو عمومی موعوده شاه‌کش‌ها، یعنی جمهوری‌طلبانی که از استقرار مجدد سلطنت نزاراضی بودند، مورد تعقیب قرار گرفتند. جد کرامول و سایر فعالین برجسته انقلاب را از گور بیرون کشیدند و بدار آویختند. سپس سرهای بریده آنان را بر سرچوب نهادند و در برابر عمارت پارلمان به نمایش گذاشتند. پادشاه امید داشت که با گذشت زمان همه کارها بر مدار سابق باز گردد. اما او در اشتباه بود.

مناسبات سرمایه‌داری در تمام رشته‌های اقتصاد همچنان توسعه می‌یافت. محصور کردن اراضی و بی زمین ساختن دهقانان با آهنک سربمی بیش می‌رفت، و صنعت پیروزی‌های عظیمی کسب می‌کرد.

ثروت هنگفتی از مستعمرات غارت میشد. تنها تجارت با هند شرقی سالانه بیش از شصدهزار پوند استرلینگ^۲ در آمد داشت. تجارت برده بمقیاس وسیعی صورت می‌گرفت جزایر

1 - Charles II Stuart

2 - Pound Sterling

جامائیکا، که از اسپانیا گرفته شده بود به بازار جهانی غلام مبدل گردیده بود و بردگان را برای فروش و انتقال به سایر جزایر هند غربی و آمریکا بآنجا می‌آوردند. در جزایر جامائیکا نیز غلامان را در کشت نیشکر استثمار می‌کردند. در سال ۱۶۶۱ کمپانی سلطنتی آفریقایی که به صدور اسیران سیاه به جزایر آنتیل اختصاص داشت تاسیس یافت. پس از صد سال از برکت تجارت غلام شهر لیورپول^۱ رونق یافت. این تجارت شرم‌آور لیورپول را به یکی از غنی‌ترین شهرهای انگلستان مبدل ساخت.

با اینهمه چارلز دوم کمتر در فکر منافع بورژوازی بود و بیشتر به سرکردگان فتودالی مرتجع دربار نزدیک بود. وی پس از سالهای جنگ داخلی ورژیم سخت پروتکتورات املاک خود را از دست داده بود و اینک شتاب داشت که از دست‌داده را بازستاند. در باراز سر بازگیری و تهیه تدارکات ارتش بعنوان مرمجدیدی برای کسب سریع ثروت استفاده می‌کرد. در میان بورژوازی ناراضانی از سیاست شاه و اشراف درباری توسعه یافت.

سیاست خارجی

سیاست خارجی چارلز دوم به خصوص ایجاد نارضایتی کرد. او پس از چهارده سال ولگردی در هلند و فرانسه و گدائی صدقه از حکومت‌های بیگانه به انگلستان بازگشته بود. تازه در این زمان نیز از فرانسه

اغانه میگرفت و در عین حال که پادشاه انگلستان بوده چنان افسار فرانسه را برگردن داشت. در این هنگام فرانسه با سقوط اسپانیا به مقتدرترین حکومت اروپا تبدیل شده بود. چارلز دوم که از لوئی چهاردهم صفت‌هاگفتی گرفته بود موافقت کرد که از صدور کالاهای انگلیسی به بازارهای فرانسه جلوگیری کند. سپس دو نکرک را، که کلیدی با محسوب میشد و کرامول آنرا از جنگ اسپانیا بدر آورده بود، به فرانسه فروخت. بقول بنیانگذار سوسیالیسم علمی، استوارت-تام صنایع و تجارت انگلستان را به نفع خود و به نفع اشراف درباری به فرانسه فروختند.

اپوزیسیون پارلمانی

پارلمان و سیتی لندن به این امید به شاه پول میدادند که شاه از آنان حرف شنوی داشته باشد، اما استوارت‌ها این امید را بر باد دادند. زندگی مسرفانه درباری، کوشش در راه استقرار مجدد استبداد قبل از انقلاب و سیاست خارجی آنان نارضایتی شدیدی را موجب شد، و جناح مخالف نیرومندی در پارلمان بوجود آمد.

پارلمان برای تحکیم وضع خویش در برابر خودسری حکومت شاه در سال ۱۶۷۹ قانون مخصوصی درباره حقوق شخصی افراد انگلیس بنام هابیس کورپوس آکت^۲ تصویب کرد. بموجب قانون جدید هر فرد انگلیسی حق داشت که رسیدگی فوری کار خود را از محکمه بخواهد یا آزادی خود را در قبال وثیقه و یا ضمانت طلب کند. این قانون خودسری حکومت را محدود می‌کرد. اما پارلمان حق داشت که بویژه در مبارزه با جنبش‌های انقلابی موقتاً اجرای قانون را معلق بگذارد.

در جریان مبارزه چارلز با پارلمان دو حزب سیاسی - توری^۱ و ویگ^۲ - تشکیل شد . زمینداران که در راه حفظ سلطنت مطلقه میکوشیدند در حزب توری اجتماع کردند . روحانیت انگلستان نیز که از پادشاه بعنوان رهبر کلیسای انگلیکان تبعیت میکرد به این حزب تعلق داشت . حزب ویگها نماینده پورژوازی و آریستوکراسی جدید ارضی بود . اینان افزایش قدرت پارلمان و محدودیت سلطه شامرا طلب میکردند .

انقلاب سال ۱۶۸۸

پس از مرگ چارلز دوم (۱۶۸۵) برادر او جیمز دوم^۳ که مردی کودن و کوتاه فکر و کاتولیکی متعصب بود به سلطنت برآمد . او یگراست در راه استقرار مجدد خود کامگی و کاتولیسیسم در انگلستان قدم گذاشت . این امر حتی توریها را نگران ساخت . اسقفان انگلیکان و روحانیان عایدی و موقعیت خود را در خطر احساس کردند . اشراف از این بیم داشتند که مبادا صوامع کاتولیکی دوباره بر سر کار آیند و کشیشان زمینهایی را که هائری هشتم مصادره کرده بود بازستانند . در ژوئن سال ۱۶۸۸ توریها و ویگها بر آن شدند که پادشاه مناسبتی را بتخت بنشانند . قسره بنام نشتاتودر هلند و ویلیام دوراژ (فرزند فعال انقلاب بیبا) افتاد . از او خواستند که مسلحانه در کار انگلستان مداخله کند . او در نوامبر بدون برخورد با هیچگونه مقاومتی در انگلستان پیاده شد . ارتش ، جیمز را رها کرد و او به فرانسه گریخت .

ویلیام دوراژ (ویلیام سوم) را در هنگام جلوس بر تخت مجبور کردند که اعلامیه حقوق را برسمیت بشناسد . این اعلامیه یکبار دیگر حق مخصوص پارلمان را در مورد وضع مالیات ، آزادی گفتار اعضای پارلمان و حق تسلیم آزادانه عرضحال به آن را بطور قطع اعلام داشت ، سربازگیری و نگاهداری ارتش در صلاحیت انحصاری پارلمان نهاده شد .

چندی بعد (در سال ۱۷۰۱) قانون جانشینی سلطنت Act of settlement تصویب شد . بموجب این قانون تاج و تخت انگلستان میبایست به امیری اهمیت دولت کوچک آلمانی هانور^۴ که با سلسله استوارتها خویشی دوری داشت ، انتقال مییافت . به این ترتیب حوادث سال ۱۶۸۸ نظام پارلمانی پورژوازی انگلستان را استحکام بخشید .

سیاست پارلمان

پس از انقلاب سال ۱۶۸۸ پادشاه تابع پارلمان بود و نمیتوانست سیاست مستقلی بکاربرد . بخصوص پس از آنکه تخت و تاج انگلستان بموجب قانون جانشینی به خاندان هانور انتقال یافت (از سال ۱۷۱۴) قدرت پارلمان استوار شد . شاهزادگان خرده پای زرمانی که هیچگونه بستگی به انگلستان نداشتند خود را در کشوری که بایستی پادشاه باشند بیگانه احساس میکردند . جرج اول^۵ نخستین پادشاه خاندان هانور حتی با زبان انگلیسی آشنائی نداشت و فقط بوسیله مترجم با وزیران خود صحبت میکرد . قدرت تماماً به پارلمان انتقال یافت .

1 - Tory 2 - Whig 3 - James II 4 - Hanovre
5 - George I

در پارلمان برتری با حزب ویگها بود و با استثنای دوران‌های کوتاهی تا سال ۱۷۶۰ این حزب حکومت را در اختیار داشت.

حزب ویگها ثروتمندترین زمینداران انگلستان، عمده‌ترین بازرگانان و بانکداران را در بر می‌گرفت. امکانات پولی و نفوذ این حزب بسیار عظیم بود و از تمام امکانات برای استقرار الیگارشی پارلمانی استفاده می‌کرد، و به این منظور قبل از همه سیستم پارلمانی را مورد استفاده قرارداد. در انگلستان یک ترتیب قدیمی انتخاباتی وجود داشت، از هر دو کرسی و از هر شهری که پادشاه به آن حق داده بود دو نماینده به پارلمان اعزام میشد. از شهرهای بسیاری که از دیرباز از این حق استفاده می‌کردند، برخی مضمحل شده بودند. در یکی از این شهرها فقط پنج خانوار باقیمانده بود و مهندادو نماینده برای پارلمان انتخاب می‌کرد در حالیکه مراکز صنعتی مهم جدیدی مانند منچستر حق انتخاب نماینده برای پارلمان نداشتند. شهرهای کوچک بکلی به ملاکین اراضی اطراف خود وابسته بودند. چند خانواده مالدار ویگ بر قسمت اعظم این ویرانه‌های کوچک فرمانروائی داشتند.

ویگها آشکارا انتخاب کنندگان را می‌خریدند. رأی دادن به انتخاب ویگها سودمندتر بود چرا که پولدارتر بودند. هنگام انتخابات نامزدهای پارلمان به مردم وعده‌ها میدادند و پول‌ها پخش می‌کردند. انتخاب کنندگان را بخرج خود به محل انتخاب می‌بردند و آنان را در مهمانسراها ضیافت میدادند.

شیوه خرید رأی به پارلمان نیز راه یافت. وزیران اعضاء پارلمان را می‌خریدند، به آنان کمک مالی میدادند و مشاغل سودآوری واگذار می‌کردند تا خود بتوانند بدون انجام هیچ کاری حقوق‌های هنگفتی در یافت دارند. وزیران بنوبه خود از بازرگانان، بانکداران و کمپانیهای مستعمراتی و تجارتي رشوه‌های کلان می‌گرفتند.

از آغاز قرن هجدهم قرار بر این شد که پادشاه وزیران را از اعضای حزبی برگزیند که در پارلمان اکثریت داشته باشد. اینک دیگر هیئت وزیران از اعضای یک حزب تشکیل میشود.

قدرت عظیمی در دست هیئت دولت و بخصوص رئیس آن، نخست‌وزیر، متمرکز می‌گردد.

پارلمان با هرگونه تغییری در شیوه انتخابات، که در آن الیگارشی پارلمانی برقرار بود، پشت مخالفت می‌ورزید. به مجلس عوام اختیارات وسیعی داده شد و یک دوره هفت ساله برای آن در نظر گرفته شد که اجازه میداد فقط هر هفت سال یکبار انتخابات انجام گیرد. قانونی وضع شد که بموجب آن نامزدهای پارلمان میبایست ثروت کلانی داشته باشند (حداقل شصصد پوند سترلینگ در آمد سالانه). پارلمان برای ثروتمند کردن بی‌پروای زمینداران، بازرگانان و بانکداران بحساب زحمتکشان از حق خود استفاده می‌کرد.

در انگلستان سیاست خارجی فعالی بنفع محافل بازرگانی در کار بود. بلافاصله پس از انقلاب سال ۱۶۶۸ جنگ با فرانسه - رقیب مهم مستعمراتی و تجارتي انگلستان - آغاز شد انگلستان در تمام

سیاست
استعماری

ائتلاف‌هایی که علیه فرانسه صورت می‌گرفت فعلاً نه شرکت می‌کرد و بر سروراثت اسپانیا به موفقیت‌هایی نائل آمد.

انگلستان بموجب قرارداد صلح اوترخت با فرانسه (۱۷۱۳) جبل الطارق و حق عبور آزاد در دریای مدیترانه را بدست آورد. و به علاوه نواحی وسیعی از آمریکا واقع در خلیج هودسن^۱ دست انداخت و حق تجارت با مستعمرات اسپانیا و آسینتو^۲ را کسب کرد.

هنگام جنگ هفت ساله (۱۷۵۶ تا ۱۷۶۳) انگلستان نزاع با فرانسه را در شمال آمریکا تجدید کرد و کانادا^۳ را از فرانسه و فلوریدا^۴ را از اسپانیا گرفت.

انگلستان تقریباً بکلی فرانسه را از هندوستان بیرون راند. به این شکل در اواسط قرن هیجدهم انگلستان بر فرانسه برتری یافت و سرانجام به نیرومندترین قدرت استعماری مبدل شد.

انگلیسها برای توسعه متصرفات مستعمراتی خود در جستجوی سرزمین‌هایی برآمدند که تا آن زمان برای اروپائیان ناشناخته بود. اینان به اکتشافات دریا نورد انگلیسی جیمز کوک^۴ (۱۷۲۸ تا ۱۷۷۹) می‌بالیدند. او در خانواده‌ای از دهقانان تهیدست بدنیا آمد. از کودکی در یک کشتی بازرگانی به جانشینی پرداخت. کوک از برکت سجایای خویش سرعت پیشرفت کرد و در سال ۱۷۶۸ فرمانده یک کشتی جنگی شد که مأموریت داشت جزایر اقیانوس آرام را کشف کند. کوک طی ده سال سه مسافرت انجام داد و ضمن آن اقیانوس آرام را از جنوب بشمال مورد بررسی قرار داد. او صدها جزیره را، که تا آن زمان برای اروپائیان ناشناخته مانده بود، کشف کرد، بر سواحل استرالیا دست یافت و این قاره را مستملکه انگلستان اعلام کرد. در سال ۱۷۷۹ کوک طی زرد خوردی با اهالی جزایر هائی بقتل رسید.

بانک‌ها
بانکداران سودهای کلانی کسب می‌کردند. آنان از انقلاب ۱۶۸۸ حمایت کردند و به حکومت وام‌های سنگینی پرداختند. کار اصلی بانک‌ها اینک دیگر اعطای اعتبار به دولت و قرض دادن به او شده بود. قرض‌های دولت همواره افزایش می‌یافت. بانکداران در ازای قرض‌هایی که بدولت میدادند بهره‌های هنگفتی دریافت می‌داشتند و پرداخت این بهره‌ها به گرده مالیات دهندگان بار میشد و به این ترتیب افزایش مالیات سبب افزایش تمکن بانکداران می‌گردید. مهم‌ترین بانک، که در سال ۱۶۹۴ تأسیس شده بود، بانک انگلستان بود.

ملاکین بزرگ، بازرگانان، صاحبان صنایع و بانکداران به حساب غارت مستعمرات و استثمار خشن زحمتکشان زندگی می‌کردند. جنگ‌هایی که رخ میداد به افزایش مالیات‌ها و بالا رفتن سریع میزان قرض‌های دولت منجر می‌گردید. پرداخت بهره‌های هنگفت این وام‌ها بر میزان مالیات‌ها بیش از پیش می‌افزود و حال و روز زحمتکشان وخیم و وخیم‌تر میشد.

تحلیل رفتن
دهقانان

دهقانان طی قرن هیجدهم خانه خراب شدند و بتحلیل رفتند. باید دانست که در پایان قرن هفدهم عده دهقانان بسیار زیاد بود. پارامان از طریق صدوره قوانین حصارکشی و با توسل به زور دهقانان را به خانه خرابی و بی‌زمینی سوق میداد. این قوانین اجرای تعیین حدود عمومی و حصارکشی اراضی هر یک از روستاها را مقرر میداشت. دهقانان موظف بودند بجای زمینهای خود در مزارع مشاع قطعه زمین جداگانه محصور دریافت دارند. این حصارکشی‌های پارامانی، بنفع ملاکین و روحانیان انجام میگرفت که قطعات بزرگی از زمین دریافت میکردند. دهقانان را به انجام مختلف فریب میدادند، اراضی مرغوب را از آنان میگرفتند و تمام مخارج حصارکشی را بآنان تحمیل میکردند و دهقانان کوچک را بآسانی از زمین میراندند. دهقانان خانه خراب میشدند و به پرولتاریای بی‌زمین تبدیل مییافتند صنعتکاران کوچک نیز در زیر فشار مانوفاکتورهای بزرگ از صحنه خارج میشدند و روبه‌خانه خرابی میرفتند.

از راه غارت مستعمرات، برده‌فروشی، افزایش وام‌های دولتی و استثمار کارگران در مانوفاکتورها - در انگلستان سرمایه‌های بزرگی بوجود آمد. پیدایش این سرمایه‌های بزرگ با غارت و خسانه خرابی دهقانان و صاحبان حرف و تبدیل آنان به پرولتاریا همراه بود. بنیانگذار سوسیالیسم علمی جریان رشد سرمایه و تشکیل پرولتاریا را تراکم اولیه سرمایه Accumulation initiale du capital مینامد. جریان تراکم اولیه، که در انگلستان به سرعت هر چه تمام‌تر انجام گرفت، در سایر کشورهای اروپا نیز بوجود آمد.



فصل سی و هشتم

هندوستان و چین در قرن‌های شانزدهم تا هیجدهم

در قرن شانزدهم تا هیجدهم اروپا از لحاظ تکامل علوم و فنون کشورهای مشرق‌زمین را پشت‌سر نهاد و اینک دیگر پیش‌رفته‌ترین منطقه جهان بشمار میرفت. دولت‌های اروپائی از برتری تکنیکی خود برای غارت و تصرف کشورهای جدید و تبدیل آنان به مستعمره خویش استفاده میکردند. هندوستان با غنائم فریبنده خود بیش از همه اروپائیان را جلب میکرد. بر قزاقها، هلندیها، انگلیسیها و فرانسویان هندوستان را میجاییدند، سکنه آنرا غارت میکردند و برای چپاولگری بعدی خویش نقاط اتکائی بچنگ میآوردند. لاشخوران استعمارگر بر سر هند در میان خود نزاعی وحشیانه داشتند، تا اینکه سرانجام در قرن هیجدهم انگلستان بر دیگران چیره شد.

کشورهای خاور دور (چین، ژاپون و کره) در پاسخ لاشخواری و فریب و جاسوسی بازرگانان و مسیونرهای اروپائی آنها را بیرون راندند و مرزهای خود را برویشان بستند.

۱ - هند در قرن‌های شانزدهم تا هیجدهم

یورش‌های تیمور (۱۳۹۸ تا ۱۳۹۹) در شمال هند ویرانی‌های دهشتناکی بجای گذاشت. بسیاری از شهرها بکلی ویران شد. بهترین صنعتکاران را به سمرقند فرستادند. تأسیسات آبیاری همگی خراب شد، اقتصاد روستائی و تجارت به انحطاط گرائید. بهترین نقاط، جنوب کشور بود که از هجوم سپاهیان تیمور در امان ماند. بازرگانان هندی و عرب از طریق

بازرگانی هند
در قرن‌های
شانزدهم و هیجدهم

تاریخ قرون وسطی

دریا آدویه و پارچه‌های ظریف نخی به مصر می‌آوردند و تاجران ویزی این کالاها را از آنجا به اروپا حمل می‌کردند. جنوب هند واسطه تجارت میان غرب و خاور دور بود. کشتی‌های چین با بار ابریشم و چینی، وسفاین مالایا با آدویه اندونزی به هند وارد می‌شدند. کشف راه دریائی به هند که آفریقا را دور می‌زد، و پرتغالیها (۱۴۹۸) بدان پی برده بودند، ضربت سختی باین تجارت وارد آورد. پرتغالیها ناتوان‌تر از آن بودند که هند را تصرف کنند. آنها فقط نقاط پراکنده‌ای در سواحل هند اشغال کردند و در آنجا مواضع مستحکمی برای خود برپا ساختند. دزدان دریائی پرتغال از این کانون‌های جنگی به کشتی‌های عرب و هندی دستبرد می‌زدند، کالاهای گرانبه‌ای را به‌قیمت می‌بردند و کشتی‌ها را با سر نشینانش غرق می‌کردند و یا اسیران را با گوش و دماغ بریده‌ها می‌ساختند. این تیره بختان میبایست این خبر را در اکناف مشرق‌زمین بپراکنند که انحصار گران پرتغالی تجارت دریائی میان هند و اروپا را با تمام وسایل به ویرانی تهدید می‌کنند. در آغاز قرن هفدهم پرتغالیها ناچار شدند از انحصار طلبی خود دست بردارند زیرا اشغالگران دیگری - انگلیس‌ها و هلندی‌ها - آنها را از میدان بدر کردند.

در سال ۱۵۲۶ شاهزاده بابر از طریق گذرگاه‌های کوهستانی

امپراتوری
مغولهای بزرگ

افغانستان از آسیای میانه به هندوستان هجوم آورد. بیست هزار سپاهی، که در جنگ آبدیده شده بود، نیز همراه او بود. امیران

هندی نتوانستند با یکدیگر متحد شوند و در برابر مقاومت ورزند و از این‌رو او در زمانی کوتاه قسمت عمده شمال هند را بزریر فرمان خود کشید. بابر فرمانروائی باتدبیر و دوراندیش بود. او به کشمکشهای فتودالی، که هند از آن رنج فراوان میبرد، پایان داد و به حمایت بازرگانی بسترخاست.

دولتی که بوسیله او تأسیس یافت از طرف اروپائیان بنام امپراتوری مغول بزرگ Empire des Rands Mongols خوانده شده است (بابر خود را جانشین دولتهای مغولی چنگیز خان و تیمور میدانست).

امپراتوری مغول در زمان اعقاب بابر پیوسته متصرفات خود را بسط میداد. این امپراتوری در پایان قرن هفدهم تقریباً تمام هند را، بملاوه جنوبی‌ترین منتهایالیه شبه جزیره و شرق افغانستان دربر می‌گرفت.

امپراتوری مغولها در زمان حکومت اکبر (۱۵۵۵ تا ۱۶۰۵) به عالیترین درجه شکفتگی خود رسید. اکبر میکوشید سکنه بومی هند

اکبر

را بطرف خود متمایل سازد. او علاوه بر فاتحان مسلمان، فتودالهای هندی را نیز بخود جلب کرد و هرگونه پیگردهای مذهبی هندوان را از میان برداشت. او مخصوصاً به حفظ و نگهداری شبکه آبیاری هند که از نظر کشت اراضی آن کشور اهمیتی عظیم داشت توجه زیادی کرد.

وحدت هندوستان تحت لوای مغولان بزرگ به رشد تجارت و حرف در آن کشور منجر گردید.

منسوجات هندی به اروپا صادر میشد. اسم هندی این پارچه‌ها (موسلین^۱، جلواری^۲، تافته^۳) در زبانهای اروپائی تا کنون زنده مانده است. بانوان درباری پایتخت‌های اروپا با موسلین‌های ظریف هندی جلوه فروشی میکردند. هندوستان در زمان مغولان به عمارات عظیم و با شکوهی مزین گردید که بر سربنای آن‌ها ده‌ها هزار دهقان و پیشه‌ور آواره شدند.

ولی وحدت هندوستان تنها يك امر ظاهری بود. کمون‌های روستائی جداگانه بایکدیگر چندان ارتباطی نداشتند. مغولها نواحی مختلف هندوستان را بدست فرمانداران خود سپرده بودند و آنان نیز فقط به جمع‌آوری مال میانداشیدند و در فکر آن بودند که قلمرو مأموریت خویش را برای خود و اعقابشان نگاهدارند. شکوه و جلال خیره‌کننده مغولان بزرگ و فرمانداران آنان از زحمات طاقت‌فرسای دهقانان و پیشه‌وران هند مایه میگرفت. بیش از نیمی از محصول دهقانان بصورت مالیات از چنگ آنان بدر می‌رفت. گذشته از آن مأموران دریافت مالیات نیز بیرحمانه آنان را غارت میکردند. دهقانان همچنین برای ساختمان بناها، احداث جاده‌ها و نگاهداری نه‌های آبیاری عوارض سنگینی میپرداختند.

اکبر طلب کرد بجای مالیات جنسی، که قبلاً معمول بود، مالیات نقدی وصول گردد. این امر برای دهقانان بیش از پیش کمر شکن بود چه اینان که برای پرداخت مالیات پول در دست نداشتند ناچار میشدند از رباخواران وام بگیرند و بصورت بدهکار دائمی آنان در آیند. فرار دهقانان از روستاها آغاز گردید. نواحی حاصلخیز هند به جنگل تبدیل یافت. راهزنان بر راهها مسلط شدند. شورشهای دهقانی درگیر شد. درآمد مغولها کاهش یافت و فرمانداران دیگر حاضر نبودند آنان را در عایدات خود سهم کنند و میکوشیدند از امپراتوری جدا شوند و بصورت حکومت مستقلی در آیند.

آخرین تلاش برای تقویت امپراتوری مغولها در زمان امپراتور اورنگ‌زیب (۱۶۵۸ تا ۱۷۰۷) بعمل آمد. اورنگ‌زیب برخلاف

اکبر بر مسلمانان هند تکیه کرد و هندوان را مورد تعقیب قرار داد. او از راه غارت ثروت معبد‌های هندی خزانه خود را انباشت و زمینهای متعلق به این معابد را به مسلمانان واگذار کرد. وی همچنین به اشراف مسلمان اجازه داد که از پرداخت بدهی خود به هندوها سرباززنند. او به اقدامات خشنی دست زد تا دهقانان را به پرداخت مالیات مجبور سازد. در قبال عدم پرداخت مالیات مجازات سفاکانه اهر کردن با اهر چوبی معمول بود. اورنگ‌زیب بنفع فئودال‌های مسلمان سیاست اشغال‌کراه و وسیعی را دنبال میکرد. او پس از يك جنگ طولانی موفق شد هندوستان جنوبی را تصاحب کند. ولی این جنگ‌ها به منابع مالی عظیمی نیاز داشت و سرانجام به انهدام امپراتوری مغولان بزرگ منجر گردید.

قبایل مارات^۴ در غرب دکن بضد مغولان برخاستند. دهقانان و ملاکین خرده‌پای مارات بضد مغولان بزرگ و اشراف مسلمان جنگ مذهبی هندورا اعلام کردند. رهبر شجاع و با استعداد

تاریخ قرون وسطی

آنان- شیواجی^۱ - از گروههای پارتیزانی ارتش نیرومندی بوجود آورد که پیزومندان به- سپاهیان اورنگزیب میجنگید . فرمانداران امپراتور به سلطه مغولان بزرگ کمترین علاقه‌ای نداشتند و تنها درغم املاک و دارائی خود بودند . در سالهای واپسین حکومت اورنگزیب دوات او در آستانه تجزیه کامل قرار داشت .

پس از مرگ وی امپراتوری مغولان که بوسیله بابر تأسیس یافته بود ، وجودیت خود را از دست داد ، ولی فرمانروایان دهلی عنوان پرمطراق مغولان بزرگ را همچنان برای خود تا مدتها نگاه داشتند .

هندوستان که بیک سلسله نواحی فئودالی تجزیه شده و در اثر جنگ میان فئودالها و دهقانان انحطاط یافته بود برای قدرتهای اروپائی - فرانسه و انگلیس - بصورت غنیمت سهل‌الحصولی درآمده بود . کمپانیهای فرانسوی و انگلیسی هند شرقی از خود دارای ارتش و قلاع جنگی بودند . حق ضرب سکه ، اعلام جنگ و انعقاد قرارداد داشتند . آنان در هندوستان پایگاههایی را اشغال کردند ، بازرگانی را بدست گرفتند و بمنظور مطیع ساختن فئودالهای هندی در کشمکشهای آنان مداخله میکردند . انگلیسها شهر مدرس^۲ و فرانسویان پوندی شری^۳ را مرکز قلمرو خویش در هندوستان قرار دادند .

انگلیسها و
فرانسویها
درهند

انگلستان و فرانسه بر سر هندوستان مدام با یکدیگر میجنگیدند . زمانی کوتاه فرانسویان بر انگلیسها چیره شدند و حتی مدرس را تصرف کردند (۱۷۴۴) ولی دیری نگذشت که برتری با انگلستان ، که حریفی قوی تر و ثروتمندتر بود ، شد . در جنگ هفت ساله (۱۷۵۶ تا ۱۷۶۳) فرانسویان قسمت عمده متصرفات خود را در هندوستان از دست دادند . کمپانی انگلیسی هند شرقی که حریف عمده خود را از پا در آورده بود به منقاد ساختن هندوستان ، با توازن تجزیه شده ادامه داد .

۲ - چین در قرن هفدهم و هیجدهم

کشفیات بزرگ جغرافیائی سر آغاز مناسبات منظم اروپا و چین محسوب میشود . پیش از همه سروکله پرتغالیها در کرانه‌های چین پدیدار گردید . اینان پس از کوششهایی چند برای نخستین بار سال ۱۵۱۶ در چین پیاده شدند . از این پس رفت و آمد آنها به چین افزایش یافت و با کانتون واقع در جنوب آن کشور روابط بازرگانی برقرار ساختند . پرتغالیها که در اشتیاق تأسیس پایگاه تجارتی در چین بودند در سال ۱۵۵۷ ماکائو را اشغال کردند که از همان زمان به مستعمره آنان مبدل شد . پس از آن هلندیها آمدند ، و بعد نوبت به انگلیسها و فرانسویها رسید . اروپائیان بمنظور

نخستین مناسبات
چین و اروپا

فصل سی و هشتم

۲۹۱

استقرار رابطه با چین سفیران خود را به یکن اعزام میداشتند و هدایای گرانبهایی برای امپراتور آن میفرستادند. ولی تجارت آنها بطور عمده در بندرهای جنوبی انجام میگرفت و از آنجا جای و ابریشم و چینی صادر میکردند.

از پایان قرن شانزدهم در سرزمین جنوبی منچوری قبایل منچورفته رفته نیرو گرفتند. آنان با یکدیگر متحد شدند، ارتش نیرومندی بوجود آوردند و دولتی تأسیس کردند. در آغاز قرن هفدهم منچوها بر ضد همسایه خود، چین، دست به تهاجماتی زدند. ارتش آنان مرکب از هشت واحد که هر کدام پرچم مخصوص داشتند بود و ه ارتش هشت پرچم، نامیده میشد. این ارتش روز بروز توسعه مییافت. سرکرده نظامی منچوری بر خود عنوان امپراتوری گذاشت، و بسیاری از قبایل مجاور فرمان او را گردن نهادند. منچوها به اردو کشی ضد کره دست زدند، به پایتخت آن کشور رسیدند و پادشاه کره را مجبور کردند خراجگزار منچوها شود. و بدنبال این وقایع جنگ با چین را آغاز کردند.

منچوری

در این زمان در چین جنبش بزرگ خلق در جریان بود. شورشیان که ارتش بزرگی گرد آورده بودند بسوی پایتخت - پکن (بی پین) - رو آور شدند. در سال ۱۶۴۴ پس از جنگ خونینی قیام کنندگان پایتخت را تصرف کردند و آخرین امپراتور امپراتوری مینگ را از آنجا راندند. آنگاه فتووالهای چین که خود از سرکوب شورشیان عجز داشتند منچوها را بکمک فراخواندند. ارتش منچوها پایتخت را از دست قیام کنندگان بدر آورد و قیام راسرکوب کرد. ولی منچوها که وضع خود را در پکن مستحکم ساخته بودند دیگر در اندیشه بازگشت نبودند. ایشان پکن را پایتخت خویش قرار دادند و اعلام کردند که امپراتوری مینگ سرنگون شده و بجای آن امپراتوری آنها تأسیس یافته است. منچوها امپراتوری خود را دای تسین^۱ یعنی نسین بزرگ خواندند. باین ترتیب در سال ۱۶۴۴ امپراتوری نوینی در چین بنیان گرفت. منچوها سلطه خود را بر سراسر چین بسط دادند، بسیاری از فتووالهای چینی را خراب کردند و آنان را به بستهای مهمی گماردند. اینک دیگر سرکردگان جنگی منچو امپرو شاعران شده بودند. آنها - ایران چینی را برده میساختند و بزمینهای دهقانان چین دست میانداختند و آنرا به ملات خصوصی خویش تبدیل میکردند. خلق چین از قلدوران تازه نفرت داشت و همواره ضد آنان توطئه میکرد و شورش ترتیب میداد. ولی با اینهمه به سرنگون ساختن قدرت منچوها نوفق نمییافت. این قدرت بالاخره در سال ۱۹۱۲ سرنگون شد.

توسعه چین

جنگجویان منچو نه تنها چین را گشودند بلکه کشورهای مجاور را نیز به آن ملحق ساختند. برخی از قبایل مجاور که قدرت منچوها را احساس میکردند خود به اطاعت از سلطه آنان گردن نهادند. مغولهای جنوبی که سراطاعات در برابر منچوها ورود آوردند از آن زمان بمناسبت اینکه جزئی از امپراتوری شدند قلمروشان نام مغولستان داخلی بنحود گرفت. مغولهای شمالی متقار منچوها نشدند و کشورشان مغولستان

خارجی نامیده شد. منچوها این کشور را در پایان قرن هفدهم پس از يك جنگ طولانی مطیع خود ساختند و در قرن هیجدهم قسمت اعظم امیرنشین‌های غرب چین را - جونتاریا و کاشغر^۱ که اکنون ناحیه سین کیانگ^۲ چین را تشکیل میدهد - به قید اطاعت خود درآوردند. امیرنشین‌های هندوچینی - آنام^۳ و برمه^۴ خراجگزار منچوها شدند و بآنان باج میپرداختند.

در میان امپراتوران منچو کانسی^۵ که شصت سال (۱۶۶۲ تا ۱۷۲۲)

کانگ - سی

سلطنت کرد شهرتی خاص دارد. او انسانی خردمند و با فرهنگ بود. به استقرار رابطه با اروپائیان اقدام کرد. دانشمندان و مبعوضان اروپائی را به نزدیک خود آورد و بآنان دستور داد تا بهترین کتابهای اروپائی را درباره فیزیک، طب و ریاضیات بزبان منچو ترجمه کنند. کانگسی به اروپائیان اجازه داد تا آزادانه به تجارت پردازند و تمام بنادر را بروی آنان باز کرد.

مناسبات

روسیه و چین

نخستین مناسبات روسیه با چین در ابتدای قرن هفدهم برقرار شد. پس از تصرف سیبری تزارهای روسیه برای عقد دوستی با دولت بزرگ همسایه سفیرانی به چین اعزام میداشتند. بازرگانان روس به مبادلات تجارتي مرزی با چینیان دست زدند. در همین زمان سپاهیان روس در حالیکه فتوحات خود را در سیبری ادامه میدادند در سالهای ۱۶۴۵ تا ۱۶۵۰ به رودخانه آمور^۶ رسیدند. در آن هنگام این منطقه سرزمینی متروک بود که قبایل وحشی در آن میزیستند. روسها سراسر منطقه شمال رود آمور را فتح کردند و قلاع خود را در آنجا برپا داشتند. اما امپراتوران منچو که امپراتوری خود را به حساب مناطق متروک شمال گسترش میدادند در همین جا به فتوحاتی نایل آمدند. کانگسی نیز میخواست که بر رودخانه آمور و نواحی متصل بآن جنگ بیاورند و همین منظور سپاه خود را بآنجا اعزام داشت. در اواسط قرن هفدهم میان سپاهیان روس و منچو تصادمی روی داد.

آنگاه فرستاده روس به نزد کانگسی اعزام شد که عقد صلح ببندد و دوستی برقرار سازد. پس از مدتها مذاکره سفیر روس در نرچینگ^۷ بسال ۱۶۸۹ نخستین قرارداد مرزی و بازرگانی چین و روسیه را نوشت. سفیر روسیه که میل نداشت با همسایگان به جدل پردازد قلمرو آمور را به کانسی واگذار کرد و فقط در سال ۱۸۵۸ بود که این منطقه به روسیه بازگشت داده شد. از زمان معاهده نرچینگ میان چین و روسیه دوستی آغاز شد و تجارت پر رونقی برپا افتاد. اما روسها با زبان چینی، وچینیها و منچوها با زبان روسی آشنائی نداشتند و این امر روابط دو کشور را مشکل میساخت. پتراول عده‌ای از روسها را برای آموختن زبان چینی به پکن فرستاد. از آن زمان هرچه روسها چین را بیشتر میشناختند، بیشتر باین کشور رومی آوردند و بازم معاهدات دولتی چندی منعقد شد.

1 - Dgungoria

2 - Sin Kiang

3 - Annam

4 - Birma

5 - Kang - Hsi

6 - Amur

7 - Nerching

چین
بازرگانی‌های بسته

در این میان اروپائیان بیش از پیش از راه بندرهای جنوبی به چین روی آوردند. در بنادر جنوب هاندیها، پرتغالیها، اسپانیاییها، انگلیسها و فرانسویان تجارت میکردند. اروپائیان در حالیکه دستشان در تجارت کاملاً باز بود بفارت مشغول شدند. یک بازرگان پرتغالی به مقبره هفده امپراطور دستبرد زد. بازرگانان اروپائی که شادان باغنایم پرارزش چین باز میگشتند از هیچ کاری روی نمیکردانند. دست بفارت میزدند، بازرگانان چینی را فریب میدادند و به مردم چین اهانت روا میداشتند. اروپائیان بر سر منافع، مدام بر سر و کله یکدیگر میکوبیدند. به مأموران چینی رشوه میدادند که آنانرا بخاطر جنایات گوناگونشان تعقیب نکنند. میسوینرهای اروپائی نیز رفتاری بهتر از این نداشتند. اینان در حالیکه مسیحیت را تبلیغ میکردند به تجارت و غارت نیز اشتغال داشتند. علاوه بر این از آنجا که با طرح مواعظ خود نفوذ در شهرها و روستاها برای آنان آسانتر بود بفتح دولتهای اروپائی نیز جاسوسی میکردند.

اینها همه خلق و حکومت چین را به ضد اروپائیان برانگیخت. چینیان تجارت خود را با آنان محدود کردند و بالاخره در سال ۱۷۵۷ ورود اروپائیان را به تمام شهرها، به استثنای کانتون، ممنوع ساختند. حتی در این شهر نیز فقط به چندتن بازرگان اروپائی، که پروانه مخصوص داشتند، اجازه تجارت دادند. اروپائیان در کوی مخصوصی میزیستند و حق نداشتند که در سایر کوچه‌های شهر ظاهر شوند. حتی خانواده‌های بازرگانان اروپائی افزورود به کانتون ممنوع بودند. علیرغم تقاضاهای اروپائیان، چینی‌ها هیچ قرارداد تجارتنی با آنان منعقد نداشتند. حتی فعالیت‌های مذهبی نیز محدود شد.

اروپائیان که از این رفتار نسبت به بازرگانان و میسوینرهاشان خشمگین شده بودند چین را به «بی‌فرهنگی» و عدم تمایل به برقراری رابطه با فرهنگ اروپائی متهم کردند. در عین حال «بستن دروازه‌های چین بر رفتار گستاخانه بازرگانان و میسوینرهای اروپائی ساکن چین و سایر کشورهای آسیائی جوابی بود. چین می‌پنداشت که باین ترتیب از اسارت اروپائیان رهایی خواهد یافت. ژاپونیها و کره‌ایها نیز درست با «بستن دروازه‌ها» بود که اروپائیان را، که در آرزوی تصرف این کشورها بودند، به خود راه ندادند.

پایان کتاب

فهرست مندرجات

۷۶	۲ - چین در قرن دهم و یازدهم	صفحه	
۷۷	۳ - اقتصاد و روابط داخلی در چین	۴	مقدمه
	۴ - فرهنگ چین در عهد امپراتوران		
۷۷	تانگ و سونگ		
	بخش دوم		
۸۱	اروپا و آسیا در قرن یازدهم تا پانزدهم	۹	آغاز قرون وسطی
۸۲	فصل هشتم - جنگهای صلیبی	۱۰	فصل اول - امپراتوری روم غربی و بربرها
۸۲	۱ - اروپا در آستانه جنگهای صلیبی	۱۶	فصل دوم - حکومت فرانکها
۸۴	۲ - نخستین جنگ صلیبی	۱۶	۱ - حکومت فرانکها در عهد مرو و نژینها
۸۷	۳ - جنگهای صلیبی تکرار میشود	۱۹	۲ - حکومت فرانکها در سالهای اول
	فصل نهم - شهرها و تجارت در قرن دوازدهم	۲۱	فرمانروائی کارولنژیها
۹۱	و سیزدهم	۲۸	۳ - شارل کبیر
۹۱	۱ - اصناف و اتحادیههای صنفی	۲۸	فصل سوم - اروپا در قرن نهم تا یازدهم
۹۳	۲ - مبارزه شهرها با سنیورها	۳۰	۱ - سقوط امپراتوری شارل کبیر
۹۴	۳ - توسعه بازرگانی	۳۳	۲ - فرانسه در قرن نهم تا یازدهم
	فصل دهم - فرهنگ اروپای غربی در قرون	۳۶	۳ - انگلستان در قرن نهم تا یازدهم
۹۷	دوازدهم و سیزدهم	۴۰	۴ - ژرمانی و ایتالیا در قرن دهم و یازدهم
۹۷	۱ - فرهنگ بزرگزادگان و شهرنشینان	۴۰	۵ - اسلاوهای غربی در قرن نهم تا یازدهم
۹۹	۲ - مدارس و علوم		فصل چهارم - بیزانس، ایران و اسلاوهای
	فصل یازدهم - امپراتوری و حکومت باب در	۴۴	جنوبی
۱۰۵	قرن دوازدهم و سیزدهم		۱ - کوشش برای استقرار مجدد
	۱ - مبارزه امپراتوران و پاپها در قرن	۴۴	امپراتوری روم
۱۰۵	دوازدهم	۴۸	۲ - ایران و جنگ با بیزانس
۱۰۷	۲ - قدرت پاپها در قرن سیزدهم	۵۰	۳ - مهاجرت اسلاوها
۱۱۱	فصل دوازدهم - استیلای مغولان	۵۲	۴ - بیزانس در قرن هشتم و نهم
	فصل سیزدهم - فرانسه در قرن دوازدهم	۵۴	۵ - بیزانس در قرنها نهم تا یازدهم
۱۱۴	تا پانزدهم	۵۹	فصل پنجم - خلافت
	۱ - فرانسه در قرن دوازدهم و سیزدهم	۵۹	۱ - تشکیل خلافت عرب
۱۱۴	تحکیم قدرت سلطنت		۲ - خلافت بغداد و قرطبه (کوردوا)
۱۱۷	۲ - فیلیپ چهارم لوبل و پیدایش آناژنرو	۶۴	ترکها
		۶۹	فصل ششم - هندوستان در اوایل قرون وسطی
		۷۲	فصل هفتم - چین از قرن پنجم تا یازدهم
		۷۲	۱ - امپراتوری تانگ

فصل بیست و سوم - ایتالیا در قرن شانزدهم، ۱۸۵	۱ - تضاد طبقاتی در ایتالیا در قرن شانزدهم، ۱۸۵
۲ - سازمان سیاسی ایتالیا در قرن شانزدهم - ۱۸۶	جنگهای ایتالیا
۳ - فرهنگ ایتالیا در قرن شانزدهم، ۱۸۷	فصل بیست و چهارم - رفورم و جنگ دهقانی
در آلمان، ۱۹۰	۱ - آلمان در آغاز قرن شانزدهم، ۱۹۰
۲ - آغاز رفورم در آلمان، ۱۹۲	۳ - جنگ دهقانی، ۱۹۵
۴ - تحکیم جناح اعتدالی رفورم، ۱۹۷	فصل بیست و پنجم - رفورم و ارتجاع کاتولیکی، ۱۹۹
۱ - کلیسای کالونی، ۱۹۹	۲ - ارتجاع کاتولیکی و فرقه زروئیتها، ۲۰۰
فصل بیست و ششم - اسپانیا و انقلاب هلند، ۲۰۳	۱ - اسپانیا در قرن شانزدهم، ۲۰۳
۲ - انقلاب بیبا، ۲۰۵	۳ - هلند در قرن هفدهم، ۲۱۲
فصل بیست و هفتم - انگلستان در قرن شانزدهم، ۲۱۵	۱ - آغاز شکفتگی سرمایه‌داری انگلستان، ۲۱۵
۲ - حکومت مطلقه تیودورها، رفورم انگلستان، ۲۱۷	۳ - تجارت و سیاست خارجی انگلستان در قرن شانزدهم، ۲۱۸
۴ - فرهنگ انگلستان در قرن شانزدهم، ۲۱۹	فصل بیست و هشتم - فرانسه در قرن شانزدهم
و نیمه اول قرن هفدهم، ۲۲۲	۱ - فرانسه در نیمه اول قرن شانزدهم، ۲۲۲
۲ - جنگهای مذهبی در فرانسه، ۲۲۵	۳ - استقرار حکومت مطلقه در فرانسه، ۲۲۹
فصل بیست و نهم - جنگ سی ساله، ۲۳۲	۱ - آغاز جنگ، ۲۳۲
۲ - سیر جنگ، ۲۳۳	۳ - پایان جنگ، ۲۳۶
فصل سیام - لهستان، سوئد و ترکیه، ۲۳۸	۱ - حکومت لهستان در قرن هفدهم و هیجدهم، ۲۳۸
۲ - سوئد در قرن هفدهم تا هیجدهم، ۲۴۲	۳ - ترکیه در قرن شانزدهم تا هیجدهم، ۲۴۳
فصل سی و یکم - تکامل دانش و فن در اروپا در قرن شانزدهم و هفدهم، ۲۴۶	

۳ - فرانسه در قرن چهاردهم و آغاز جنگ صد ساله، ۱۱۸	۴ - شورش اتین مارسل و زاکری، ۱۱۹
۵ - فرانسه در پایان قرن چهاردهم و آغاز قرن پانزدهم، ۱۲۳	۶ - فرانسه در قرن پانزدهم، ۱۲۴
فصل چهاردهم - انگلستان در قرن دوازدهم تا پانزدهم، ۱۲۶	۱ - تقویت نیروی پادشاه، ۱۲۶
۲ - منشور بزرگ آزادی و آغاز پارلمان، ۱۲۸	۳ - قیام وات تیلور، ۱۳۲
۴ - انگلستان در قرن پانزدهم، ۱۳۵	فصل پانزدهم - اسپانیا در قرن پانزدهم تا پانزدهم، ۱۳۸
۱ - حکومت رکونکیستها و بیرنه‌ها، ۱۳۸	۲ - بانجام رسیدن نهضت رکونکیستی و تشکیل حکومت واحد اسپانیا، ۱۴۱
فصل شانزدهم - سقوط کلیسای کاتولیک در قرن چهاردهم و پانزدهم، ۱۴۴	فصل هفدهم - آلمان در قرن سیزدهم تا پانزدهم، ۱۴۷
۱ - گسترش بسوی شرق، ۱۴۷	۲ - شهرهای آلمانی، ۱۵۱
۳ - نظام سیاسی آلمان، ۱۵۲	فصل هیجدهم - چک در قرن دوازدهم تا پانزدهم، ۱۵۶
فصل نوزدهم - ایتالیا از قرن سیزدهم تا پانزدهم، ۱۶۲	۱ - ونیز و ژنوا، ۱۶۲
۲ - فلورانس، ۱۶۳	۳ - دوران نخستین رنسانس در ایتالیا، ۱۶۶
فصل بیستم - سقوط امپراتوری بیزانس، ۱۷۱	فصل بیست و یکم - چین و ژاپن از قرن سیزدهم تا شانزدهم، ۱۷۴
بخش سوم	پایان فرود و سالی، ۱۷۵
فصل بیست و دوم - کشفیات بزرگ جغرافیایی و آغاز تصرف مستعمراتی، ۱۸۰	۱ - کشف آمریکا و راه دریایی به هندوستان، ۱۸۰
۲ - تصرف آمریکا و آغاز سیاست مستعمراتی اروپا، ۱۸۲	

بخش چهارم

آغاز عصر جدید

۲۵۱

فصل سی و دوم - انقلاب انگلستان :

۲۵۲

۱- انگلستان در آستانه انقلاب

۲۵۲

۲- آغاز انقلاب

۲۵۴

۳- جنگ داخلی

۲۵۵

۴- مساوات طلبان و گراندها - دومین

جنگ داخلی

۲۵۷

۵- جمهوری و پروتکتورات

۲۵۹

فصل سی و سوم - حکومت مطلقه سلطنتی در

۲۶۴

فرانسه

۱- حکومت مطلقه لوئی چهاردهم

۲۶۴

۲- انحطاط فرانسه

۲۶۶

۳- فرانسه در نیمه اول قرن هیجدهم

۲۷۰

فصل سی و چهارم - ژرمانی در قرن هفدهم و

۲۷۳

هیجدهم

۱- اتریش

۲۷۳

۲- پروس

۲۷۶

فصل سی و پنجم - نظام بورژوازی در انگلستان ۲۸۱

۲۸۱

فصل سی و ششم - هندوستان و چین در قرن های

۲۸۷

شانزدهم تا هیجدهم

۲۸۷

۱- هند در قرن های شانزدهم تا هیجدهم

۲۹۰

۲- چین در قرون هفدهم و هیجدهم

فهرست نقشه ها

صفحه

۱- اروپا در حدود سال ۴۸۶

۱۴-۱۵

۲- ملك مزروعی در قرون وسطی

۲۵

۳- فرانسه در پایان قرن دهم

۳۱

۴- انگلستان در قرن های نهم تا یازدهم

۳۴

۵- امپراتوری مقدس روم و سرزمین اسلاوهای

۴۱

غربی در قرن های دهم و یازدهم

۴۵

۶- امپراتوری بیزانس از قرن ششم تا قرن دهم

۴۸

۷- ایران و هند از قرن سوم تا هفتم

۶۱

۸- فتوحات عرب

۷۳

۹- چین در زمان امپراتوری تانگ

۸۵

۱۰- اروپا در پایان قرن یازدهم

۱۱

۱۱- امپراتوری مقدس روم و سرزمین های

۱۰۶

همسایه

۱۲- قلمرو چنگیز خان و حکومت جانشینان

۱۱۲-۱۱۳

مغولی اودر قرن سیزدهم

۱۱۶

۱۳- متصرفات پلانتازنه

۱۲۰

۱۴- فرانسه از قرن سیزدهم تا قرن پانزدهم

۱۲۰

۱۵- شورش دهقانان در انگلستان در قرن

۱۳۳

چهاردهم

۱۶- اسپانیا و پرتغال از قرن سیزدهم تا

۱۴۰

پانزدهم

۱۷- متصرفات آلمان در بالانیک و شهرهای

۱۴۹

هانز

۱۵۳

۱۸- تشکیل اتحادیه سوئیس

۱۵۷

۱۹- قلمرو پرمیسسل دوم

۱۶۷

۲۰- ایتالیا در پایان قرن پانزدهم

۱۷۲

۲۱- ترکیه در قرن های چهاردهم و پانزدهم

۲۲

۲۲- آلمان در زمان رفرم و جنگ های

۱۹۲-۱۹۳

دحقانی

۲۰۸

۲۳- انقلاب ندرلند در قرن شانزدهم

۲۲۶

۲۴- فرانسه در زمان جنگ های هویگو

۲۵

۲۵- رچ پاسپولیتا (حکومت متحد لهستان

۲۴۲

ولیتوانی)

۲۵۸

۲۶- انقلاب بورژوازی انگلستان

۲۶۷

۲۷- فرانسه در قرن هفدهم

۲۸

۲۸- توسعه متصرفات پراگماتیک پروس

۲۷۷

از قرن پانزدهم تا هیجدهم

نقشه های کتاب در آنلیه آستارا تهیه شده است



نشرانی

تهران : خیابان جمهوری شماره ۹۹

تلفن ۳۰۲۹۶۳